

تاریخ معاصر

حیات یحیی

تألیف: یحیی دولت آبادی





تاریخ معاصر
۱

حیات یحیی

جلد اول

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۶۲



انتشارات عطار: خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، تلفن، ۶۴۹۳۲۳



انتشارات فردوسی: خیابان مجامعین، شماره ۲۶۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

حیات یحیی (جلد اول)

تألیف: یحیی دولت‌آبادی

چاپ اول: ۱۳۳۶ - تهران، کتابخانه ابن سینا

چاپ چهارم: ۱۳۶۳ - تهران

چاپ: چاپخانه رنگین - تهران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

گفتار ناشر:

بشر از روز گاران بسیار دور یعنی از همان زمان که خط و نوشتن یاد گرفت و توانست افکار و خواسته‌های خود را به طرف مقابل تفهیم نماید، در صدد بوده که حوادث و اتفاقات زندگی خویش را بیاد گار نگاهداری کند، تا آیندگان از احوالات او باخبر گردند و از همین زمان است که نوشتن تاریخ که گاهی بصورت علامات حجاری شده روی تخته سنگ‌ها و تنه درخت‌ها و بعدها بصورت نوشته‌هایی القایی و تصویری بر روی گل پخته از انسان‌های پیشین باقی مانده شروع شده است. بنابراین تاریخ جام جهان نمایی است که همچون آینه منکس کننده حالات و افکار و روحيات ابناء بشر است و در آن بطور مجمل از حیات و ممات ملل مختلف گفتگو و بحث شده است.

تاریخ گذشته ایران نیز مانند تاریخ اغلب ملل جهان دارای قهرمانانی است که سرنوشت‌ساز این ملت باستانی و کهنسال بوده‌اند و ما با خواندن شرح حال آنان می‌توانیم راه و روش آنان را پیروی کنیم و از زحمات آنان که در راه ترقی و تعالی ملت ایران کشیده‌اند بهره‌مند گردیم.

تاریخ صدساله اخیر ایران نیز پراز حوادث مختلف است و این حوادث گاهی سرنوشت ملت ایران را تغییر داده و جا دارد کتب زیادی از این قسمت سرنوشت‌ساز تاریخ چاپ شود و کتاب حاضر در رابطه با چنین موردی بچاپ می‌رسد و امیدواریم در آینده بتوانیم در این زمینه کتب دیگری بچاپ برسانیم تا روشن‌گر این برحه تاریخی ایران باشد.

سرآغاز

اکنون که بیاری خداوند بکنا، کتاب حیات بحی از چاپ درآمده و منتشر می گردد جای بسی خوشوقتی است که این اثر نفیس در دسترس استفاده عموم قرار گرفته و خوانندگان گرامی بشمعی دیگر از خدمات برجسته نویسنده کتاب در راه نشر معارف و تأسیس مدارس ملی پی برده ملاحظه خواهند نمود که در آن روزگار تیره و تاریک که اکثریت قریب باتفاق مردم در تاریکی جهل و بیوادی می زیسته اند چگونه معدودی از جان گذشته مشعلدار راه هدایت ملت شده، برای نشر فرهنگ و بساواد کردن مردم رنجها برده و خون دلها خورده و از مواجهه با هیچیک از مشکلات و خطرهای گوناگون نهراسیده اند و سرانجام با کوششهای مداوم توانسته اند بنای فرهنگ نوین مملکت را پایه گذاری کنند.

کتاب حاضر که تصادفاً مقارن با شصتمین سال تأسیس دبستان سادات که یکی از تأسیسات شخصی مرحوم دولت آبادی است، از طبع خارج می شود آئینه سرپانمای آن عصر و شرح خدمات معارفخواهان واقعی و مبارزات آنان بادشمنان معارف است که شاید از حیث اشتغال بروقایع و چگونگی تأسیس مدارس جدید در نوع خود بی نظیر بوده و اصیل ترین تاریخ معارف نوین مملکت باشد. آرزوی اینجانب است که دیگر آثار آن دانشمند از قبیل کتابهای اردیبهشت آئین در ایران روان نامه تربیت اراده و غیره نیز که فهرست کامل آنها در مقدمه جلد دوم این کتاب منتشر شده است، بهمت معارفخواهان چاپ، و روان صاحب آن آثار از این رهگذر شاد گردد.

حمیده دولت آبادی
اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ تهران

فهرست جلد اول

- ❖ فصل اول : ولادت و تحصیلات ابتدائی ۱۱
- ❖ فصل دوم: تربیت ابتدائی و مسافرت ۱۷
- ❖ فصل سوم: عراق عرب و روحانیت ۲۳
- ❖ فصل چهارم: تحصیلات مقدماتی ۲۸
- ❖ فصل پنجم: جنگ و طاعون و مراجعت به ایران ۳۴
- ❖ فصل ششم: بدرم و ظل السلطان ۳۹
- ❖ فصل هفتم: ایران و قوای آن ۴۴
- ❖ فصل هشتم: قوه روحانیان ۵۰
- ❖ فصل نهم: یکسال و نیم در نهران و بازهم اصفهان ۵۶
- ❖ فصل دهم: سه سال در اصفهان ۶۲
- ❖ فصل یازدهم: قصد حجاز ۶۹
- ❖ فصل دوازدهم: تنهایی در عراق عرب ۷۵
- ❖ فصل سیزدهم: مصر و حجاز و ایران ۸۱
- ❖ فصل چهاردهم: سید جمال الدین اسدآبادی ۹۱
- ❖ فصل پانزدهم: اوضاع ملکی و احوال دولت ۱۰۰
- ❖ فصل شانزدهم: دخانیه و فسخ آن ۱۰۵
- ❖ فصل هفدهم: احوال خانواده ۱۱۱
- ❖ فصل هجدهم: پایان دشمنی و تأهل ۱۱۷
- ❖ فصل نوزدهم: اوضاع ملکی و احوال پیداران ۱۲۳
- ❖ فصل بیستم: روحانیت و روحانیان ۱۳۰

- * فصل بیست و یکم: قتل ناصرالدینشاه ۱۳۷
- * فصل بیست و دوم: سلطنت مظفرالدینشاه ۱۴۷
- * فصل بیست و سوم: میرزا آقاخان کرمانی و رفیقانش ۱۵۹
- * فصل بیست و چهارم: اوضاع دربار و عزل امین‌السلطان ۱۷۱
- * فصل بیست و پنجم: امین‌الدوله و معارف عمومی ۱۷۸
- * فصل بیست و ششم: خیریه رشدیه و انجمن معارف ۱۸۵
- * فصل بیست و هفتم: مدرسه علمیه و افتتاحیه و انجمن معارف ۱۹۳
- * فصل بیست و هشتم: مطبوعات و مطابع ۱۹۹
- * فصل بیست و نهم: عزل امین‌الدوله و سیر قهقرائی ۲۰۵
- * فصل سی ام: امین‌السلطان و معارف ۲۱۳
- * فصل سی و یکم: انجمن معارف و کتابخانه ملی ۲۲۱
- * فصل سی و دوم: انجمن معارف و خطر انحلال ۲۲۸
- * فصل سی و سوم: انجمن معارف و مدارس ۲۳۷
- * فصل سی و چهارم: مدرسه متبرکه سادات ۲۴۵
- * فصل سی و پنجم: مدرسه ادب و کمالیه ۲۵۴
- * فصل سی و ششم: مدرسه سادات و طغیان فساد ۲۶۱
- * فصل سی و هفتم: دولتیان و مدرسه سادات ۲۶۸
- * فصل سی و هشتم: دفع فتنه و اوضاع معارف ۲۷۶
- * فصل سی و نهم: دبستان دانش و فتنه مدرسه رشدیه ۲۸۳
- * فصل چهارم: فتنه جدید و رایحه امید ۲۹۱
- * فصل چهل و یکم: شورای معارف و احوال مدارس ۳۰۰
- * فصل چهل و دوم: اوضاع مملکت و احوال خانواده ۳۱۳
- * فصل چهل و سوم: دارالفنون تهران ۳۲۵
- * فصل چهل و چهارم: خطر جدید مدارس و نظری بمدارس قدیم ۳۳۸
- * فصل چهل و پنجم: احوال داخلی و اوضاع خارجی ۳۴۹

بسمه تعالی

مقدمه

کجست آنکس که دارای اندك ادراك باشد و فوائد تاريخ را نداند. تاريخ است که گذشته و حال و آینده را بهم آشنا میازد.

تاريخ است که خزانه خبر و شر این عالم شمرده میشود. تاريخ تغییر پذیر نیست چونکه آئینه گذشته است و گذشته تغییر ناپذیر است. تاريخ مانند صفحه عکس در برابر کردار نيك و بد هر کس صورت حقیقی آن را بر میدارد و با کسی خصوصیت و با خصومت ندارد. تاريخ نهیج مینماید، تشویق میکند، جرأت میدهد، جلالت میفزاید، تسلی میبخشد و بالجمله حیات جاودانی داده، تثبیت قومیت و ملیت مینماید. ملل بزرگ عالم دارای عظمت نگشتند مگر در سایه تاريخ. اشخاص بی نام و نشان دارای نام و نشان نشدند مگر در پرتو تاريخ. مملکت ما که تاريخ قدیمش یکی از مهمترین تاريخهای دنیا است و حوادث اخیرش اگر از وقایع قدیم نباشد کمتر نیست مناسفانه هنوز تاريخی ندارد که مشتمل باشد بر صور حقیقی آن حوادث، و اگر چیزی در داخل و خارج نگارش یافته بیشتر آلوده است به پرده پوشیها و غرضهای شخصی و روابط خصوصی. بلی در قرنهای اخیر بزرگان بوده اند که بقلم خود در هر رشته از حوادث که دست یافته اند نگارش و گزارش داشته اند ولی بواسطه نامساعدتی زمان و آزاد بودن کلك و بیان در پرده خفا مانده بیشتر از میان رفته است و همچنین است سرگذشت زندگانی اشخاص، که برای آیندگان میتواند دستور عبرت و سرمشق سعادت بوده باشد.

در مملکت ما کمتر کسی بصرافت میافند شرح زندگانی خود را بقلم آورده بیادگار برای آیندگان بگذارد، در صورتیکه نگارش شرح زندگانی، حیات جاودانی

میدهده، نام و نشان انسان را باقی میگذارد و آیندگان را اجرا غراره هدایت میشود. آری پاره‌ئی از مردم نامجو سفرنامه‌هایی بیادگار گذاشته‌اند بصورتیکه خوانندگان را سودی نمیبخشد و نتیجه‌ئی که از تاریخ مطلوب است از آنها گرفته نمیشود. بعضی از ناکسان و ستمگران خواسته‌اند در سایه زور و زر و بقلم مزاح گویان حقایق را پنهان نموده رذالت اعمال خود را محضات جلوه داده تاریخ سازی نمایند .

اما بدیهی است که اینگونه کتاب‌ها را روزگار، خاصه بعد از مرگ صاحبش رخصت نمی‌دهد قدم بمیدان معلومات عالم بگذارد و دست با قدرت طبیعت آنها را بزودی محو و نابود می‌سازد. برعکس شرح زندگانی ساده‌خالی از اغراق و پرده‌پوشی و مبری از آلابش خود ستانی و حق ناشناسی آمیخته و با حوادث حقیقی روزگار در حوزه معلومات جهان مقام شرافت مییابد و صاحبش را زندگانی جاوید میبخشاید. نگارنده این کتاب از آغاز جوانی همه وقت بخاطر مآورد ناشرح زندگانی خود را خالی از هرگونه آلابش و پیرایش آمیخته با اجمالی از حوادث واقعه ایران و عالم نگاشته بیادگار بگذارم تا در سه ۱۳۱۰ هجری که سی سال قمری از زندگانیم میگذشته شروع به نگارش این کتاب نموده نخست با پروردگار خود عهد کردم که از سوانح عمر خود ننویسم مگر آنچه براستی گذشته باشد و از حوادث دهری ننگارم مگر آنچه را تصور حقیقت در آن نموده باشم. مسلم است از حوادث عمومی عالم و از وقایع عمده وطن خویش مطالبی را میتوانم یادآور شوم که خود در جریان آنها بوده و یا وسیله خبر گرفتن از آنها را در دست داشته‌ام و از آنجا که احوال جاری بحوادث گذشته نزدیک مربوط است بیش از آنکه بگذشته‌های دور مربوط بوده باشد امیدوارم آیندگان نزدیک را خواندن کتاب من موجب مزید عبرت و بصیرت گشته نگارنده را بدعای خیر یاد کرده از سهو و خطائیکه رفته باشد که البته بی سهو و خطا نیست اغماض نفرموده بتصحیح و تکمیل آن پردازند.

خدا یا عاقبت محمود گردان.

یحیی دولت‌آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل یکم

ولادت و تحصیل ابتدائی

نگارنده این نامه فرزند هادی یحیی دولت آبادی گوید :

پدر من از روحانیان و ازدانشمندان بزرگ معروف ایران است از احفاد قاضی نورالله شوشتری، پدر و اجداد وی همه در زمره روحانیان و از جمله اخیار بودند. جد لعالی من میر عبدالکریم از شوشتر به اصفهان آمده در دولت آباد بر خوار که بدو فرسنگ مسافت در شمال شهر اصفهان واقع است اقامت گزیده کتاب غنیه العابدین را در اخبار و آثار دیانت اسلامی املی مشتمل بر دوازده جلد آنجا تألیف نموده است، اجداد من بطول زمان در دولت آباد مختصر علاقه ملکی تحصیل کرده امور شرعی آن آبادی را بادهیات اطراف آن تصدی مینموده اند میر عبدالکریم دوم جد من در دولت آباد علاقه ملکی خود را زیاده کرده دایره معیشت خویش را وسعت داده بریاست شرعی بر خوار قناعت نکرده در اواخر عمر در شهر اصفهان هم خانه ملکی تحصیل نموده مرجعیت مختصری یافته است.

پدرم در ابتدای سن برای تحصیل در شهر اصفهان اقامت داشته گاهی بدولت آباد رفت و آمد میکرد پس از آنکه از تحصیلات معمول آن عهد فراغت یافته با سلسله میر محمد صادق واعظ که در محله پید آباد اصفهان ساکن میشدند وصلت نموده مادر من از طرف پدر از آن سلسله و از طرف مادر نوه ملا علی حکیم نوری است که در عصر خود اول حکیم مشرع بوده است پدرم بسبب حسن معاشرت و عقل معاش و بواسطه دارائی که شخصاً تحصیل کرده یا بعد از فوت پدر با وارث رسیده محل توجه

خاص و عام شده اعتباراتش بیش از پدر گردیده کم کم برعلاقه ملکی خود در دولت آباد و جاهای دیگر افزوده است، پدرم در شهر اصفهان احترامی شایان تقدیر یافته بعد از فوت پدر باز آمد و رفت خود را بدولت آباد در مدت چند سال ترك نکرده با قدرت کامل امور شرعی و عرفیه بر خوار را هم اداره مینموده است بقسی که از دولت آباد هیچوقت ر اذ باقر، بر خوار بیشتر اوقات غیر از مالیاتی که بحکومت اصفهان میداده اند کسی سروکاری با حکومت نداشته بلکه مرجع کل حوادث واقعه آن حدود محضر پدرم بوده است.

تا این تاریخ که سی سال از عمرم میگذرد و شروع بنگارش این شرح حال نموده ام پدرم پنج پسر و يك دختر دارد پسر ششمی هم داشته که در شش سالگی وفات کرده من پسر دوم هستم که در سنه ۱۲۷۹ هزار و دویست و هفتاد و نه هجری روز چهارشنبه هفدهم ماه رجب در دولت آباد متولد گشته ام از پنج سالگی مرا بتحصیل خط و سواد واداشته اند باین ترتیب که تا مدتی نزد زنهایی که عبارت ساده مینوانسته اند بخوانند و قرآن را از روی عقیده مذهبی بزحمت فرا میگرفته اغلب از نوشتن محروم بوده اند عمر خود را صرف کرده بی آنکه بدانم از آنها چه آموخته ام از این قبیل زنها در شهرها بیشتر و در دهات کمتر یافت میشده شغلشان پرستاری کودکان در خانه خویشان و یا در خانهای محترمین بوده است مسلم است در فرستادن کودکان نزد این قبیل زنها ملاحظه پرستاری شدن از آنها و کمی از وقت را آرمیدن افزون بوده است تا تحصیل سواد نمودن و چگونه میتوانم بیاد آورم وضع منزلتایی را که تعلیم دهندگان یا تربیت کنندگان زنانه آن عصر خصوصاً در دهات برای کودکان میداشته اند و اطفال یگانه را چگونه نگاهداری میکردند درجه حیره های مرطوب بروی چه فرشهای ناپاک در چه وضعهای نامناسب اگر چه مکتب خانهای از اینها بالاتر هم که بتوسط معلمهای مردانه دایر بوده غیر از افزون بودن جمعیت و قیل و قال مزینی بر آنها نداشته اند بهر صورت این مدت را نمیتوانم از زمان شروع بتحصیل بشمارم تا هفت ساله میشوم پدرم من و برادر بزرگم را که آنوقت نه ساله بوده است جداً بتحصیل وامیدارد.

پندم ضروری دارد ملاعباس نام مردی تندخو و با سواد است در دولت آباد نوشتجات شرعی را مینویسد از این راه معاش میکند و از جانب پندم نیز گاهی ببلو رعایت میشود در این وقت درس دادن بمن و برادرم را ضمیمه مشاغل او قرار میدهند معلم بیشتر اوقات خود را صرف تحریرات شرعی و کسب معاش میکند و روزی دو ساعت یا کمتر هم تکلیف معلمی را در باره ما ادا شده تصور مینماید .

پیش از آنکه ترتیب تحصیل ابتدایی خود را بیان کنم باز بعضی منظره های معلم که بعد از شغل تحریرات با آنها بیشتر از درس دادن بما اهمیت میداده اشاره کنم. معلم ما قیم شرعی میشده از جانب پندم بر اطفالی که بی ولی باشند و تصرف در مال آنها وظیفه حاکم شرع است از این راه مکتبخانه ما بصرافخانه کوچکی شباهت یافته بوده که غالباً در آنجا معاملات و داد و ستد میشد .

معلم ما از نقدینه صغیران که نزد او جمع میگشت و یا از ذخیره خودش باسم مال صغیر بمردم قرض میداد و ملك و خانه بگردد میگرفت گفتم یا از ذخیره خودش باسم مال صغیر بلی بدو سبب اگر از مال خودش هم بود به اسم مال صغیر میداد اول آنکه نمیخواست معلوم شود او ذخیره دارد . دوم آنکه چون در شرع اسلام داد و ستد رباهی حرام است گرچه بخواندن سیفه صلح و بخشش کلاه شرعی بر سرش میکردارند و مال الاجاره املاك را در ازای سود قرض محسوب میدارند ولی باز هم در عنوان رعایت صرفه و صلاح صغیر بهتر میتواند معاملات را بر وفق دلخواه جاری کند و نیکوتر موفق میشده ماعدت پندم را بجانب خود جلب نماید اگر اشکالی در پیش میآمد و حاجتمند تقویت او میگشت .

شغل دیگر معلم که آنرا بزرگترین تفتنات خود میدانست و هر چه میتوانست مستور نگاه میداشت شغل کیمیاگری بود .

معلم عاشق زیادی باینکار داشت کتابهای کهنه در این فن بدست آورد و میخواند و امتحان مینمود و یقین کرده بود از این راه دولتمند میگردد .

معلم ما روزها پس از فراغت از شغل تحریرات و معاملات شرعی و حضور در محضر محاکمات پندم بکار قرع و انیق میرداخت نشادر و زرنیخ و غیره مهیا ساخته

باندازه‌ای که چشم‌ما ازدود کوره کیمیاگری و دماغ‌ما ازبوی بد دواهایی که بکار میرد
یستر زحمت میدید تا گوش‌ما از تعلیمات او بهره برده باشد.

من و برادرم نزد این معلم همدس بودیم روزها وقت صبح میرفتیم بخانه او که
فاصله کمی با منزل‌ما داشت تا نزدیک ظهر که معلم غایب بود بنوشتن چند سطر خط نسخ
روی لوحه حلبی و بیازی نمودن با اطفال معلم وقت خود را میگذرانیدیم بعد از ناهار
که از خانه خودمان بازگشت به این خانه میشد معلم حاضر شده سطرهای چند از قرآن
بما درس میداد سرمشقی مینوشت و مشق گذشته را تحویل میگرفت و برای خواندن
فارسی کاغذهای تحریری خود را که عبارت بود از لاشه‌های باطل شده سند‌های
معاملاتی که با مردم داشت بما میداد بخوانیم و خواندن خط‌های تحریری بی اندازه
زحمت داشت از فارسی چیزی را که بشوق میخواندم کتاب موش و گربه بود شعرهای
آنها حفظ کرده آن کتاب را که تقریباً در میان آنچه برای خواندن من حاضر شده
یکانه چیزی بود که با سن و تحصیل من مناسب داشته می‌شناختم و آنرا دوست
می‌داشتم.

یکی دو سال باین ترتیب میگذرد و فایده‌قابلی از تحصیل نزد این معلم حاصل
نمیشود. و اما از تأثیرات تربیتی در این خانه بعد از بیان نمودن وضع آن خانواده در
فصل دوم معلوم خواهد شد که چه بهره‌ای برده‌ام و لوح ساده خاطر من در اول مرحله
اکتسابات عملی چه نقش و نگارهای مختلف پذیرفته است.

بعد از این معلم سرخانه بافتیم باین ترتیب که پدرم یکی از منسوبان خود را
سید مقدسی بن پنجاه سال میرزا محمد خراسانی که سواد عریض بد نبود سرخانه
آورده ما را درس میداد چون خانواده ما بیشتر در دولت آباد اقامت میداشت ناچار
معلم باید درده بماند، آقای معلم که بمیل و اولادش علاقه بسیار داشت از توقف ده
دلتنگ بود و تمام هفته روز بلکه ساعت‌شماری میکرد که روز پنجشنبه برسد او بشهر
رفته شب جمعه روز جمعه و شب شنبه را در شهر مانده و صبح شنبه بازگشت نماید.

پدرم باین ترتیب کار تحصیل ما را منظم کرد و این اندازه مراقبت در آن عصر
از کارهای بزرگ و اقدامات مهم بود که پدری برای تربیت نمودن اولاد خود بجای

آورد. آقای معلم کتاب صرف میرداماد را برای ما درس میگوید اگر چه درس گفتن اینگونه کتابهای ابتدایی برای دانشکالی ندارد ولی از شغل معلمی و تربیت آموزگاری اطفال بکلی بیخبر و بعلاوه طبعا کم تقریر است.

معلم ما چون میخواهد مطلبی را بیان کند رنگ سریش قرمز میشود زبانش لکنت گرفته عاجز میماند بطوریکه گاهی در بین درس گفتن سکوت میکند و باز برحمت بیان مینماید بهر صورت چند ساعت طرف صبح و چند ساعت طرف عصر بکار درس ما میردازد و چند ماه هم باین ترتیب میگذرد در ضمن آقای معلم برای اینکه هم بدولت آباد نیاید و هم از فایده معلمی ما محروم نماند پندم را ترغیب میکند ما را یکی از مدرسههای اصفهان که برای اقامت و تحصیل علوم مذهبی طلاب دایر است بفرستد و خود آمده در مدرسه بماند درس بدهد.

پندم این رأی را پسندیده در مدرسه صدر که یکی از بهترین مدرسههای اصفهان و از بناهای حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی است حجره ای برای ما میگیرد. حجره های این مدرسه بعضی محل اقامت طلاب غریب و بومی است که روز و شب اقامت دارند و بعضی محل تحصیل اشخاصی است که در شهر خانه دارند روزها بمدرسه میروند و شبها در خانه خود میمانند من و برادرم در یکی از زاویه های مدرسه صدر دارای يك حجره روزانه میشویم از دولت آباد میرویم به اصفهان بایك لله پیر مرد مقنس از مردم دولت آباد که فی الجمله سواد خواندن و نوشتن دارد ملا حسین نام.

ملاحسین مردی است مابین شصت و هفتاد سال ریش بلندی دارد که با حنا قرمز میکند عمله کرباس سفیدی بر سر میبندد و قبای کرباس آبی رنگی دوبر، عبای کهنه سیاهی بردوش کیوه ضخیمی در پاتسیح درشت زرد رنگی در دست دارد و دائم صلوات میفرستد ملا حسین میخواهد بر ما تحکم کند اما ما از او اطاعت نمیکنیم او هم مجبور است بامام همراهی نماید شبها در خانه خود هر وقت پدر و مادرش دولت آباد باشند تنها میمانیم و با يك زندگانی بی وضع و بی ترتیب بسر میبریم صبح زود بعضی يك ساعت پیش از آنکه آفتاب طلوع کند ملا حسین ما را از خواب بیدار کرده در بجا آوردن نماز صبح و زود بمدرسه رفتن تعجیل مینماید بی آنکه چیزی خورده باشیم در هوای

تاریک بجانب مدرسه میرویم .

موسم تابستان است و بازار میثوم بوی بد کتافهایی که از دکانها دریای آنها ریخته شده و هوای بازار را متعفن نموده سخت در دماغ ما اثر میکند چرانهای بلال که عبارتست از چراغ موشیهای کوچک که با روغن کرچک میوزد و روشنائی کمی دارد از دور چشمک میزند و در شرف خاموش شدن میکنند کشیکچیان بازار که کیفیترین مردم هستند از زحمت یدلاری شب فراغت یافته روی سکوهای بازار چرت میزنند سکههای یصاحب بسیار در کنار بازار از گرسنگی پارس میکنند ما باید محافت طولانی فاصله میان خانه و مدرسه را در بازار طی نماییم و این زحمت بزرگی است که همه روزه غیر از روزهای تعطیل میباید تحمل کرد .

چون بمدرسه میرسیم ملاحسین با سلام و صلوات کلید حجره را از جیب خود در آورده در را باز میکند بعضی باز شدن در بوی بدی از حجره بمشام ما میرسد حجره ما علاوه بر اینکه روشنائی آن فقط از همین دبسته است چون در زاویه واقع شده از حجره های سخن مدرسه تاریکتر و چون پیش از ما بدست اشخاص کثیف بوده بسیار کثیف است .

بالجمله وارد حجره شده چون هوا هنوز طوری روشن نشده است که بتوان چیزی خواند ناگهانی خواب شب هم فشار میآورد ناچار بروی نمذیره می رنگ که روی حصیر بوریای کف حجره فرش است افتاده تسلیم خواب میثوم تا ساعتی از روز میگذرد و آفتاب معلوم وارد میشود بناچار بوی برخاسته با کمال کالت برای شنیدن تهریرات او حاضر میگردیم چندانکه هم این ترتیب جاری است هر وقت پدر و مادر ما در دوات آباد هستند روزهای پنجشنبه حیوان سواری میآوردند سوار شده بدولت آباد رفته صبح شنبه یا عصر جمعه مراجعت مینماییم و این بهتر گردش و تفریح ماست روزها در مدرسه یکی دو ساعت بیشتر با معلم بستیم و پس از رفتن معلم انس ما با جوانی است که پدرش از روضه خوانهای معروف اصفهان است نامش میرزا محمود پدرش ملا عبدالله خونساری این جوان هم سن و همدرس ماست و در همان زاویه مدرسه حجره کوچک روزانه می دارد کم کم با هم مانوس شده با یکدیگر مباحثه میکنیم ، یکروز صبح میاید وارد

حجره خود بشود دستش نمیرسد قفل در را باز کند بر روی آلت‌های کاغذ لث که بجای شیشه کاغذبان گرفته‌اند با میکندارد کاغذ لث خراب میشود در این حال پدرش رسیده در مقابل این تقصیر جزئی باعصائی که سرش آهن دارد بر سر و صورت او میزند بطوری که خون از صورتش جاری میگردد و از راه منزه به خانه میرود و این وسیله انس هم از ما گرفته میشود بالجمله روزگاری بدین احوال میکنداریم و از این معلم مختصری از سرفه نحو عربی فرا گرفته بخواندن شرح: و طوی بر الفیه ابن مالک شروع مینماییم من از کودکی شوق زیاد به ادبیات مخصوصاً به اشعار داشتم.

گلستان سعدی و کتب حافظ را پیش خود میخواندم معراج السعاده فارسی را هم که کتب اخلاقی است و از روی جامع السعادات عربی نوشته شده درس میگرفته از همه مشکلات در ابتدای تحصیل خواندن فرآن بود که هیچ نمیفهمیدم و طولی وار تلفظات مشکل آن را بابتی فراگرم متن خط نسخ هم از تکلیفات تحصیلی مهم شمرده میشد و خوشخط بودن از جمله فضیلتها بود.

فصل دوم

تربیت ابتدائی و مسافرت

تربیت ابتدائی من در خانه و خارج - اما در خانه اگر چه پدر من در شناختن آداب و رسوم معمول آن عهد و حسن معاشرت ضرب‌المثل بود ولیکن میان ملاخودش سد بزرگی از ملاحظات میگذازد با او معاشرت نداشتیم بلا انس نمیکرقتیم جز برای حاجتی یا رسانیدن پیغامی و گرفتن جوابی به حجره او وارد نمیشدیم در برابر او هرگز بی‌اذن نه در خلوت و نه در جلوت نمینشستیم با او مگر در سفرها که ناچار بودیم همفره نمیشدیم باین سبب انس و علاقه ما بیشتر بمادرمان بود مادر من بلهوش خوش محاوره، بلند نظر و در خانه داری و اداره کردن زندگانی کم نظیر شمرده میشد در عین مهربانی که با ما داشت هیچوقت از دایره اطاعت او پا بیرون نمیکنداریم.

و بالجمله اگر در خانواده ما شرایط تربیت کودک کن بوجه نیکو باقتضای زمان

و مكان فراهم نبود ولی چون خانواده‌ی نجیب و محترم بود اخلاق ناپسندی هم که موجب اکتسابات نامناسب باشد دیده نمیشد .

و اما تربیت در خارج تربیت خارجی بیشتر میباید در مکتب‌خانه‌ها بوده باشد مکتب‌خانه اول ماکه‌زنانه بود بخاطر نیآوردن چه اثرات تربیتی در وجود من کرده باشد و اما مکتب‌خانه دوم یعنی خانه ملاعباس .

ملاعباس دو زن دارد زن پیری که از او چند پسر و دختر داشت بی آنکه هیچگونه تعلق خاطر بآنها داشته باشد و زن جوانی بادوسه فرزند که تعلق خاطر بسیار بآنها داشت .

این دو زن و این اولاد همه در يك خانه زندگی میکردند میان زن پیر و جوان همه روزه کشمکش و نزاع بود باین ترتیب که تا معلم در خانه بود آنها آرام بودند زن پیر مشغول خدمت و زن جوان با معلم میزیست چون معلم از خانه بیرون میرفت فوراً زن پیر شروع میکرد بفریاد زدن و بدگویی از زن جوان نمودن او هم نظربه اطمینانی که از محبت شوهر نسبت بخود داشت از جواب دادن باز عاجز نمیمانند در این حال وضع اولاد بی سواد بی تربیت این دو زن معلوم است چه خواهد بود هر يك از این دو زن در همه چیز میخواهند اولاد خود را مقدم بدانند و بفرزندان دیگری بدیده حقارت نظر نمایند .

اولاد زن جوان علاوه بر رقابت مادر بواسطه زیلانی محبتی که از پدر نسبت بخود مشاهده میکنند مغرور شده میخواهند بر خواهر و برادرانی که از آنها بزرگتر هستند برتری بجویند آنها هم تمکین نمیکند.

خلاصه اوضاع غریبی در این خانواده جاری بود کمتر روز بلکه کمتر ساعت بود که بیپانه‌ای میان دو زن و میان اولاد این و آن گفتگو و زشتگویی نباشد گاهی رشته سخن بطول میکشد تا معلم وارد شده بکلمات سخت ملامت آمیز آنها را آرام مینمود پس از آنکه از این معلمخانه یا خانه رسوائی خلاص شدیم همتقددانی که گاهی با آنها معاشرت داشتیم اولاد خوشایندندان پدری و مادری و اولاد همایکن بودند.

بدیهی است اطفال خود روی مدرسه ندیده تربیت نیافته دارای چه حدود از

ادب و انسانیت و حسن اخلاق میتوانند بوده باشند چه برای خود و چه برای سرایت دادن به معاشرین خود .

بهر صورت باید دانست که نرسیدن دست مری قابل بدامان لوح ساده حساس يك طفل یا نرسیدن دست او بدامان حسن اکتسابات عملی ممکن است طرح ملکه‌های در وجود او بریزد که آثار بدبختی در تمام عمر از او مفاومت نماید .

گرچه ما را در آثر زمان میان همقدزان تربیت یافته میخواندند و شاید هم بواسطه اخلاق خانوادگی نسبت به بسیاری از اولاد خوشاندان و همایگان از حیث اخلاق برتری داشته‌ایم ولیکن چگونه کفایت میکند این برتری نسبی در برابر پلایه‌های از خلفایه باقتضای فطرت آنها را درست نمیدارم و میدانم بودن آنها در لوح وجود من از اثر معاشرتهای ابتدائی است و چون راسخ شده مزحمت میتوانم آنها را ترك یا کم نمایم بلی‌چنانکه برای يك طفل نشود نما کردن - تزکیر یا ناسازگار صلاحیتش بیشتر است تا يك شاخه درخت همچنین حاجت آن طفل هم بحسن تربیت مری بیشتر است تا حاجت آن شاخه درخت بدست پرورزش باغبان و خوشبختی و بدبختی شخص در تمام عمر کاملاً مربوط است بحسن تربیتهای ابتدائی او از این سبب آغوش مادر را اول مکان سعادت یا شقاوت باید دانست بالجمله در سنه ۱۲۸۹ (یکهزار و دویست و هشتاد و نه) هجری که من ده ساله بودم پدرم برای تکمیل علوم مذهبی بمراق عرب رفت پدرم ذاتاً سفر دوست و تجدد خواه است و مکرر بعنوان زیارت قبور پیشوایان دین که در مملکت ما نزد مقدمین محترم ترین عنوانها برای سفر کردن است مسافرت کرده اقلمت خود را در آن مکانهای شریف طول میدهد در این سفر هم در عراق عرب برای چند سال قصد اقلمت نمود و اهل و عیال خود را بآنجا طلید .

در اوایل سنه ۱۲۹۰ هجری ما یعنی مادرم با چهار فرزندش بمراق عرب رفتیم . مردی که در این سفر محرم مادرم میباشد پسردائی من است که برای تحصیل شریعات بجناب میرود نعلش میرزا علی اسفر فرزند حاجی میرزا جعفر نوری است خانواده ما با این همسر و چند نوکر بجانب کرمانشاهان روانه میشوند .

در این ایام بواسطه تعدیل مأمورین دولت عثمانی بجهه ایران دولت ایران

رخن زدار را بهراق عرب منع کرده بود و ما بی رعایت این قدغن حرکت کرده بودیم در کرمانشاهان معلوم می‌شود که گذشتن از سرحد خالی از اشکال نیست ولی آنها که بزرگتر قافله‌اند بازاعتنا نکرده‌روانه میشوند چون بگرد رسیدیم معلوم شد از طرف شاهزاده عمادالدوله حکمران کرمانشاهان بمؤکداً بجا کم کردند امر شده نگذاشته‌چکسی بعنوان زیارت عتبات بخاک عثمانی وارد شود حکومت کردند بلخوانین کردند است که ملک نیازخان یکی از مردان دلیر آنها بوده در ایام حکومت خود در میدان جنگ با یکی از طایفه‌های یلغی کشته شده است و بعد از او حکومت برادرش عباسقلی خان رسیده عباسقلی خان جوان رشید خوش اندام خوشرو و خوشنوی است رؤسای این خانواده چه ملک نیازخان چه برادرانش عباسقلیخان، کریمخان و علی مرادخان بایدم مهربانی دارند و بیشتر اطمینان بزرگتر هامن در این بی ملاحظگی بدستی آنها بوده است.

بعلاوه از کرمانشاهان تاجری از اهل خراسان که مردی سفر کرده و دنیا دیده است با ما همسفر شده عقل و تدبیر او در آسایش ما و فراهم آمدن مویجات تسهیل مسافرت مدخلیت مییابد.

همینکه بگرد میرسیم حاکم از ورود ما آگاه شده مهربانی میکند و بطور خصوصی وعده میدهد در امر گذشتن از سرحد با ما همراهی نماید فردای آن روز مرد بزرگتر خانواده یعنی خالوزاده‌ام با برادرم و من بدیدن عباسقلیخان میرویم. کردند قصبه کوچکی است در دامنه کوه و از ییلاقات باصفای آن ناحیه محسوب است منزل خوانین در با صفا ترین جاهای قصبه واقع است عباسقلیخان باقتضای فصل بهار در ایوانی نشسته که از دیوار آن که دامنه کوه است چشمه آب و افری جاری است اطراف آن گل کاری زیادی شده و منظره بی نهایت بیکو دارد اطراف این ایوان خوانین و محترمین کردند و کرمانشاهانی که برای کار یا بدیدن آمده نشسته و جمعی کثیر از گردان پای ایوان دست بسینه ایستاده‌اند.

عباسقلیخان کلاه نمد سیاهی بر سر و دستمال ابریشمی سیاه و سفیدی بر آن پیچیده سرداری و شلوار مشکی در بر بالای ایوان کنار چشمه نشسته است.

عباسقلیخان ما را با احترام پذیرائی میکند پس از تعارفات میرسد با وجود قدغن شما حرکت نموده اید بعثت بر وید البته از طرف دولت اجازه گرفته اید حاضرین همه متوجه ما هستند .

عباسقلیخان منتظر است از ما جواب مثبت بشنود ولی بزرگتر ما موقع را شناخته میگوید خبر اجازه از دولت نداریم فقط باطمینان دوستی و محبت شما حرکت کرده ایم .

این جواب نه تنها عباسقلیخان را متغیر میکند و وضع او را در ظاهر تغییر میدهد بلکه وضع مجلس را هم دگرگون کرده ما را خفیف میازد علی الخصوص بعد از جواب تنفر آمیزی که حاکم میدهد و میگوید عجب خیال خامی کرده اید من مأمور دولت هستم التزام دادم اگر بگذارم کسی از اینجا عبور کند دست مرا ببرند هرگز باین امید نباشید حتماً باید برگردید .

بعد از این سخن پیداست که بر ما چه میکنند منکه منم مقتضی نبوده این مطالب را دست بهم ولی احسای مهربانی و ملالت و فرق گذاردن مابین مهر و قهر فطری انسان است گرچه در ابتدای طفولیت باشد .

خلاصه خوب احسای میکنم شوق و شمع خود را در هنگام ورود باین مجلس که اول مجلس حکومت است که وارد شده ام و هم دلتنکی و ملالتی را که در وقت خروج از آن مجلس حاصل شده خصوصاً که در هنگام خروج از طرف حاکم بنیر ازبک خدا نگهدار سرد هیچگونه احترام دیده نمیشود .

همینکه بمنزل میرسیم مادر و باقی همراهان از واقعه غیردارشده صدای خود را بگریه و زاری بلند مینمایند تاجر خراسانی خالوزاده ام را بر گفتار ناسمجیده یموقعش ملامت میکند و ما را تسلی داده میگوید این صحبت حاکم بمصلحت بوده دلتنک نباشید درست است کار قدری مشکل شده ولی امیدواری هست که اسبابخوش فراهم شده روانه گردیم .

این واقعه طرف عصر است چون شب میشود جوانی از محرمان عباسقلیخان بمنزل ما آمده پیغام مهر آمیز او را مشتمل بر نصیحت و موعظت میرساند .

اما معذرت در وضع رفتار از ما در آخر مجلس بملاحظه نماینده حاکم
کرمانشاهان و خبرنگار او که حاضر بودماند .

و اما نصیحت که چرا موقع را نشناخته در صورتیکه در ضمن سؤال بمالقای
جواب کرده ندانستهایم چه گفته باشیم و بالاخره بیان تکلیف که باید روزی چند در کرد
مانده منتظر اظهار مهربانی و خصوصیت ظاهری او هم نباشیم تا او خود با حکومت
کرمانشاهان مکاتبه نموده بوسیله می رخصت طلیده ما را روانه نماید .

آمدن این شخص و دیدن این مهربانی حاکم همه رامنون و تاجر خراسانی را
که شاهد صدق سخنان تسلیم آریز است بیشتر از همه سرور مینماید بکروز خبر
میکنند حاکم بدیدن ما میآید معلوم میشود کار تمام شده محذور ملاحظات بر طرف
گشته با کمال خوشحالی تشریفات او را بجای آورده میآید و مینشیند و میگوید چون
حکومت کرمانشاهان دانسته است شما بقصد مجاورت عتبات میروید و پدید شما آنجا
مجاور است و عنوان شما غیر از عنوان زوار میباشد که مورد قدغن دولت است از این
سبب رخصت داده روانه شوید و شرحی سفارشنامه پسر خود که در قصر شیرین
حکومت دارد مینویسد بما میدهد (قمر آخر منزل است در خاک ایران که بعد از آن
بر حد عثمانی میرسد) بعد از یکروز با کمال خشنودی روانه میشویم عباسقلیخان
بما پیغام میدهد من خود قصد گردش دارم و از همین راه که شما میروید خواهم آمد
اگر احياناً مأمورین جزء سرحدی از روی طمع بخواهند مانع رفتن شما شده بشما
زحمت بدهند اطلاع بدهید تلافی نمایم .

از کردند میرویم بزهاب و از آنجا بقصر شیرین .

حاکم قصر جوانی است بن هیجده سال اخلاقش شیه باخلاق پدرش مکتوب
را گرفته ضبط مینماید و حکمی مینویسد بمهد اسمعیل خان سرحد دار که در قلعه
سبزی نزدیک سرحد اقامت دارد و سفارش میکند مانع نشده بگذارد ما از سرحد بگذریم.
روز دیگر بقلمه سبزی میرسیم هوا متقلب باران بشدت میبارد تصور مینمایم
در قلعه سبزی غیر از چند دقیقه برای نشان دادن خط فرزند عباسقلیخان معطلی
نخواهیم داشت اما اسمعیل خان حکم حاکم قصر را با کمال بی اعتنائی بر زمین انداخته

باسخنان ناپسندیده او و پدرش را اهانت نموده ما را از رفتن ممانعت و در يك خانه بوشالی که در سر راه ساخته شده سقفش مانع از ریختن باران بر سرمایست فرود می‌آورد. اسمعیل خان نوکر عباسقلیخان و پسرش می‌باشد نمیتواند حکم آنها را رد کند پس در این رفتار ناشایسته غرضی ندارد بجز اینکه از ما مداخلی کرده باشد اما نمیداند عباسقلیخان در عقب سر ملت وجه عالمی با ما دارد .

تلجر خراسانی بابك زن دیگر از همراهان مراجعت مینماید ناشرح حال را بجا کم کردند اطلاع بدهند ساعتی پس از رفتن آنها اسمعیل خان خبردار می‌شود که عباسقلیخان بسرحد می‌آید و ماتر د او آدم فرستاده ایم از کرده پشیمان گشته وقت شام است اظهار میکند من شمارا نشاختم اکنون میتوانید بروید ولی ماشب را بهر سختی بود گذارنده صبح فردا فرستادگان بازگشت مینمایند با مأموری از جانب حکومت مأمور مزبور وارد شده طنابی طلیده دستهای اسمعیل خان را از عقب سر بسته او را جلو اسب انداخته بقصر شیرین میرد ماتشکر نامه‌ای به عباسقلیخان نوشته از او درخواست مینمایم از تقصیر اسمعیل خان درگذرد .

بالجمله از آنجا گذشته بجانب بغداد روانه شده در کاظمین بزیارت دو امام همام و بملاقات پدر مستفیض و از زحمت سفر خلاص میشویم .

فصل سوم

عراق عرب و روحانیت

برای شرح دادن کیفیت اقامت پدرم در عراق عرب میباید اجمالی از وضع آنجا را بیان نمایم .

عراق عرب دیرگاهی است مرکز ریاست روحانی شیعه مذهب و محل تحصیل علوم مذهبی برای طلاب ایرانی و جعفری منجهان از سایر ممالك گشته .

در قرنهای اخیر مدتها اصفهان برای طلاب ایران مرکز تحصیل و مجمع مهم رؤسای روحانی بوده و این یادگار در آن شهر از زمان - لطنت صفویه باقی مانده است

بعد از صفویه و پس از واقعه افغان و سلطنت نادری و زندیه و قاجار که پایتخت بشیر از و بعد بتهران تبدیل شده اصفهان رو بخیرایی میگذارد ولی اقتدار روحانیتی تلمذت مدید باقی است تا اینکه بوجود حاج سید محمد باقر رشتی و حاج محمد ابراهیم کلباسی که در ایام سلطنت فتحعلیشاه قاجار رئیس روحانیون ایران بوده اند خاتمت مییابد در آن ایام حاج شیخ مرتضی انصاری شوشتری در اصفهان خود را برای ریاست تلمذ روحانی حاضر میکند و هم در بعضی از شهرهای دیگر ایران مانند گلستان، بروجرد و غیره برای استفاده نمودن از رؤسای بزرگ روحانی که در آنجا ها اقامت دارند مدتی توقف مینماید و بالاخره از ایران مهاجرت نموده بمراق عرب رفته در نجف اقامت میگزیند .

تا آنوقت عراق عرب مرجع طلاب ایرانی نبوده فقط بزرگان از روحانیون شیعه مذهب عرب در آن مکانهای شریف اقامت داشته اند و برای طلاب شیعه مذهب عرب مرکزیت داشته است .

شیخ انصاری در نجف ترقی میکند و در مقابل ققاعت سرشار علمای عرب که رئیس آنها شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام (جواهر الکلام مهتر کتاب مذهبی شیعه است که در قرنهای اخیر نوشته شده) تدبیس اصول فقه را پیش گرفته از این راه که عربها بسیار کم پیسوده اند خود را ممتاز میسازد و مقام علمی او را رونق میدهد سادگی فوق العاده ای که در معیشت دارد و زهد و تقوای که بعد وافر داراست .

بالجمله بر هم خوردن مرکزیت اصفهان از یک طرف و آوازه ترقی شیخ انصاری در نجف از طرف دیگر بزمان کمی نجف را مرکز روحانیون عجم و مرجع روحانی ایرانیان هم مینماید .

طلاب ایرانی از اطراف ایران بدانجا هجرت کرده حوزه درس و ریاست روحانی شیخ انصاری رونقی کامل میگردد خصوصاً بعد از رحلت رؤسای بزرگ مانند صاحب جواهر و صاحب ضوابط و صاحب فصول و غیره شیخ انصاری در طریقه خود از مؤسین شمرده میشود و تألیفات او تجدید مطلمی در علوم مذهبی شیعه نموده بعدی رونق مییابد که دایره آوازه ققاعت فقهای عرب را محدود میسازد و بالاخره ریاست تلمذ مذهب

جعفری ددایران و عربستان و هندوستان و همه جامنتهی میشود بنجف و بوجود شیخ بزرگوار حوزه درس شیخ تشکیل میشود از محصلین ترك و عرب و عجم و غیره که در میان آنها جمعی مجتهد و با قریب الاجتهادند .

ددرسنه ۱۲۸۱ هجری شیخ انصاری ازدنیا میرود و بعد از او جمعی از مبرزین دعوی اعلیت نموده آرزو دارند بجای او بنشینند و البته نظریات طلاب حوزه درس شیخ در انتخات رئیس مدخلیت دارد .

دوقت عمدۀ از طلاب مزبور ترك و فارس میباشد ترکان اگرچه عددأ كمتر از فارس هاستند ولی تمكناً و تعصباً از آنها برتری دارند و هر يك از این دودسته میخواهند رئیس از آنها بوده باشد درمیانه ترکان دوتن باین مقام نزدیکتر از دیگرانند اول آقا سید حسین کوه کمری آذربایجانی دوم ملا محمد ابروانی در این صورت حاج سید حسین اول رئیس ترکان میشود و ابروانی دوم و در میان فارسها دوتن از همه سزاوارترند یکی حاج میرزا حسن شیرازی و دیگر حاج میرزا حبیب الله رشتی این هر دو ریاست میابند بی آنکه اول و دوم آنها معلوم بوده باشد .

در اینصورت ریاست تمامه شیخ انصاری تجزیه شده ترك و فارس پیدا میکند قسمت کوچکی از طلاب عرب هم باین دو ملحق گشته و قسمت بزرگ آنها حوزه های روحانی عرب را که در ایام ریاست تام شیخ انصاری بی نام و نشان بوده ترویج مینمایند .

مرجعیت پول هند هم که ریاست شیخ را قوت میداده تجزیه شده میان رؤسای مزبور تقسیم میگردد گفتم مرجعیت پول هند بلی چون که وجوه بسیار از شیعیان هند بعنوان سهم امام نزد شیخ میآمد و بعلاوه یکی از بزرگان هندوستان موقوفه ای گذارده تا حاصل آن که مبلغ معتدبه است مابین طلاب و مقدسین از مجاورین عتبات عالیات تقسیم گردد این پول هم بدست شیخ میرسیده و بهتر وجهه که ممکن بوده است از روی سرشماری نمودن از مستحقین و سری دادن بآنها تقسیم میگشته و گاهی بعضی از خانواد های مقدس راستگو مرغان خانگی را هم جزو سرشماری آورده و بیشتر بهره میرده اند . بعد از وفات شیخ پول هند تجزیه شده سهم هر يك از نجف و کربلا و کاظمین بهمان محل فرستاده میشود و بدست رؤسای متعدد تقسیم میگردد ولی بواسطه اسباب جینی

ادبای طمع مکرر مرکز تقسیم آن وجه در هر جا تغییر یافته موجب زحمت و کشمکش
 میشود و بالاخره قسولگری انگلیس در بغداد مرکز تقسیم و قسول ناظر حقیقی آن
 میگردد و مسلم است اشخاصی که طرف داریست آنها باشند بهر مندر خواهند بود
 از اینجا بکنند و بمقصود نزدیک شویم بدیهی است هر يك از اشخاص که دارای
 قسمتی از ریاست شیخ انصاری شده اند توقع دارند مرجعیت کل و مرکزیت تام داشته
 باشند و هر يك آرزا دارند و جوه سهم امام و غیره از اطراف متوجه آنها باشد در صورتی
 که همه همدوش یکدیگرند و هیچ يك تمکین از دیگری ندارند در این صورت برای
 هر يك رسیدن باین مقصود مشکل خواهد بود و طولی نمیکشد که حاج سید حسین ترك
 از دنیا میرود ملا محمد ابروانی رئیس اول تر کلن و شیخ محمد حسن ملغانی رئیس دوم
 میشود حاج میرزا حسن شیرازی که استعداد ریاست تلمه یافتن را از همه افزون دارد
 و دیگران بکوتاهتر از دیگران میشناسند میبایست اقامت در نجف نمیکند و او بمقام خود رسیده
 امتیازاتی که دارد نمودار گردد چه در آنجا شناخته نمیشود مگر یکی از رؤسای روحانی
 در صورتیکه اذنانع باین مقام نیست و خود را همدوش دیگران علی الخصوص حریف
 فارسی زبان خود حاج میرزا حبیب الله رشتی نمیداند این است که در صدد میشود از
 نجف دور گردد بلکه بمقصد نزدیک و بمقصود برسد اما نمیخواهد از عراق عرب بیرون رفته
 باشد در این صورت کربلا بواسطه توجه نفوس ایرانیان بلکه عموم شیعیان بآنجا برای
 اقامت وی مناسب است ولی چون شیخ زین العابدین مازندانی که علامتناز و بعد از وفات
 شیخ انصاری حوزه ریاست وی رونق گرفته است آنجا اقامت دارد و هم ملا حسین فاضل
 اردکانی که دارای ریاست تام است و در لباس روحانی در این عصر سر حلقه منور
 الافکاران شمرده میشود در کربلا ساکن است از این سبب میرزای شیرازی آنجا را
 برای اقامت اختیار نمیکند و اما کاظمین اگر چه از رئیس روحانی ایرانی معروفی خالی
 است ولی از يك طرف نزدیک بغداد است و چندان محل توجه متقدمین عتبات و جاهای
 دیگر نیست و از طرف دیگر شیخ محمد حسن آل یس که از رؤسای معروف روحانی
 عرب میباشد در آنجا اقامت گزیده پس از همه جای عراق عرب بی مانع تر برای اقامت
 این رئیس روحانی محترم سامره است شهر كوچك سامره دور دست افتاده سکنه آن

سنی‌مذهب و زندگانی آنها بواسطه مرادده شیعیان است بآن شهر برای زیارت قبر دو امام خود امام دهم امام یازدهم و خانه و سردایی که منصوب است بامام دوازدهم و آنجا را محل غیبت کبرای او میدانند .

میرزای شیرازی اقامت سامره را در نظر میگیرد ولی یقین ندارد که بتواند آنجا زیست کند یعنی مطمئن نیست که سامره هم مانند نجف و کربلا و کاظمین محل مجاورت ابرائیان و شیعه مذهب بگردد و طلاب در آنجا گرد آمده حوزه ریاست او گرم شود . این است که حقیقت خیال خود را آشکار نکرده بعنوان زیارت از نجف حرکت کرده بسامره میرود و چون توقف آنجا از حد معمول میگذرد معلوم میشود این يك سفر زیارت ساده می نبوده است میرزای شیرازی از يك طرف برای اقامت سامره زمینه حاضر مینماید و از طرف دیگر وعده مراجعت بنجف را هم ترك نمیکند و البته رفتار و گفتار او هر دو درست بوده است کم کم جمعی از بزرگان طلاب که محل توجه میباشند از نجف بسامره هجرت مینمایند آخوند ملا کاظم خراسانی، حاج سید اسمعیل صدر اصفهانی آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا میرزا محمد تقی شیرازی، حاج میرزا حسین نوری آخوند ملا فتحعلی عراقی، حاج میرزا اسمعیل شیرازی که داماد میرزا شیرازی است و غیره . جمع شدن این اشخاص در سامره موجب قوت قلب رئیس محترم در اقامت آنجا شده طولی نمیکشد که حوزه ریاست وی رونق گرفته مرجعیت سامره اگر از نجف و کربلا افزون نباشد کمتر نیست خصوصاً که شیعیان بواسطه سردابه‌ای که در سامره منسوب بامام دوازدهم است بدانجا توجه خصوصی دارند و این نظر بر علو مقام نائب امامی که ساکن باشد میفزاید .

در این هنگام که ما بکاظمین میرسیم مدت کمی از اقامت میرزا در سامره گذشته است . پندم نیز قصد کرده برای تکمیل تحصیلات خود در حوزه درس میرزای شیرازی جزو متوفقین سامره بوده باشد این است که ما را با خود بسامره میبرد .

میرزای شیرازی ورود پندم را با اهل و عیال علی‌الخصوص که پندم متمول است و حاجتمند مساعدت پولی میرزا نیست نیکو پذیرفته بالای معاشرت الفت آمیز مینماید . حوزه درس میرزا که در گوشه ایوان صحن عکرمین منعقد میشود عدوش

هنوز بده نفر نرسیده و پدرم یکی از آنهاست يك تابستان بما درسلمه می‌کند و چون عادت بآن هوای گرم نداشته‌ایم و اسباب زندگانی درست مهیا نبوده است بر کوچک و بزرگ ما زحمت بسیار وارد می‌گردد .

بهر صورت اگر چه صلاح عنوان روحانیت پدرم این بوده که مدتی درسلمه مانده با اتساب بآن حوزه بایران مراجعت نماید ولی یکی بواسطه همان جمع نبودن اسباب زندگانی و دیگر بسلاطه بی‌دغبنی خودش بتوقف طولانی در آن حوزه که معلوم نبوده عاقبتش بکجا می‌کشد و شاید ملاحظات دیگر هم داشته که برنگارنده پوشیده است پس از چندماه از سلمه روانه نجف می‌گردد .

پدرم مصمم می‌شود مدتی در نجف بماند خانه و زندگانی بقدر لزوم تدارك دیده خود بتحصیل فقه عالی میردازد من و برادرم را هم بتجملات مقدماتی وامیدارد .

فصل چهارم

تحصیلات مقدماتی

در نجف معلمی برای من و برادرم تعیین می‌شود که در مدرسه معتد حجره‌ای دارد درس ما عبارت است از کتاب شرح جامی در نحو، شرح رضی در صرف حفظ نمودن الفیه ابن‌مالك در نحو و از بر نمودن هزار شعر باوجود حافظه سرشاری که دارم در آن سن برای من زحمت ییوده بسیار دارد گفتم زحمت ییوده زیرا از آن هزار شعر که با يك سال عمر صرف کردن حفظ نموده‌ام بنیر از معدودی در خاطرمان مانده است اما معمول تحصیل نیکو در آن زمان این بوده و بزرگتران ما هم تصور می‌کرده‌اند این بهترین اقسام تحصیل مقدمات است یکسال می‌کند پس از آن شروع می‌کنم بخواندن معنی‌اللیب عن کتب‌الاعراب تألیف ابن‌هشام چون در شرح جامی و الفیه زحمت بسیار کشیده معنی را نیکو می‌فهمیده‌ام ولی با همه زحمت و مراقبت که اغلب مورد تحسین پدر و استادان بوده‌ام این تحصیلات برای مکالمه نمودن در زبان عرب چندان مفید نبوده آموزندگان هم نظری باین مسئله نداشته‌اند و عربی خواندن را برای عربی دانستن می‌خواست‌اند نه از برای مکالمه کردن بالجمله اگر در آن سن مدت طولانی در میان

عربانمانده و در معاشرت با کودکان آنها وضع تکلم کردن را فراموش کرده بودند استعمال لغتها و ترتیب و تشکیک جملها را از زبان آنها نمیشدیم با همه تحصیل و زحمت باز در مکالمه نمودن عاجز بودم .

چنانکه بعضی از بزرگان را مبینم سالها زحمت تحصیل صرف و نحو عربی را کشیده و شاید بعضی از آنها در آن زبان تألیفات دارند و هنگام معاشرت از ترکیب نمودن و صحیح ادا کردن يك جمله عاجز میباشند خلاصه در مدت دو سال اقامت نجف بنصیبه آنچه پیش از آن تحصیل کرده ام زبان عربی را عملاً تا حدی که ممکن بوده فرا گرفته بخواندن شرایع الاسلام تألیف محقق که یکی از بهترین کتابها در علم فقه میباشد میردازم .

برای تکمیل ادبیات عربی مقداری از کتاب مطول تألیف تفتازانی را بزحمت خواندم گفتم بزحمت آری چه معلمی که این کتاب را بما درس میداد زبان فارسی نمیدانست و با وجود تسلطی که من در زبان عربی داشتم باز درس او را درست نمیفهمیدم در صورتیکه اگر بزبان بومی میخواندم فهمیدن مطالب آن کتاب برای من اشکالی نداشت بلی علم را بزبان بومی باید خواند کتاب علمی را بزبان بومی باید نوشت و معلم باید بزبان بومی محصل آشنا باشد تا بتواند توضیحات لازم را بدهد و دیگر از چیزهایی که در نجف در ضمن تحصیلات مقدماتی فراگرفتم کمی از تفسیر قرآن بود و در ضمن خواندن کتاب منی مانند کتاب کشف الایات که در شواهد شعری آن کتاب نوشته شده کشف الایاتی برای شواهد قرآنی آن مینوشتیم و این اول تألیفی است که شروع نموده ام تفسیر فارسی ملافتح الله کلشانی را مطالعه میکردم و تفسیر ابوالقلا و غیره را میخواندم و از روی آنها کار تألیف را انجام میدادم افسوس که اوراق آن تألیف غیر از یکی دو جزو باقی از میان رفته و گرنه یادگاری بود از تألیف عهد دوازده سالگی نگارنده و آن یکی دو جزو نزد من محفوظ است .

بر خوانندگان این کتاب پوشیده نباشد که این ترتیب تحصیل فقط از نقطه نظر رسیدن بمقام اجتهاد و نشستن بر مسند حکومت شرعی بوده است مقام پدرم نیز مقتضی غیر این اختیارات برای تحصیل اولادش نبوده و اگر میخواستند عراقی یا بدیگر همقدردان

نموده باشند از اینکه من در دوازده سالگی تا این درجه تحصیل کرده بودم پدرم خوشحال بود و شاید بر همکنان خویش منامباهات مینمود .

اما من شخصاً نیدانسته‌ام برای چه تحصیل میکنم و میخواهم چه بشوم این تحصیل تنها برای آخرت است یاد دنیا هم بکار من خواهد خورد و باینکه آیا مطالب دانستی دیگر هم که در اصلاح معاد و معاش مداخلت داشته باشد برای یاد گرفتن هست بانه بهر صورت پدرم تصور میکرده است بهترین ترتیب که یکی از هم لباسهای وی اولاد خود را بتحصیل می‌گمارد او بتکلیف خویش درباره ما رفتار کرده است و دست هیچکونه ملامت هم نمیتواند بدامن خیال مقدس او برسد چه مرسوم عهد و زمان برای ماهمین بوده و بس بلکه ترغیبی که او در تحصیل ادبیات مامینمود و هم در حسن خط که از فضائل بزرگ شمرده میشده و بواداشتن ما بخواندن کتابهای اخلاقی مانند حقایق ملامحسن فیض کاشانی (که خودش شخصاً برای من و برادرم آن کتاب را درس میداد) و غیره افکار او از افکار دیگران ممتاز بوده است و الفیه ابن مالک که بخط خود در آن زمان نوشته‌ام یاد کار باقی است از حسن مراقبت من در کار تحصیل و حسن خط - مناسب میدانم در این مقام بحال و کار معلمین خود در ایام اقامت نجف و بوضع سه مکتبخانه که در این مدت طی نموده‌ام نیز اشاره نمایم اول معلم مادر نجف ملاحین دذفولی بود .

ملاحین مردی بن پنجاه سال صورت درهم پیچیده محاسن سیاه و قرمز، قلمت کوتاه، از طلاب کثیف نه خود تنها کثیف است بلکه حجره‌ای دارد در نهایت کثافت در دیواران سیاه شده بطوری که گاهی سیاهی دود چراغ و غیره از سقف حجره فرو میریزد در پیشه این اطلاق اجاقی ساخته از خشت خام بی آنکه دود کشی از بالا برای آن آن قرار داده باشد هر وقت اجاق را برای تهیه جای یا خوراک روشن میکند دود فضای حجره را پر مینماید بطوریکه تا مدتی معلم و شاگردان یکدیگر را ندیده و بلا حمت زیاد مدت غیر معین را بسر میریم گاهی در همان حال ما را مجبور میکند الفیه ابن مالک را از بر بخوانیم.

مادیدگان را بر هم گذارده و دهان را گشوده دود خورده و تکلیف را ادا مینمایم یکطرف این اطلاق تخته پوست سیاهی افتاده محل جلوس معلم است طرف دیگر آن کنار

دیوار مقداری هیزم و زغال ریخته شده فرش اطاق عبارت است از دو پارچه گلیم کهنه کدروی حصیر بورپای مندرس افتاده است مادر مقابل روی معلم بروی یکی از آن دو گلیم مینشینیم .

اسباب زندگانی معلم دیگچه و روغن داغ کن و کفگیر می است که هیچوقت آنها را نمیشوید از شدت سیاهی و کثافت پشت و روی آنها دو سیاهی یکرنگ شده و نیز يك کله و بشقاب کثی دارد که هرچه میخورد در آن دو ظرف است بی آنکه آنها را بشوید کتری می و يك استکان و نعلبکی بزرگ دارد برای جای خوردن . يك لحاف و يك متکای چرك و کثیف با چند جلد کتاب که بیشتر شیرازه های آنها برهم خورده است ملاحسین مردی پرخور است روزها بقدر خوراك دوسه تن شخص متعارف نان و نانخورش ساده میخورد و اغلب در هفته دو مرتبه پلو میزد برنج زیادی میجوшاند آبش را بوسیله آبکش سبزی که دارد میگیرد شبت تازه زیادی خورد نموده با آن برنج دردیگچه بزحمت جای داده بروی آتش میگذارد هنوز رنگ و بوی خلطی آن باقیست با کفگیر در میان بشقاب ریخته کمی روغن داغ کرده بر آن میریزد و میخورد در ضمن هم بمادرس میدهد یا صحبت میدارد معلم مادر هفته دو مرتبه هر دفعه چندین فنجان بزرگ آنهم بی دبی جای غلیظ پرشکر میاشامد و جای را در کتری ریخته میجوшاند تلسیاه رنگ میشود .

ملاحسین غیر از من و برادرم از ملازادگان ایرانی مجار نجف دو نفر شاگرد دیگر هم دارد روزهای تعطیل اغلب مارا بگردش میرد گردشگاه نجف منحصر است بمزار وادی السلام که بیفاصله بیرون شهر نجف است و بکنار دریاچه نجف چری که محل ظاهر شدن قنات آب شیرین است و برای آشامیدن مردم نجف بخرج زیاد از طرف ایرانیان جاری گشته بدست حاج سیداسدالله رشتی اصفهانی از روحانیان اصفهان . ملاحسین در گردشگاهها بالمره وضع خود را تغییر داده بلما رفیق و همبازی میشود اغلب بند کمر خود را فلاخن ساخته هدفی از سنگ ترتیب میدهد ما با فلاخن نشان میزنیم و این بهترین بازی است که مارا مشغول میازد پس از چندی ملاحسین بدذوق سفر کرده پدرم مارا میفرستد بخانه حاج شیخ جعفر شوشتری که نزدیک خانه ماست .

حاج شیخ جعفر از بزرگان علمای شوشتر و سالهاست در نجف اقامت دارد منبر موعظه او در میان تمام روحانیان شیعه مذهب ممتاز است و از همین راه نزد عوام منزلتی فوق العاده تحصیل کرده حاج شیخ جعفر معلمخانه تمیزی برای اطفال خود در خانه مرتب نموده حاج سید عبدالحسین شوشتری را که شخص مقدس فاضلی است بمعلمی آن مکتبخانه گماشته است .

پدرم از شیخ بزرگوار خواهش میکند مالا با اولاد خود همدرس نماید خواهش وی پذیرفته شده کار تحصیل مادر مکتب خانه تمیز نزد معلم با فضلی مرتب میگردد در این مکتب خانه من و برادرم با سه تن دیگر همدرس هستیم ما تحصیل میکنیم و آن سه تن بیطالت میگذرانند هر چه معلم آنها را نصیحت میکند بوی نمیبخشد بکروز در حالیکه من و برادرم فقط با معلم در مکتب هستیم حاج شیخ جعفر بمکتب در آمده نشسته بمعلم و بما اظهار مهربانی کرده میگوید فرزندان، من بی نهایت از حسن مراقبت شما در تحصیل رضایت دارم ولی از اولاد خود رضایی نیستم آنها لایق تحصیل کردن نمیدانم همان بهتر بولایت (شوشتر) بروند آنجا گوگل چرانی نمایند درس خوانند، مطالعه کردن، زحمت کشیدن میخواهد سرسری نمیشود درس خواند من چهل سال است منبر میروم هنوز هر وقت بخواهم منبر بروم چند ساعت مطالعه میکنم این کودکان تصور میکنند بی زحمت میتوان تحصیل کرد بهر صورت همدرسهای شما میروند اما من مکتب شما را بر هم نمیزنم چون میبینم شما تحصیل مینمایید در حقیقت شما اولاد روحانی من هستید همه روزه بیاید و بکار تحصیل خود بپردازید من در عالم طفولیت تأثیر تشویقات شیخ را در وجود خود نیکو احساس میکنم و چون پدرم از واقعه خبردار میشود از شیخ بزرگوار ینهایت تشکر مینماید .

دو سه ماه هم مکتب خانه مزبور برای من و برادرم دایر است.

یکروز صبح میرسیم بمکتب میبینم اسباب سفر در خانه شیخ مهیاست کجاوه‌ی برقاطری بسته و محملی برقاطر دیگر و باز حیوانات سواری و لوازم دیگر هست معلوم میشود شیخ عازم است بکربلا مسافرت نماید معلم ما را هم بلخود میبرد و مکتب ما بر هم میخورد متعیریم چه کنیم که شیخ و معلم از خانه در آمده بجانب دروازه شهر روانه

میشوند چون ما را میینند مهربانی کرده میگویند باما بیاید ما میرویم و کجاوه و محمل را بدنبال میآورند تا از شهر خارج میشویم و این عادت مقدسین نجف است چون میخواهند مسافرت نمایند با احترام مرقد محترم امیرالمؤمنین (ع) در شهر سوار میشوند کوچکی شهر نجف هم این احترام را کم زحمت میکند چون از شهر بیرون میرویم در سرتپه‌ای که معمول است مسافری آنجا سوار میشوند شیخ و همراهان ابستانه یکیک مشایعت کنندگان را وداع گفته بعد از همه شیخ بمن و برادرم رو کرده میگوید اگر چه بضرورت مکتب شما برهم خورد ولی من ترتیب دیگری برای شما داده‌ام و دست میرد در شال سفیدی که بر کمر پیچیده کاغذ کوچکی لوله کرده يك سر آن را ته زده در آورده بدست برادرم داده میگوید الان بروید در محله خوش خانه سید محمد معلم شوشتری این مکتوب را بلا داده برای شما درس خواهد گفت .

ماتشکر و وداع کرده بی درنگ بجنجوی معلم تازه بر آمده اورا پیدا نموده مکتوب را می‌سانیم .

معلم تازه مردی است بسن پنج سال قامت کوتاه محاسن سیاه و قرمز لباس کهنه ددر دارد و عمامه سیاه رنگ پریده‌ای بر سر بسته قطعه‌ای از آن را بر سینه آویخته در گوشه اطاقی که بر زمین آن خاك است روی تخته پوستی نشسته چند جلد کتاب پیش روی او بر زمین نهاده شده سینی حلبی کوچکی مشتمل بر يك سیل قرمز رنگ از گل پخته و يك کبه توتون و يك سنگ و جنماتی و کمی قو برای آتش زدن ددر برابر اوست طرف دیگر اطاق پارچه بوریای کوچکی روی زمین گسترده شده که دو نفر طفل بزحمت میتوانند روی آن قرار بگیرند سید محمد مردی عیالمند و فقیر است زن و دخترانش لباسهای بلند کرباسی چیت زده گلی رنگ پوشیده هر يك دوعبای کهنه دارند که چون برای زیارت یا حاجتی از خانه بیرون میروند یکی را بردوش و دیگری را بر سرافکنده مانند زنان عرب خود را می‌پوشانند .

گرچه آمدن ماترد این معلم در صورتیکه مسلم است اجرتی در مقابل درس دادن بها خواهد داشت حاجتمندی شدید که دارد میباید او را خشنود کرده باشد خصوصاً که از طرف شیخ محترم هم در حق ما بلا سفارش شده است ولی برعکس

چون وارد می‌شویم و سفرنامه را می‌دهیم باز کرده می‌خواند و می‌گوید آقا شیخ خدا عمرت بدهد باز مرا بدرد سرمقدمات درس گفتن میندازی خدا خیرت بدهد بعد رومیکند بما و می‌گوید چه می‌خوانید جواب می‌دهیم کتاب مفتی معلم می‌گوید این کتاب را مکرر درس گفته‌ام و اکنون مدتی است عزم کرده‌ام دیگر بدرس دادن کتب مقدماتی خود را معطل نکنم و بالاخره فکری کرده می‌گوید شیخ گفته است نمیشود خواهی‌آورد را رد کرد و شروع میکند بدرس گفتن مدتی نزد این معلم قابل تحصیل علم نحو میکنیم و بهره کامل از او می‌بریم بعد از چندی بکروز می‌گوید تاکنون من برای شما درس می‌گفتم از امروز شما باید کتاب را مطالعه سابق نموده بگوئید من گوش بدهم اگر اشتباهی باشد بشما بگویم با اینکه این کار برای ما سخت است ناچار پذیرفته چند ماه هم باین ترتیب مداومت میشود تا موقعی که پندم مصمم میگردد از عراق عرب به ایران مراجعت نماید.

فصل پنجم

جنگ و طاعون و مراجعت بایران

نجف کرچه شهر کوچکی است ولی بواسطه قبیله‌های عرب که اطراف آن هستند خالی از اهمیت نیست مردم این شهر يك قسمت ایرانیان هستند که مجاور شده‌اند از علمای روحانی از طلاب و از تجار و کسبه که آبادکننده این شهر می‌باشند. قسمت دوم اعرابند که پیش از آبادی نجف در آن محل و نواحی آن صحرائشین بوده‌اند و اکنون شهری شده از مجاورین و زوار ایرانی از هرجهت استفاده مینمایند قسمت اعراب نجف از دیرگاه دو فرقه بوده‌اند بنام زکرد و شمرد مابین این دو فرقه همه وقت نزاع بوده مکرر با هم جنگ کرده از هرطرف جمعی کشته شده‌اند جمعیت زکرد چند برابر پیش از شمرد است و در تقسیم مکانی هم عمده محلات شهر بدست زکرد است ولی شمرد را رشادت و تهور افزون میباشد حکومت کوچک نجف هم از این کشمکش استفاده میکند و اغلب منافع خصوصی را بر مصالح عمومی از روی کوتاه نظری و طمعکاری ترجیح میدهد بر صورت یکی از اوقات برهمزدن زکرد و شمرد

مقارن ایام اقلعت ما در نجف است بر سر امر جزئی و اختلاف کمی که مابین یک نفر ز کرد با يك شمرد واقع شده هنگامه جنگ در میان دوفرقه برپا میگردد .

خانه ما در کنار محله شمرد است و از دوطرف دو خانه هست که هر يك منگري یکی از متخاصمین است و بر خانه ما مشرف جای لوله های تفنگ از دوسوی در دیوارهای دو خانه نمایان میباشد .

یکروز وقت شام شروع به تیراندازی میشود درهای صحن بسته شده میاد آسبی بحرم امیر المؤمنین (ع) برسد باینکه منارهای بلند مرقد محترم منگري گاه یکی از دوفرقه بگردد دو روز این جنگ طول میکشد مردم شهر خاصه آنها که در نزدیکی سرحدات منزل دارند اغلب در سردابه ها زیست میکنند که از خطر محفوظ بمانند خانواده ما هم چنین کرده برای اطفال کوچک جنگ ندیده صدای تفنگ کمتر شنیده وحشت و دهشت بزرگی است .

بعد از آنکه جمعی از دو طرف کشته میشوند حکومت مداخله کرد شمردتارا از شهر بیرون نموده آتش فتنه را بظاهر خاموش مینماید .

قلعه بندی ایرانی شهر نجف هم مدخلیت بزرگ در موفق شدن حکومت کوچک نجف در رفع غائله دارد .

گفتم قلعه بندی ایرانی نجف بلی اگر چه عراق عرب از مستعمرات عثمانی است ولی آثار آبادی آن و بناهایی که در نجف و کربلا و کاظمین و سامره شده است اغلب بواسطه سرمایه داران از رجال دولت یا تجار و اعیان ایرانی شده است از جمله قلعه مستحکم نجف است که بهمت عالی حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی که از مردمان خیرخواه بلند همت و در اوایل قرن سیزدهم اسلامی مدتی شخص اول ایران بوده ساخته شده این قلعه از آجر پخته و گچ بنا شده است و بواسطه مهیا نبودن اسباب علی الخصوص آب در نزدیکی نجف با مصالح فوق العاده بابلن یافته .

میرزا محمد سعید شاعر اردستانی شاعر آن عهد قصیده معروف خود را بتوصیف قلعه مزبور ختم نموده است و يك شعرش این است :

بنایش چون خلوص نیت بانی است مستحکم

فضایش چون صفای باطن صداست روح افزا

حاج محمد حسینخان نه تنها در نجف قلعه و مدرسه ساخته بلکه عمارت‌ها و مدرسه‌های صدر در اصفهان و طهران و در دیگر شهرهای ایران فراوان است در ترویج محصولات ایران کوشش نموده قلمکار صدی و برنج صدی از بلاد گلهای اوست .
حادثه دیگر که در ایام اقامت ما در نجف روی میدهد طاعون شدید است که بروز کرده کشتار بسیار مینماید بمحض بروز این مرض حکومت مراوده عموم را با خارج قطع نموده باین واسطه کمتر بجای دیگر سرایت میکند این اول دفعه است که من مرض عمومی مبینم و چون بعادت طفولیت از خانه مکرر بیرون میام دیدن اموات و اضطراب مردم در من اثر غریب میکند و مرا سخت مضطرب میسازد بعد از چند روز بدرم غنغن میکند از خانه بیرون نرویم و از احوال موحنش شهر خبردار نشویم باین وسیله آرام میگیریم تا حادثه بر طرف میشود و بخانواده ما آسیبی نمیرسد .

بالجمله اوائل سنه ۱۲۹۴ (یکهزار و دویست و نود و چهار هجری) آخر زمستان از عراق عرب بجانب ایران مراجعت مینمائیم اول فروردین ماه بکرمانشاهان میرسیم بدیهی است بعد از چند سال در عراق عرب ماندن دین اوضاع ایران جلوه مخصوصی دارد .
حاکم کرمانشاهان در این وقت سلطان مراد میرزا حام السلطنه است این شاهزاده محترم ترین شاهزادگان است رفع فتنه سالار در خراسان در سنه ۱۲۶۶ (یکهزار و دویست و شصت و شش) و فتح هرات در سنه ۱۲۷۳ (یکهزار و دویست و هفتاد و سه) بدست این شاهزاده بر مقامات او افزوده هموقت برای ایالت‌های بزرگ نلزد میشده حکومت کرمانشاهان لایق مقام او نیست اما از آنجا که مابین دولتین ایران و عثمانی کدورت است حام السلطنه را بحکومت این سرحد فرستاده اند تا مترسی برای عثمانیان بوده باشد چنانکه تأثیر خود را در بغداد نموده و بتمام نقاط عراق بلکه در قسطنطنیه هم سرایت کرده است .

عثمانیان در خفا بجمع آوری قشون در سرحدات ایران پرداخته اند و همیشه عظیمی از این بابت در عراق عرب برپاست در ورود بدرم به کرمانشاهان حام السلطنه از او احترام میکند و پس از یکی دو مجلس ملاقات اظهار اخلاص بوی مینماید و تا زنده است رشته الفت را نگاه میدارد .

بالجمله باصفهان می‌آیم از ابتدای ورود باصفهان بدم ترتیب سابق را که در مراده بدولت آباد داشت تغییر داده یکجهت درشراقامت میکنندحوزه درسی تشکیل داده مجلس مرافعه و حکومت شرعی برپا نموده یعنی یکی از روحانیان و حکام شرع اصفهان می‌گردد و بواسطه مکت و حسن معاشرتی که دارد بزودی محل توجه گشته ترقی کامل میکند حکومت اصفهان در این وقت باشاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان است ظل‌السلطان بزرگترین پسران ناصرالدین شاه و شخص شتمکار طماع متهوری است اصفهان را منظم نموده آثار توسعه یافتن دائره حکومت او نمایان است .

در این شهر هنوز از عظمت قدیم روحانیان نمونه‌ی باقی است یعنی رؤسای روحانی در این شهر نسبت بدیگر شهرهای ایران بیشتر هستند و نفوذشان زیاد است گرچه حکومت مقتدر ظل‌السلطان نفوذ روحانیان را تا یکدرجه محدود کرده ولی نظر بتعصب عوام باز کجدار و مریز با آنها راه رفته مابین خوف و رجا ایشان را راه میبرد بملاده نمیخواهد بالمره قدرت آنها را تمام کند چه تصور میکند برای پیشرفت کلاش در طهران و محفوظ ماندنش از حسادت برادران که یکی از آنها مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت است و دیگر کامران میرزا نائب‌السلطنه در دست داشتن قوه روحانیان اصفهان بکار او خواهد خورد .

ریاست روحانیان اصفهان در اینوقت رسیده است بحاج شیخ محمدباقر از اولاد مشایخ محترم نجف امامت‌مسجد شاه اصفهان هم که از بناهای بزرگ صفویه است بلو رسیده و بزرگتر اسباب ریاست او شده حوزه درس مفصلی دارد با دست باز و حسن معاشرت بر دیگران تقدم یافته است ظل‌السلطان از شیخ ملاحظه دارد و هرچه میتواند برای ریاست عامه او مدعی می‌ترشد چنانکه در ابتدای ورود بدم که میبند آثار ترقی در او ظاهر است میخواهد او را باین مقام بیاورد ولی بدم بملاحظات معذرت نکرده فریب نمیخورد .

حاج شیخ محمدباقر اولاد متعدد دارد و همه را بزودی لباس شرعمداری پوشانیده است و این یکی از بزرگترین بدبختیهای ماست که تصور میکنیم هر مقام را بورانت میتوان دریافت حاج شیخ محمدباقر پسران خود را برای تحصیل بنجف میفرستد و بعد

از مدت کمی مراجعت نموده مصدر امور شرعی میگردند و از آنهاست شیخ محمد تقی که برای جلب قلب عوام خود را آقاجقی میخواند بالینکه دایره اطلاعات او محدود است و تحصیلات درستی ندارد بترجمه کردن پاره‌های از کتب عربی دینی و تالیف نمودن پاره‌های از آثار فقهی و اخلاقی در نظر عوام خود را دانشمند جلوه داده میخواست بعد از پدر برمسند ریاست تامة روحانی آن شهر بلکه تمام ایران بنشیند و مردم اصفهان هم آنها که نمیدانند ندانسته بوی اظهار ارادت میکشند و آنها که میدانند بملاحظه پدرش سکوت مینمایند .

شیخ محمد تقی در زیر يك پرده نازك بجمع آوری مال و ازدیاد مکت بخربیدن املاك و مستغلات پرداخته بجمع و سائل کسب ثروت منشبت میشود ولی بنام اشخاص دیگر که تا مقام زهد و تقوای خود را در نظر عوام نگاهداشته باشد ولی شنیده نمیشود که برای کار از مردم پول بگیرد یعنی رشوه خواری کند این شخص در ابتدای ورود پدرم باصفهان با اظهار خاصیت بسیار میکند پدرم نیز در ظاهر باوی الفت مینماید خصوصاً که با بعضی اشخاص بزرگ اصفهان مانند میر محمد حسین امام جمعه و غیره سابقه کدورت دارد در این وقت که میخواهد در شماره رؤسای روحانی باشد بر خود لازم میداند با اشخاصی که محل توجه عوام هستند الفت داشته باشد .

بهر صورت پدرم از اول امر در خط قدس و تقوی سیر میکرده و خداپرستی را بر هر چیز مقدم میداشته است حوزه درس فقهی تشکیل داده نماز جماعت میخواند روضه خوانی مرتب با معنائی در خانه خود دایر نموده خود بنسیر میرود و موعظه مؤثری بمردم مینماید و بزرگتر چیزی که موجب توجه عوام و خواص بلا شده حسن معاشرت و منبر موعظه اوست باید دانست که عوام اصفهان ذاتاً ملا پرست ، مراد دوست و آقا پرور هستند و میتوان گفت که این خصلت در آنها از یاد گارهای عهد صفویه باقی مانده است . چنانکه اگر بدقت در اخلاق و عادات روحانیان اصفهان در عهد صفویه نظر نمایم و آثار علمی و عملی آنها را نیکو بینیم آنگاه بتدریج در احوال طبقات دیگر از روحانیان که بجای آنها نشسته‌اند تا عهد ملاقت نمایم همان رنگی را که در آن زمان بروی گفتار و کردار و اخلاق و عادلان آنها دیده میشد است امروز باز بعد از گذشتن چند

قرن میبینیم و همان آنرا مشاهده میکنیم که باقتضای زمان در صورتهای مختلف نمودار بوده است و البته مردمی که در زیر دست تربیت این قبیل اشخاص بار یابند ممکن نیست همرنگی با مردم آن زمان نداشته باشند ملامحمدتقی مجلسی اول مردی عارف و زاهد بوده است ولی پسرش ملامحمد باقر مجلسی دوم باقتضای زمان منکر عرفان شده عارف بودن پدر را اهم انگار نموده و سیاست مطلوب صفویه را ترویج مینموده است. قصد و نیت او چه بوده خدا میداند ولی تألیفات و تحقیقات سطحی او در آثار مذهبی شیعه بجای آنکه بر معنویت روحانیت طریقه حقه جعفری بیفزاید از آن کاسته و در نظر خواص واقعی ندارد.

شیخ محمدتقی نجفی بر رسیدن بمقام پدرش قانع نیست بلکه میخواهد بجایگاه مجلسی دوم نشسته در قرن سیزدهم اسلامی مردم اصفهان را در بهت و بر گرداند در صورتیکه ترقیات زمان این فرصت را باز نمیدهد

خلاصه پدرم با اینکه دارای افکار حقیقت آمیز است و سالوسی و عوام فریبی منافی مقام اوست ولی نظر بنقصان تربیت عوام اصفهان و هم در مقابل رفتار دیگران مجبور است مقام ظاهر خود را نگاهدارد و با اینگونه اشخاص خصوصیت نماید بی آنکه رابطه معنوی میان آنها بوده باشد.

فصل ششم

پدرم و ظل السلطان

ظل السلطان در ابتدای ورود پدرم باصفهان تصور میکند باآسانی میتواند او را بخود جلب نموده از جمله اسباب پیشرفت مقاصد خصوصی خویش قرار بدهد ولی طولی نمیکشد که بفهمد با استغنائی طبع پدرم و درستکاری و بی طمعی که دارد بدام آوردن او کار آسانی نیست و از رفتار عاقلانه و پیشرفت فوق العاده کلریل شری او نگران میماند پدرم ملتفت خیالات اوست و میداند نباید او را از خود بدگمان نگاهدارد اما میان دو محذور میماند یکی حفظ مقام خود با ملاحظه نظر عوام که از روحانیان مقدس آمیزش نمودن با حاکم ظالم را توقع ندارند دیگر بدگمانی

ظل السلطان که از او بیچوجه برطرف نمیشود مگر بدست طمع دراز کردن در برابر او و شرکت نمودن در مظالمش ولی پدم از نفع موهوم الفت با ظل السلطان صرف نظر کرد مقام خود را محافظت مینماید بقدر ضرورت با وی آمد و شد کرده از کدورت باطنی او اندیشه نمینماید.

روزگاری بدینمنوال میگردد حوزه ریاست پدم روز بروز ترقی نموده مجلسی درش رونق گرفته فضایی طلاب در آن مجلس حاضر میشوند نگارنده هم با اینکه سنم هنوز اقتضاندارد با طلاب سالخورده فاضل همدرس باشم نظر بترقی که در مقامات نموده ام در آن مجلس حاضر شده درسهای خصوصی هم در فقه و اصول و حکمت و غیره دارم و نزد میرزا عبدالرحیم افر که خوشنویس معروف اصفهان است تحصیل خط نستعلیق مینمایم. برای بقیه موضوع این فصل ناچارم شرحی از احوال عموی خود که چند سال از پدم کوچکتر است بنویسم. پس از ورود پدم باصفهان مدتی عموم از او تمکین دارد و بمهربانی رفتار میکند پدم نیز از این الفت خوشحال است چه از خانواده پدی جز این برادر کسی را ندارد و او را دوست میدارد و از اینکه اختلاف مشرب و اختیارات غالباً میان آنها جدائی میانداخته بسی دلشنگ بوده است.

اسباب اختلاف ما بین این دو برادر بیشتر بواسطه اشخاصی فراهم میگردد که با عموم طرح الفت ریخته از او جلب منفعت نموده او را بمخالفت نمودن با برادری که بجای پدر اوست وامیدارند بهر صورت این الفت موقتی است و بزودی مبدل بکدورت میگردد و این کدورت در کشمکش میان پدم و ظل السلطان دخالت حاصل میکند ظل السلطان بخیال ملاکی افتاده بهترین املاک اصفهان را میخرد و از جمله بخیال میافتد ملک مرغوب پدم را هم که در کرون اصفهان دارد از او بگیرد پدم از واگذار کردن ملک ابا نموده یکوقت خبردار میشویم عموم سهم خود را در آن ملک بی اطلاع پدم بظل السلطان فروخته و او در ملک ما راه پیدا کرده اسباب زحمت برای پدم فراهم میگردد.

پدم بخیال مسافرت افتاده در اواخر سنه ۱۲۹۷ (یکهزار و دویست و نود و هفت هجری) بخراسان روانه میگردد و خانواده خود را نیز همراه میبرد.

در آن وقت من هفده ساله هستم و این سفر با سودای شدید که در سر دارم برای من تفریح و تفرج مهمی است هفت ماه در مشهد مانده وقت را بخوشی و آسایش با گشت و گذار بسیار میگذرانیم .

بدرم نیز بحسن معاشرت محل توجه عمومی میگردد و چون محضرهای شرعی مشهد از اغتشاش و رشوت خواری محفوظ نیست محمدتقی میرزای رکن الدوله فرزند محمد شاه که از شاهزادگان محترم و حکمران خراسان است بدرم توجه کرده

حکومت شرعی را در پاره‌ئی از حوادث مهم که پیش می‌آید بوی رجوع نموده میخواهد او در مشهد بماند و یک اداره حکومت شرعی منظم بی‌شائبه در آن شهر بر پا کند بدرم این خواست حکومت را پذیرفته میداند ملاحظه نمودن روحانیان مشهد از او تا وقتی است که او مقیم نگشته رقیب کار آنها نشده و گرنه با اوضدیت مینمایند و آسوده‌اش نمیگذارند چنانکه در همین مدت اقامت کم هم نتوانسته‌اند در خانه او را باز دیده باشند



ظل السلطان

و از اسباب چینی برضد او دریغ نداشته اند .

در این احوال از اصفهان خبر تعدیات ظل السلطان در ملك مشترك و انواع تعدی و آزار که بر عیتهای ما مینمایند حتی آنکه حاصل آنها را شبانه در صحرا آتش میزنند و حیوانات آنها را میکشند پی در پی میرسد برای اینکه باقی ملك را

خواه یا ناخواه تصاحب نماید پدمم هر چه بکتابت و تلکراف میخواهد این غائله را را بر طرف نماید نمیشود ناچار بتهران مراجعت میکند .

حسام السلطنه سلطان مراد میرزا در اینوقت در طهران است با پدمم خصوصیت بسیار میکند دیگر رجال دولت ورؤسای روحانی هم از او احترام و پذیرائی مینمایند از روحانیان حاج ملا علی کنی که متمولتر و محترمترین آنهاست و آقا سید صلیح طباطبائی و آقا سید مرتضی صدرالعلماء و برادر وی آقا میرزا محمد باقر که مدتی در حوزه درس فقه ملاحسین فاضل اردکانی در کربلا همدرس و رفیق پدمم بوده است بیشتر با وی الفت دارند .

پدمم شروع بتدریس فقه مینماید امامت جماعت میکند منبر رفته موعظه مینماید و طولی نمیکشد که در طهران معروف و مرجع میگردد .

اقامت او در طهران و مرجعیت وی و آمیزش بزرگان دولت و ملت با او بی نهایت اسباب خیال ظل السلطان میشود و از تدروی و زحمت دادن بیستگان ما تا يك اندازه خودداری مینماید پدمم نیز مصمم میشود در طهران اقامت نماید و اگر استقامت در این رای کرده بود شاید بسیاری از حوادث ناگوار که بعد واقع شد صورت نمیکرفت و لکن پیش آمد احوال این صلاح را برهم زده باز باصفهان بر میگردد و گرفتار محذورات میشود .

شرح مطلب آنکه پس از يك سال و کسری اقامت ما در طهران ظل السلطان و مظفرالدین میرزا هر دو بطهران احضار میشوند و سپس این است که پس از معزولی میرزا حسینخان سپهسالار گرچه صدارت بمیرزا یوسفخان مستوفی الممالک رسیده است و لکن رشته امور در دست محمد ابراهیم خان امین السلطان است که در کلیه کارهای مملکت مداخله میکند و بواسطه منافع مادی که بشاه میرساند مورد مرحمت بسیار است اختلاف کلمه مابین صدراعظم رسمی و غیر رسمی اوضاع دولت را رو بخرابی میبرد و برای اصلاحات چنان صلاح میدانند و لیعهد و ظل السلطان که جنوب و شمال ایران در تصرف آنهاست بطهران بیایند و ترتیبات تازه می که در نظر دارند با حضور آنها داده شود ظل السلطان نظر بر قابت شدید که با ولیعهد دارد در این سفر با ایهت زیاد بطهران

میآید هر کس بوسیله‌ی بلا اظهار تقرب میکند ولی پدم نظر بملاتی که از او دارد بملاتش هم اقدام نمینماید - در این سفر بر توسعه دایره حکومت ظل السلطان افزوده میشود و بافتداری افزون تر باصفهان مراجعت مینماید و این بواسطه ارتباط زیادی است که با منوفی الممالک دارد چون زمان مراجعتش نزدیک میشود گرچه بی اعتنائی پدم بلا او را بی اندازه مکدر دارد ولی شاهزاده صلاح خود را در آن میبیند بلوی از در مهربانی در آمده بدلبجومی ظاهری کردن دل او را ر بوده به اصفهان بر گرداند اینست که در خفا از آقا سید مرتضی صدرالعلماء درخواست میکند اسباب الفت پدم را با او فراهم آورد :

صدرالعلماء مجدانه در این کار اقدام نموده خواهی خواهی پدم را با خود بدیدن ظل السلطان میرد گرچه این مجلس برای صلح و آشتی است ولکن عاقبتش خوش نمیشود چه ظل السلطان بعد از تعارف سردی از پدم میرسد علمای روحانی چرا اینقدر کند پا هتند هر کجا میرسند اقامت میکنند پدم در جواب میگوید اسباب حرکت در چیز است هوا در سر و قوت در پا ماکه لباس روحانیت در برداریم امید داریم هوایی در سر نداشته باشیم قوت پای ما را هم گاهی دیگران میگیرند ناچار میشویم هر کجا رسیدیم اقامت نمائیم این جواب ظل السلطان را مکدر ساخته با کمال ملاحظه که از صدرالعلماء دارد یخدا نکهدار گفتن از مجلس برخاسته و باطاق دیگر میرود و صدرالعلماء با پدم بازگشت مینماید ظل السلطان بعد از گذشتن این مجلس از کم حوصلگی خود پشیمان شده خیال اول خود را تعقیب مینماید و از صدرالعلماء معذرت خواسته مجدداً درخواست میکند اسباب مراجعت نمودن پدم را باصفهان فراهم آورد صدرالعلماء هر طور هست پدم را راضی میکند و اطمینان میدهد که ظل السلطان بلوی مهربانی و گذشته را تلافی خواهد کرد و او را بمنزل شاهزاده میرد شاهزاده در این مجلس خصوصیت کرده از او قول میگیرد که بزودی باصفهان برگردد :

پدم پس از دو سه ماه بابرادر بزرگتر از من باصفهان روانه شده مرا با ملادر و دیگر برادرانم در طهران میگذارد باین قصد که اگر در ورود باصفهان ظل السلطان بوعده خود وفا نکرد بازگشت بطهران نماید پدم این ترتیب را از روی احتیاط

مینماید در صورتیکه نتیجه‌ی ندارد زیرا ظل السلطان تا وقتی که او قطع علاقه از طهران نکرده باشد آنچه را در سر و در خاطر از او دارد بروز نخواهد داد او هم نمیتواند ما را مدت طولانی در طهران نگاهدارد و خود در اصفهان بماند در این صورت نه از مهربانیهای ظاهری ظل السلطان در ابتدای ورود خود میتواند اطمینان برفتار او در آتیه حاصل نماید و نه پیش از حصول اطمینان ما را میتواند باصفهان بطلبد .

بهر صورت این تدبیر چندان سودمند نیست و صلاح از این بوده است که فریب شاهزاده را نخورد تا او حاکم اصفهان است در طهران بماند و یا آنکه بهر صورت باشد او را از خود اطمینان داده طرح الفتی باقتضای وقت باوی ریخته با اهل و عیال باصفهان رفته باشد .

بالجمله بدرم باصفهان میرسد و مهربانی فوق العاده از ظل السلطان مینند بعدی که هیچ منتظر این رفتار نبوده است .

ظل السلطان ملتفت است که بدرم بچه ملاحظه خانواده خود را باصفهان نبرده است اینست که همراهی و مهربانی را بعدی میرساند که او را بحسن رفتار آتیه خود با او امیدوار میازد و مخصوصاً ملک مشترکی را که سبب کشمکش شده بقیمت مناسبی خریداری نموده این موجب اختلاف را هم ظاهراً بر طرف مینماید بعد از چند ماه شاهزاده از علت ماندن مادر طهران از بدرم پرسش نموده تأکید مینماید که او بزودی ما را باصفهان بطلبد بدرم باز چندی تعلل میکند و هر وقت بعدی متعذر میگردد ولی شاهزاده نپذیرفته بالاخره او را مجبور میازد ما را طلب نماید .

\ اینجا مناسب است شرحی راجع بقوای مملکت نگاشته ز آن پس سر گذشت ایام توقف خود را بد طهران بنکارد .

فصل هفتم

ایران و قوای آن

در اینوقت دوقوه در ایران حکمرانی میکند .

یکی قوه دولت که عبارت است از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مصادرت میرزا

یوسفخان مستوفی الممالك و وزارت و حکومت شاهزادگان (پسر ها و عموها و عمو زادگان شاه) با اطمینانی قابل اعتناء از نتیجه زحمات میرزا حسینخان قزوینی سپهسالار اعظم افواجی از نظام در تحت تنظیمات معلمین اطریشی صورت انتظام گرفته در خزانه دولت از وجوه ذخیره شده پیش هنوز مبلغی باقی است .

ایلات و عشایر از دولت اندیشه دارند قوای دولت برای انتظامات داخلی کافی است مالیاتها بآسانی وصول میشود حکام تعدی بسیار میکنند و کسی جرئت شکایت نمودن از آنها را ندارد مخصوصاً از شاهزادگان درجه اول ناامنیها بیشتر در سرحدات بروز میکند که پیداست دست تحریک خارج در آنست مانند حمله شیخ عیدالله بر سرحدات آذربایجان و مانند تجاوزات ترکمنها در سرحدات خراسان که در عبور و مرور زوار در راه مشهد مقدس چند منزل توپ و سوار از طرف دولت قافله را بدرقه مینماید روابط دولت با همسایگان از طرف مغرب با عثمانیان اغلب گفتگو حاصل میشود و دولت از عهده خاتمه دادن بآن اختلافات بوجه دلخواه برمیآید در سیاست خارجی عهد نهمه‌ئی که مهتر از همه آنها در ترکمانچای بلروس بسته شده در کار است ولی چیزی که خاطر دولت را آسوده نگاهداشته و می‌خواهد تصور کند میتواند خواب راحت نموده باشد رقابت میان روس و انگلیس است که با هیچان شدید در این مملکت بروز کرده .

روس برای رسیدن به هندستان و دریای آزاد سعی مینماید نفوذ خود را در ایران زیاد کند در صورتی که سیاست او در برابر سیاست انگلیس در ایران ضعیف شمرده میشود .

دولت تکلیف خود را در آن میداند میانه روی کرده باتنی رقابت آنها دامن بزند تا در میانه آسوده خاطر بماند باین سبب هر وقت امتیازی یکی از آنها دولت میدهد مجبور است دیگری را هم بهر وسیله باشد راضی نماید .

ناصرالدین شاه صدارت میرزا تقی خان امیر نظام و میرزا حسین خان سپهسالار را دیده بملاوه مکرر بلر و پا سفر نموده اوضاع دول بزرگ و کوچک و ترقیات عالم را مشاهده کرده خود نیز باهوش و کلرکن است اگر این اطلاعات و کاردانیها مقهور

هوساکی و شهوت رانی نیکشت بخوبی میتوانست ایران را آباد نماید .
 ولی افسوس که آسایش خیال موقتی از طرف جنوب و شمال و رقابت خراجی که
 معلوم نیست چقدر عمر خواهد داشت او را مفرد کرده کار عیاشی بعدی رسیده
 است که مجال برای او در کار دیگر باقی نگذاشته است .

ناصرالدین شاه حرم سرایی برای خود ترتیب داده که برای شرح دادن آن
 کتاب مخصوص لازم است چند صد زن در آنجا جمع نموده بدست خواجه سرایان
 سپرده هر يك از آن خانمهای بزرگ و كوچك بر حسب شان و مرتبه می ده دارند . دارای
 تبعه و لحقه بسیارند زنان و دختران و خواجگان و وزیر و دبیر اغلب در خراج حرم
 دارای خانه و زندگانی و تجملات مخصوص برای آنیه خود هستند این اداره بزرگ
 با بودجه قابل اعتنا مخصوص خوشگذرانی اعلیحضرت است و تا بلك حد هم برای تربیت
 خانمها سودمند است در گردشهای بیرون شهر جمعی از آن خوانین را غالباً با خود
 میبرد باین سبب مجبور شده در عمارت های زیلاقی هم برای آنها تدارك منزل بگیرد .

در سفری که برای زیارت عتبات عالیات بعراق عرب میرفته از آنجا که بیشتر زنها
 مقدسات و زیارت دوست هستند خصوصاً زیارت کربلا که مطلوبیت مخصوص دارد
 بسبب طبع و رقابت یکدیگر جمع کثیری از خانمها ملتزم رکاب همایون بوده اند و این
 مسئله در انظار مردم عراق عرب خوشنما نبوده او را شاه زنان میخوانده اند .

خلاصه ناصرالدین شاه از آسایش خود و تا بلك اندازه بی صدائی مملکت خوشحال
 است و از بروز افکار جدید که میدانند برهم شکننده عیش و عشرت اوست تا آنجا که
 بتواند جلوگیری مینماید رجال تحصیل کرده اروپا دیده را از کارها دور میکند .

صاحبان افکار کهنه را بیشتر روی کار میآورد این مردم هم طبعاً با افکار تازه
 ضدیت دارند میرزا علی خان امین الدوله را که شخص دانشمند دارای خیالات جدید
 است بوزارت پست که کار کوچکی است معطل گذاشته اسم پیرسم ریاست شورای
 ددبلا را هم بر سر او نهاده است امین الدوله با ییداران ایران در خارج و داخل مربوط
 است و نسبت بآنها مرجعیتی دارد .

ملکم خان (صاحب کلیات) که یکی از ییداران باحرارت است مدتها در سفارت های

بزرگ از طرف دولت مأمور بوده در نشر افکار تازه در ایران کوتاهی نمیکند این ایام بطهران احضار شده بیشتر اوقات با امین الدوله است مجمع سری تشکیل داده بنام فراموشخانه میخواهد آنجا را محل آزادی افکار و مرکز تولید احسانات جدید قرار بدهد از همه قسم مردم وارد شده اند و تا یکدرجه در هیجان خیالات منجمد شده تأثیرات آن هویدا گشته است .

میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی صاحب کتاب يك كلمه از واردشدگان آن حوزه است يك كلمه يعنى قانون .

میشوم یکی از روحانیان بزرگ طماع از طرف شاه تطمیع و برای اکتشاف حقیقت این امر بتزویر وارد شده شاه را از عاقبت این کار وحشتناک نموده است .

البته دست رجال دولت آنهاکه بر ضد امین الدوله و ملکم و بر ضد اینگونه خیالات هستند نیز در این تدبیر هست تلعاقت یکجا انجامد .

ملکم خان پاره‌می تحصیلات در کار چشم‌بندی نموده که در انتظار مردم بی‌خبر کارهای اوقابل توجه و موجب تحیر است .

ناصرالدین شاه با معارف همراهی ندارد بلکه ضدیت هم مینماید مثلاً مرکز معلومات جدید و معلومات عصر حاضر در این مملکت فقط مدرسه دارالفنون طهران است که در سنه ۱۲۶۶ با اقدام میرزا تقی خان امیر نظام تأسیس شده معلمین اروپایی تعلیمات آنجا را بعهده داشته‌اند چند مرحله نیکو سیر کرده اکنون دارد تنزل مینماید روز بروز بر اختلال امورش افزوده میشود چنانکه در فصل مخصوص یباید میگویند اگر ملاحظات بسیار داخلی و خارجی نبود شاه این مدرسه را برهم میزد و اثری از آن باقی نیکندارد حالا برای حفظ ظاهر مجبور است صورتش را حفظ کند و معنیش را لغو نماید .

چنانکه بعد از علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه شاهزاده بافضل و کمال وزیر علوم و رئیس دارالفنون بی رعایت مناسبت علمی علیقلی خان مخبرالدوله فرزند رضاقلیخان الله بلشی متخلص بهدایت را جانشین او قرار داده جعفر قلیخان برادر مخبرالدوله از طرف برادرش رئیس دارالفنون است این شخص نقل میکند روزی در دارالفنون

نشسته‌ام خبر میکنند شاه در خیابان ناصریه ترا می‌تابد چون کاری خارج از ترتیب و عادت است ینهایت مضطرب گشته سرعت می‌روم کالسه شاه مقابل دارالفنون ایستاده انتظار مرا می‌کشد همینکه نزدیک شده تعظیم می‌کنم با کمال تغیر (در حالیکه بادت اشاره بدیوار خیابان برابر دارالفنون میکند) می‌گوید این جیت من از شدت پریشانی چشم گویا چیزی نمی‌بیند شاه ملفت حال من شده قدی ملایمت نموده می‌گوید این لوحه را بر دیوار ندیده‌ای آن وقت ملفت می‌شوم اعلان مجلس درس فرانسه است که شخص معلم فرانسوی گذارده می‌گویم ندیده بودم.

شاه - حالا دیدی الساعه برو بفازتخانه فرانسه بوزیر مختار بگو ما دارالفنون داریم اگر این شخص می‌خواهد درس بدهد بیاید آجا و گرنه در خارج دارالفنون مجلس درس داشتن صحیح نیست می‌روم پیغم شاه را می‌دهم مجلس درس موقوف و لوحه برداشته میشود بدیهی است این ممانعت محض این است که مبادا در ضمن تدریس زبان از مملکت جمهوری فرانسه مذاکرات دیگر بشود ناصرالدین شاه راضی نیست محصلین به اروپا فرستاده شوند و اگر معدودی می‌روند و بر میگردند اولاً تحصیل قابلی نمی‌کنند چون نه بآیه خود امیدوارند نه آنجا سرپرست دارند که از اتلاف وقت و مال آنها جلوگیری کند و اگر تنی چند هم بحقیقت تحصیل کردند در مراجعت اولاً مصدر خدمتی نمی‌شوند و اگر هم شدند آن خدمت هیچ مناسبت با تحصیل آنها ندارد.

ناصرالدین شاه با این پایه ضدیت با افکار تازه و رغبت کاملی بمصنوعات خارجه دارد و از هر گونه تقلید کردن از اروپاییان در آنچه راجع بخوشگذرانی است مضایقه ندارد بساخته و پرداخته‌های مملکت خود بی‌اعتنایی می‌کند و بمصنوعات رنگ آمیز اروپا اظهار رغبت مینماید و از طرفی هم کار فابریک در اروپا بالا می‌گیرد باین واسطه صنایع دستی و کارخانهای زیاده که در اغلب شهرهای ایران برای بافتدگی و غیره دایر بوده و از زمان میرزا تقیخان امیر نظام زیاد شده و ترقی نموده است هه دو بتزل گذارده کارگران بسیار یکجا مانده‌اند روز بروز از تجارت داخلی ایران کاسته شده و بر تجارت خارجه آن افزوده می‌گردد.

شاه بعد از مسافرت بلاروپا باشتهای کاذبی اظهار نموده که مشورتخانه دولتی

تشکیل داده تنظیمات جدید بگذارد ولی چون پای محدود شدن اختیارات شخصی او بمیان میآید منصرف میگردد با این وصف هر وقت بخواهد رجال خود سر را گوشمال بدهد این مذاکره را بمیان آورده یکی دو مجلس با امثال میرزا علیخان امینالدوله خلوت میکند بطوریکه همه تصور میکنند بحقیقت میخواهد تنظیماتی بگذارد ولی پس از رسیدن بمقصودی که دارد گفته ها و کرده ها فراموش میگردد

ناصرالدین شاه از سفر اروپا ارمغانی که آورده این است که اداره پلیس در طهران تشکیل داده بریاست یکنفر اروپایی که خود را کنت میخواند این اداره تازه کی دارد و البته هر تازه می لذتی دارد اداره پلیس تا يك اندازه از بی نظمیهای شهر طهران جاوگیری نموده و چون سر و کارش با عموم است البته تنظیمات بهمه جا راه دارد و بسیاری از مقامات بر میخورد و لکن بملاحظه خارجه بودن رئیس اداره تحمل مینمایند.

کنت بلاه می تنظیمات میدهد که سابق معمول نبوده مثلاً رسم نبوده است در مراسلات شهری روی پاکت عنوان نوشته شود و عنوان نوشتن فقط برای مکتوباتی بوده است که بشهرهای دیگر یا خارجه فرستاده میشود.

کنت هر مکتوب که از شهر بلا میرسد اگر روی آن عنوان ننوشته باشد باز نکرده بر میگردد و میگوید شاید بمن نوشته نشده باشد.

مردم باین حرف میخندند ولی کم کم جاری شده حسن آنرا احساس نموده در غیر مکتوبات بلاداره نظمی هم در شهر این کار رواج مییابد و بیشتر از طرف درباریان و طبقه عالی رعایت شده هنوز عمومیت نیافته است خلاصه آنکه قدرت ناصرالدین شاه و قدرتهای شخصی شاهزادگان و رجال بزرگ که در ایالات و ولایات حکمران دارند بضیمه قوای نظامی و قوه رؤسای ایالات که قابل اعتناء و بدست دولت میباشد اول قوه مملکت شمرده میشود و حال خلق نسبت باین قوه دائر مدار کم طمع و پر طمع با قابلیت و بی قابلیتی حکام و رؤسای ادارات است که بهتبدیل آنها متبدل میگردد چون قوه دوم هم خالی از اهمیت نیست بهتر است که آن را هم در فصلی علیحده ایراد نمایم.

فصل هشتم

قوة روحانیان

قوة دوم که در ایران حکمرانی میکند قوة ناشی از رؤسای روحانی است که مهمترین آنها چنانکه در فصل سیم گذشت در نجف و کربلا و سامره سکونت دارند و در هر يك از شهرهای ایران بر حسب استعداد خود یکمده دارای مرجعیت هستند. بدیهی است در طهران و اصفهان و تبریز از جاهای دیگر بیشتر موجود میباشند آنانکه در عتبات عالیات اقامت دارند مرجع تقلید و دریافت کنندگان سهم امامند مطاعیت ظاهری و باطنی دارند و مقلدین ایشان اطاعت اوامر آنها را واجب می شمارند. رؤسای مزبور حکومت شرعی نمیکنند یعنی از طرف حکومت محل با آنها کاری رجوع نمیشود باین سبب از محذوراتی که از تصدی امر قضاوت برای روحانیان ایران هست محفوظ میباشند و آنانکه در ایرانند دو طایفه اند يك طایفه کسانی که صورت ظاهر روحانیت را رعایت کرده از تجملات دوری نموده زندگانی سهل و ساده می دارند بادیولیان مراد نمیکند و آنها را ظلمه میخوانند و بقضاوت شرعی کردن کاری ندارند این قبیل روحانیان بیشتر با کسبه و عوام سروکار دارند مردم در نماز جماعت آنها ازدحام کرده بایشان اظهار عقیدت نموده تقدیمشان مینمایند.

معانی ایشان بمعهده مردم است و جوهات شرعیه را بعنوان اجتهاد خود یا بتوصیه یکی از رؤسای روحانی مرجع تقلید که در براه آنها شده باشد دریافت مینمایند عقد و نکاح و طلاق و دیگر وظائف شرعیه بمعهده ایشان است طایفه دوم کسانی هستند که تصدی امر قضاوت مینمایند و مرجعیت خامس دارند و گاهی اگر رخنه می یابند دخیل امور سیاسی هم میگردند اسباب تجمل فراهم میکنند و بجمع مال میکوشند کم کم جنبه آقاوی یافته ریاستهایشان بر جنبه روحانیت غلبه کرده بادیولیان خلطه و آمیزش نموده از قدرت آنها استفاده میکنند و چون بواسطه داخل شدن در دنیا در دل عوام و متدین برای خود جایگاه محبت آمیزی نمیبینند ناچار بداشتن روابط خصوصی با دولتیان حوزه ریاست خود را رونق داده بواسطه تصدی امر قضاوت شرعی خود را مورد

ملاحظه خواص میکنند و همینکه کارشان نضج گرفت بقضایهای کوچک اکتفا نکرده در کارهای مهم مداخله مینماید بعضی از این قیل از روحانی نمایان هر يك جمعی از روحانیان مقدس را بهر وسیله باشد با خود همراه کرده بتوسط آنها در عوام هم نفوذی حاصل نموده دولتیان را بقوه عوام و عوام را بقوه و قدرت دولتیان از خود میان خوف و رجا نگاه میدارند هر کدام که باین مقام رسیدند در حقیقت ذوالریاستین و دارای هر دو قوه گشته از هر راه مداخل نموده ملاك و مالك بزرگ میگرددند .

بدیهی است هر چه بر مالکیت آنها افزوده میشود اعتبارات و قدرتشان زیادتیر میگردد و دولتیان هم یکی بملاحظه اینکه وجود آنها را برای اجرای مقاصد خویش خصوصاً در مقابل شورش عوام لازم میسرند و دیگر بواسطه اندیشه‌ای که از روحانیان بی‌اعتنای دنیا دارند با اینگونه از آقایان همراهی کرده توسط آنها را نسبت باشخاص میپذیرند احکام صادر شده از آنها را اجرا میکنند مالیات املاك ایشان را تخفیف میدهند از دادن مستمری و مقرری بخود و اولاد و بستگانشان مضایقه نمیکند و بعبارت دیگر از آنچه خود میبرند سهم مختصری هم بخلق آنها ریخته آنها را از خود راضی نگاه میدارند دولتیان بواسطه اینگونه از روحانی نمایان تیغ قدرت روحانیان حقیقی را کند نموده خود را بر مرکب آرزوی خویش که خود سری بی معارض باشد سوار کرده از هر گونه ستمکاری بزیر دستان دبیغ نمینمایند .

روحانیان هر کدام اهل علم و فضل باشند بالقباب دولتی اعتناء نکرده آنرا برای خود کسر می شمارند و هر کدام بورانت لباس روحانیت دربر نموده باشند بجای علم و فضل تشبث بالقاب میجویند مانند امام جمعه، سلطان‌المعلمه شیخ الاسلام و امثال اینها گاهی میشود که دارایان القاب هم صاحب فضل و کمال باشند و لیکن بندرت. بنا بر آنچه نوشته شد وزارت عدلیه کلاماً بمحضرهای شرعی رؤسای روحانی مربوط است و احکام صادر شده از محضرهای آنها گرچه بدون ارجاع عدلیه باشد مجری میگردد و مکرر ناسخ و منسوخ در بلك قضیه بمورد اجرا گذارده میشود چه محضرهای شرعی غالباً ترتیب ثبت و ضبطی ندارد .

طمعکاری قضات و محررین شرعیات که اغلب نفوذ کامل در وجود قضات دارند

و توسطهای داخلی و خارجی از اولاد و اهل و عیال و در قضاوت قضات شرعی هم در قضا با صدور نسخ و منسوخ را ترویج و متداعین را بعدی دچار مشکلات میکنند که گاهی خود بصرافت طبع بایکدیگر سازش کرده دعوی را خاتمه داده از شر محاکم شرعیه خلاص میگرددند.

دیوانخانه عدلیه هم که فقط محکمه اجرائی شناخته میشود در صورتیکه هیئت ریسه آن بی طمع نباشد از این ترتیب دلتکی ندارد چه از هر طرف استفاده برای اوست و اگر اتفاقاً شخص در سنگار بلاجدانی ریاست یافت چه بر کلیه امور دولت وجه در خصوص کار عدلیه آنوقت بازار این قیل قضاوت ها کساد میشود و اشخاص که بالنسبه صورت ظاهر را حفظ میکنند و از رشوه خواری احتراز مینمایند ترویج شده متصدی امر قضاوت شرعی میشوند چنانکه مکرر این مطلب وقوع یافته است و از کارهای با نمایش میرزا نقیخان امیر نظام در اول سلطنت ناصرالدین شاه همین است که روحانیان حقیقی و قضات آراسته بدیانت را ترویج مینموده در اهانت نمودن بدنیاطلبان و طمعکاران آنها هیچ ملاحظه نمیکرده است بهمین سبب آثار عدل و داد در ایام ریاست او ظاهر بوده افسوس که دولت متعجل بوده است.

و هم طایفه دیگر در لباس روحانیت از راه دیگر محترم و تا یکدگر چه نفوذ دارند و آن طایفه اهل منبر هستند چون روزه و تعزیه خوانی برای حضرت سیدالشهدا ع بزرگترین شعار مذهبی جعفری شده و روز بروز بر آن افزوده میگردد چه در ایام محرم و صفر وجه در غیر آن به علاوه تعزیه خوانی بواسطه تشبیه و تقلیدی که در آن هست و اسباب زینت و تجملی که نموده میشود برای مردمی که کمتر وسائل تفریح و تفرج دارند مشغولیات بزرگی است روزه خوانیها که در خانها میشود برای صاحب خانه کسب شرف و درك نواب و برای واردین رسیدن با جر و تفنن و خوشگذرانی است به علاوه مجالس روزه خوانی مخصوصاً در خانهای تجار و معتبرین از کسبه منتهی با طعام میشود باین ترتیب که باندازه کنجایش فضایی که دارند از هر قیل مردم مخصوصاً فقرا جمع شده چند تن روزه خوان و مداح مدحی میرایند و روزه میخوانند بعد از آن صاحبخانه بفرآورد استعدادی که دارد ناهار باشام عمومی میدهد و گرسنگان را از خانه خود سیر

بیرون مینماید این مجالس عادةً ده روز طول میکشد بیشتر در دهه اول ماه محرم و دهه آخر ماه صفر است و در دهه‌های وسط این دو ماه هم منعقد میگردد در این مجالس واردین مردانند و زنان بهره‌ای ندارند مگر زنان فقرا که مردان آنها از آنچه بدست آورده باشند برای آنها ببرند.

بعضی از این مجالس گاهی بقدری وسعت پیدا میکند که روزی چندصد تومان خرج سفره آنها میگردد مجالس روضه خوانی و اطعام خصوصی هم هست اغلب در لبالی دهه‌های مختلف محرم و صفر در خانهای تجار که محترمین از هر طبقه و بیشتر از علماء روحانی و طلاب را دعوت مینمایند و باین مجالس بی‌وعده کسی وارد نمیشود.

فقرا از زن و مرد بیرون در این قیل تقزیه‌ها جمع میشوند با انتظار ختم شدن مجلس بالاخره از باقیمانده خوراک مهمانهای محترم و از چیزی که برای آنها خصوصاً تدارک شده باشد بهره‌ای میبرند بواسطه این قیل از مجالس عمومی و خصوصی جمعی از مردم بیکار نیز در وقت خوار پیدا شده‌اند در هر لباس و بیشتر از دحام این مجالس بوجود آنهاست در ایام محرم و صفر همچنین آنها مخصوصاً در لباس سید و آخوند درویش از شهرهای کوچک و قصب و دهات دور و نزدیک در شهرهای بزرگ خصوصاً در طهران جمع میشوند در کاروانسرای منزل نموده نه تنها بواسطه این مجالس در ماه گذارن مینمایند بلکه در يك شب چند مجلس میروند و از هر جا چیزی ذخیره نموده با خود بمنزل برده میفرستند و پولش را ذخیره مینمایند در مجالس عمومی در هنگام اطعام طوری داد و قال میشود که غالباً برای غیر آن مردم تحمل ناکردنی است و این داد و قال از مباشرین اداره کردن این کار و از اشخاصی است که از بردن ظرف‌ها هم اگر بتوانند خودداری نمیکند.

سادات در طهران بیشتر از نظنر می‌آیند در مجالس برای دخل از هیچگونه بی‌احترامی نمودن و بی‌احترامی دیدن مضایقه ندارند در خانهای رجال دولت تقزیه و روضه خوانی با اطعام جزو تجملات مهم است باینوسیله شهرت عظیم کسب میکنند و گاهی بواردین از يك تومان و پنجقران تا يك شاهی سفید پول تقدم میدهند و بر اعتبارات و شهرت خود میفزایند از طرف دولت هم در تکیه دولت مجالس بزرگی

در دهه اول محرم روز و شب برپا میشود با تجمعی بسیار که یکی از تفنهای بزرگ شمرده میشود غرفهای تکیه دولت را رجال دولت بر قابت یکدیگر میندند و زینت میدهند عموم خلق خصوصاً زنان بحضور این مجلس رغبت بسیار دارند .

اروپاییان رسمی و غیر رسمی که در طهرانند در مجالس ملی راه ندارند در این تفریه خانه میتوانند حاضر شوند اشخاص رسمی آنها با خانواده‌هایشان از طرف دولت دعوت میشوند و این مجلس را تاثر بزرگ سوگواری میخوانند .

تکیه دولت بودجه مخصوص دارد برای تعزیه خوان و روضه خوان و اجزای خود و برای مصارف دیگر از هر جهت .

غالب اهل منبر از بودجه تکیه دولت حقوق دارند که اگر حاضر نشوند هم بموجب دفتر معمول از پول و طاقم‌شال و غیره دریافت مینمایند .

این مجالس دولتی در اغلب شهرهای بزرگ بخرج دولت هست و راه مداخلی است برای حکام ، باز از مجالس عمومی ملی بنویسم .

علاوه بر مجلسهای اطعام و روضه خوانی مجالس روضه خوانی عمومی هست که مردم جمع میشوند از زن و مرد مردها يك طرف و زنهای دیگر قبل از شروع بروضه خوانی اغلب قهوه و غلیان بمردان میدهند و زنهای از این اکرام بی بهره‌اند .

در مجالس روضه خوانی بجای قند و کلاب که سابق معمول بوده اکنون جای میدهند و در بعضی از مجالس عمومی مهم تازه رسم شده بزنها هم جای میدهند و این موجب شهرت صاحب مجلس است .

نتیجه مقدمات آنکه برای اداره بزرگ روضه خوانی روضه خوان بسیار در هر شهر و در هر قصبه و هر ده لازم شده و چون کار با شرف با دخل بی سرمایه است از سادات و آخوندها خالصه کسانی که فی الجمله آهنگ صدایی داشته باشند فوج فوج داخل این شغل شده شعری چند در مرثیه حفظ نموده کتابهای روضه فارسی را خوانده روضه خوان میگردند اغلب از جعل کردن مطالب و دروغ گفتن و افترا بستن بمخدواند پیغمبر و امام مضایقه ندارند فقط شهرت یافتن محل توجه آنهاست و آن نمیشود مگر آنکه از روضه خوانی آنها مجالس گرم و فریاد و داد شنوندگان زیاد بلند گردد

و باصطلاح خودشان مجلس آنها بگیرد البته در میان ایشان اشخاص متدین با اخلاص هم پیدا میشود و نمیشود نباشد.

یش از این رسم بوده در مجالس روضه خوانی يك نفر روضه میخوانده و در هر شهر یش از چند روضه خوان نبوده آنها از مردان متدین برهیز کار روضه خوان بر منبر میرفته از روی کتاب و یا جزوه می که ترتیب داده بوده چند ورق میخوانده مردم گریه میکردند و تمام میشده است

و شاید نام روضه خوان هم از آنجا باشد که از روی کتاب روضه الشهدای فارسی که کتاب معروف قدیمی است روضه میخوانده اند.

این کار تا این تاریخ هم در شهرهای دیگر ایران غیر از طهران و مخصوصاً در قصبات و دهات نایکدردجه معمول است ولی منحصر بودن يك نفر روضه خوان بتدریج موقوف شده در همه جا تعدد روضه خوان در يك مجلس معمول گشته و در طهران از همه جا بیشتر بطوریکه غالب مجالس لااقل پنج و شش روضه خوان دارد و در مجالس مهم عدد آنها به پنجاه و شصت نفر بالغ میگردد که بنوبه روزی چند نفر بمنبر میروند و این بواسطه زیاد شدن اهل منبر است.

بهر صورت اهل منبر طایفه بزرگ مهمی شده اند یکقسم آنها محترم تر از دیگرانند و آنها کسانی هستند که عنوان ملای و داعی دارند و بعد از آنها روضه خوانهای با سوادند بعد از آن با آواز و همینطور تا برسد بدجات پایین تر در هر شهر چندتن از این طایفه ترقی کرده متمول شده بیشتر طرف ملاحظه میکردند چه در نظر روحانیان و چه در نظر دولتیان چونکه رجال دولت یکی بواسطه توجه عوام بآنها ملاحظه دارند و دیگر بخصوصیتهای شخصی زیرا که غالباً اشخاص باذوق عیانی داخل این شغل میشوند و مشرب آنها با مشرب دولتیان نزدیکتر است اما در نظر روحانیان یکی بسبب اهمیت کار روضه خوانی و توجه عوام بآن کار و دیگر بملاحظه اینکه اهل منبر در منبرها حضوراً آنها را دعا کرده مدح و ثنا میگویند و بر اعتبار ایشان نزد عوام افزوده میگردد:

بهر صورت قوه اهل منبر هم قسمت مهم از قوه روحانیت قابل اعتنا است و در

هیجان دادن افکار عوام مدخلیت تمام دارد ولی هیجانها غالباً فائده عمومی ندارد بلکه در راه گرم کردن باران کب روزه خوانیت و بس .

فصل نهم

یکسال و نیم در طهران باز هم اعفهان

در ابتدای توقف طهران که مرحله هجدهم زندگانی را میپاییم ازادیات فارسی با نهایت شوقی که بآن دارم بهره چندانی ندارم روزی چند بعد از ورود بطهران یکی از دوستان پدرم نزد او نامی از میرزا غلامرضای خوشنویس استاد خط نستعلیق میبرد که در اینوقت معروفترین استادان این فن است پدرم مرا اجازت میدهد نزد استاد مزبور رفته از او تعلیم خط بکیرم میرزا غلامرضا در خوش نویسی شاگرد آقابیدعلی حكاك است که پس از مبرحین نیز از اساتید این فن شمرده شده و بلا بهمناسبت معلمی مظفرالدین میرزا و لعلعهد دولت خوش نویس باشی گفته میشود میرزا غلامرضا در نگارش خط سبك مخصوصی دارد که شیبه سبك قدما مانند میرعماد و غیره نباشد در آموزگاری و کتبه نگاری سرآمد اقران است. استاد معظم شخص درویش ملک صاحب قیافه نیکو ضعیف اندام متوسط القامة است محاسن سیاه شفاف کمی دارد پنجاه و چند مرحله از عمرش میگذرد لباس درویشی میپوشد گاهی کلاه سیاه و گاه عمامه شال کوچکی بر سر میگذارد شعر نیکو میگوید تخلص شاعریش غزال است در شعر سبك لسانالنیت حافظ را میسندد .

این شخص بواسطه استغنائی طبع و عزت نفس بیشتر از اقتضای هنرش در انتظار خواص احترام بافته خودش در نگاهداری مقام خود سلی است .
تربیت یافتگان او که اغاب از بزرگ زادگانند او را احترام شایان میکنند او خود نیز همین توقع را از آنها دارد .

ادیبان معاصر و صاحبان ذوق بلای خلطه و آمیزش دارند مجلس مشق محترمی دارد که بمذاکرات ادبی اخلاقی و تاریخی آنرا زینت میدهد باینواسطه گاهی فضلاء و ادباء تفتاً در مجلس مشق برای شنیدن مذاکرات او و کسب کمال حاضر میکردند.

در ضمن صحبت از امام قلیخان غارت که از ادبای نامی این عصر است و تازه وفات یافته مکرر صحبت نموده بکلمات منظوم و منثور او استشهاد مینماید و او را استاد ادبی خود میخواند بالجمله طولی نمیکشد که میان من و استاد معظم الفت حاصل میگردد علی الخصوص که با پدرم نیز مانوس شده آمد و شدهای دوستانه میکنند .

نگارنده بتوسط استاد معظم با جمعی از ادباء و دانشمندان طهران آشنا شده از خدمت آنها بهره‌مند گشته از نیک و بد دوران تا يك اندازه باخبر میگردم .

بدیهی است طهران نه تنها در اوضاع سیاسی نسبت ببقای ایران مرکزیت دارد بلکه در ظهور افکار تازه و انکاس اشعه ترقیات عصر حاضر نیز از دیگر ولایات ایران ممتاز است و هم پوشیده نماند که با همه سخا که دولت ناصری در برابر نفوذ افکار تازه نهاده و صاحبان افکار مزبور اغلب مالک جان و مال و عرض خود نیستند باز سفر کردگان اروپا از محصل و غیره هربك از آنچه مطلوب آنها بوده است ارمغانها آورده كوله بارها در این شهر گشوده و می‌گشایند بتوسط كتب و جرائد و معلمین اروپایی نیز چشمه‌های دانش جدیدی جاری شده و بمحض ملحق شدن بامواج تاریك افکار عمومی محو میشود و در برابر عادات و اخلاق دیرینه تاب خودداری ندارد ولی باز خالی از تأثیر نمیباشد .

ملکم خان چنانکه در فصل هفتم گذشت اینك در طهران است بنیال اصلاح خط فارسی افتاده پیش از او هم جمعی از دانشمندان در این صدد بوده و دانسته‌اند که یکی از اسباب بدبختی ما وجود این الفبای پرتقطه بی‌اعراب است که اگر بخواهیم تمام معایب آنرا در يك جمله جمع نمایم میتوانیم بگوئیم در خط دیگران لفظ وسیله شناسایی معنی است و در خط ما بدبختانه معنی وسیله شناختن لفظ است جمعی از دانشمندان این عصر و عصر گذشته در این باب جهد کرده نوشتند و گذاشتند و هنوز بجایی نرسیده از آنهاست میرزا فتحعلیخان آخونداف قفقازی از گذشتگان نزدك و میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی و میرزا حسینخان مصباح‌السلطنه از معاصرین و بالجمله ملکم این مقصد را بخواهش آخونداف بموجت منظومه‌ای که از آخونداف در دست است تعقیب کرده اشکال حروف را بصورتی که محتوی اعراب هم هست مرتب

ساخته گلستان سعدی را با آن حروف در خارج طبع و بطهران ارمغان آورده باد و باریان و غیره صحبت بسیار داشته اما کسی روی قبـول بوی نشان نداده است بدو سبب یکی بواسطه کوتاه دستی ملت از معارف جدید و دیگر بواسطه نامساعدتی شاه و درباریان با اینگونه افکار چنانکه پیش از ملکم آخونداف سابق الذکر رساله اصلاح خط خود را بدربار ناصری فرستاده است و جواب یأس شنیده بموجب همان منظومه که اشاره شد خلاصه ملکم از این راه نیز آزرده خاطر گشته جزوه گلستان مزبور را نزد استاد خط من میرزا علامرضا میفرستد و از نامساعدتی مردم با افکار او شکایت مینماید استاد معظم بواسطه آن جزوه شرحی از نواقص خط کوفی و محسنات خط ملکی بیان کرده مکتوبی را که در جواب مراسله ملکم خان نوشته و آرزو کرده است ترویج آن خط بعهده او مقرر آید در مجلس مشق میخواند ولی بآرزوی خود نمیرسد.

باز از طهران و اوضاع فکریش بنویسم. تدبیر حکمت در طبعی و الهی و ریاضی که در دیگر بلاد ایران تقریباً منسوخ شده در طهران دائر و طلاب بر رغبت تحصیل مینمایند. معروفترین اساتیدش در اینوقت میرزا ابوالحسن جلوه، آقاعلی حکیم و آقامحمد رضا قمی هستند اوضاع مرید و مرادی هم در طهران رواج شایان دارد معروفترین مرشد ها استاد غلامرضا شیشه گر و حاج میرزا حسن اصفهانی صفیعلیشاه میباشند. اگرچه ناصرالدین شاه خود در این خط سیر نمیکند ولی میتوان گفت این عقیده از یاد کلاهای سلطنت پدرش محمدشاه است که درویش ملک و مرشد پرست بوده است حتی آنکه حاج میرزا آقاسی مرشد خود را جبه صدارت مملکت ایران پوشانیده و دامنه این خیالات کشیده شده است تا این وقت.

میرزا یوسفخان مستوفی الممالک که صدراعظم است مرید درویشی است بابا نام که در ونک یکفرسخی طهران منزل دارد رجال دولت اغلب بی مرشد نیستند و تقریباً مرشد داری هم جزو تجملات شده البته مرشدان هم از جنس باقی مردمند که خوب و بد هر دو را دارند. و دیگر از مطالبی که در این شهر امروز اهمیت دارد رفتار دور از عادت معمول شیخ هادی نجم آبادی است.

شیخ نجم آبادی از روحانیان معروف و از ییداران عصر حاضر است شخصی است تنومند کوتاه قامت و سبزه چرده، محاسن سفید معرابی دارد با چشم و ابروی درشت آثار جرئت و جلالت از صورتش نمایان، لباس بلند ساده در بر عمامه سفید کوچکی بر سر دارد زندگانی او و خانواده اش بی نهایت ساده و بی آرایش است این شخص سالها در طهران مرجع تدریس فقه و قضاوت شرعی بوده و بدون هیچگونه ایرادی که بتوان در کار او گرفت صورت شرع نزد او محفوظ، در رسیدگی بامور دقیق در صدور احکام با احتیاط خط و مهر خود را بی نهایت محترم نگاه داشته زبانش در بیان حقایق احکام شرعی و نشر اخلاق نیکو آزاد و در تخطئه نمودن علنی از روحانی نمایان و رفتار طمعکارانه آنها بی احتراز است جمعی از رجال دوات و غیره بار اظهار عقیدت مینمایند در سلسله طلاب کسانی هستند که درباره او غلو نموده او را دارای مقامات عالیه میدانند و چیزی که قابل انکار نیست این است که رفتار او بمرجعین شرع احمدی شیه تر است تا رفتار بسیاری از همکوتان وی.

و همین سبب است که بعضی از رؤسای روحانی بعضی کسانی که شیخ معظم رفتار آنها را تخطئه مینماید بر او حسد برده او را بکفر و زندقه نسبت میدهند بی آنکه گفته هیچکس او را از پیروی خیال خود باز دارد یکی از واعظین معروف بخوش آمد بدخواهان شیخ در مجمع عمومی زبان سوء درباره او میگشاید چون خبر بشنید میرسد میگوبد هر چه میخواهیم این چهار روز عمر را بگننای زندگانی نمایم باز هم این مردم در صدد اشتهار نام ما بر میآیند.

شیخ در مقابل حمله های حاسدین کاری که کرده این است از حضور در مجالس عمومی و ملاقات مردم در غیر منزل خود امساک مینماید و این رفتار او را محترم تر نموده براهیت موقعش افزوده است سن من اجازت نمیدهد که در محضر شیخ استفاده نمایم ولی اخبار او را بوسیله دوستان و تربیت یافتگانش میشنوم و او را قلباً دوست میدارم در میان اصحاب شیخ با کسی که از همه بیشتر مأنوس شده ام آقا سید اسداله خرقانی است.

آقا سید اسدالله شخصی فاضل و باذوق است سرپرشوری دارد در محله سنگلج

طهران در مدرسه میرزا زکی در حجره کوچکی با زندگانی ساده‌ی بسر میرد و تدریس مختصری مینماید جوانان با ذوق آن محل با وی الفت دارند در محضر شیخ هادی از طلاب فاضل و از خواص شمرده میشود خالی از خودخواهی و تهور هم نیست. بالجملة در ماه ذی‌قعدة سنه ۱۲۹۹ (یکهزار و دویست نود و نه هجری) بدم ما را باصفهان میطلبید من از این مسافرت بی نهایت دلشنگ هستم و گستن رشته الس والفت با دوستان طهران بر من ناگوار لکن اطاعت امر پدر واجب است.

خلاصه تهران را با نهایت تأسف ترك کرده باصفهان میروم و از حال و کار پدرم باخبر میگرم پدرم بعد از این مسافرت در اصفهان بیشتر محل توجه شده و این عادت است که هر کس دور شد و نزدیک گشت عزت مخصوص مییابد افسوس که کم دوام است. حکومت با او بظاهر از در الفت در آمده و دیگران هم پیروی کرده مقام محترمی یافته است و چون شیخ محمد باقر که رئیس روحانیان اصفهان بوده رحلت نموده است مرجعیت پدرم کاملتر شده تا حدی که محمود دیگران گردیده مخصوصاً حاج میرزا هاشم امام جمعه اصفهان که پیش از این قبول عامه داشته را کنون بواسطه داخل شدن در کارهای دولتی و ظاهر کردن باطن خویش احترامات او منحصر شده است بیسنگی بحکومت سخت با پدرم دشمن شده اما پدرم اعتنائی بمخالفت آنها نمیکند غافل از اینکه شاید بخل السلطان او را خواب نموده بآتش حسد دشمنان وی دامن زده کدورت‌های چندین ساله خود را از او بدست همکاران بی دیانتش تلافی نماید.

خلاصه کم کم حوادثی واقع میگردد که يك اندازه از مقام پدرم میگذرد خصوصاً که بواسطه تنگی مکان و بدی آب و هوا محل اقامت خود را که در مرکز شهر است بمحل دور دست تبدیل کرده حوزه ریاست شرعی خود را جا بجا و با یکی از روحانی نمایان معاوضه نموده میدان تاخت و تاز بدست بدخواهان خود میدهد گرچه استطاعت شخصی و استغنائی ذاتی پدرم او را به بی اعتنائی واداشته باین حوادث اهمیت نمیدهد ولی باز مجبور است بهر وسیله باشد مقام خود را نگاهداری کند باین سبب نه تنها فائده از شغل روحانیت نمیرد بلکه ناچار است برای حفظ ظاهر مبلغی از مال خود را هم صرف دفاع از دشمنان بنماید.

و باید دانست که بزرگترین اسباب ترقی روحانیان در این وقت کرم بودن حوزه تدریس آنهاست و باین سبب طلاب علوم دینی عزیزالوجود هستند چه در محضرهای متعدد وجود آنها محل حاجت است خصوصاً که میان روحانیان اشخاصی یافت میشوند که بورات بآن مقام رسیده استحقاق علمی و عملی ندارند.

طلاب از محضر آنها استفاده علمی نمیکند و بطمع مال گرد آنها میگردند در این حال جمعی از مردم تنبل تن‌پرور لباس طلبه پوشیده در این قبیل حوزه‌ها بقیل و قال کردن بی‌معنی وظیفه دریافت میدارند اینگونه طلاب اغلب از قصبان و دهان بشهر آمده باین شغل پرداخته پس از یک صحت مالی ذخیره کرده کلمه‌ی چند عربی و فارسی و مسئله‌ی دو سه از فقه و اصول فرا گرفته بمحل خود بازگشت نموده خود را اولی بتصرف در جان و مال خلق تصور مینمایند از جانب کسانی هم که حوزه درس آنها را کرم میکرده‌اند ترویج میشوند و چه بدبختیها از اینراه بمردم بیچاره میرسد.

بالجمله حوزه طلبه نمایان در اصفهان وسعت و رونق دارد و در اغلب کارها مداخله میکنند هر کار که از مأمورین غلاظ و شداد حکومت پیشرفت ندارد بدست این طایفه جاری میشود و آبرومندان از شر آنها اندیشه دارند این قبیل از طلاب هم در کار کشمکش پدم با دشمنانش دخالت یافته‌اند از موافق و مخالف میدان داریها می‌نمایند.

خلاصه این حوادث نه تنها بر مخارج پدم افزوده بلکه بعایدات وی نیز خسران رسانیده است چه عایدات او فقط از راه زراعت است و ترقی و تنزل ملک در مملکت ما دائر مدار قوت و ضعف مالک است از طرف دیگر اولاد پدم بزرگ شده هر یک مصارف جداگانه دارند بی آنکه شغل و کار و عایدات شخصی داشته باشند.

و این خود یکی از بدبختیهاست در خانواده ما که نه‌ما متذکر آن بوده ایم و نه پدم بآن اهمیت میداده بلکه تصور میشده است با مختصر دارایی پدر چند اولاد میتوانند خوشبختانه زندگی نمایند و هم کمالن میرفته که اولاد متعدد همه میتوانند شغل پدر رایشه خود نمایند آنهم شغلی که شرایط بسیار دارد تا بوجه صحت صورت پذیرد و باقتضای زمان رو بتنزل است.

فصل دهم

سه سال در اصفهان

در اواخر سنه ۱۲۹۹ (هزار و دویست و نود و نه هجری) که نگارنده از طهران باصفه‌ای می‌روم پیش از اتمام ایام غیبت از آن شهر تفسیرات در احوال و افکار حاصل شده بعلاوه پیش از این مسافرت در اصفهان رابطه شخصی با کسی نداشته‌ام در اینوقت بواسطه خط و ربط مختصری که از طهران ارمغان آورده‌ام و باجمعی از خواص و ادبای ذوق مراده خصوصی حاصل مینمایم چون پدرم بی نهایت دوستدار ادبیات است شعرا و ادباء نزد او مقام محترمی دارند در این حال نیز از روابط ایشان استفاده میکنم اگر چه در مجرای خشك افکار عمومی اصفهانیان جریان افکار تازه بی نهایت ضعیف شمرده میشود ولی باز کم و بیش دیده و شنیده میگردد آثار ذوقی بیشتر بصورت شعر و شاعری و در لباس خوش خطی و خوش املایی جلوه میکند شاعری در طبقات بالا از تفتنات و برای يك طایفه از مردم وسیله معاش است حرفت شاعری بواسطه اشخاص ستایش دوست و تملق پرست ترویج میشود بدیهی است تملق گویان هم برای کرم کردن بازار خود از هر گونه اغراق گویی و ناحق سرایی مضایقه ندارند و میگویند بهترین شعرها آن است که دروغش بیشتر باشد در صورتیکه بقیده من بهترین شعرها آنست که بحقیقت نزدیکتر بوده باشد - هر بخیلی را در سخاوت حاتم طائی و هر کریمه‌المنظری را در حسن و جمال یوسف نانی میخوانند و بگفته خود افتخار مینمایند.

این مردم اغلب تنبل و لالایی هستند عمر خود را بیطالت میگذرانند در هر شهر بزرگ و کوچک و فور دارند خصوصاً در اصفهان و البته اشخاصی هم هستند که شاعری پیشه آنهاست و عزت نفس خود را رعایت مینمایند اما عدد آنها کم است پیش از این شیراز در شهرهای ایران نسبت بشعر و شاعری مرکزیت داشته است افتخارات ادبی آن شهر را که بوجود سعدیها و حافظها است نگاهداری نموده‌اند این ایام بازار اصفهان رونقش افزون است چه در شهر و چه در نواحی آن چنانکه در ده کوچکی موسوم به سلمان از بلوک چهار محل جمعی از صاحبان طبع غراً موجودند مردم بمثل

میگویند چشمه آبی در شیراز فرو رفته در سامان سر در آورده است و هم از شعرای اصفهان در این وقت اشخاصی هستند که بطرز بومی سخن میگویند بهترین آنها صادق ملارجب است.

ملا صادق پیر مردی زنده دل است عمرش بین شصت و هفتاد و با اندام ضعیف و صورت لاغر محاسن بهنا قرمز شده لباس ساده بلند میپوشد عمامه سفید کوچکی بر سر میندند مردی قانع و مهربان است خط نسخ رانیکو مینویسد در شاعری سبک مخصوص دارد الفاظ اشعارش هوساکن و محسنات ادیش دانشمندان را بهره مند میکند زمان کمی در اواخر توقف اصفهان با من الفت مییابد ملا صادق سه تومان اجرت گرفته يك قرآن مینویسد و عمده معاش او از این راه است ملا صادق روی یکدانه برنج یکسوره توحید را بابسم الله مینویسد و با ذره بین خوانده میشود.

دیگر آنکه چون اصفهان مرکز ایالت‌های متعدد شده و بمثابة پایتخت دوم ایران شمرده میشود و حاکم اصفهان و اغلب کارکنانش هم بادیات اظهار رغبت مینمایند شعراء و ادبای نامی از ولایات دیگر نیز با اصفهان آمد و رفت نموده حوزه‌های ادبی را با افکار تازه خود گرم مینمایند بدین شعراء صله میدهد و آنها را بر آن میدارد که از مدح و ذم این و آن اجتناب نموده باقتضای مقام روحانیت او و اظهار خلوص عقیدتی که نسبت پیشوایان دین مینماید مدح و ثنای ایشان را بسازند و در محضر او بنخوانند در ایجاد ملی که محضرش مشعرونست از خاص و عام شعراء جمع شده قصیده سرایی نموده تنویق میکردند اشخاص مفصل ذیل از شعرای معروف اینوقت اصفهاند:

میرزا بحیی مدرس - میرزا آقا جلن پرتو - میرزا ابراهیم ساغر - میرزای مسکین - میرزا عبدالرحیم افسر - عمان سامانی - دهقان سامانی - میرزا محمد مانی - میرزای عنقا - ملا کاظم چلووش و غیره بود و دیگر از آثار ذوقی و افکار تازه که در اصفهان بروز کرده در دایره منجمد افکار عمومی حرارتی افزوده است نطقهای ناطقین دانشمندی است که از ابالات دیگر با اصفهان می‌آیند و از ممتازین آنهاست شیخ محمد منشادی یزدی. شیخ محمد منشادی یزدی مردی فاضل با جرأت و صاحب افکار تازه است مدتی در طهران مقیم بوده نطق عمومی مینموده ظاهر پرستان بر او ایراد گرفته بکفر و

العادی منهم ساخته‌اند در این ایام باصفهان آمده مردم را موعظه با حرارتی مینماید .
از جانب پدرم و از طرف ملا محمد باقر فشارکی که از روحانیان با ذوق اصفهان
و دارای نطق و بیان سودمندی برای عوام می‌باشد ترویج میشود .

شیخ منشادی مردی درویش مسلک عارف صفت و بی اعتناء بتجملات است باقامت
کوتاه اندام باریک ریش سیاه کم، سیل وافر، عمامه سفید کوچکی بر سر دارد لباس ساده
ضخیم رسامی در بر، گبوه درشتی مانند دهاتیان در پاد در زیر عمامه کلاهی بر سر میگذارد
که دقره پوست بره سیاه آن از زیر عمامه نمایان است در ایام محرم و صفر که در مجالس
متعدد نطق مینماید برالاغ سیاهی سوار برخلاف معمول زین اسب بر آن مینهد و
گاهی نان و نانخورشی که دارد در حال سواری میخورد در مقابل خود سازی و اعظین و
ذاکرین اصفهان گفتار و رفتار او جالب نظر عموم گشته باو میگردند اگرچه اقامت
شیخ منشادی در اصفهان طول نمیکشد و بزودی پرده دریا که در بالای منبر میکند
اهل ظاهر را بصدا در آورده او را از موعظه کردن منع مینمایند ولی میتوان گفت در
زمین دل مستعدین برای نمو افکار تازه و خرق اوهم بند قابلی می‌باشد - شیخ منشادی
با نکلانده مانوس شده از افکار او استفاده میکنم شبی در ضمن صحبت میگوید
شنیده‌ام بعضی از ظاهر پرستان بر ضد من بیجان آمده‌اند نمیدانند این خود نهایت
آرزوی من است چه من اگر در شهری دوهفته بمانم سخن بگویم و انقلاب حاصل نگردد
آشامیدن آب آن شهر بر من حرام است در مجلس دیگر کسی باو میگوید فلان شیخ
که از روحانیان ظاهر پرست است ترانا سزا گفته شیخ از شنیدن این خبر بسجده
افتاده سر بر میدارد و میگوید چه خاك بر سر میگردم اگر خبردار میشدم این شخص
مرا ستایش نموده است .

خلاصه شیخ منشادی با فکر اصفهانیان خدمت کرده دو نفر از واعظین آن شهر
از سبک سخنان او استفاده بسیار مینمایند و آندو حاج میرزا نصرالله بهشتی و سید
جمال‌الدین است .

دیگر از کسانی که در این وقت باصفهان می‌آیند و مؤانست با آنها در حیات روحی
جمعی مؤثر واقع میگردد میرزا عبدالحسینخان معروف بمیرزا آقاخان کرمانی است.

میرزا آقاخان جوانی است بلند قامت خوش اندام نیکو صورت با چشمهای درشت گیرنده و پیشانی فراخ مویش سیاه بشره اش سفید لبهای نسبت بباقی اجزای صورت او درشت در حال تبسم دندانهای سفید او نمایان و با ملاحظت مخصوصی آثار

بشاشت از صورت وی
هویدا میشود و در حال
حزن بحالت بهت در
بشره اش پدید میگردد
چون سخن میگوید
سخنش طولانی میشود
و چون سکوت مینماید
سکوتش نیز بطول
میانجامد با اینکه
فضائل بسیار دارد کمتر
اظهار فضل مینماید و
بیشتر مطالب شیرین
خود را با تبسمهای
دلکش از گفته دیگران
نقل میکند.



میرزا آقا خان کرمانی

میرزا آقاخان
نثر را نیکو مینویسد
از قرآن و احادیث و
از مذاهب و ملل اطلاعات
دارد حکمت الهی و

طبیعی بطرز قدیم تحصیل کرده از علوم جدید هم بی بهره نیست کمی زبان فرانسه و انگلیسی
میداند و از صنایع ظریف و از ترتیب مأكولات و مشروبات و حلویات معلومات دارد.

تالیفات مختصری نموده کتاب رضوان خود را که بتقلید گلستان سعدی است در کرمان شروع کرده در اصفهان باز بنوشتن آن مشغول است برای آن کتاب هر چه را از گفتار دیگران پسند میکند ذخیره مینماید چنانکه ماهتاب شی بایکدیگر در کنار زاینده رود در موقع طغیان آب ساعتی چند تفریح کسان بر میبردیم بدیهه مختصری از نگارنده شنیده بامداد در روشنی مهتاب بزرگمت نوشته در رضوان درج مینماید میرزا آقاخان راین وقت سی و یکسال از عمرش گذشته ولادتش در سنه ۱۲۷۰ هـ. می باشد. پدرش عبدالرحیم خان از خوانین بردسیر کرمان تحصیلاتش عمده در کرمان شده باناصرالدوله فرمانفرما والی کرمان که مردی متهور و بر طمع است سازش نکرده ناصرالدوله در صدد گرفتاری و آزار او برآمده از آنجا که حکومت کرمان تابع حکومت اصفهانست فراراً باصفهان میآید و طوای نمی کشد که در جزو مقریان ظل السلطان سمت نائب اشکی آقاسی میابد.

میرزا آقاخان در ابتدای ورود باصفهان کسوت خوانین کرمان را دارد شلوار سیاه فراخ در پا سرداری کمرچیر با قبلی کوتاه حنی در بر کلاه سیاه درشتی بر سر و چون معروف ظل السلطان میگردد کسوت خود را تغییر داده لباس معمولی درباریاندا میپوشد. میرزا آقاخان در ابتدای ورود باصفهان در همسایگی ما وارد شده شبها در منزل نگارنده میماند شی وارد شده بنچه بته می بدست دارد می کشاید یکدست جلخته و شلوار و سرداری ماهوت مشکی و دودست لباس زیر و یک بند شلوار خریقه همان شب آنها را پوشیده امتحان میکند و خوشحال است که از آن کسوت بیرون آمده است. میرزا آقاخان در آمدن باصفهان چون بطور فرار از کرمان بیرون آمده جز لباس تنش و یک اسب و یک تفنگ و دلول و یک خودجین ترکی چیزی ندارد کم کم در اصفهان مختصر اسباب زندگانی از پول فروش اسب و پول دیگر که داشته تدارک مینماید و بانهایت سادگی زندگانی میکند و بفضل و دانش معروف میگردد پس از چندی حاکم کرمان از مقام میرزا آقاخان در اصفهان مطلع شده نزد ظل السلطان از او سعایت میکند آن سعایت بضمیمه عدم سنجیت معقولیت میرزا آقاخان بادر بار نامعقول ظل السلطان او را از سمنی که داشته میندازد.

در اواخر توقّف اصفهان میرزا آقاخان شیخ احمد روحی که استاد زاده اوست از کرمان باصفهان آمده بر او وارد میگردد شیخ احمد در قرآن و احادیث مهارتی دارد با نطقی غرّاء و سری پرشور میرزا آقاخان از او احترام میکند و او را استادزاده خود میخواند چه نزد پدرش آخوند ملا محمد جعفر که از علمای محترم کرمان بوده مدتی تحصیل نموده است.



آمدن شیخ احمد باصفهان در وضع زندگی آبرومندی که رفیق محترمش دارد تغییری میدهد چونکه متانت و آداب ذاتی میرزا آقاخان در وی دیده نمیشود بالاخره این دو دوست اصفهان را ترك نموده بطهران میروند اوائل ۱۳۰۳ هـ.

میرزا آقاخان چون بطهران میرسد احساس مینماید که ناصرالدوله حاکم کرمان از امین السلطان درخواست کرده نگذارد او در طهران بماند بلکه

شیخ احمد روحی

او را تحت الحفظ بکرمان بفرستد بعنوان اینکه بدهکار دیوان است در صورتیکه میرزا آقاخان دخالت در عمل نداشته و بدهکار نبوده است امین السلطان هم برای پذیرفتن خواهش والی کرمان حاضر گشته این است که از توقف طهران و شکایت نمودن از حاکم ظالم صرف نظر کرده با همسفر خویش و باتفاق میرزا عبدالخالق خان که در طهران با آنها طرح الفت ریخته بجانب استانبول روانه میشود.

میرزا عبدالخالق خان اصفهانی شخص روشن فکر و آزاده است سالها ریاست

تجار را در طهران داشته و گاهی به مشاغل دولتی دیگر میرداخته اخیراً از خدمت دولت و از توقف ایران دلتنگ شده هر چه دازد میفروشد و با دو مسافر مذکور بجانب قسطنطنیه روانه میگردد .

بالجمله جدائی از این جوان فاضل مهربان خاطر نگارنده را در اصفهان پریشان میبازد و تنها خیال مسافرتی که پیش آمده اندکی موجب انصراف خاطر من از فکر یار سفر کرده است شرح مسافرت آنکه بدم از پیش آمدهای اصفهان و کشمکنی با همکاران خود و با ظل السلطان در باطن خسته و ناتوان شده عزم مسافرت عراق عرب و حجاز را نموده نگارنده و برادر کوچکترم میرزا علی محمد را نیز با خود میبرد خیال مسافرت رشته علاقه هائی را که در اصفهان محکم بسته شده ست مینماید و هر گونه هوای دیگر که در سر بوده زایل میبازد

باید دانست که سفر کردن محترمانه در مملکت مادر این وقت سه صورت دارد یکی سفر با شتاب است که در راههای دور بر اسبهای پست دولتی سوار و روزی چند فرسخ راه میروند و در هر چهار فرسخ اسب عوض مینمایند و گاهی در این اواخر بزرگان در راههای شوسه یا طلبه‌آ هموار در کالسکه و درشکه خویش نشسته اسب پست آنها را بمنزل میرسانند و یا از خود اسب بمنزله فرستاده عوض مینمایند این قسم مسافرت گرچه سریعترین مسافرت است ولی خرجش زیاد و برای آنکه بر اسب سوار میشوند زحمت بسیار دارد خصوصاً اسبهای ضعیف و ناتوان و گاهی مجروح میباشند دوم سفر با مکاربان است که بر اسب و استر سوار و یا در کجلاه و محمل مینشینند و گاهی در راههای دور کم آب و صحراهای وسیع کجلاه و محملها را بر شتر مینهند اینگونه مسافرت بیشتر اختصاص دارد بکسانی که با اهل و عیال سفر مینمایند خرج و زحمتش کمتر و طول مدتش از همه بیشتر است .

سیم مسافرتی خاصی است که يك شخص برای خود و بستگانش ترتیب میدهد یا چندکس با هم همسفر میشوند هر يك مرکوب مخصوص و اسباب سفری مختصری همراه دارند .

در فصلهای خوش تفنن کنان روزی چند ساعت صبح و عصر و گاهی شبهای مهتاب

را حرکت میکنند و هر کجا بخواهند اطراق مینمایند.
این بهترین اقسام سفر است و مسافرین میتوانند در ضمن خوشگذرانی هم
داشته باشند.

بدرم هر وقت بی اهل و عیال سفر کند اینصورت را اختیار مینماید در این موقع
هم مرکوبی چند از اسب و استر برای خود و من و برادر و دو مصاحب و دو نوکر تهیه
دیده در ماه شعبان ۱۳۰۳ هـ از اصفهان بجانب عراق عرب روانه میگرددیم.

فصل یازدهم

قصد حجاز

در این وقت که من مرحله بیست و چهارم زندگانی را می پیمایم احوال روحیم
بتجدد و انقطاع از خلق نزدیکتر است تا بتعلق بمادیات اغلب باندك مراقبت خود را
درفضای نورانی دیده بمعبود حقیقی متوجه میگرددیم.



مرحوم حاج میرزا هادی دولت آبادی و فرزندان

- ۱- مرحوم حاج میرزا هادی دولت آبادی ۳- آقا میرزا احمد دولت آبادی
- ۲- حاج میرزا یحیی دولت آبادی ۴- حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی
- ۵- حاج میرزا مهدی دولت آبادی

اُتقطاع از دوستان و صحبت ایشان هم در احوال روحی من اثر شدید نموده در طی مرحله‌یسمائی که هموم متعدد هم واحد میگردد و از توارد خیالات مختلف آسایش حاصل میشود این قافله کوچک که یش از هفت راکب و هفت مرکوب نیست تفنن کنان بجانب مقصود روانه است و من بیشتر بخود مشغول میباشم .

پندم عادت‌های حضر را در سفر تغییر داده با کوچک و بزرگ ملاطفت و ملامت مینماید روی به شاشت بهمه نشان میدهد باین سبب برای هیچکس دلتنگی حاصل نمیکردد .

یکروز بهاجتی از قافله باز میدانم از استر درشتی که بران سوار هستم فرود آمده چون میخواهم دوباره سوار شوم استر آرام نمیکردد و راکب نمیدهد زمین نیز هموار است و بلندی که بتواند مرا در سواری مساعدت کند یافت نمیشود در این حال درویش سیاه تنومندی با قامت رسا لبهای درشت و دماغ پهن گیوی پیچیده وافر، لباس کهنه با رنگهای مختلف در بر پوست بیری برشانه کشکولی بریکدست و من تشائی مناسب جبه خود در دست دیگر ازدور نمایان میگردد درویش مرا بواهمه میاندارد خصوصاً که مبینم رو بمن میآید اما بزودی احساس مینمایم قصد احسان دارد و میخواهد مرا در سواری کمک نماید نزدیک شده لجام مرکب را میگیرد و استر از نگاه کردن درویش در چشمهای وی بر بد هوایی خود میفزاید .

درویش بزبانی که برای رام کردن حیوانات دارد بنوازش آن پرداخته نتیجه بعکس میبخشد عاقبت مرا بزحمت سوار کرده با تشکر بسیار از احسان او بضمیمه انعامی میگذرد .

شبانۀ این حکایت را برای پندم و همسفران نقل کرده میگویم اگر نبود رعایت حق احسان درویش که مبادا دلتنگ گردد در آن هنگام که درویش استر را نوازش میداد و بر بد هوایی آن افزوده میشد مثلی میآوردیم، کنیز سیاهی طفل کوچکی را نوازش داده میگفت مترس من با تو هستم طفل بزبان آمده میگوید من از تو میترسم . پندم تبسم کنان میگوید آری گاه میشود از بددقه یش از دزد باید ترسید . خلاصه طی مراحل میکنیم تا بکرمانشاهان میرسیم گرچه دومرتبه دیگر از این

شهر کوهستانی گذشته‌ام ولی در کودکی بوده بر اوضاع طبیعی و احوال مردم آن پی نبرده‌ام. اینک احاس می‌کنم که مردم کردستان خوش قیافه خوش اندام حاس و بادوق هستند. شهر کرمانشاهان محل عبور و مرور زوار عتبات عالیات است همه گونه اشخاص بر آن وارد میشوند باین سبب آبادی شهر و آداب دانی خلق از بسیاری از شهرهای ایران بیشتر است ولی افکار تازه در آنجا بقدری کم دیده میشود که در حکم معدوم است روزی چند آنجا می‌مانیم حکومت و معارف بلد از هر طبقه از پدرم احترام می‌نمایند و با کمال دلخوشی از آنجا روانه می‌گردیم.

دو منزل راه طی شده بهارون آباد میرسیم چون پاسی از شب می‌گذرد پدرم در حجره تنها استراحت نموده در حالتیکه من دستور کوچ نمودن می‌دهم مرا بمطلبد وارد میشوم بحجره تاریک بهوای صدای او نزدیک می‌گردم مرا پهلوی خود نشانیده نوازش کرده می‌گوید از این امری که می‌کنم دلتنگ می‌گرددی ولیکن ضرورتی در پیش و علت مهمی در نظر است که بایستی بکرمانشاهان بازگشت نمایم.

نگارنده از شنیدن این سخن بی نهایت افسرده گشته بی آنکه از سبب حقیقی این فکر ناپهنگام استفسار نمایم می‌گویم هر چه بفرماید اطاعت می‌کنم پدرم با کمال خوشحالی می‌گوید بلی بطرف کرمانشاهان روانه می‌شویم.

چون این خبر را برفیقان می‌دهم همه را حیرت فرا می‌گیرد و بجز اطاعت چه میتوانند کرد.

بالجمله راه پیموده شد مرا با نهایت کراحت باز پیموده بکرمانشاهان بر می‌گردیم این بازگشت بی ترتیب در نظر مردمی که دوازده روز پیش بابک عالم خلوص و ارادت بدرقه نموده‌اند ما را خفیف ساخته در مدت یکماه که باز در کرمانشاهان اقامت میشود چندان روی مهربانی بمانشان نمیدهند بعد از مدتی بمقصد پدرم از این بازگشت پی می‌برم و زبان آنرا از سودش افزون تصور می‌نمایم و نقصانرا بتصور خود نسبت می‌دهم پس از یکماه توقف کرمانشاهان باز راه عراق عرب را پیش گرفته روانه می‌گردیم و در سرحد ایران بجای خوانین کرنندی و انتظامات آنها جمعیتی راهزنان طایفه همانند را بریاست جوانمیر که مردی شرور و بی باک است دیده از ناخوت و ناز آنها در سرحد عثمانی

نبت بنخودی و یگانه حکایتها می‌شنویم اما طولی نمیکشد که دولت او را گرفته و کشته و خانواده‌اش را بر باد میدهد - پس از ورود بکاظمین پدرم بخیال می‌افتد از راه حلب که تازه دایر شده بساحل دریای سفید رفته از آنجا به‌جهاز روانه گردد عزم خود را جزم و مصمم حرکت میشود .

در اینوقت من علیل المزاج بودم و قدرت مسافرت نداشتم پدرم مرا با دوتن از همسران در کاظمین گذارده خود قافله تشکیل داده روانه حجاز میشود و رخصت میدهد اگر من زود صحت یافتم از همان راه رفته بوی ملحق کردم .

پیداست تفرقه در میان این جمع مختصر تاجه اندازه میتواند ملال انگیز و موجب بدبختی بوده باشد بالجمله روزی چند پس از رفتن پدر مزاج مرا اندک بهبود حاصل گشته قافله کوچکی مرکب از چهار مرکب و پنج راکب تشکیل داده بجانب حلب روانه می‌شویم چون بدیر حافر میرسیم علت مزاج من باطنیان شدید عود کرده کار بنا امیدی از زندگانی میکند .

در یکی از غشوها رفیقان مرا مرده پنداشته در حجره را بسته می‌روند تدارک کار خود را بگیرند در صورتیکه بواسطه بی‌زبانی از بیچارگان شمرده میشوند اما بحران شدید نتیجه سلامت میدهد و رفیقان باز آمده مرا زنده می‌یابند پس از یکی دو روز بجانب حلب روانه می‌گردیم .

چیزی که در این حال ناگوار ما را تلبت میدهد همانا دیدن اوضاع طبیعی این راه است صحرا سبز و خرم و بانواع گلها و ریاحین مزین سر آمد همه شط کل آلود فرات است که یست منزل راه از مقابل ما می‌گذرد و اگر دست پیچ و خم راه ساعتی ما را از دیدن آن محروم سازد باز یزودی از دیدارش بهر منند می‌گردیم از جنگلهای انبوهی می‌گذریم که دست هیچگونه تصرف بدامن آنها نرسیده و گاهی از دور از میان آنها صدای درندگان بگوش میرسد اما طولی نمیکشد که از جنگل در آمده در دامن صحرای پراز لاله و گل و در دامنه کسار سبز و خرم منظرهای دلکش را از هر طرف دیده‌فته کبک‌های دری را می‌شنویم .

مردم این راه سنی مذهب و متعصب می‌باشند خصوصاً که پیش از عبور و مرور

از این خط معمول نبوده مردمش با کسی خلطه و آمیزش نداشته بتعصب جاهلیت خود باتیمانده اند روزی از طفیان باد در کنار شطرافات با بادی نزدیک پناه برده تادر مدرسه کوچکی که بهترین عمارت های آنجا بنظر میاید ساعتی استراحت نمایم .

معلم مکتب از حال کار و مقصد و مذهب نگارنده می پرسد ایرانی و شیعه مذهب بودن خود را کتمان میکنم تا بدانم او در چه عقیده میباشد چون صحبتی از شیعیان بمیان میاید بر آشفته گشته میگوید هر کس يك رافضی را بکشد بدان ماند که هفتاد مرتبه طواف خانه خدا کرده باشد از تعصب او تعجب نموده بر حال نورسان پرورده دست نریست او تأسف میخورم .

آری چنانکه اتحاد مذهبی میتواند اقوام مختلفه را یکدیگر نزدیک کند تعصب جاهلانه هم میتواند بزرگتر سنگ تفرقه را در دایره اتلاف ملل انداخته دل آدمی را کورستان رحم و مروت نماید .

بالجمله بشهر حلب میرسیم این اول شهر قشنگ آباد است که من در عمر خود میبینم جامع ذکر یا را که یکی از مساجد مهم اسلامی است در این شهر زیارت مینمایم از آنوقت که این شهر بدست ایرانیان بوده است هنوز آناری از ایران باقیست . روزی دوسه در آن شهر گشته بدبختانه دست طمعکاری مأمور رسمی گرسنه ایران بمالیه ضعیف ما نقصان شدید وارد میآورد .

بالجمله در وقت تنگ وبا نقصان مالیه بجانب دریا حرکت نموده پس از سه روز در ساحل مدیترانه باسکندرون میرسیم .

پدم بر کشتی نشسته و رفته موسم حج نیز گزشته ندراه رفتن و نه وسیله برگشتن مزاج علیل همفران کم دل دیی زبان نه اعتباری و نه آشنائی اما قادر متعال که در شدائد بمعدکاری درماندگان میرسد در مدت سه ماه که در آن نواحی توقف میشود اسباب معاش مختصری فراهم میآورد تا پدم خبردار شده از همین راه که رفته باز میاید و تفرقه ما بجهت مبدل میگردد .

پدم در مراجعت از حجاز چون باسکندرون میرسد قافله ای تشکیل داده همه باتفاق و آسایش از راهی که آمده ایم بعراق عرب بر میگرددیم .

اگرچه دولت عثمانی در قلمه های کوچک که در منزلگاههای این راه بنا نموده قوه مختصری دارد ولی از تاخت و تاز چپاول کران که بر سر قبایل کوچک میشود استعداد جلوگیری ندارد چنانکه در این وقت هر چه بعراق عرب نزدیکتر میشویم مردم را پریشان تر مشاهده مینماییم و چون از علت آن پرسش میشود با آه ددناک میگویند ابن الرشید ماخلی شیخی چه دارایی آنها ییغمای امیر نجد محمد رشید رفته است با این وصف صفت مهمان نوازی ذاتی خود را از دست نداده بقدر استطاعت از واردین پذیرائی مینماید.

در ماه جمادی الاولی ۱۳۰۴ هـ که بکربلا میرسیم تصور میکنیم اول آسایش ما خواهد بود غافل از اینکه دست نامردمی از پیش تدارک ناگواری برای ما گرفته باین ترتیب که دشمنان پدرم در اصفهان شخص شروری را با ارمغان قابل بعثت فرستاده اند تا بدست طمعکاران آنجا پدرم را در نظر رؤسای روحانی بفساد عقیده منسوب ساخته او را اهانت نمایند و از مقام او بکاهند فرستاده مزبور هم در ادای وظیفه کوتاهی ننموده نهایت مقام روحانیان حقیقی از این مقدستر بوده است که بر اینگونه غرض ها اثری مترتب نمایند اینست که در ادای تکلیف احترامات پدرم کوتاهی نکرده بلکه چون بحقیقت مطلب پی میرند تا حمله های معاندین را جواب فعلی داده باشند بر احترامات وی میافزایند بدیهی است مدعیان طماع هم از کشیدن دنباله مطلب و آسوده نگذاشتن مادست برنمیدارند.

چند ماه در کربلا و نجف وقت میکنندیم و چون ماه رمضان میرسد پدرم در نجف بامامت جماعت و موعظه عمومی پرداخته مردم بر او میگردند.

این اخبار که باصفهان میرسد آتش حسد معاندین را شعله ور تر ساخته بر اقدامات معاندت کارانه خود میافزایند.

معاندین چون از نجف و کربلا مأیوس میشوند در سامره تهیه اسباب میکنند که حاج میرزا حسن شیرازی را با پدرم مخالف نمایند.

چنانکه در هنگام ورود سامره آثار آن نمایان گشته آنطور که انتظار پذیرائی از حوزه میرزای شیرازی بوده ظاهر نمیکردد

اما شخص محترم میرزا در مردم داری بگانه عصر خویش است عوالم الفت

قدیم را رعایت کرده مقام بزرگی خود را محفوظ داشته با کمال مهربانی از پندم می‌خواهد تا رساله‌ای در اصول عقاید نوشته دست شبهه یا عناد مخالفین را کوتاه نماید پندم امر استاد محترم خود را اطاعت کرده پس از چندی رساله در الفوائد فی اصول العقاید را نوشته منتشر می‌آورد .

بالجمله پندم از سامره بجانب ایران روانه میشود و برای تحصیل و تکمیل شریعت مرا آنجا گذارده تکلیفم را بعهده اوامر میرزای شیرازی مقرر میدارد .

فصل دوازدهم

تنهایی در عراق عرب

مفارقت از پند ، دوری وطن ، معلوم نبودن تکلیف ، نداشتن رفیق مانوس نبودن رابطه با هیچکس از عرب و عجم و متعاقب بودن این اقامت بمذاکرانی که برضد پندم در آنجا منتشر بوده روزگار را بدیده من تار کرده هم و غم شدیدی که کمتر مانند آن را دیده‌ام بر وجود من منولی میکرد .

بحوزه درس میرزای شیرازی حاضر میشوم و گاهی حوزه‌های درسهای دیگران را هم می‌بینم و انتظار فرست میکنم تا تکلیف آنیه خود را بدانم .

برای اقامت سامره هیچگونه روی رضایتی در خاطر خود نمبینم یکماه بدین منوال میگذرد ایام عرفه که زیارت مخصوص کربلاست نزدیک شده باین بهانه بمیرزای شیرازی عریضه نگار گشته درخواست تعیین تکلیف میکنم .

میرزا برای صحبت حضوری وقت داده بعد از ظهری است بمنزل او میروم جمعی از رؤسای علمای سامره در هشت خانه انتظار دیدن آیه‌الله را دارند و من از هر جهت از تمام آنها کوچکتر هستم شیخ عبدالکریم نوکر میرزا دو مرتبه می‌رود بغانه و بیرون می‌آید و من میگویم عرض کنید فلانی حاضر است و می‌پرسم عرض کردید میگوید خیر مرا غرور جوانی و بی‌طمعی بران میدارد که بگویم من در دنیا و آخرت حاجتی بکسی ندارم و از خانه بیرون می‌آیم میرزا نزدیک هشت و پست دیوار تلازه از

خواب برخاسته و نشسته است صدای مرا شنیده شیخ عبد الکریم را فرستاده مرا بر میگرداند رسول مزبور مرا آگاه میکند که میرزا صدای مرا شنیده است من با شرمی بخدمت آن مرد بزرگ میرسم خصوصاً که اظهار لطف بسیار او را مشاهده مینمایم میرزا از من میرسد حوزه های درس سامره را دیدی کدام يك را پسند کردی میگویم درس آقا میرزا محمّد تقی شیرازی را میرزا از این حسن انتخاب بر اظهار ملاطفت خود بمن میافزاید و بالاخره میگوید باینکه من دوست میدارم امثال شما در سامره بمانند نمیخواهم تحکم کرده باشم پس بمیل شما وامیگذارم هر کجا را از نجف و سامره برای اقامت اصلح میدانید اختیار نمائید در جواب از مراحم وی تشکر نموده بدلیلی که پسندیده ام میگردم نجف را برای اقامت رجحان داده رخصت میگیرم و در هنگام مرخصی تا کاملاً از من دلجوئی کرده باشد میگوید من پیدر شما هم ارادت دارم آنطور که من او را شناختم دیگران نشناختند خلاصه بعد از يك روز از سامره بنجف روانه میشوم در مدت يك ماه اقامت سامره از احوال ایرانیان مقیم کسب اطلاع مینمایم در سامره دو قسم ایرانی جمع شده يك قسم طلاب که متجاوز از یکصد نفر میباشند و رؤسای آنها یش از چهار یا پنج تن میباشند و هر يك از آنها حوزه درسی دارند که طلاب در آن حوزه ها استفاده مینمایند و در محضر تدریس میرزا که در سال چند ماه دایر است مدرّسین و متدرّسین همه حاضر میگردند قسم دوم بعضی از کسبه میباشند که برای فائده بردن از طلاب و از زوار آنجا اقامت گزیده کسب معاش مینمایند تمام این جماعت در تحت نظر خصوصی میرزا زندگانی میکنند و میرزا بر احوال هر يك بخوبی آگاه است در صورتیکه طلاب برای رقابتی که با یکدیگر دارند هیچیک از مناسبات دیگری با میرزا در امر وظيفه آگاه نیستند مگر از روی حدس و تخمین چه هر يك مکلفند مبلغ و مقدار وظيفه خود را مکتوم داشته باشند .

موقع ادای وظائف فرستاده مخصوص میرزا بر هر يك وارد شده وظيفه را ادا کرده رسیده میگردد و میرود اگر کسی نیکو نظر کند میبیند میرزا بحسن تدبیر زمام اختیار این قوم را در دست گرفته و همه را میان خون و رجا بکاهد داشته است .
 طلاب چون بایکدیگر مینشینند از هر گونه دلتنگی و بدگویی از اوضاع سامره

گرچه بساحت رئیس کل هم بُر بخورد مضایقه نمیکند .

و چون با اجنبی مخصوصاً بلزار و متردین میشینند متوقفین سامره را ملکوتی صفات و رئیس کلداعالم بر خفیات و صاحب کشف و کرامات میخوانند و بالجمله اوضاع و احوال سامره حیرت انگیز و تعجب آمیز است .

کم کم نادر سامره بجایی میرسد که روی توجه عموم شیعیان دنیا بدانجا گشته و جوه - هم امام از هندوستان و ایران و قفقاز و هر کجا جمفری مذهب هست بسامره میرود. ارباب توقع از میرزای شیرازی از حد و حساب بیرون حتی رؤسای روحانی ساکن کربلا و نجف از عرب و عجم مکرر بسامره بعنوان زیارت رفته ضمناً از میرزا متوقع احسانند و مأیوس هم بر نمیکردند گرچه تحصیل رضای آنها که حد معین ندارد کار دشواری است و بزرگتر تدبیری که میرزا برای قانع نمودن ایشان مینماید اینست که اولاً آنها را بکلی مأیوس میکند باین عنوان که وجوهات نرسیده صندوق خالی است پس از نا امیدی هر یک را بمختصر همراهی راضی نموده روانه مینماید خلاصه از سامره گذشت بکاظمین و کربلا عبور نموده در نجف اقامت میگزینم .

شهر کربلا روز بروز رو بآبادی است چنانکه در این وقت یکی از شهرهای بزرگ عراق عرب شمرده میشود بدیهی است که این آبادی از پول ایران و بدست ایرانیان میشود چه اگر یکسال زوار عجم باین شهر وارد نگردند آثار تنزل همه چیز در آن هویدا میگردد .

شیعه مذهب گرچه تمام اماکن مقدسه خود را محترم می شمارند و بر حسب ترتیب مکه و مدینه و نجف را بابتی بر کربلا مقدم بدانند ولی نظر بعلاقه مخصوص که بشهدای کربلا دارند میتوان گفت علاقه آنها بدیگر اماکن علاقه ارادت است و بکربلا علاقه عشقی .

مجاورت کربلا بزرگترین سعادت ها شمرده میشود این است که کربلا یک شهر فلاسی زبان شیه تر است تا شهری از عربستان .

از طرف دیگر بسیاری از مردم فاسد الاخلاق که توانسته اند در ایران زندگانی کنند مجاور کربلا شده اند و از هیچگونه شرارت دریغ نمیدارند باین واسطه در

شهر های ایران و عربستان فساد اخلاقی که در این شهرست کمتر دیده میشود وضع روحانیت این بلد را هم از روی سایر احوالش باید قیاس کرد خصوصاً که روحانیت در اینجا و در همه جاناتایک درجه سورت و رانت یافته در این سورت طمعکارها و هوسرانهای مفرط بیشتر در روحانی زادگان جاری است .

مهمترین حوزه های روحانی کربلا حوزه حاج شیخ زین العابدین مازندانی است شیخ مازندانی قریب هشتاد سال از عمرش گذشته در قناعت و تقوی ضرب المثل است حسن خلقی سرشاری دارد .

مرجعیت تام یافته خصوصاً نسبت بشیعیان هند که نظر بمجاورت او در کربلا او را از دیگر روحانیان بهتر و بیشتر میشناسند .

دیگر از اوضاع روحانی کربلا مرکزیت فرقه شیخیه است که در مقابل منشرعه دگانی کشوده حوزه گرمی دایر دارند و چون از روی احترام از بالا سر ضریح سیدالشهدا عبور نمیکند غیر شیخی ها بالاسری نامیده میشوند و شیخی و بالاسری در کربلا اصطلاح شده است میان شیخی و غیر شیخی .

واما نجف چنانکه از پیش اشارت رفته اول مرکز روحانیان جعفری مذهب شناخته شده اوضاع طبیعی این شهر و اطرافش نسبت بسابق تفاوت کلی نموده است . پیش از این بواسطه اختلاف ذکر و شمرت و ناامنی اطراف نجف سکونت مردم منحصر بوده بداخل قلعه اکنون از آن اختلافات کمتر اثر هویداست بعلاوه حکومت عثمانی قوت گرفته قبائل اطراف نجف را در تحت اطاعت در آورده اینستکه سکنه این شهر بل و پری باز کرده در خارج قلعه عمارت ها ساخته بآسایش زندگانی مینمایند . دریاچه ای که نزدیک نجف بوده بواسطه سد نمودن مجاری انباری که در آن وارد میشده خشک گشته و برای زراعت نمودن میدان وسیع باصلاحیتی بدست سکنه نجف آمده روز بروز برونسعت دایره زراعت آنها افزوده میشود خشک شدن دریاچه نه تنها میدان زراعت بمردم داده است بلکه خوشبختی دیگری را هم بجانب ایشان جلب کرده و آن اینست که از سطح دریاچه راهی پیدا کرده اند تا نهری از شفاخته کنده آب شیرین فرات را از آن نهر بنزدیکی نجف جاری نمایند در سابق آب شیرین را

۱

برای شرب مردم نجف از کوفه که یش از يك فرسخ از شهر دور است میآورده بقیمت گزاف میفروخته‌اند چند سال یش نیست که از پول ایرانیان بدست حاج سیداسدالله رشتی اصفهانی از مسافت دور بواسطه نهري از زیر زمین آب شیرین نزدیک نجف ظاهر گشته ولی در مواقع خرابی نهر مذکور باز مردم دچار بی آبی میشده‌اند.

اکنون نهر تویرج برای شرب و زراعت اهل نجف را سعادت بزرگ بخشیده در این ایام که نکلانده بنجف می‌رسد کندن نهر مزبور شروع می‌گردد مردم نجف مخصوصاً عرب‌ها بی نهایت خوشحالتند زیرا که این نهر پول و بدست خودشان جاری میشود شیرینی آب فرات در کام آنها بواسطه عصیت تلخ نمیکردد می‌شوم یکی از پیر مردان عرب که تمصب شدید دارد در مدت چندین سال که مابین کندن نهر ایرانی و نهر تویرج فاصله است هر وقت دستش بآب کوفه نمیرسیده آب شور چاههای نجف را رامیاشامیده و از آشامیدن آب نهر ایرانی احتراز مینموده‌است دیگر از ترقیات نجف آباد شدن کوفه و نواحی آنست در نخلستان‌های خوش هوای آن اطراف عمارتهای نیکو بنا شده بازارها و تجارتخانه دایر می‌گردد شاید طولی نکشد که شهر قدیم کوفه پس از قرن‌ها خرابی باز خود را آباد بیند بلی تلایخ است که کم میکند و میجوید و در برابر عمر آن قرن‌ها زمان مانند چشم بر همزدنی میکند اوضاع روحانی نجف هم نسبت بابق تغلوت کلی نموده است معنویتها و استحکامات اساسی مبدل بملاحظات ظاهری شده امور روحانی بیشتر در مجاری خیالات ریاست طلبی و هوس رانی می‌گردد در حوزه روحانیان يك طایفه ترکانند که مامفانی و شرایانی رئیس اول و دوم آنها میباشند چنانکه از پیش گفته شد دیگر حوزه اعراب است که سیدحسین بحر العلوم در ریاست و سیادت و شیخ محمد حسین کاظمینی در قناعت بر دیگران تقدم دارند و دیگر حوزه فارسی زبانان است که سه صورت یافته‌است یکی آنانکه در ریاست خود استقلال دارند از همه مقدم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی است که در میدان علم اصول فقه جولانگاه وصیمی دارد و اول حوزه درس نجف بمنبر او دایر است.

دوم اشخاصی که بستگی بمیرزای شیرازی دارند در حقیقت نمایندگان سامره میباشند و خود را برای مرجعیت تامه بافتن بعد از میرزا حاضر مینمایند.

از همه مقدم آخوند ملا کاظم خراسانی است و بعد از او آقا سید محمد کاظم یزدی. سیم حوزه شیخ هادی طهرانی است. شیخ هادی مردی قویه و دارای افکار تازه است جمعی از طلاب با ذوق نجف بر او کرد آمده حوزه علمی با حراستی تشکیل داده اند. شیخ هادی خود را اعلی و افضل از دیگران میدانند بلکه از معاصرین خود تجاوز نموده بفقهای گذشته هم وقعی نمیکند و بغیر از معدودی از فقهای بزرگ مانند شهید محقق علامه حلی و غیره باقی را با احترام نام نمبرد و بر افکار ایشان خرده میگیرد طلاب حوزه درس او نیز از تجری نمودن نسبت بدیگران باک ندارند و خود را از طلاب دیگر بیدارتر میپندارند.

نتیجه این ترتیب معهود واقع گشتن این حوزه است نسبت به حوزه های دیگر و بالاخره بمعارضه منتهی و شیخ هادی از طرف حوزه فارسی زبانان مردود میگردد. باین ترتیب که رؤسای فارسی زبان خاصه آنها که با سامره مربوطند از وی در محضر میرزای شیرازی سعایت میکنند ولی میرزا نظر بعداتی که دارد خود را طرف نکرده انتظار فرصت میکند تا در سنه ۱۳۰۳ حاجی میرزا حبیب الله رشتی بخراسان رفته در مراجعت بامر میرود میان دو رئیس روحانی صحبتی از شیخ هادی طهرانی بمیان میآید.

میرزای رشتی که از ساده لوحی خالی نیست بعد از مشورتی که میکند پس از احراز میل قلبی میرزای شیرازی مصمم میگردد او را تخطئه نماید و چون بنجف بر میگردد در مجلس عام که اغلب رؤسای روحانی و طلاب محترم حاضرند در موقعی که خدمتگذار مجلس فتنان قموه را از دست شیخ هادی میگیرد حاج میرزا حبیب الله امر میکند فتنان را تطهیر نمایند باین بیان شیخ هادی نجس و واجب الاجتناب شمرده میشود.

همه در میان طلاب افتاده کشمکش شدید حاصل و بالاخره شکست فاحش به حوزه شیخ هادی وارد میگردد بطوریکه غیر از معدودی از خواص اصحاب کسی دور او باقی نماند چنانکه اگر رؤسای روحانی عرب مخصوصاً شیخ محمد حسین کاظمینی

i

از او حمایت نمیکردند اقامت وی در نجف نیز مشکل میگشت .
اما او خودداری کرده مقام خویش را نگاهداری مینماید نارفته رفته آتش فتنه
سرد میشود و میتواند با سایش امر از حیات نماید .

نگارنده مدت یکسال و نیم در نجف اقامت نموده در حوزه درس میرزای رشتی
و آخوند ملا کاظم خراسانی بتحصول فقه و اصول میپردازد با پریشان خاطر بها که دارد
یکی بواسطه گرفتاری پدرم بدست دشمنان خود در اصفهان که اخبار آن بنجف رسیده
مرا زحمت میدهد و دیگر بواسطه تنهایی وی همزبانی - انس و علاقه من در آن شهر فقط
بید پیر مرد محترمی است دارای اخلاق نیکو و افکار نازک سالها در نجف در میان
طلاب با احترام زندگانی کرده دل جمعی را بجانب خود جلب نموده همه او را دوست
میدارند در مدرسه صدر نجف حجره تمیزی دارد با ریاست مختصری بر طلاب آن
مدرسه زندگانی سهل ساده منظمی دارد .

بید وقت خود را تقسیم کرده هر کار را در موقع خود میکند و هیچ موقع را
از دست نمیدهد اغلب آرزو یک ماه را میبرد و بی قیمت متلای تقسیم کرده
هر قسمتی را بیکروز مصرف مینماید .

عادت و اخلاق و رفتار او در نجف در میان طلاب ضرب المثل و قابل تمجید است
نعلش حاج میرزا علی محمد .

بالجمله در اواخر سنه ۱۳۰۴ یک هزار و سیصد و چهار مصمم میگردم بتدارك حج
فوت شده مجدداً روانه حجاز کردم و زان پس یاصفهان مراجعت نمایم .

فصل سیزدهم

مصر و حجاز و ایران

در ماه رمضان سنه ۱۳۰۴ از نجف بکاظمین آمده با جمعی از آشنایان ایرانی
همسفر شده از راه حلب بجانب حجاز مسافرت مینماید چون راهی است که دو مرتبه
پیموده ام باینانی میروم و قافله سالار شناخته میشوم همه جا را مخصوصاً شهر حلب را
از همه بهتر میبینم و محسوس است که بر آبادی راه بیش از اقتصای مدت کم افزوده گشته .

در ساحل مدیترانه بر کشتی نشسته باسکندریه میروم فرصت دلنغیمت شمرده
 بایکی از رفیقان بمصر میروم و این اول مرتبه است که در راه آهن سفر مینمایم نزدیک
 غروب آفتاب بقاهره رسیده چون سالهلت آرزوی دیدار این شهر را دارم مرت
 فوق العاده در خاطر خود احساس مینمایم جمعی از ایرانیان برای تجارت و غیره مقیم
 قاهره میباشند و در میان آنها حاج میرزا رفیع اصفهانی معروف بمشکی درمهمان نوازی
 و جوانمردی کوی سبقت از دیگران ر بوده است و حاج محمد حسن کازرونی من واقدم
 تجار ایرانی است .

نگارنده بر حاج میرزا رفیع وارد میشود و روزی چند بموافقت وی دیدنیهای
 آن شهر شهیر را دیده آثار قدیمه آن جالب نظر میکرد .

مخصوصاً مومباییهای اجساد فراعنه و بزرگان قدیم مصر که از اهرام در آمده
 و بمردم عوامی که از روی توهیات مردم قدیم دنیا را باقامت و قیافه های دیگر تصور
 مینموده میفهماند که مردم دنیا بافتضای آب و هوای مختلف همه وقت يك شكل و يك
 قد و قامت بوده اند و در برابر عمر روزگار هزارها سال چیزی شمرده نمیشود تمدن
 عالم بشری دائماً تازه و کهنه گشته تبدیل مکان مینماید و هر وقت از گوشه ای سردر
 آورده چندی در آنجا خود نمایی کرده پس منقرض شده بیجا ب دیگر رو میآورد يك
 وقت ملك مصر بوده که عزیزش بسلطنت آن ادعای خدائی می کرده و اکنون همان
 مملکت مانند کومی در چوگان سیاست بازی انگلیسیان از هر طرف میغلطد تا عاقبت
 بکجا قرار گیرد و خود را چگونه نجات بدهد .

خدیدو حالیه محمد توفیق پاشا بنام حکمرانی مصر دلخوش است و از تبعیت
 حقیقی دولت یگانه ناکزیر - دواتر دولتی مصر گرچه بظاهر در دست مصریان است ولی
 بالای دست هر رئیس در هر اداره امر کننده ای از انگلیسیان نشسته هر چه میخواهد
 میکند محمد توفیق پاشا خدیو حالیه در جنگ طولانی با دولت عثمانی بتحریفات
 اجنبی مصر را مجزی و خود را پادشاه میخواند ولی نمیداند ممکن نیست بگذارند
 این مملکت بر قیمت بدست او باقی بماند .

این است وضع حالیه تامصریان کی یدار گشته و چگونه بتوانند کم کرده یربهای

خود را جستجو نمایند - بی‌مناسبت نیست بمختصری از اوضاع سیاسی و ملکی مصر اشاره نمایم از سنه ۱۸۶۹ میحی که کانال سوئز باز شده و قنول فرانسه که بدست او این کار صورت گرفت انگلیسین را شرکت داد دولت مصر نمود و يك میلیون لیره مقروض کار کانال شد و دو طلبکار بزرگ مصر انگلیس و فرانسه مالیه مصر را در تحت نظر گرفتند این نظارت تا سال ۱۸۸۲ میحی طول کشید و فتنه اعرایی پاشا و بمباردمان اسکندریه اتفاق افتاده و نفوذ خارجه در مصر بر زیادت شد و در سال ۱۹۰۴ میحی بمی انگلیس معاهده مابین دول اروپائی که ذی‌علاقه در مصر و بمائل افریقا بودند بسته شد و تسلط انگلیس بر مصر و سودان فوق‌العاده گشت در سنه ۱۸۸۱ میحی متهمدی در سودان قیام کرده با مصریان جنگید و دو سردار بزرگ انگلیس که در خدمت نظامی مصر بودند در این جنگ کشته شدند در نتیجه اردو های انگلیس بررود نیل تسلط نام یافت و سودان را هم بنام مصر در تحت تصرف خود در آورد و این در حدود ۱۸۸۹ میحی بود .

بالجمله دیدن اوضاع مصر و تماشای آثار فرائنه از اهرام و غیره و دیدار موزه ها و آثار کهنه آنها و جامع ازهر و ابنیه محمد علی پاشا مخصوصاً جامع کیر او در خاطر نگارنده تأثیر شدید نموده بعد از چند روز از مصر بساحل دریای احمر رفته از آنجا بجده و بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف میگردم .

کمرچه اوضاع ملکی و طبعی حجاز چندان قابل توجه نیست ولی توجه مسلمانان عالم باین کوهستان خشک بی آب و علف و اجتماع هزاران خلق از اطراف عالم در هر سال باین مقام مقدس و بند جان و مالی که در این راه میشود شوکت اسلام و عظمت صاحب آن را نیکو هویدا می‌سازد و اگر بعضی از مناسک آن با افکار تازه زمان ما مناسبت ندارد شاید از اول بصورت مبالغه آمیز کنونی نبوده است و رفته رفته افزوده شده باشد باری اگر چه توجه بت پرستان بمعابد خویش خصوصاً در هندوستان و مشقتهایی که در راه رسیدن بآنها تحمل مینمایند از آنچه در این مقام مقدس دیده میشود افزونست و طرف مقایسه نیست اما کجاست شرف آن اماکن با این شرافت حقیقی که بیرکت اسلام بنهای این خانه در هم شکسته شده و نام خدای یگانه در آن برده

میشود گرچه يك نظر همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کشت
توحيد از قيد علايق رستن است خدا پرستی ضد خود پرستی است خدا را در
کلیسا میتوان جست و در کعبه میتوان کم کرد .

خلاصه حرم الهی را وداع گفته باقافله فرعی از راه سلطانی مسافت بین الحرمین را
پیموده روزی چند در مدینه طیبه که آثار تمدن جدید در آن بیشتر از دیگر شهرهای
حجاز نمایان است اقامت نموده بزیارت قبر نبی اکرم (ص) دقبر امامه دین مبین مشرف
شده زان پس بجهه مراجعت میشود باین امید که کشتی حاضر است و بزودی بجانب
خلیج فارس روانه میگرددیم .

اما پیش آمد احوال یکماه ما را با انتظار کشتی مینشانند چیزی که در این مدت
مرا مشغول و مرور میدارد ملاقات پیرمردی است حاجی علی نام تبریزی که سالها در
مصر دوافروشی مینموده در این وقت درجده بکسب مختصری امرار حیات مینماید .
این مرد دل زنده از دنیا باخبر دارای اخلاق نیکو و صفات پسندیده میگردد از
ایران بافتاق سید جمال الدین اسدآبادی مسافرت کرد دام هر دو را مقصد تحصیل کیمیا
بوده بالاخره سید جمال الدین بخط سیاس و فلسفه افتاده و من شیمی فراگرفته ام .

میگوید رفیق من سید جمال الدین شبه نیست که از مردم ایران است و شاید
بمصلحتی خود را اسدآبادی کابلی و افغانی خوانده باشد در صورتیکه محققاً اهل اسد
آباد همدان است چنانکه در فصل چهاردهم خواهید خواند خلاصه پس از يك ماه
معطلی درجده کشتی نامرغوبی بصره نام متعلق بکمپانی ایران و انگلیس از لندن بجهه
آمده ذغالیسنگ بار دارد و در عدن فرو خواهد ریخت .

وکیل این کشتی شخص مسلمان عربی است بی انصاف و بی عاطفت بنام
جمعیت حاج موجود در جده بلیط کشتی فروخته است در صورتیکه جای نصف آن
جمعیت بیشتر در کشتی نیست و باین واسطه در موقع جایگیر شدن کشتی نشینان رفیق
از رفیق همسر از همسر زن از شوهر و شوهر از زن از باب از نوکر از نوکر از ارباب
اسباب سفر از صاحب و صاحب از اسباب سفر جدا شده يك جمع کنار دریا و يك جمع
در تاقیهها در میان کشتی و در ساحل با فریاد و فغان و گریه و زاری و يك جمع که زودتر

به کشتی رسیده اند در کشتی نشسته شراع کشیده میشود لنگر و نردبان بالا بسته و کشتی روانه میگردد اتفاقاً من و رفیقانم جزو پیشقدمان شده از حوزه بدبختان دور میگرددیم ولی آن منظره فجیع از خاطر من هیچگاه محو نمیکردد.

بالجمله با پریشان حالی که بوصف نیاید بواسطه دیدن احوال سیه روز گلران از عمان گذشته يك هفته در لنگرگاه عدن توقف نموده بی داشتن رخصت خروج از کشتی و با تحمل زحمت بسیار بواسطه گرد دغال که از بالای کشتی فرو ریخته میشود و بالاخره بهر زحمت هست خود را بعدن رسانیده بحکومت انگلیس احوال بدبختان جده را اطلاع میدهد و برای رسانیدن آنها باو طان خود سعی و کوششی مینماید ایام پر مشقت توقف در بندر عدن میگذرد زان پس روانه شده از بندر عباس و لنگه گذشته بیوشهر میرسیم.

نگارنده میخواهد از آنجا بجانب اصفهان روانه گردد ولی از تلکراف خبر میگردد که برادر بزرگ من آقا میرزا احمد از پیش آمد احوال و شتمکاری معاندین پدرم بجان آمده با عیال و اولاد بجانب عراق عرب روانه گشته است.

در این حال باز گشت بمراق عرب را ترجیح داده از راه شط العرب و دجله بیفداد رفته انتظار ورود برادر را کشیده تا میرسد با یکدیگر در نجف اقامت مینمایم.

گرچه بواسطه بودن با برادر و کان بالنسبه آسوده خاطر شده ام ولی بسبب رسیدن اخبار ناگوار اصفهان در سختی احوال پدرم در زحمت بی اندازه که از ماندنیش میکشد روز خوشی ندیده و طعم آسایشی نمیچشم یکسال با نهایت ملال در نجف مانده و بالاخره مجبور بمراجعت بایران میشوم اواخر سنه ۱۳۰۵ بجایب ایران و اصفهان رهپار شده هرچه بموطن اصلی خود نزدیکتر میشوم بر ملالت خاطر ما افزوده میگردد چه خبر های اصفهان روز بروز ناگوارتر میرسد و میفهماند که کار بر پدرم سخت گشته و ناچار شده است اصفهان را برای همیشه ترك نموده در طهران یا جای دیگر اقامت گزیند در دو منزلی اصفهان خبر میرسد که پدرم بدولت آباد نقل مکان کرده انتظار ورود ما را دارد که روزی چند با یکدیگر ملاقات نمائیم و روانه گردد.

بدیهی است این خبر بعد از مدتی دوری از وطن ما را تاجه اندازه پریشان خاطر میازد و لکن در مقابل حوادث روزگار چه میتوان کرد .

خلاصه در دوم محرم سنه ۱۳۰۶ هجری بدیدار پدر و مادر و برادران و اقارب و ارحام و دوستان بر خوردار گشته و چون محرم و صفر میگذرد پدر و مادر و دو برادر و خواهرم بجانب قم روانه میگردند و نگارنده با دو برادر در اصفهان اقامت مینماید .

در مدت قریب سه سال غیبت من اوضاع سیاسی و روحانی اصفهان بقیه را بر گشته است حکومت ظل السلطان که دایره وسیعی داشته بعدی که اصفهان بمنزله پایتخت دوم ایران دیده میشده محدود و منحصر باصفهان شده است .

رؤسای روحانی که شخصیت و اعتباری داشتند از میان رفته شیخ محمد تقی نجفی که در فصل پنجم نام برده شده خود رادیس اول میخوانده با ظل السلطان دست اتحاد داده جمعی از فرومایگان را دور خود جمع کرده بنام طلاب علوم دینی و بیشتر آنها از هر گونه تجاوز بحقوق و حدود بیچارگان دریغ نمیدارند .

رئیس آنها یکانه نقطه توجش و سمت دادن بدائرة تمول خویش است هر کس در مقابل این هیئت بخواهد دم بزند بکفر و زندقه اش منسوب و از حقوق امنیت جانی و مالی و عرضی محروم میگردند در مقابل این هیئت حوزمهای روحانی دیگر هم دیده میشود که بالنسبه منزله میباشند رؤسای آنها آقا میرزا محمد هاشم ، آقا میرزا محمد باقر چهارسوقی ، ملا محمد باقر فشارکی ، حاج شیخ محمد علی نجفی و غیره و باید دانست که اعتماد بنفسی در اصفهان بسیار کم است و باین سبب اصفهانیان خود را محتاج میداند زیر بیرق يك شاخص روحانی یا غیر روحانی زندگانی نمایند و این حال وجود روحانیان و روحانی نمایان بسیار را در اصفهان ایجاب نموده است و البته ستمکاری حکومتی ظالم هم مداخلت عظیم در ایجاد پناهگاههای مزبور دارد .

در اصفهان از افکار تازه اثری هویدا نیست و از هیچ سرصدائی بر نمیآید . بدیهی است این جمود از بدی سیاست حکومت محل است و بدی سیاست او از اثر بدی سیاست دربار دولت و بدیهی است که محل جغرافیایی هم اقتضا کرده است این شهر دور دست مانده باشد .

ظل السلطان اندیشه دارد از اینکه او را از حکومت اصفهان هم محروم دارند این است که تشکیل يك قوه روحانی نما را برای بدست داشتن قوه عوام بر خود لازم شمرده و از ترویج نمودن آن قوه دینی فروگذار نمی نماید گر چه گاه گاه زهر این قوه کام خودش را هم تلخ میکند اما ناچار است از تحمل و سازگاری .

در این چند سال بر قدرت اجانب در اصفهان افزوده شده روسها که در این شهر مقامی نداشتند اکنون قدرتی تحصیل نموده اند انگلیس هم بر اعتبارات خود افزوده آثار رقابت روس و انگلیس در این شهر نیز خود نمایی مینماید و هر يك قسولخانه مستقلی دارند و در سیاست و تجارت رقابت میکنند از تأثیر نفوذ اجانب در این شهر حکومت مجبور شده از پاره می اقدامات که بنام روحانیت میشد جلوگیری نماید مثلاً از زمان ضعف سلطنت صفویه تا کنون رؤسای روحانی متقلا و بواسطه حکومت حد شرعی جاری میکرده اند .

در سلطنت فتحعلی شاه حاجی سید محمد باقر رشتی در این شهر هم حاکم بوده و هم اجرا کننده حکم چنانکه بعضی از کسان را که محکوم بقتل میکرده بدست خود رشته حیات آنها را قطع مینموده بی آنکه حکومت محل را دخالت در آن کار داده باشد بعد از او هم بعضی از رؤسای روحانی در محضر های خود اجرای حدود میکرده اند نهایت در مسئله اعدام به حکومت ارجاع میشد و حکومت هم احکام آنها را بموقع اجرا میگذاشته و حکم اعدام منحصر بوده است بقاتل و بفساد العقیده که اواخر بیشتر بنام بایی صورت خارجی حاصل مینموده است .

حاج شیخ محمد باقر در دوره ریاست شرعی خود مکرر حکم اعدام داده و بدست حکومت اجرا شده بکرات زناکار و شرابخوار را در محضر خود حد شرعی زده و این کار بر عظمت مقام او در نظر خاص و عام افزوده است .

فرزند او شیخ محمد تقی نیز آرزو دارد از این راه به مقام بزرگان از رؤسای روحانی برسد در صورتی که اوضاع زمان و سیاست داخل و خارج این اجازت را باو نمیدهد او هم از اصرار خود نمیکاهد این است که مکرز با حکومت ظل السلطان با وجود اتحادی که دارند معارضه میکند و گاهی بی خبر حکومت حدی جاری نموده

حکومت هم از گذشته صرفنظر مینماید در این ایام ظل السلطان بتهران احضار میشود و شیخ محمد تقی از نایب الحکومه وی هیچ ملاحظه ندارد .

نایب الحکومه میرزا سلیمان خان شیرازی است متخلص بخلف که برای ریاست انجمن شعراء یمناسب نیست و عرضه حکومت کردن ندارد آنهم حکومت اصفهان در مقابل تسلط روحانی نمایان .

مدتی است جمعی را در سه ده (سده) بزرگترین آبادیهای نزدیک اصفهان است) بنبت بایکری دنبال کرده آنها ناچار بطهران رفته بدولت شکایت ندوده اند دولت هم حکمی صادر کرده که آن اشخاص مزبور بوطن خود بازگشت نمایند و در امان باشند چون باصفهان میرسند از نایب الحکومه نیز طبق حکم دولت امری خطاب بکدخدایان سده صادر میکنند که کسی متعرض آنها نبوده باشد .

این جمع با این احکام دولتی رو بغانهای خود میروند با اطمینان بی اساس و تصورات باطل ابلهانه از طرف دیگر بعضی از روحانیان سده که بسنگی بشیخ محمد تقی دارند مصمم میگردند نگذارند آن جمع بمقصد خود رسیده از امنیتی که از دولت حاصل کرده اند استفاده نمایند و چون نمیخواهند علناً برضد دولت قیام کرد بمخالفت کننده شخصی معین بوده باشد مبدا مورد بازخواست واقع گردند این است که جمعی را سرآ وادار مینمایند که چون آن جماعت بخواهند بآبادی وارد گردند جمعیت زیاد با چوب و چماق خارج شده در صحرا آنها را هلاک نمایند ساعتی چند از روز برآمده در خالیکه مطردین با مأمور حکومت وارد میشوند و شماره آنها بیست نفر نمیرسد بی آنکه هیچگونه سلاحی در دست داشته باشند چند صد نفر بر آنها حمله آورده بجز چندتن که فرار مینمایند باقی را از ضرب چوب و چماق با خاک یکسان میازند .

و از کجا که ظل السلطان برای مقاصد سیاسی در طهران در باطن پیاده می از معارم خود دستوری در اینکار نداده باشد و بهر صورت عوام متعصب از نظر دیباتی خوشحالد ولی در انظار خواص و خارجه ها این واقعه بسیار بد نما میگردد .
اگرچه ناصرالدین شاه قدرت دارد هر طور بخواهد تلافی کند ولی ظل السلطان

جلوگیری کرده باحضر کردن شیخ محمد تقی بطهران قناعت مینمایند .
 آقای نجفی بطهران میرود و از این مجازات هم دلتنگی ندارد چه بر اعتبارات
 او افزوده شده بر میگردد .

بالجمله بیاقی احوال روحی اصفهان در این تاریخ از روی این حادثه میتوان پی برد
 احوال بادی این شهر نسبت بسابق تنزل کرده و از طراوت و ظرافتهای طبیعی که بوده کمتر
 اثر دیده میشود چه بیشتر توجه فضا و ادبا، ولایات دیگر باین بلد موجب هیجان
 افکار میشده که اکنون آن توجهات منقطع گشته و مرجعینی برای این بلد نیباشند.
 نگارنده چهار ماه در اصفهان میماند و در این مدت پندم در قم اقامت نموده
 محل توجه خاص و عام آن بلد شده و محترمانه زیست مینماید بالاخره من از پندرخست
 طلیده در ماه شعبان ۱۳۰۶ اصفهان را وداع طولانی گفته بجانب قم روانه میگردم .
 ماه رمضان را پندم در قم در مسجد معروف بمسجد امام حسن اقامت جماعت
 مفصلی مینماید و موعظه مهمی میکند که همه اش در اصفهان و طهران مییچد و
 ظل السلطان را بخیل انداخته چون میخواهد باصفهان مراجعت نماید در گذشتن از
 قم کوشش میکند بلکه پندم را باصفهان برگرداند ولی او آزمایش گذشته را بکار
 برده دیگر فریب نخورده درخواست او را نمیپذیرد خصوصاً که میرزا علی اصغر خان
 امین السلطان (۱) در ایام اقامت پندم در قم بزیارت حضرت معصومه آمده با وی
 ملاقات کرده او را از همراهی خود امیدوار نموده است گرچه مسلم است رابطه
 پندم با امین السلطان حرارت دشمنی ظل السلطان را با خانواده ما زیاد مینماید و بر
 خسارات جانی و مالی ما میافزاید در صورتیکه معلوم نیست امین السلطان تا چه
 اندازه در مقابل فرزند بزرگ پادشاه بتواند با پندم همراهی نماید .

(۱) امین السلطان مردی است با هوش حساس سخی طبع دودیش ملک و خوش قیافه
 نزدیک چهل سال دارد پسر آقا ابراهیم اصفهانی و از طرف مادر نوه لاجین خان کرچی سالها
 پدرش در خلوت ناصرالدین شاه بشغل آباداری میپرداخته و بعد از فوت پدرش کامل نموده است
 اکنون کار صدارت ابران را مینماید میان او و ظل السلطان دشمنی نیابانی است چه ظل السلطان
 بر هم خوردن دایره وسیع حکومت خود را از او میداند در صورتیکه او در دست ناصرالدینشاه
 مانده مصانی است از خود دایمی نمیتواند داشته باشد .

اما حسن توجه امین السلطان نسبت بیدرم نتیجه عاجلی که میدهد اینست که پدرم در تقاضای بازگشت باصفهان فریب ظل السلطان را نخورده خود را دچار زحمت تازه نمینماید. بالجملة ظل السلطان باصفهان میرود و پدرم عزیمت مسافرت بخراسان رامینماید که پس از مراجعت در طهران اقامت نماید یا باصفهان برگردد.



میرزا علی اصغر خان اتابک

جمعی از محترمین
با پدرم موافقت میکنند
قافله بزرگی تشکیل
شده در ماه شوال ۱۳۰۶
از قم بجانب خراسان
روانه میشویم.

قریب سه ماه در
مشهد بآسایش زندگانی
نموده زان پس بطهران
مراجعت مینمائیم.

در ماه ربیع اول

۱۳۰۷ بحضرت

العظیم رسیده پدرم

میخواهد پیش از ورود

بطهران از طرف امین السلطان اطمینان حاصل کرده بداند اگر او باوی مساعدت مینماید بطهران رفته بماند و گرنه بواسطه اقامت بیفائده طهران خاطر ظل السلطان را از خود مشوش تر نساخته باصفهان رفته باشد برای تحقیق این مسئله چند هفته در حضرت عبدالعظیم توقف مینماید و بالاخره مصمم اقامت طهران میگردد.

در این ایام سید جمال الدین اسدآبادی مورد بدگمانی دولتیان شده در حضرت

عبدالعظیم متحصن میباشد.

فصل چهاردهم

سید جمال الدین

سید جمال الدین پسر سید صفدر آبدی همدانی با سعاد آبادی کابلی اختلاف موطن و مولد سید از آن است که افغانی خوانده میشده و او خود این نسبت را انکار نمینموده است.

بعضی گویند شاید منظور او در این اتساب تحصیل نمودن شغل دولتی در افغانستان بوده است و یا وجه بودن در انتظار علمای تنن که باهل تشیع و قبی نیگذازند و یا بواسطه محفوظ ماندن از تجاوزات مأمورین ایرانی در مصر و ممالک عثمانی که بیشتر محل اقامت وی بوده.

بهر صورت پایه ایران دوستی او بمقامی گذارده شده که نه او میتواند ایرانی بودن خود را انکار کند و نه ایرانیان میتوانند شرف ایرانی بودن او را از خود سلب نمایند و در این باب بیانات حاج علی تبریزی که در فصل ۱۳ نوشته شده قابل توجه است. ولادت او در سنه ۱۲۵۴ یکهزار و دویست و پنجاه و چهار هجری است بگفته خودش در قریه سعد آباد یا سید آباد نزدیک کابل گویند در جوانی مدتی در افغانستان تحصیل عربیت نموده در هیجده سالگی بهند مسافرت کرده و از آنجا بمکه معظمه مشرف شده باز با افغانستان برگشته بامور دولتی مداخله نموده و بالاخره بواسطه دشمنی امیر شیرعلی با او قهرأ افغانستان را ترک کرده بجانب حجاز روانه شده بشرط آنکه از ایران عبور نماید سنه ۱۲۸۵ یکهزار و دویست و هشتاد و پنج.

اگر کسی روابط آن عهد افغانستان را با ایران بداند و از اختلاف شدید میان خانواده سلطنت افغانستان با خبر باشد که بالاخره امیر ایوب خان یکی از مدعیان سلطنت افغانستان در سنه ۱۲۹۹ یکهزار و دویست و نود و نه ه. پناهنده بدربار ایران میشود و مکاتباتی را که مابین دربار کابل و ایالت خراسان در زمان حکومت فتحعلی خان صاحب دیوان ردوبدل شده دیده باشد میتواند صحت و علت این شرط را که باید بایستد نموده باشد بداند و تصدیق نماید.

سید از راه هند بمصر رفته زمان کمی توقف و بجامع ازهر آمد و رفت مینماید
سید از مصر تنبیر عزیمت داده بقسطنطنیه روانه میگردد .

رئیس الوزرا عثمانی علی پاشا از او پذیرائی نموده در انجمن دانش عضویت مییابد
سید در ماه رمضان سنه ۱۲۸۶ یکهزار و دویست و هشتاد و شش در استانبول نقلی
میکند که شیخ الاسلام عثمانی از او رنجیده خاطر شده زان پس نمیتواند در استانبول
بماند و باز بمصر مراجعت نموده بتدریس فلسفه میردازد انگلیبان توقف او را در مصر
مخالف سیاست خود دانسته توفیق پاشا را وامیدارند او را اخراج نمایند .

سید در سنه ۱۲۹۷ یکهزار و دویست و نود و هفت هـ . بهند مراجعت نموده مدتی
اقامت میکند زان پس بیاریس رفته باخاق شیخ محمد عبده روزنامه عروۃ الوثقی را بر
ضد انگلستان مینویسد گویند سه سال در بیاریس اقامت کرده پس بسکو و پترسبورغ
مسافرت نموده و پذیرائی دیده چهار سال در روسیه میماند و از امپراطور روس برای
طبع نمودن کلام الله مجیدی بجهت مسلمانان اجازت میگیرد .

در مسافرت ناصرالدین شاه بروسیه شاه را ملاقات نموده و عده ملاقات دیگر را
بمونیخ میگذارند این است آنچه دیگران گفته اند .

واما آنچه نگارنده میتواند بنویسد این است که سید جمال الدین شخصی فاضل
و از ادب روزگار باخبر زبان عرب را نیکو میدانسته تحریرات او در آن زبان مهیج
و در دلها مؤثر واقع میشد در فلسفه و سیاست مهارت داشته است .

گرچه مقام دانشمندی وی بحقیقت بر نگارنده روشن نیست که بتوان از روی
تحقیق درجه معلومات وی را بیان کرد ولی همین قدر میدانم نظر بحدودت ذهن و قوت
حافظه می که داشته ازهر خرمن خوشه ای بر میداشته و در موقع خود بکار برده نمایش
میداده است .

و هم از مجموعه آنچه از وی بدست آمده اگر بخواهیم نتیجه بگیریم باید بگوئیم
قوة سید بزرگوار بر قوه غالب بوده و بالاخره برای اثبات فضل او کافی است
که عالم بزرگ دیار مصر شیخ محمد عبده بشاکردی وی افتخار مینماید سید مردی
تنومند بلند قامت باقیافه نیکویشانی فراخ چشمهای سیاه درشت گیرنده محاسن سیاه

که بروت وافر و گیسوی بلند که گاهی مخصوصاً در ایام اقامت خاگ عثمانی ازدو طرف مانند درویشان بشانه میآویخته لباس او در ایران و در دیگر ممالك اسلامی لباده فراخ عمامه مولوی سیاه و گاهی سبز یاسفید و در اروپا بمانند اروپاییان .
عقیده سیاسی سید آنکه در مقابل حمله عیسویان بر ممالك عثمانی اتحاد اسلامیت میتواند سیر بوده باشد و بس .

سید برای رسیدن باین مقصود بیرطرف نمودن اختلافات مذهبی که مهمترین آنها شیعه و سنی است مدخلیت زیاد میداده و کوشش مینموده است تا روحانیان فرق مختلف اسلامی را بابکدیگر مربوط ساخته ایشان را از مخاطره‌ئی که برای عالم اسلامیت در مقابل مسیحیان است خبردار نماید .

چنانکه از مذاکرات او بلرؤسای روحانی دهندوستان، ایران، ممالك عثمانی مصر و افغانستان این قضیه نیکو هویداست و از مکاتباتیکه با حاج میرزا حسن شیرازی در سامره مینموده نیز صحت آن آشکار میگردد و هم تصور میکرده که برسیدن این مقصد عالی وقتی موفق میگردد که خود زمامدار امور یکی از دول اسلامی بوده باشد تا با قدرت بتواند مقاصد خویش را جاری نماید و آنچه را از ریاست طلبی در مقام تخطئه باو نسبت میدهند میتوان بر این مقصد حمل کرد اگر آن نسبت را اساسی بوده باشد.

سید برای رسیدن بزماداری امور دولت شاید اولاً افغانستان را سهل الحصول تر تصور کرده باشد و چون از آنجا چنانکه اشاره شد مأیوس شده مصر را برگزیده و ضدیت مأمور سیاسی انگلیس با وی در مصر شاید از روی بی بردن بمقاصد او بوده است و چون از اقامت مصر باین سبب و از اسلامبول بواسطه مخالفت شیخ الاسلام بلوی مأیوس شده ایران را نقطه رسیدن بآمال خویش تصور کرده باشد و گمان نمیکرده تا اتحادوی بلو حانیان شیعه خصوصاً حجج اسلام عتبات عالیات از دولت نامری مشکلاتی در راه او پیش آید که قابل رفع شدن نباشد .

سید سفری از راه بوشهر بایران آمده در اصفهان از او پذیرائی شایان شده بطهران میرود چندی مانده و باز بخارج سفر مینماید و بسبب سعایت درباریان نادان از وی نزد شاه .

سید همه وقت در خط رسیدن بمقصود خود در تلاشی بوده تا آخرین سفر ناصرالدین شاه بلاروپا که با شاه و رجال دولت در روسیه و بعد در آلمان ملاقات میکند و او را بایران دعوت مینماید.

سید این دعوت را بصدق و صفا میپذیرد غافل از اینکه در میان رجال دولت ایران اختلاف شدید موجود است سیاست نامری هم بآتش اختلاف دامن میزند. یکطایفه از رجال مزبور تجدد پروراند و بالضروره ملک آنها با ملک سید موافقتر است اما آنها مصدر کارهای مهم نمیشاند.

طایفه دیگر محافظه کاراند رشته امور بدست آنهاست و روی دل شاه هم بجانب ایشان و البته نزدیک شدن سید بشاه و بامور دولتی پسندیده طبع آنها نخواهد بود و هم بواسطه ضدیت رقیبان خویش در سماعت نمودن از سید نزد شاه و مانع شدن از اجراء مقاصد اودقیقه فروگذار نخواهند کرد خصوصاً که در افواه میافند سید را برای تصدی امر صدارت بایران میطلبند این عنوان هم برای نامساعدتی شخص اول دولت میرزا علی اسفرخان امین السلطان با او کافی خواهد بود.

بالجمله بموجب شرحی که سید در آن هنگام که در حضرت عبدالعظیم متحصن است بشاه مینویسد و بعدها آن ورقه عیناً در میان مخلفات امین السلطان بدست آمده در شماره نهم روزنامه معارف که در سنه ۱۳۱۵ ه در طهران نشر میشود منتشر میگردد. امین السلطان در مونیخ از جانب شاه با سید صحبت میدارد باین مضمون که شاه شما را بطور غیر رسمی بن بطرز بوغ میفرستد که آنجا بتوسط بعضی از ایران دوستان که رامی با وزارت خارجه روس دارند راجع بدلتنگی دولت روس از امتیازاتی که دولت ایران بانگلیسین داده است از قیل بانگ شاهی و کشتیرانی در شط کلرون و غیره مذاکره نموده وعده جبران شدن بدهید بهر صورت نگرانی و کدورت آنها را رفع نموده زان پس بطهران روانه گردید سید با خشنودی از ارجاع این مأموریت بن بطرز بوغ رفته خدمت را بوجهی که ممکن بوده انجام داده چندی بعد از ورود شاه بطهران با يك عالم امیدواری بجانب ایران آمده وزارت خارجه روس را بانتظار جواب میگذارد.

سید تصور میشود دولت ورود او را بطهران بنیکوترین وجه پذیرائی خواهد کرد و شاهد مقصود را بزودی در آغوش گرفته بمقصد دیرینه خود خواهد رسید .
غافل از آنکه در این مدت افکاری که برضد او بوده تدارکی برخلاف مقصود وی دیده میانه او و رسیدن بآمالش سد آهنین بر بسته اند. سید چون بطهران نزدیک میشود از امین السلطان تکلیف میخواهد و جواب میگیرد که بخانه حاج محمد حسن (۱) امین الضرب تاجر اصفهانی ورود نماید .

اینجا باید فهمید که بچه مناسبت شخصی را که دولت دعوت نموده بایران بیاید خانه حاج محمد حسن مهمانخانه او میشود .

بلی این نکته قابل توجه است و میتوان پی برد که امین السلطان خواسته باشد باختیار نمودن این مهمانخانه و مهماندار سید را از مقامی که در خود رسیدن او بصدارت است فرود آورده در زمره روحانیان و اعیان محسوبش دارد و دیگر آنکه او را از دست رقیبان خود از رجال دولتی مانند امین الدوله و ملکم و غیره که هم ملکان اویند گرفته در تحت قدرت و نظارت خود نگاهدارد .

و چگونگی میتوان دانست که قلباً ناصرالدین شاه شریک این سیاست امین السلطان بوده باشد چیزی که قابل انکار نیست این است که خیالات شاه در باره سید بمهر و نشانی که در اروپا بوده باقی نمانده و از دعوتی که نموده خوشدل نیست اما در انتظار اجانب نمیخواهد علناً برخلاف گفته خود رفتاری کرده باشد و شاید در تغییر رأی شاه در باره سید علاوه بر تحریکات مخالفین او از رجال دولت از طرف انگلیسیان هم که سابقه خوشی با او ندارند اشاره بشاه شده باشد و این احتمال قوت دارد بهر صورت

(۱) حاج محمد حسن مردی است در سن شصت سال در طهران اقامت دارد اولاً کسب مختصری داشته کم کم ترقی نموده اول تاجر ایران شده دائره تجارت خود را بروسه و دیگر ممالک خارجه بسط داده پایمختومات خارجه مخصوصاً قاش بدل در ایران بیشتر بنوسط تجارنهای او باز شده و از اهراء لایحه بسیار برده و بالاخره با آقا ابراهیم پدر امین السلطان مناسبت هائی که داشته بسط مخصوص حاصل کرده دخالت در باره می امور دولتی را از قبیل ضرابخانه و مجریه ضربه اعتبارات و راه تحصیل نول زیاد خود قرار داده است .
و باین مناسبت امین الضرب لقب پاکه بعد از فوت آقا ابراهیم با امین السلطان حاضر بر همان روابط را دارد و از بشکان نزدیک و محارم او شمرده میشود حاج محمد حسن ذاتاً مرقد پرست و ملتذا دوست بوده است .

سید مدتی در خانه امین‌الضرب اقامت میکند نه از طرف شاه اظهار مهربی باو میشود نه امین‌السلطان سراغ او می‌آید و نه کسی از نتیجه مسافرت او بسن پلرزبوغ پرسش مینماید.

اما طبقات خلق از روحانیان و اعیان و تجار و غیره فوج فوج بدیدن وی رفته مهماندار او با کمال خلوص ورود همه را بذیرانی میکند.

خصوصاً که طولی نکشیده حاج مزبور شیفته یانان وطن و اسلام پرستانه سید شده دست ارادت باو میدهد و ترویج نمودن افکار سید را بر خود لازم می‌شمارد.

سید زبانش باز است خرابی ممالك اسلامی و لزوم اتحاد و اتفاق مسلمانان را از روی قرآن و اخبار و آثار بهترین وجه بیان میکند و شنوندگان را شیفته یانان خویش می‌آورد مخصوصاً که از خطبه های نهج البلاغه که اغلب در خاطر دارد شاهد برای گفتار خود می‌آورد و یانان او در دلها فوق‌العاده اثر مینماید.

سید گرچه از تنفیر فکری که از دولت در باره او شده دل‌تنگی بسیار دارد ولی در ظاهر اعتنا نمیکند و در آن خانه که هست مجبور است امین‌السلطان را بی تقصیر و شاه را مقصر شناخته صبر و تحمل نماید تا بپسند عاقبت امر چه خواهد شد. چیزی که نمیکند اذیت تحمل را طولانی کند مذاکرانی است که در روسیه کرده و آنها را منتظر جواب گذارده و هیچ‌وسيله نمیتواند از عهده این تکلیف بر آید. در اینحال وزارت خارجه روس پس از سفارت طهران خود راجع بجواب مطالبی که بتوسط سید قرار داد شده و بی جواب مانده استفسار مینماید.

سفارت روس از دولت ایران میرسد و جوابی که میشود حاصلش انکار این مسئله است که سید کسی مأموریتی داده باشد یعنی هر چه گفته خود سرانده بوده است. این خبر که سید میرسد بی نهایت آشفته حال گشته شیشه تحمل وی بشکسته آمده خود را برابر وزرای روسیه و دوستان آنجا شرمند میبند.

این است که از آن خانه در آمده بحضرت عبدالعظیم رفته در بت آن آستانه اقامت و زبان بطعن امین‌السلطان میکشاید چنانکه روزی در ضمن صحبت با سردار اسکندر خان احمد افغانی که مدتی است در ایران میباشد و شخص یدار با خبری

است میگوید من تبر زهر آلودی به آصف برخیا (یعنی امین السلطان) زده‌ام که قطعاً او را خواهد کشت اما نمیدانم کی کشته خواهد شد سید از بت حضرت عبدالعظیم عریضه‌ئی بشاه نوشته شرح احوال را در آن درج کرده بتوسط یکی از حرم سرایان بانددون شاهی میفرستد.

گویند مکتوب سید از روی میز شاه سرقت شده و از کجا که امین السلطان آنرا از دست شاه نگرفته و هرچه بعد از آن واقع شده بدستور شاه نشده باشد.

نگارنده مکتوب مزبور را در پاکتی که يك جانبش عریضه بحضور همایونی است و جانب دیگرش مهر سید بزرگوار عیناً مشاهده نموده این مکتوب در نوشتجات امین السلطان پس از مرگ بدست آمده است و چنانکه گفته شد مضمون آن در روزنامه معارف طبع و نشر میابد.

امین الضرب هم با اینکه بر حسب تکلیف بایستی روابط خود را با او قطع کند ولی نظر برادرت باطنی که دارد از مدد مالی و حالی بوی رساندن دریغ ننماید و مراد خود را هم با او قطع نمیکند توقف سید در زاویه مقدس دائره معاشرت او را وسعت میدهد و از محصوریتی که داشته رهایی میابد دشمنان امین السلطان هم قهراً باو نزدیک میگرددند ترتیب کار سید در حضرت عبدالعظیم بر شاه و امین السلطان ناگوار و موجب نگرانی شدید میگردد و بالاخره روزی که سید در بستر ناتوانی است پنجاه نفر غلام از طرف دولت مأمور اخراج او میشوند و او را در بت زاویه مقدس با لباس خواب از بستر در آورده کشتن کشتن بیرون برده بر مرکوبی نامناسب نشانده بی تدارك سفر بجانب بصره اش میبرند.

این رفتار ناپسند دولت با میهمان خود شیشه دل‌های هوا خواهان او خصوصاً تجدد خواهان را عموماً درهم شکسته بند ملالت شدید از دولت و دولتیان در مزرعه دل ایران خواهان پاشیده میشود.

و این واقعه در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۷ بک هزار و سیصد و هفت است.

در میان هوا خواهان سید کسیکه بیشتر از همه کس این واقعه در وجودش اثر کرده او را عصبانی نموده است میرزا رضای کرمانی است که مردی حساس و متهور میباشد.

این شخص در کرمان مقام و احترامی داشته در طب و جراحی بسبب قدیم تحصیلاتی نموده و از قراریکه شنیده میشود پیش از آمدن بطهران در کرمان مشغول طبابت بوده است .

احساسات سرشار او نمیکندارد برزندگانی تنگ و تاریک کرمان قناعت کرده در آنجا امرارحیات نماید و شاید دیدن ستمکاری بسیار از حکام استبداد دربار خود و همشهریان مشیج افکار او شده و او را از کرمان بیاینتخت مملکتسوق میدهد بهر صورت میرزا رضا بطهران میآید و بسوداگری و پیله وری امرار معاشی نموده اخیراً از خدمتگذاران حاجی محمد حسن امینالضرب میشود و در خانه او دست ارادت بسید جمالالدین میدهد .

در آن هنگام که سید در حضرت عبدالعظیم میباشد کسی بر او اعتراض میکند که میدانید این سخنان زود است برای ایران یانه اگر میدانید چگونه و اگر میدانید و میگوید چرا ؟

سید جواب میدهد هر وقت شروع شود جای این اعتراض خواهد بود .
بالجمله سید از بصره بلندن مسافرت مینماید پس از مدتی بخواهش سلطان حمید خان باستانبول میرود سلطان بخیال افتاده است برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود فرق مختلف اسلام را با یکدیگر متحد نموده باین وسیله مقام خلافت را مقتدرتر ساخته در مقابل تجاوزات دول مسیحی بقوت اتحاد اسلام ایستادگی نماید .

سلطان در پیشرفت این مقصد وجود سید را لازم دانسته پس از ورود باستانبول از او مهمانی شایان تقدیر نموده دستور میدهد که سید بعلمای روحانی شیعه درعتبات عالیات و در ایران و غیره شرحی نوشته آنها را باتحاد اسلام دعوت نموده بمخاطراتی که در تفرقه مسلمین از حمله مسیحیان بهالم اسلامیت متوجه است متذکر سازد .
سید انجام این خدمت را بعهده گرفته از مساعدت مادی و معنوی مقام سلطنت استفاده مینماید .

سید انجمنی از دانشمندان شیعه مذهب ایرانی و غیره تشکیل داده بدست آن انجمن شروع بانجام خدمت مینماید .

اعضای انجمن اشخاص ذیل میباشند .

شاهزاده ابوالحسن میرزای قهر شیخ رئیس خراسانی - فیضی افندی معلم
ایرانی - رضا پاشا از پاشا های معروف شیعه مذهب - سید برهان الدین بلخی - نواب
حسین هندی - حاجی میرزا حسن خان خیرالملک ایرانی - میرزا آقا خان کرمانی -
شیخ احمد روحی - افضل الملک کرمانی - عبد الکریم یک - وحید یک جواهری
زاده های اصفهانی و بعضی دیگر پس از انعقاد مجلس سید در مقام ریاست نشسته
خطابه افتتاحیه را بیان مینماید خلاصه اش آنکه مذهب اسلام بمنزله کشتی است که
ناخدای آن محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم است مسلمانان که کشتی نشینانند
همه مقصدند یونانها را این کشتی دچار طوفان و مشرق بر غرق است آیا تکلیف
کشتی نشینان در این حال چیست باید کشتی را اول از آفت طوفان و غرق نجات
دهند یا باختلافات جزئی بین خود یردلانند .

همه تصدیق میکنند که نجات دادن کشتی از آفت غرق و طوفان فریضه ذمه
هر مسلمان است سید مقرر میدارد هر یک از اعضای انجمن بر رؤسای روحانی و بزرگان
مذهب جعفری در ایران - عربستان - ترکستان - بلخ و غیره نوشتجاتی بفرستند مشتمل
بر بیان خطرناکی موقع اسلام در آفت و مهربانی سلطان نسبت بمسلمین با دعوت آنها
بعالم اتحاد اسلام و از طرف سلطنت بمأمورین حجاز امر میشود با شیعین نهایت
خوشرفتاری را نموده فرقی ما بین شیعه و سنی نگذارند و هم بر رؤسای روحانی شیعه
و عده داده میشود که در مقابل این مساعدت آنها با اتحاد و اتفاق مسلمین عراق عرب
بدولت ایران واگذار خواهد گشت از طرف این انجمن قریب چهارصد مکتوب بتمام
ممالک شیعه مذهب فرستاده میشود بعد از چندی نزدیک دویست جواب بفراسی و
عربی و غیره مساعد با مقصود بانجمن رسیده همه را بترکی ترجمه نموده با پاره می
عطایای عتیقه که ضمیمه جوابها بوده بتوسط سید از لحاظ سلطان میگذرد سلطان از
شدت خوشحالی سید را در آغوش کشیده صورت او را بوسیده میگوید بملاحظه
متعمین که مبادا مرا به تشیع متهم سازند بهتر است اجرای این مقصد را بیاب عالی
و صدر اعظم رجوع نمایم .

امر همایونی بیاب عالی میرود و انجمن با جد و جهد بانجام وظیفه میردازد
بقیه احوال سید را در فصل یست و دوم خواهید خواند .

فصل پانزدهم

اوضاع ملکی و احوال دولت

اوضاع ملکی و احوال دولت را در حدود سنه یک هزار و سیصد ۱۳۰۰ نوشته
اینک هفت سال از آن تاریخ میگذرد و تغییرات بسیار حاصل گشته است .

حرم و خود خواهی ناصرالدین شاه هفت سال کهن تر شده است .
قدت شخصی او بر اداره سلطنت بواسطه مردن رجال و شاهزادگان بزرگ
و افتادن رشته امور بدست اشخاصی که زیر دست تربیت او بار آمده اند بر زیادت گشته .
رؤسای روحانی بزرگ که محل ملاحظه دولت بوده اند از میان رفته اشخاصی
که بجای آنها نشسته اند قابل توجه و اعتنای دولت نمیباشند .

خصوصاً که میرزا علی اصغر خان امین السلطان رئیس دولت بیند و بخشی
که بعالی و دانی این سلسله مینماید همه را سرگرم نگاه داشته و بعلاوه حکومت
طهران با کامران میرزای نایب السلطنه امیر کبیر پسر شاه است و سپهسالاری کل قشون
نیز با اوست و روحانیان و دیگر رؤسای طهران از او ملاحظه دارند ولی هزار
افسوس که این شاهزاده طماع عیاشی از همه جا بیخبر قشون ایران را باین معنی
ترجمه نموده که حقوق قشون را از دولت گرفته قسمت بزرگ آن را سرمایه تمول
خود نماید .

از رؤسای قشون رشوه گرفته طوق مسئولیت نظامی را از گردن آنها برداشته
تا در هر گونه تجاوزی بحقوق دولت و تاینهای خود آزاد بوده باشند .

امیر کبیر معنی حسن انتظام قشون را اینطور دانسته که افواج را در غیر موقع
مرخص نموده مواجب آنها را بکیه خود بریزد .

کامران میرزا اشخاص فرومایه را بروابط پست تا پسندیده داخل نظام نموده

برای رسیدن بمقاصد هوس کلرانه خویش بدون هیچ خدمت بدوجات عالی نظامی ارتقای رتبه میدهد در تحت ریاست این شاهزاده نالایق کار قشون بجای رسیده که ریاست افواج موهوم یا معلوم بعنوان نان خانه از طرف دولت باین و آن داده شده رئیس مزبور وجهی تقدیم سپهسالار نموده باقی حقوق فوج را بمصرف خود میرساند. بالاجمله نظامی که حتی در زمان میرزا حسینخان مشیرالدوله موجب قدرت و افتخار دولت بوده است بدست این شاهزاده رو بنیستی سیر مینماید.

صاحبنصبان اطریشی که مصدر خدمات نظامی بوده اند از میان رفته بجای آنها صاحبنصبان روسی دارند تشکیل اداره قزاق میدهند.

اداره پلیس که در تحت ریاست رئیس اجنبی انتظامی گرفته بود بر هم خورده بصورت اول بر گردیده است متنی اشخاص ردل فرد مایه افیونی عهده دایر پاسبانی پایتخت میباشند.

خزانه دولت از ذخیره می که داشته خالی شده و برای کنعان این بدبختی بزرگ ناصرالدینشاه در حرمرای خویش خزانه خاصی تشکیل داده تا به یخبران وانمود کند مالیه خزانه را بدانجا نقل نموده و آن خزانه را بزنی از اهل حرم (خازن اقدس) سپرده است.

شاه بعد از خالی شدن خزانه دولت کسر بودجه را بگرفتن تقدیمی زیاد از حکام ولایات یعنی برعیت فروشی میخواهد جبران نماید باینترتیب که سالی یکمرتبه اغلب حکام را تبدیل میکند و از هر یک تقدیمی زیاد که مقابل قسمت بزرگی مالیات محل است گرفته آنها را با قدرت کامل بابالات و ولایات میفرستد آنها نیز برای پرداختن این مبلغ هنگفت کارهای اداری حکومت مرکزی یا حکومت های جزء خود را باشخاص متول دارای هر صفت که باشند میفروشند حتی چوب و فلک دارالحکومه را مقاطعه میدهند خریداران و مقاطعه کنندگان نیز باشعبه های کارهای خود و نسبت بزیور دستان همین معامله را میکنند.

حکام علاوه بر تقدیمی دولت بصدر اعظم و وزرای دیگر هم بایستی حقوق منصوص بدهند و بعنوان خرج قهوه خانه اغلب بطور ماهیانه بداره صادرات وجه نقدی

میردازند چنانکه ناصرالدوله حاکم کرمان ماهی هزار تومان بقبوه خانه امین‌السلطان
میردازد

صدراعظم ایران را چهار قسمت کرده هر قسمت را یک مدیر تحریرات سپرده
مدیران مزبور هم در ادارات خود خود را صدراعظم دوم می‌شناسند .
و حکام ناچارند رضای آنها را مقدم بر رضای صدراعظم بدست آورند .

علاوه بر اینها همه چون کسی مصدر حکومت میگردد رجال یکبار طماع توقع
اربعان مخصوص آن محل را از وی میکنند توقعاتی که انجام دادن آنها مشکل است
روحانی نمایان نیاز دعاگویی از او می‌طلبند اهل منبر زبان بند میخواهند مفتخواران
که بحاشیه نشینی مجالس گذران میکنند و مسخره چیان که همه جا راه دارند نیاز
مدح و ثنا گفتن و یا بدگویی نکردن از او میجویند نوکرهای مخصوص شاه و رجال
حتی روحانیان از حکام توقع تقدیمی و بخشش دارند شخص حاکم مجبور است این
تکلیفات را بشاه و کدا ادا نماید و با یک قافله سنگین که اغلب از چند صد نفر برای
ایالت‌های بزرگ تشکیل میشود بمرکز مأموریت برود در مرکز مأموریت هم ارباب
توقع محلی در لباسهای مختلف موجودند که اگر مقاصد شخصی آنها انجام نگیرد وی
را بتحریر نمودن عامه برضد او تهدید مینمایند خصوصاً روحانی نمایان و اطرافیان
آنها - بالجمله در مدت حکومت نمودن خرج وی باید بگذرد قروض طهران را بدهد
و برای روزگار یکباری هم ذخیره می‌داشته باشد .

آیا این مصارف بی‌ربایان از کجا درمیآید و این همه کیه نو دوخته که نه آنها
غیر معلوم است چگونه بر میگردد اینجا باید نظری بحال رعیت کرد که اولاً مالیات
معمولی او را مضاعف میکنند و باین مبلغ قلعت نکرده هر روز یک پیهانه تکلیف تازه
بر او تحمیل مینمایند و بعلاوه ارباب مکنت از اعیان و تجار و غیره بعنوان‌های مختلفه
مداخل کرده بتبدیل نمودن ریاستهای جزه محلی وسیله دخل بدست می‌آورند .

واژه مشروع تر در نظر آنها خرج تراشیدن برای دولت است باسم تعمیرات
محلی، رفع سرکشان، آفت آسمانی، تحکیم اجنبی و مانند اینها .

و اگر کسی فرضاً پرسش نماید گویند قسمتی از آنچه را اذما گرفته اند باینوسله دریافت مینماییم .

اگر بچهاره می بجان آمده خود را بمرکز رسانیده شکایت نماید هنوز نرسیده . حاکم او را نزد دولت مفسد قلمداد مینماید و با تقدیمی خصوصی که بمديران دوائر میدهد تحت الحفظ فرستادن او را بمحل خود درخواست کرده تهدید مینماید که اگر اقدام نکنند از عهده ادای مالیات بر نخواهد آمد .

در اینحال عارض غارت شده خلعت سفر دیده رنج عزیمت کشیده تحت الحفظ باز میگردد شامت دشمنان از يك طرف عقوبت حاکم برای عبرت دیگران از طرف دیگر بالجمله نکلش اوضاع ولایتهای ایران از جور و ستم قوای حاکم در آن شکست آمیز ورقه انگیز است .

بزرگتر تدبیری که شاه برای آسایش خاطر خود نموده نفاق انداختن است در میان رجال دولت و بزرگان از هر طبقه و دامن زدن باین آتش تا همه بخود پرداخته از خرده گیری در کار دولت باز مانند حکام ولایات هم این سیاست را پیروی کرده در رسیدن بآرزوهای خویش از این راه استفاده مینمایند این است که آتش نفاق سرتاسر مملکت را فرا گرفته همه را میسوزاند و آتیه ملت را دچار بدبختی بزرگ مینماید و در حقیقت بزرگتر چیزی که این خلق را در عین بدبختی در زیر فشار حتمکاری شدید نگاهداشته اول نفاقی است که در میان آنهاست . دوم وفاقی است که روحانی نمایان بمنافع مشترک باستمکلان دارند .

این است سیاست داخلی دولت و اما سیاست خارجی تمام نقطه توجه دولت رعایت دوهمایه جنوب و شمال است گرچه بتحصيل رضای آنها بر سنگینی بلامملکت از دو طرف افزوده گشته نفوذ آنها بر زیادت گردد .

انگلیسیان امتیازات می طلبند روسها نیز عوض میخواهند آندو بر کب آرزوهای خویش سوار میشوند و در باریان دلخوش میباشند که سیاست خارجی را نیکو رعایت کرده خاطر شاه را آسوده نموده تا بعیش و عشرت خود پردازد .

نفاق مابین رجال دولت و مخصوصاً رقیان شغل صدارت در سبک و سنگین نمودن

کفه‌های ترازوی سیاست اجنبی مدخلیت دارد و بدبختیهای خارجی بدست قوای داخلی بسوی مملکت جلب میگردد در میان این قبرستان تاریک موحش ناله ضعیفی که گاهگاه شنیده و روشنائی کمی ازدور دیده میشود احساس تازه‌ایست که درباره‌ی از سرهای پرشور بروز نموده نزدیک است کاسه صبر آنها لبریز گردد این احساسات روز بروز قوت گرفته بر طغیان خود میفزاید.

اظهار ناراضائی از اوضاع حاضر کردن گرچه در مجالس خصوصی باشد و در میان رجال دولت که یکبار مانده‌اند بر قایت ارباب کار بشدت رواج دارد ولی بتوده ملت سرایت نمیکند تنها چیزی که میتواند گاهی بگوش ملت غافل برسد شکایتهای مظلومین است در داخل و مذاکرات جمعی از ییداران در داخل و خارج.

دولت ناصری برای جلوگیری از این احساسات تدبیر بزرگی کرده و آن این است که از هر سری صدای شکایتی بر آید او را بفاد عقیده نسبت داده بدستکاری روحانی نمایان بوعده ابدی اسکا تش مینمایند و میگویند بایی بود.

از این سبب از ترس تهمت فاد عقیده کسی از مظالم درباریان و همدستان آنها جرأت شکایت ندارد درجراید خارجه بر ضد اوضاع حاضر ایران مقالات همه جور از همه جا درج میشود اما درباریان و خواص نمیخوانند و اگر بنخوانند هم از آنها تجاوز نکرده بگوش ملت نمیرسد.

یگانه آینه‌ی که برای انعکاس افکار ییداران ملت بزبان فارسی هست جریده اختر است که سالهاست در قسطنطیه بمدیری آقا طاهر تبریزی طبع و نشر میشود.

این جریده محل توجه گشته از دست ملت و ناحثنودان از اوضاع حکومت مقاله‌ها میگیرد و از افکار باخبران از ایرانیان مقیم ممالك خارجه استمداد میکند نگارشات جرائد اجنبی را که بر ضد ایران است ترجمه و طبع و نشر مینماید مکرر از طرف دولت ورود اختربخاک ایران ممنوع شده ولی استقامت نموده بوسائل و وسایط آزاد میگرد و کشمکش میان دولتیان و روزنامه اختر یشر سبب کنجکاری نمودن ملت از مندرجات آن است بالاخره انتقاداتی که اختر از دولت مینماید عمومیت حاصل نموده بر هیجان ییداران میفزاید علی‌الخصوص که دیر گاهی است صفحات این جریده جولانگاه

قلم میرزا عبدالعزیزخان کرمانی معروف بمیرزا آقاخان است که در فصل دهم و چهاردهم نامبرده شده .

میرزا آقاخان مقالات آتش بارمینگارد و خاطر آزادخواهان را بهیجان میآورد. بالجملة افکار جدید در تاریکی ستمکاریها و بی مردمیها از هر طرف تجسّس روشنائی نموده بیشتر امیدواری آنها بجانب اروپاست .

جریده اختر، نگارشات میرزا آقاخان، کتب يك كلمه (قانون) میرزا یوسفخان مستشارالدوله مذاکرات و مطبوعات سیدجمالالدین اسدآبادی جریده قانون میرزا ملکم خان و دیگر نگارشات اودیداری ابرائیان و نورانی نمودن افکار تجدخواهان تأثیرات مهم نموده پیش آمد روزگار هم چراغ هدایت پیش پای آنان گرفته و میگیرد تا عاقبت کار چگونه ولایت ملت برای استفاده نمودن از آثار تمدن عصر حاضر چه اندازه بوده باشد .

فصل شانزدهم

دخانیه و فسخ آن

در سال ۱۳۰۹ یکم هزار و سیصد و نه هـ حادثه بزرگی که برای ایران روی میدهد حکایت دخانیه است .

برای ظاهر شدن حقیقت امر لازم است بنویسم کلورقابت روس وانگلیس در ایران بشدت بالا گرفته دائماً دو سیاست مختلف بایکدیگر در حال منازعه و مجادله معنوی میباشد و دورقیب بزرگتر میدانی که دارند میدان گرفتن امتیازات است که از دو طرف دائماً بدولت از این راه فشار وارد میگردد .

دولت هم بواسطه بی فکری و نداشتن مردان کار آگاه عاقبت اندیش آخر چاره می که برای خود میبند اینست که هر دو طرف را راضی نگاهدارد و نتیجه این سیاست آنکه روز بروز بار خود را سنگین مینماید .

بخطا پردارم در ایام کودکی روزی هیزم کشی را دیدم باری بزرگ بر پشت خری کوچک نهاده در صورتیکه يك طرف آن سنگین تر از دیگر طرف است قدمی چند که

بارکش ناتوان بر میدارد بار کج شده بر زحمت حیوان افزوده میشود صاحب بار بناچار سنگی از زمین برداشته بر روی لنگه سبکتر میکذارد تا دولنگه برابر گردند گرچه بواسطه سنگینی سنگ فشاری تازه بر پشت باربر وارد میشود اما از زحمت کجی بار موقه آسایش میابد دولت ملهم در مقابل همسایگان خود این سیاست را اختیار کرده روز بروز از استقلال معنوی خود میکاهد و با آسایش موقتی خویش دلخوش میگردد از جمله امتیازهای مهم که داده شده یکی امتیاز دخانیه است که در آخرین مسافرت ناصرالدین شاه بارو با بکمپانی انگلیسی داده شده گرچه ظاهرش تجارنی است ولی در باطن امتیازی سیاسی است.

دادن این امتیاز کفه سیاست انگلیس را بر سیاست روس در ایران بلکه در آسیای وسطی میچرباند و روسها را بزحمت دست و پا نمودن شدید میاندازد. خصوصاً که پای يك رقابت داخلی هم در این کار بمیان میآید و آن رقابت میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم است که این امتیاز بتوسط اوداده شده با کامران میرزای نایب السلطنه که وزارت جنگ و حکومت طهران را دارد و گفته های او در وجود ناصرالدین شاه نظر بعلاقه پدر و فرزندی مؤثر واقع میشود و همه وقت میخواهد او را خشنود نگاهدارد.

روسها از این رقابت داخلی استفاده کرده کامران میرزا را بیرانگیزتن هر وسیله برای برهم زدن امتیاز مزبور وادار مینماید.

شاه راهم بهمین وسیله و وسیله های دیگر باطناً از کرده خویش پشیمان میزند آیا میتوان گفت باقی بودن این امتیاز برای استقلال ایران بهتر است یا برهم خوردن آن نه چونکه حل این مشکل آسان نیست و شخص باید بر موز سیاست آگاه باشد تا بتواند پیش گویی کند البته بظاهر بر هم خوردنش بهتر است خصوصاً که دولت در ابقای آن مجبور میشود برای برابر کردن ترازوی سیاست بر روسها هم امتیازی بدهد ولی پس از بر هم خوردن امتیاز مزبور یکی از نویسندگان زیر دست ایرانی که تا کنون نمیدانم کیست مقاله ای در ابلت منافع این امتیاز نوشته استقلال ایران را در ابقای آن دانسته است. مقاله مزبور در استانبول در اداره اختری امضاء بطور ضمیمه منتشر میگردد

نویسنده آن مقاله مینویسد مقصد سیاسی کسی است که در عین روشنائی روز تباریکی شب را بیند و در عین حرارت تابستان سردی زمستان را احساس نماید .

سنگینی سیاست روس و مزیت آن بر سیاست انگلیس برای ما خطرناک است و هیچ چیز نمیتوانست سیاست روس را محدود نگاهدارد مگر همین امتیاز که بانگلیبان داده شده بود .

بهر حال این امتیاز مفید یا مضر برهم میخورد و تأثیرات نیک و بد آن پس از این معلوم میگردد اینک بشکلی اجمالی از اصل واقعه یردازیم .

بعد از مراجعت نمودن ناصرالدین شاه از اروپا کمپانی انگلیسی بعملیات شروع کرده شخص با سیاستی را برای اداره کردن دخانیات بایران میفرستد موسوم به (انتین) شخص مزبور بابتب با اقدامات میردازد در طهران عملات مرکزی مفصلی بنامیکند تشکیلات اداری میدهد مستخدمین زیاد با مواجیهای گراف میپذیرد و بزمان کمی نفوذ خود را بولایات سرایت داده آثار اقتدار خویش را در همه جا هویدا میسازد روسها که از اصل امتیاز دلنگ هستند از آثار عملی آن دلنگ تر گشته ب مقام اسباب جینی بر آمده کار را بجائی میرسانند که ناصرالدین شاه را از کردم خود پشیمان میسازند اما در ظاهر شاه نمیتواند اقدام مخالفی بنماید خصوصاً که رژی مصارف زیاد در مدنت کم نموده و اگر بخواهند این کار را برهم بزنند باید مبلغ گزافی بفرات بدهند ولی با این تفصیل کار کنان روس دست از کار نمیکشند تا کامران میرزای نایب السلطنه را بضدیت نمودن و ادار مینمایند .

کامران میرزا علاوه بر منافع خصوصی که شاید در این مخالفت نمودن دارد غلبه بر خصم راهم غنیمت شمرده پای بعضی از روحانیان و اشخاص کارکن را از تجار و غیره بمیان آورده در زیر یک پرده نازک که او خود دیده نشود بعملیات مخالف میردازد .

کامران میرزا آقا میرزا حسن آشتیانی را که بر دیگر روحانیان قدم علمی دارد بان خود همراه میکند و او بهر وسیله هست در سلمه بگوش حاج میرزا حسن شیرازی که رئیس اول روحانیان مذهب جعفری است میرساند .

میرزای شیرازی در این خصوص و در خصوص بعضی حوادث فارس که مخالف ترتیب و انتظام واقع شده یکی دو مکتوب تند بشاه مینویسد و نتیجه مطلوب بدست نیآورد اما دنبال مطلب رازها نکرده بر اصرار خود میفزاید .

کامران میرزا آقامیرزا حسن را بران و امیدارد که آشکارا برضد رژی اقدام نماید یعنی برضد دولت و مسلم است که آقامیرزا حسن تا اطمینانی از میل باطنی شاه نداشته باشد جرأت نمیکند بچنین کار بزرگ اقدام نماید .

در این ایام نگارنده در حوزه درس آقامیرزا حسن حاضر میشوم همه روزه پیش از شروع بدس میرزا شرحی راجع باین کار برلی طلاب بیان نموده مضرت‌های این امتیاز را آنطور که دستور بلو داده اند شرح میدهم و ضمناً میگویم دوست میدارم هرده نازکی که میان دولت و ملت باقی مانده است برداشته نشود و بلعایت ادب و احترام موفق بیرهمزدن این امتیاز بگردیم و این پرده نازک شاید همان پرده‌می باشد که بروی دورومی شاه و نایب السلطنه در مقابل انگلیسیان و صدراعظم کشیده بوده است بهر صورت یکی از طلاب محضر میرزای آشتیانی آقا سید اسدالله خرقانی است که در فصل نهم بنام او اشاره می رفته آقا سید اسدالله بواسطه اینکه از اصحاب آقا شیخ هادی نجم آبادی است و در این وقت حوزه او هدف حمله پاره‌می از روحانی نمایان شده است تا از شر بدخواهان خویش در امان باشد بحوزه درس میرزای آشتیانی حاضر میشود اما کامران میرزا را دشمن خود و دشمن تمام تجددخواهان میشناسد در این قضیه چون میدانند افکار لرات میرزا بر وفق مرام کامران میرزا است اظهار موافقت نمینماید و گاهی حرف‌های مخالفت آمیز میزند این است که کم کم در این حوزه مورد بدگمانی گشته میرزا از او ملاحظه دارد يك روز که اتفاقاً سید غائب است آقامیرزا حسن نگرانی خود را از سید بکنایه که همه کس میفهمد که مقصود کیست میفهماند و سید دیگر بجلس او حاضر نمیگردد .

بالجملة افکار عمومی برای يك اقدام عملی حاضر میشود .

بالاخر حاج محمد کاظم ملك التجار که مردی متهور و جوراست و بانایب السلطنه و میرزای آشتیانی محرمیت دارد فتوایی بامضای میرزای شیرازی منتشر میکند باین مضمون :

الیوم استعمال تنبا کو و تنن بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است.
 گرچه این نسبت دروغ است ولی چنان معلوم میشود که میرزای شیرازی اجله
 داده است دیگران بنام او اقدام نمایند اگر پیشرفت نمود انکار ننماید که از ناحیه
 او بوده است.

بهر صورت این حکم بفاصله دو ساعت در طهران منتشر گشته عموم مردم اطاعت
 نموده استعمال دخانیات را ترك مینمایند بطوری که اگر کسی بخواهد مخالفت نماید
 مطعون و مردود در اسلام شمرده میشود.

باینهمه روحانین طهران در این واقعه دو دسته میشوند یکی بر ضد رژی که
 میرزای آشتیانی در رأس آنهاست و دیگر موافق بلرزی بمواقت امین السلطان صدراعظم
 که در رأس آنها آقا سید عبدالله بهبهانی واقع است اما طولی نمیکشد که بواسطه نشر
 حکم منسوب بمیرزای شیرازی دسته اول قوت گرفته آقا سید عبدالله و همراهانش مطعون
 میگرددند.

خلاصه هیجان عمومی میرزای آشتیانی را بر آن میدارد که در جلوگیری از
 استعمال دخانیات از هر اقدام دریغ ننماید و کار بجائی میرسد که سفارت انگلیس و
 اداره رژی تبعید او را از طهران از دولت درخواست نموده تصور مینمایند بدور شدن او
 کار برونق مرام آنان صورت میگردد دولت که در ظاهر اظهار بی طرفی میکند حکم
 تبعید او را میدهد.

صدور این حکم بضمیمه تحریرات معنوی حکومت و روسیان بلوایی در طهران
 برپا نموده روحانین باستانی یکی دو نفر که نمیتوانند شرکت نمایند در خانه میرزای
 آشتیانی جمع شده بازارها بعدتی که داریم بسته میشود و مردم در اطراف خانه میرزای
 آشتیانی که چندان فاصله با ارگ همایونی ندارد اجتماع کرده بعنوان اینکه حکم
 تبعید میرزای آشتیانی بموقع اجرا گذارده نشود بلوای عمومی برپا میشود.

گرچه اساس بلوا ساختگی و برای اسکان انگلیسیان است اما شاید منجر
 بضدیت با دولت هم بشود زیرا که بلوا کور است چاه را از راه تمیز نمیدهد بلواییان
 توجه بارگ همایونی کرده و وزراء را در عمارت سلطنتی محصور مینمایند.

نگارنده خود در میان جمعیت بوده جریان امور را مشاهده نموده میبیند امام از گوشه کنار مردمی بلواییان را بر تختن بمارت سلطنتی ترغیب مینماید در صورتیکه مستحفظ کمی در اطراف ارگ است هر کس میخواهد بمواقت دولت سنی بگوید دچار ضرب و شتم میگردد.

در اینحال نایب السلطنه از عمارت سلطنتی بیرون آمده ددزیر سر در معروف بمسرد خانه در حالتیکه یکدمسته قراول جلو او را گرفته مانع از ورود بلواییان هستند نزدیک میشود که با مردم سخن بگوید و آنها را بمتفرق شدن امر نماید تا تکلیف ظاهری ادا شده باشد کلمه می چند گفته نگفته که از طرف خیابان جیباخانه یکدمسته قوی از بلواییان با فریاد و فغان سر ازیر شده از مقابل ارگ گذشته بخانه میرزای آشتیانی میروند سپهسالار ایران را ترس غالب شده پشت بمردم نموده بجانب عمارت سلطنتی فرار میکند فرار او بلاسیدن دسته بلواییان بدارک مقارن میگردد و قراولان نمیتوانند از مردم جلو گیری کنند بلواییان داخل ارگ شده بمارت سلطنتی حمله میکنند نایب السلطنه خود را بدلیلز عمارت رسانیده با قبالاخان که ریاست قشون ارگ را دارد فرمان شلیک میدهد چندین تن از بلواییان کشته و زخمی شده باقی فرار مینمایند گرچه قشون دولت سعی میکند کشتگان بدست بلواییان نیفتد ولی آنها دوسه نفر را بدست آورده روی تخته میکذارند بخانه میرزای آشتیانی برده کار بالا میگردد.

در اینحال دولت بهانه بدست آورده سفارت انگلیس را راضی ورزی را متقاعد میکند عمارت وارده بر او را بدهد و امتیاز را لغو نماید.

خبر تصمیم دولت برای لغو کردن کار و رزی منتشر میشود شب هم سر دست آمده مردم متفرق میشوند در نتیجه کلران میرزا بر امین السلطان با سیاست روس بر انگلیس غالب آمده بار ادای قرض رزی بگردن دولت گذارده میشود.

گرچه دولت همان شب لغو شدن امتیاز رزی را اعلان مینماید ولی مردم نمیدیرفتند تا وقتی که از طرف اداره رزی بامضای (انستین) رئیس اداره این خبر رسماً اعلان و مردم اطمینان یافته منصرف میگرددند.

میرزای شیرازی در عالم روحانیت بر سر اینکار از آنکه هست بزرگتر میشود

هر يك از روحانيان در هر شهر كه طرفدار برهمزدن كارذري يعنى بظاهر بر ضد دولت قيام نموده بوده اند مرجميت تامه ميبايند و اتصال مخصوص بميرزاي شيرازي حاصل مينمايد گرچه پيش از اين نه در انظار مردم وقعي داشته اند و نه در رياست روحاني مقامى .
ميرزاي شيرازي هم بعد از حسن خانمت يافتن اينكار انكار نميكند كه حكم حرمت استعمال دخانيات از او بوده است .

فصل هفدهم

احوال خانواده

پندم در مدت توقف طهران با كمال احترام رياست شرعي مينمايد مردم از موعظه هاى مؤثر او استفاده ميكندند خواص و مخصوصاً صاحبان افكار تازه از مذاكرات اخلاقي كه در مجالس مينمايد و از آداب داني و حقوق شناسي او بهره ميرند.

واز همه بالاتر استغناي طبع اوست كه قانع است بهرچه از خود دارد و اين در نظر خواص خصوصاً رجال دولت كه اغلب گرفتار توقعات روحاني نمايانند قابل توجه شده بر احترامات او افزوده شده است.

چيزي كه در اين حال خاطر ما را مكدر دارد اخبار ناگواري است كه از اصفهان ميرسد در اصفهان معاندين پندم از هر گونه تجاوز بحقوق برادران من و از رسانيدن هر قيل زيان بدارائي ما دريغ نميدارند.

پندم مكرر بدولتيان شكايه ميكند ثمرى نميخشد .

امين السلطان با كمال دشمني كه با ظل السلطان دارد از دشمنان ددباري خود مخصوصاً كامران ميرزا ملاحظه دارد كه علناً با ظل السلطان براي خاطر پندم طرف گردد ناصر الدين شامم با اينكه ميداند مطلب از چه قرار است ملاحظه پسرش را از دست نميدهد .

و بالاخره بوسيله دستخط محرمانه كه بميرزا زين العابدين امام جمعه طهران ميكند پندم را مكلف مي سازد در طهران اقامت گزيند و بظل السلطان توصيه ميكند مزاحم خانواده ما نباشد .

اما این توصیه اگر بر عداوت او نیز اید از شرارتش نمیکاهد چونکه بتوقف پدرم در طهران رضایت ندارد فقط نتیجه اقدامات پدرم و دوستان او فائده بزرگ همراهی باطنی امین السلطان این میشود که سعایت‌های بسیار ظل السلطان در نزد شاه در باره پدرم بی اثر میماند.

و این خود کار مهمی است که ظل السلطان را تصور نمیکند چنانکه در يك موقع بفرامه آوردن اسباب بسیار میخواهد پدرم را نزد شاه بآبی بخواند چه میداند این کلمه در



مرحوم جلوه

بخشم آوردن او اثر مخصوصی دارد.

در این موقع باز امین السلطان

پیشدستی در حضور جمعی از خلوتیان

در جزو خبرهای تازه که از همه جا

های مملکت بمرض میرساند بطور

مزاح میگوید در اصفهان هم املاک

حاجی میرزا هادی بآبی شده اند شاه

و خلوتیان میخندند و اقدامات

ظل السلطان بی اثر میماند.

با اینهمه میتوان گفت زیان

همراهی امین السلطان با پدرم در کار

معارضه با ظل السلطان کمتر از

سودی که میدهد نمیباشد زیرا که

اگر این ملاحظه نبود شاید ظل السلطان تا این درجه دشمنی نمیکرد.

بالجمله در ایام اقامت طهران نگارنده فرصت را غنیمت شمرده در محضر میرزای

جلوه (۱) بتحصيل فلسفه میپردازد.

(۱) جلوه آقا میرزا ابوالحسن ذواذنه اردستانی است از دانشمندان نامی اوایل هر در اصفهان اقامت داشته و بعد بطهران آمده سالهاست در مدرسه دارالشفاء تدریس معقول مینماید در انظار خواص احترام شایان تقدیر دارد بعضی از رجال محترم دولت بوی اظهار ارادت میکنند مردی بلند قامت ضعیف اندام خوش سیماست معاسن کی دارد که در این وقت بهنا رنگه مینماید لباس بقیه در پاورقی صفحه مقابل

بگذرد پندم مرا طلیده در حالیکه آقا محمد صادق همدانی که از فضایی معروف طهران و از مددسین شهیر در اصول فقه است بلوی نشسته است چون چندی در حوزه درس این شخص فاضل حاضر شده ام با احترام استادی مینمایم . پندم میگوید از اشتغال تو به تحصیل فلسفه سخن بمیان آمده آقا (اشاره میکند بهمنشین محترم خود) مصلحت بینی مینمایند البته اطاعت آنرا بر خود لازم میشماری. شنیدن این کلام خاطر مرا پریشان کرده باخود میگویم مبادا مرا از تحصیل معقول منع نمایند اما طولی نمیکشد که آقا صادق شروع بسخن نموده مقصود خود رایان و خاطر مرا آسوده میکند .

میگوید چون سالها در تحصیل فقه و اصول رنج برده پندیده نیست تنها در محضر درس حکمت حاضر گردی و ارباب نظر این شهر ترا فقط از محصلین فلسفه بشناسند همان بهتر که بمجالس درس فقه و اصول هم گرچه چندان محتاج نیستی مراودت نمایی تا مقام خود را رعایت کرده باشی اگرچه این ملاحظه در نظر من اهمیت ندارد و برد و قبول مردمی که از روی تعقل سخن نمیگویند نظری ندارم ولی خیر خواهی استاد محترم را خصوصاً باسفاش پندم پذیرفته و در بعضی محضرهای درس فقه و اصول هم مانند محضر درس حاج میرزا حسن آشتیانی چنانکه از پیش اشارت رفت حاضر میگردم از اینجا میزان نظریات خواص آنهم در روشن ترین نقاط مملکت بدست میآید و معلوم میشود که تا ما بقافله بیداران برسیم گذشتن زمانها و عوض شدن خوبها لازم است .

بالجمله در این ایام احوال روحی و احساسات باطنی من در اضطراب شدید است و در تکلیف خویش نسبت بآتیه که چه باید بکنم بکجا باید برسم حیران و سرگردانم

روحانیان دیر میکنه همه سیاه بر سر میگذازد بی اهل و عیال زندگانی میکند و لادتش در عشر دوم (ماه سیزدهم هجری است در فلسفه پیروی از مسلک مشائیین میباشد تا لیفات ابن سینا را برده خورده پندرس آنها انصار میکند کتب متأخرین مخصوصاً ملا صدرا و شیخ رازی را پندرس میکند اما اهمیت بآنها نمیدهد خصوصاً باسفاش او که آن را جمع آوری شده از کتب دیگران میداند و تألیف آن کتاب را با تصور که هست بشاگردان صدرالتألهین نسبت میدهد که پس از رحلت او نموده یافته تشبیه مقام دانشندی استاد معظم از وظیفه من خارج است اما چیزی را که میتوان گفت اینستکه احاطه او بر کلمات قوم پیش از دلفهای فلسفی و شخصی است. بالجملة شخص مهربان خوش معاوده و تزکوست در ادبیات مهارت دارد و هر یکو میگوید بیک ناصر خسرو علوی در شاعری دست میدهد.

گاهی تصور میکنم شغل پدر را پیروی کرده بکجهت بادای وظایف روحانیت پیردازم اما عمر این اندیشه بسی کوتاه است چه هر وقت این تصور را مینمایم یخبری عوام و رفتار ریاکارانه روحانی نمایان و آنچه از سالوسی و مردم فریبی در این زمان رونق دهنده بازار روحانیت شده در نظرم جلوه گر گشته نامساعدتی طبع خود را در پیروی آن خیال احساس کرده فوراً از این اندیشه خارج میکردم.

میینم اگر بخواهم در این رامسیر نمایم و از حدود آن تجاوز نکنم جز آنکه از خلق دوری کرده عزت گزینم چاره می ندارم و آن را هم در اول جوانی با آن حرارت که در وجود من است روا نمیدانم.

خلاصه روزگاری در این اندیشه ها میگذرد یک وقت خیالم قوت میگيرد مختصر کتاب و متعلقات شخصی که دارم میان ققیران تقسیم کردم خود را از هر گونه علاقه آزاد نموده بسیاحت پیردازم دوستانم از این خیال آگاه گشته مرا از اجرای آن باز میدارند. گاهی میخواهم دارالابتلمی برای کودکان ققیر بی یسد تأسیس نموده از این راه خدمتی بملت نمایم و مصمم انجام آن میشوم مدتی در فکر و خیال اینکارم و برای مصارف آن در اندیشه فرو میروم يك وقت میگویم از متولین اعانه میگیرم و چون درستکاری و بی طعمی مرا مشاهده کنند شاید برایکنان کمک نمایند. یکوقت میگویم از دولت استمداد خواهم کرد.

بالاخره در عالم خیال برای شروع باینکار نقشه میکشم و از این است که در محاضی اینستگاه راه آهن تهران بحضرت عبدالعظیم که اغلب مردم بانتظار دد آنجا وقت میکشدانند زمینی بدست آورده بنائی که مشتمل بر تفرجگاه مختصری باشد بنمایم اطلاع بر اینکه اراضی مزبور متعلق است ببیرزا علی اصغر خان امین السلطان که گاهی بذل و بخششهایی دارد این خیال را قوت میدهد.

بتوسط یکی از بستگانش اندیشه خود را بوی پیغام میدهم نه تنها نمیذبرد بلکه مرا منع نموده میگوید شاه با اینگونه افکار مساعد نیست خانرا ده شمام دجار کشمکش باطل السلطان است مبرسم این اقدامات در نظر شاه تأثیر بد نموده عاقبت خوشی نداشته باشد. این جواب که بظاهر از روی خیر خواهی است مرا مایوس میسازد و از اندیشه طولانی که در این راه روزگاری مایه سرگرمی من بوده دست کشیده اجرای آنها را

بدست تغییر اوضاع دولت و پیش آمد امور و میگذارم .
 در اینحال یگانه تفرنی که در زندگانی دارم این است که بعضی از جوانان با استعداد
 نزد من آمد و رفت نموده بتعلیمات خطی و ادبی آنها اقدام مینمایم و در ضمن با هر
 کدام بتفاوت استعدادی که دارند مذاکرات تربیت آمیز نموده آنها را ییادار و بتکلیفات



نمونه خط نستعلیق مرحوم دولت آبادی

آینده خویش خبردار میکنم بتصور اینکه اگر اسباب توسعه دائره معارف عمومی فراهم
 گشت و مراهم توفیق رفیق آمد از این جوانان اشخاصی بتوانند اسباب دست من بوده باشند.
 بالجمله در این خیالات امرار حیات میکنم و افکار من ینهایت پریشان است
 ذی الحجه یک هزار و سیصد و نه هـ . میرسد هوا بشدت گرم مردم دارالخلافه بعداتی که
 دارند بشمیرانات میروند من روزی چند از او اخر ذی الحجه را بقریه اوین شمیران میروم
 بدیدن بعضی از دوستان خود که از جمله آنهاست میرزا حبیب طیب (۱) متخلص ببیدیع

(۱) میرزا حبیب از اشخاص تربیت شده سالها در دارالفنون طهران تحصیل کرده بتصدیق
 معلمین اروپایی که از مدرسین دارالفنون هستند در طب مهارت شایان تمجید یافته در ادبیات و فضائل
 داخلی دست رسائی دارد شعر نیکو میگوید در موسیقی ماهر است .

الزمان روزی دوسه بادوست خود بسربرده یکشب در میان صحبت از زندگانی دنیا اظهار دلسردی کرده عاقبت میگوید تا بینیم وبائی که بماروی آورده چه خواهد کرد. تااین وقت نشنیده‌ام وبا آمده باشد شنیدن این سخن خاطر مرا مشوش کرده در مراجعت بشهر و اطلاع بر حال خانواده‌ام تعجیل نمایم اما در شهر طهران تا آن وقت از این مرض خبری نیست.

محرم یکهزار و سیصد و ده در میرسد مردم بعادت دیرین بجزاداری میردازد اجتماعات و مرادوات برزیادت میگردد.

اسباب انتشار مرض از هر طرف مهیا میشود از روز دوم محرم وبا طغیان کرده هنوز به دهم نرسیده روزی صد ها از مردم هلاک میگرددند در خانه‌ها علاوه بر اینکه مجلس روضه خوانی عمومی هست بواسطه مرجعیت تام پندم این خانه محل توجه گشته برای تحصیل دعا و آنچه وظیفه روحانیت است نسبت بزندگان و مردگان از هر قیل مردم غالباً آمد و شد میشود و پندم با قوت قلبی که کمتر از کسی دیده‌شده ادای وظیفه مینماید ماه نیمه میرسد و باروز بروز بر طغیان خود میفزاید اضطراب مردم بعد کمال هر کس بیشتر میرسد زود تر میمیرد.

شماره مردگان در شهر طهران یروزی هزار و پانصد نفر میرسد اموات را در تابوت و تابوت را بر پشت الاغ بقبرستان میبرند و هیچگونه تشریفات برای هیچ مرده‌ای از هر خانواده باشد بجا آورده نمیشود با این سادگی و آسانی باز یکروز و دو روز جنازه‌های عزیزان در برابر پدران و مادران و ارحام واقارب بر زمین است و وسائل کفن و دفن آنها فراهم نمیشود.

در اواخر محرم یکهزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) از خانه‌ها نگارنده و یک جلابیه جوان در یکدروز گرفتار وبا میشویم بفاصله چند ساعت جلابیه در میگذرد شدت مرض من بآخر درجه رسید علامتهای مرگ نمودار شده پرستاران دست از زندگانی من میشوند اما مرا هوش و حواس بجلست مایوسی پند و مادر و دیگران را احساس میکنم یکوقت بخاطر می‌آورم که اگر از این بلا نجات یافتم خیالات مختلف را در زندگانی آینده خویش یکی نموده صدق و صفا را شیوه خود ساخته بر حقیقت و راستی تکیه

داده قسمت عمده از زندگانی را صرف خدمت بنوع نمایم و با بدان آمیزش نکنم این خیالات چند دقیقه حواس مرا که مصروف جان سپردن است از محل توجه خویش بازگردانیده بعالم زندگانی متوجه می‌سازد.

یکوقت احساس قوتی در خود نموده بهوش طبیعی بازگشت نموده بصورت پرستاران که اشک از چشم آنها میبارد نظر امید بخشی مینمایم. آثار بشت از صورت ها نمودار شده بر بستر آمدن مرا میخواستند در صورتیکه حرکت لبهای آنها را مبینم اما صدای ایشانرا نمیشنوم.

پس از چند روز کم کم مزاجم رو بهبود نهاده در آنحال گاهی باندیشه بلای از خود گذشته فرو رفته در عالم قلب از ناتمام ماندن راهی که بالاخره ناچار پیمودن آن هستم خود را خوشحال نمیینم.

علی‌الخصوص که پس از جندی پی در پی از در گذشتن دوستان و رفیقان جانی خبردار می‌شوم که از جمله آنهاست دوست عزیزم حبیب طیب که در گورستان اوین مدفون میگردد و در خانه تاریخ مرگش میگویم: شادمان رفت بمنزل که محبوب حبیب. بعد از این حادثه خیالات متفرقه من تمرکز یافته هوا های بلندی را که در سر داشته دور نموده بخود می‌آیم و با عزم جزم مصمم می‌شوم بهمد و پیمانی که در حال احتضار نموده‌ام وفا نموده در اینراه بکنم آنچه بتوانم و در هیچ حال رعایت چهار اصلی را که برای زندگانی خود قرار داده‌ام از دست ندهم که راستی و تکیه بآن خدمت بنوع و نیامیختن با بد هنجاران بوده باشد.

فصل هجدهم

پایان دشمنی و تأهل

چون چند ماه از سال یکهزار و سیصد و ده ۱۳۱۰ میگذرد ظل‌السلطان حاکم اصفهان بطهران احضار میشود ظل‌السلطان باقتضای زمان و بواسطه اهمیت موقع پندرم در طهران صلاح خود را چنان میبیند با او مهربانی نموده اظهار خصوصیت کند و خیال مینماید پندرم را باصفهان برگرداند اهل اصفهان مخصوصاً روحانیان که تغییر

وضع حاکم و اظهار مهربانی او را با پدرم احساس میکنند و اینکه شاید باصفهان مراجعت نماید کتباً بوسیله تلکراف پذیرفتن خواهش ظل السلطان را در بازگشت باصفهان از او درخواست مینمایند .

پدرم تلکرافات مزبور را نزد امین السلطان میفرستد که او باخبر بوده باشد امین السلطان آنها را ضبط کرده پس نمیفرستد .

ظل السلطان تصور نمیکند پدرم بکلی از خیال مراجعت نمودن باصفهان انصراف دارد و هم از قضیه دستخط شاه که موجب اقامت ما در طهران شده بی خبر است چیزی را که نمیداند این است که سعی و کوشش او در مراجعت دادن پدرم بی اثر مانده پیوسته شدن اقدامات او از یک طرف و از طرفی دیدن وضع نفوذ کلمه پدرم در طهران او را مکدر و مضطرب میدارد .

و نتیجه این میشود که در اصفهان با برادر بزرگ من آقا میرزا احمد بنای بد رفتاری را گذارده در اغتشاش امور خانوادگی ما هر چه میتواند کوتاهی نمیکند. ما هم بیدار کار خود هستیم و از دسیسه ها که میشود تا آنجا که بتوانیم جلوگیری مینماییم راههای تجاوزات را میندیم دستهای یگانها را که میخواهند بدستور حاکم ظالم داخل خانواده ما شوند و اسباب اختلال امور معاشی ما را فراهم آورند قطع میکنیم تا دست تقدیر الهی چه کند و چگونه انتقام مظلوم از ظالم کشیده شود. ظل السلطان بخیال میافتد بهر وسیله باشد خاطر شاه را از پدرم مکدر نماید حتی آنکه بشاه وانمود میکند پدرم جمعیت در طهران جمع میکند تا بدولت یانگی گردد .

نوشتهجات ما را در پستخانه اصفهان گرفته باز میکند اگر چیزی ضمناً راجع بدولت دارد نزد شاه میفرستد و امین السلطان در هر حال از ما دفاع میکند . امین السلطان بتوسط محمد ابراهیم خان معاون الدوله گلشانی که با او محرم و با خانواده ما الفت دارد مطالب را بما میرساند .

محذور بزرگی که از مهربانی امین السلطان ما را حاصل شده علاوه بر اینکه بآتش ضدیت ظل السلطان دامن میزند گرفتار شدن ماست بدست دشمنی کامران

میرزا نایب السلطنه گر چه او در ظاهر با پدرم اظهار مهربانی میکند اما در باطن از روی رقابت با امین السلطان مضایقه ندارد گاهی ظل السلطان را در اقداماتی که بر ضد ما میکند پاری کرده باشد چنانکه در يك مورد ظل السلطان با سبب چینی بسیار و تطبیع نمودن بعضی از روحانی نمایان اصفهان استشهادی بر علیه پدرم تمام کرده بتوسط یکی از زنهای حرمسرای شاهی نزد شاه میفرستد .

مضمون استشهاد را طوری درست کرده که ممکن است خاطر شاه را مضطرب ساخته اسباب زحمت پدرم را فراهم آورد و اینکه باندرون فرستاده برای این بوده است که بدست امین السلطان نیفتد و او دفاع نکند .

شاه نایب السلطنه را احضار کرده از او میپرسد در مدت اقامت فلان در طهران از او چه فهمیده آیا خیال فتنه و فسادى دارد یا نه .

کامران میرزا طوری جواب میدهد که بتصدیق نمودن از اظهارات ظل السلطان نزدیکتر است تا بحق گویی در این حال امین السلطان رسیده داخل مذاکرات گردیده از اقدامات ظل السلطان و از مشورت نمودن شاه با کامران میرزا و از مخفی داشتن این قضیه را از او بی نهایت دلتنگ میشود و از پدرم جداً دفاع میکند شاه استشهادی را که بر ضد پدرم جمعی از روحانیان اصفهان با جبار و از روحانی نمایان آنجا با اختیار امضاء نموده اند بامین السلطان میدهد و میگوید اینها چه غرض دارند .

امین السلطان فوراً کیف دستی خود را طلیده نوشتجات و تلکرافات همین روحانیان را که از پیش پدرم نوشته تقاضای بازگشت او را باصفهان نموده اند و او آنها را ضبط کرده بود در آورده بشاه نشان میدهد غرض ورزی یا اجبار آنها را در مخالفت با پدرم مدلل میداند این تیر تدبیر ظل السلطان هم بنگ آمده امین السلطان همان شب بتوسط مطران الدوله پدرم را از واقعه باخبر کرده همه خوشحال میشویم .

از طرف دیگر این خبر که باصفهان میرسد ظل السلطان را بر آن میدارد که دست يك اقدام عملی بزند .

و آن این است که چون پیش از این از برادر من التزام خواسته است که یا پدرم را از طهران باصفهان برگرداند و یا او خود از اصفهان حرکت نماید

و بر ایدم دادن این التزام را موکول بگرفتن دستور از پیدم نموده در این موقع ظل السلطان او را بقوه قهریه از اصفهان بیرون مینماید .

خبر این اقدام ظالمانه پیدم میرسد پیدم عرض حال سختی که هیچگاه معمول نبوده است از جانب هیچ کس بشاه نوشته شود با کمال جرأت بشاه میدهد و کوتاه کردن دست ظلم و تعدی ظل السلطان را جداً از شاه درخواست مینماید .

شاه میفهمد که پیدم دیگر تحمل نخواهد کرد این است که دستخط غضبناکی بظل السلطان نموده او را از مخالفت با خانواده ما صریحاً مناعت مینماید اما بر ایدم باصفهان بر نمیگردد بعد از این قضیه ظل السلطان بظاهر خود را دور میگیرد ولی کار املاک و دارائی ما در اصفهان مختل میشود چاره هم غیر از تحمل کردن نداریم .

زیرا که اوضاع ملك اینطور اقتضا دارد که یا باید باستعماران همدست شد و یا بیدبختی ها تن در داد ظل السلطان با وجود نبی صریح بدش باز از ضدیت با پیدم غیر مستقیم دست بر نمیدارد از جمله بپر وسیله هست آقامیرزا حسن آشتیانی را بر آن وامیدارد که در طهران با پیدم مخالفت نموده اسباب اختلال کار او را فراهم آورد از آنجا که تقدیر الهی جاری نشده است از این راه هم نیر مراد او بهدفع نمیشود چه کارکنان امین السلطان پیش از آنکه میرزای آشتیانی شروع بعملیات نماید مجرمانه او را خبر میکنند امین السلطان هم که از میرزای مزبور در قضیه دخانیه دلشنگاست این مسئله را با آقا سید علی اکبر تفرشی که یکی از روحانیان محترم طهران میباشد و با میرزای آشتیانی رقابت دارد خبر میدهد و میگوید منتظر باشید میرزای آشتیانی بر ضد حاجی میرزا هادی اقدام خواهد کرد زیرا که از اصفهان او را برای اینکار تطبیع نموده اند . آقای تفرشی این مطلب را بخواس خود گفته آنها را منتظر اقدامات رقیب خویش میگذارد و این خبر تا بیک اندازه منتشر میگردد .

روزی میرزای آشتیانی در مجلس درس خود نوشتجاتی اظهار میکند که از اصفهان بعضی از روحانی نمایان بر ضد پیدم باو نوشته اند .

همینکه میخواهد شروع بمذاکره نماید در مجلس همه شده حاجی میرسید علی از سادات اخوی که یکی از سادات محترم طهران است و آقا سید علی شوشتری

که از روحانین درجه دوم و شخصی حراف و یملاحظه است و هر دو با پدرم دوستی دارند با وی طرف شده او را از داخل شدن در این مذاکره نهی نموده و بزبان خیرخواهی میگویند ماصلاح شمارا نمیدانیم در اینکار دخالت ننماید چونکه اسباب نهمت است برای شما و همه کس میدانند ظل السلطان مؤسس اینکار است.

این مذاکرات از يك طرف واشتهارانی که درباب رشوه گرفتن اطرافیان میرزای آشتیانی از ظل السلطان از طرف امین السلطان که آقای نفرشی بکوش بعضی از خواص رسانیده نه تنها آقا میرزا حسن را از کار انداخته ساکت میکند بلکه قسمت بزرگی از اعتبارات او را هم که در قضیه دخانیه تحصیل کرده بود از میان میبرد و بر اعتبارات پدرم افزوده میشود آخرین تیر ظل السلطان هم به هدف نیامده بجای خود مینشیند پس از این واقعه خاطر پدرم تا يك اندازه از طرف دشمنی ظل السلطان آسوده شده بکار خانواده میردازد از جمله درصدد میشود که اولاد خود را متأهل سازد مانمی که او را در پیش است انکار من از تأهل است بلی چند سال پیش از این که برادر بزرگ من متأهل شده بمن هم تکلیف کرده اند همسری اختیار کنم و من انکار کرده ام زیرا که از ترتیب زناشویی که نزد ما معمول است که دو نفر شخصی بی خبر از حال و کار و اخلاق یکدیگر را بمناسبت خانوادگی و بمعرفی بعضی از کسان دو طرف ندیده و نشناخته با هم همسر مینمایند ینهایت نگران بوده ام.

بعلاوه بزرنگانی تنها انس گرفته و از داخل شدن در زندگانی با دیگری و نقیدان وحشت دارم و نمیخواهم آزادی خود را از دست بدهم .
از طرف دیگر دارائی ندارم و دوست نمیدارم باز دیگری را هم با دست خالی بدوش خود گرفته باشم .

خلاصه این ملاحظات مرا بر آن داشته است که هر وقت صحبت این کار میشد انکار میکردم در اینوقت پدرم میخواست دو برادر کوچکتر از من را متأهل نماید آنها رضایت خود را موکول میکنند باینکه من نیز همسری اختیار نمایم و در این باب ایستادگی مینمایند نگارنده هم ناچار شده با پاره ای شرایط که بر خانواده خود کرده رضای پدرم .

برای همسری من دختر حاج میرزا محسنخان مظفرالملک را (۱) انتخاب مینمایند
 من از وصلت نمودن با مظفرالملک و گرفتن دختر او انکار نمیکنم و اسباب اینکار
 فراهم میشود در ماه ذی الحجه ۱۳۱۱ هـ. در اینوقت سی و دو سال از عمر من گذشته
 چند سال آنرا از روی ادراک زندگانی منفرد نموده ام و مدتی لازم است تا بترتیب
 زندگانی باغیرانس بکیرم آنهم غیر ناشناس و طفل سیزده ساله که بایستی با او روزگاری
 بانتظار گذرانید.

و بحقیقت خبط بزرگی است که ما مناسبات طبیعی را در امور زناشویی مخصوص
 در کار تقارب سنی رعایت نمینماییم با آنکه در سعادت خانواده مداخلت عظیم دارد.
 خلاصه پیش از تأهل اغلب انس و علاقه من چنانکه از پیش نوشته شد با بعضی
 جوانان حسی و قابل تربیت بوده که آنها بعنوان تحصیل خط و ادبیات با من مراد
 میکردند و من در ضمن این تعلیمات آنها را بر اوضاع زمان و احوال روزگار تا
 آنجا که میدانسته ام و درخور ادراک آنها بوده آگاه میکردم و همیشه آرزو داشته
 و با دوستانم صحبت میداشته ام بکار بزرگی که موجب ترقی وطن و آسایش هموطنان
 باشد قیام و اقدام نمایم.

گاه میشد يك سال و دو سال از مراد کرده با مردم دوری نموده بحال و کار
 خود مشغول بوده ام بعد از تأهل هم در همان احوال و افکاری که داشته باقی مانده بهمان
 اندیشه ها که در سر بوده مداومت میدادم و انتظار وقت و فرصت را میکشتم تا کی این
 توفیق مرا دست دهد.

(۱) مظفرالملک پسر حاج ملا عبداللطیف ملا باغی توجی است پیش از این در ملک روحایان
 بوده (ان پس در خدمت دولت داخل شده و در اداره ظل السلطان سالها حکومت و ریاست کرده
 چندبیت از ظل السلطان بریده و در طهران الامت گزیده با خانواده ما الفت بسیار دارد در ایام
 حکومت لرستان با طایفه دلفس و طرکان وصلت نموده دختری از دخیخان رئیس آن طایفه
 میگردد از آن دختری یگانه دارد که مرا همسر میشود.

فصل نوزدهم

اوضاع ملکی و احوال پیداران

قضیه دخانیه و برهم خوردن آن تأثیر مهمی در افکار تجددخواهان نموده بهیچان مآیند چونکه این قضیه را بمنزله فتحی از طرف ملت بر ضد سلطنت مطلقه ناصری و در مقابل خودسری رجال دولت تصور میکنند .

این است که از هر گوشه و کنار صداهای مختلف بر ضد دولت بلند میشود چه در داخله و چه در خارجه و بیشتر از خارجه که معذورش کمتر است .

ملکم خان که نام او از پیش برده شده اکنون بمأموریت در اروپاست و جداً بر ضد امین السلطان کار میکند روزنامه قانون را نوشته در خفا نزد پیداران طهران و دیگر بلاد ایران میفرستد روزنامه‌می که سر تا پا مشتمل بر ملای رفتار دربار و درباریان خصوصاً شاه و امین السلطان است .

هر شماره که از این روزنامه میرسد هیجان تازه‌می در نفوس حاصل میگردد از طرف دیگر سید جمال الدین که در استانبول طرف توجه سلطان شده از گفتن و نوشتن معایب دربار و درباریان دقیقه‌می فروگذار نمیکند ادراقی نشر میدهد و باغدنقن اکید دولت که آن ادراقی بخاک ایران وارد نشود باز بدست پیداران میافتد در یکی از آنها بری مینویسد :

ایها الناس انّ الشاه فی تطورات جنونه والوزیر فی ادوار زندقته قد جلبا علی ملة الاسلام خزیاً و امحمداه

مقصود آنکه شاه در انواع عیاشی خود یغیر از همه جا و وزیر در سازش با روحانی نمایان با وجود بی اعتقادی نام محمد را خوار و ملت اسلام را تنکین نموده اند شاه را دیوانه و وزیر را زندیق میخواند .

سید جمال الدین گرچه خود مرد کار و از یکانه مردان روزگار است ولی در این وقت افکار او بواسطه انجمنی که در فصل چهاردهم بیان شد قوت میگیرد انجمن مزبور که برای اتحاد اسلام بریاست او در قسطنطنیه تشکیل شده بزرگتر نتیجه اش شکست

سلطنت ناصری و دل دادن بیداران ایران میکرد و در طهران هم حوزه می تشکیل میشود از بیداران تاهواخواهی از حوزه ملی استانبول بنمایند اغلب اعضای این حوزه از دوستان مخصوص سیدجمالالدین میباشد.

دشمنان امینالسلطان قهرآدرهر طبقه هستند با این جمع همراهی دارند و با آنها مساعدت میکنند میرزا علیخان امینالدوله که کمال ضدیت را با امینالسلطان دارد در باطن سرسلسله این قوم شناخته میشود برادر او مجدالملک نیز از اشخاص محترم این حوزه میباشد از رؤسای روحانی حاج شیخ هادی نجم آبادی و حاج میرزا هادی دولت آبادی پسر بزرگوار من یشقیمی من نبت بدیگران دارند حاج میرزا محمد علی سیاح محلاتی که مردی دنیا دیده است و سری برشور دارد و سیدجمالالدین هم علاقه دارد از روی احساسات عالی بواسطه روابطی که با رجال دولت از مخالف و موافق دارد توانسته است اینحوزه را یاری نماید و غالباً رابط است میان اشخاص محترم. راه مکاتبات حوزه استانبول باحوزه طهران باز است و سعی دولت در بستن آن عقیم مانده بدو سبب یکی بواسطه آنکه ریاست پست ایران با امینالدوله است و بسته های امانت استانبول سلامت بدست صاحبانش میرسد.

و دیگر بودن يك راه خصوصی است برای اطینان از وصول و ایصال مکاتبات سری و آن راه منشی گری سفارت انگلیس است که میرزا شیخعلی منشی اول سفارت مزبور برادری دارد در استانبول در کسوت تجارت بتوسط این دو برادر از استانبول و طهران راه رسیدن و رسانیدن مکاتبات سری در ضمن مکاتبات رسمی سفارت که بتوسط غلام مخصوص میآید و میرود باز است بی آنکه انگلیسیان دخالت یا امالاع داشته باشند علاوه بر مکاتبات عمومی که مابین دو حوزه جاری است میرزا آقاخان کرمانی بطور خصوصی نیز با نگارنده و دیگر آشنایان طهران مکاتبه دارد اخبار میدهد و کتب خبر مینماید کم کم اثر اقدامات هویدا گشته میرزا آقاخان نوبسته رسمی جریده اختر (۱) میشود میرزا آقاخان مقاصد را زیر پرده نازکی در آن جریده درج کرده کار بجایی میرسد که جریده اختر از داخل شدن بایران ممنوع میگردد.

(۱) روزنامه اختر در اینوقت اول روزنامه فارسی است که در خارج طبع و نشر میگردد.

و بملاوه امین السلطان خاطر شاه را از میرزا آقاخان بی نهایت آزرده ساخته طوری که شاه گاهی با بر زمین زده باتغیر میگوید آقاخان کرمانی و لبهای خود را میگززد گاهی میگوید هر کس با آقاخان مکاتبه داشته باشد خانه اش را بر سرش خراب میکنم این اظهارات قهرآموز و نگرانی است نوشتجات راجع باین مسائل در هر خانه ای هست مخفی میشود نگارنده را هم خطر نزدیک میگردد و خداوند حفظ میکند باوجود این حوزه بیداران در کار خود جد و جهد دارند شبانها نشر میدهند شبانه اوراقی بر ضد دولت ناصری بدر و دیوارهای طهران میچسبانند و هم از کارهای مهم که بدست حوزه طهران جاری و خاطر درباریان را پریشان میکند نوشتجات بسیاری است بر ضد دولت که از طهران با اشخاص امین بولایات فرستاده گشته و از ولایات بمرکز از ولایتی بولایت دیگر با پست فرستاده میشود و در این کار طوری حسن تدبیر بنجرع میرود که هیچ معلوم نمیشود مرکز کجاست از کجا بکجا میرود و گوینده کیست .

بالجمله موارد این حوادث داخلی و خارجی خاطر شاه و درباریان را بی اندازه مضطرب میسازد و هر چه میکوشند حوزه استانبول را بر همزنند موفق نمیکردند چونکه دولت عثمانی روی موافقت نشدن نمیدهد این است که جداً در صدد بدست آوردن حوزه طهران و برهمزدن آن بر میآیند شاه از فرزند خود کامران میرزا انجام این خدمت را مؤکداً طلب کرده او نیز تعهد مینماید چه در ایام حکومت خود اداره پلیس مخفی مفصلی تشکیل داده هر سال مبلغی خرج اینکار میکند جمعی از اعیانه بسر های طماع را شهریه میدهد که بهاشیه نشینی از مجالس بزرگان کسب اطلاع نموده او را از خفا پای امور آگاه گردانند :

بملاوه زنهای خبرنگار دارد که از وجود آنها استفاده میکند چه از زنهای عمومی و چه غیر آنها و هم با طایفه بهائی که در خفا حوزه می دارند و از ترس روحانیان جرأت آشکار شدن ندارند راه پیدا کرده رؤسای آنها را اطمینان داده از وجود آنها هم فایده میرد باوجود این گاهی که سیاست اقتضا کند آنها را هم بزحمت میاندازد و میگوید پدرم میخواست چنین وچنان کند من نگذاشتم .

خلاصه کامران میرزا بهر وسیله هست بر احوال حوزه بیداران طهران پی برده

آنها را گرفتار مینماید پیش از نوشتن شرح گرفتاری آنها قصه می را که شنیده‌ام مناسب است در اینجا بنویسم .

میشوم سید جمال‌الدین شی در استانبول در حوزه خود میگوید ادراقی است بدیوارهای شهر طهران باید چسبیده شود قرعه باید کشید بنام هر کس در آمد او باید مسافرت کرده خدمت را بانجام برساند .

در میان جمع جوانی است که هنوز سالتی بیست نرسیده و سر بر شوری دارد قرعه بنام او در می‌آید حاضرین اعتراض مینمایند که سن این جوان اقتضای انجام چنین خدمت بزرگ و تحمل مخاطرات آنرا ندارد چه بهتر که تجدید قرعه شود .

سید در جواب میگوید قرعه دوم بازی است مگر آنکه دیگری را بلای همسر و معاون نمایم ناچار معاون وی را با قرعه انتخاب میکنند و هر دو بطهران می‌آیند .

مسافرت در طهران در دفعه اول موفق میشوند در مرتبه ثانی در محلی که میخواهند انجام خدمت دهند زنی را بصورت کدایی در کنار دیوار نشسته دیده اعتنا با و ننموده میخواهند درقه را بچسبانند زن از جای برخاسته چادر را بر کنار افکنده مردی در کسوت فراهان حکومتی ظاهر میشود و آن جوان را دستگیر مینماید اگر این حکایت صدق باشد باید بعد از برهم خوردن حوزه طهران و نبودن وسیله در مرکز برای نشر افکار واقع نشده باشد .

خلاصه باز گردیم باصل قضیه و گرفتاری آزادگان چنانکه از پیش گفته شد . عادت دولتیان در این زمان اینست هر وقت مسائل سیاسی پیش می‌آید و اقدام مخالفی از طرف ملت میشود برای پی کم کردن لباس فساد عقیده بران پوشانیده آن را بایکری جلوه میدهند تا معلوم نشود افکاری بر ضد دولت در ملت تولید گشته و در این وقت هم بهمین سیاست متوسل شده چندتن از طایفه بایی را که معروفند توقیف مینمایند و افکار مردم را متوجه جلب بایشها مینمایند در ضمن جمعی از اعضای حوزه پیداران را دستگیر میکنند که حاج سیاح محلاتی، میرزا عبدالله طیب خراسانی، میرزا رضای یله‌ور کرمانی و غیره از جمله آنانند .

گرفتاری این اشخاص در ماه رمضان ۱۳۱۱ انقلاب شدیدی در افکار عموم تولید

کرده اشخاصی که مورد بدگمانی هستند نگران میشوند .

گرچه نگارنده آنوقت در حوزه داخل نبوده ولی از آنجا که بابعضی از آن اشخاص رابطه و آشنائی داشته و جلاده بواسطه احساسات تجدخواهی و وطنپرستی درمیان بیداران ملت محل توجه شده از گوشه و کنار شنیده میشود قصد گرفتاری مرا نیز دارند .

یکی از شبهای ماه رمضان کامران میرزا که از روحانیین مهمانی میکند پدم را بخانه خود بافطار میخواند و مخصوصاً مینویسد مرا هم باخود ببرد .

شب بایدم بهممانی حاکم رفته منتظر عاقبت امر هستم چون از سر شام باطاق پذیرائی بر میگرددیم در اطاق وسط جوانی را بکامران میرزا معرفی میکنند میرزا محمود خان نام و میگویند الان از راه رسیده کامران میرزا میبرد او را از کجا برگردانیده اند میگویند از شاهرود دستور میدهد او را حبس نمایند کامران میرزا در این مجلس از حال و کار و اشتغال من از پدم تحقیق زیاد مینماید و شاید ابهت و بلندی مقام او در نظر حاکم مانع شده باشد اگر خیالی هم درباره من داشته صورت خارجی بآن بدهد .

بالجمله از خانه حکومت در آمده باخوشحالی بخانه خود میرویم و از نگرانی در میآیم و اما مسافر حبس شده یکی از بستگان میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان است که از رجال معروف دولت میباشد اکنون والی خراسان شده این جوان خود و برادرش میرزا نصرالله خان که معروف بکل و بلبل میباشد جزو حوزه بیداران و بمصاحبت صاحب دیوان والی روانه خراسان شده او را از راه بامر دولت بازگشت داده اند و توسط صاحب دیوان هم درباره او سودی نبخشوده اینک در جزو محبوسین درغل و زنجیر میافتد دستگیر شدگان چند روز در خانه حکومت میمانند گرچه خواص میدانند این حکایت بایی گرفتن نیست ولی مطلب بر عوام پوشیده است .

تا آنکه بواسطه حرکت فوق العاده حاج سیاح محلاتی حقیقت امر بر عوام هم آشکار میگردد .

ولی چونکه فشار حکومت استبدادی رمقی برای خلق باقی نگذاشته یا هنوز احساسات وطنخواهی قوت نگرفته و بلزاری نشده است این مسئله چندان اثر نمینماید.

و اما کاری که حاج سیاح میکند این است که در موقع سختگیری بر او که دست‌آوردان خود را نشان بدهد و عهده مقصودشان اعتراف نمودن اوست بدخالت میرزا علیخان امین‌الدوله در این کار او کسی را نام نمیرد بالاخره بی‌طاقت شده خود را از بالاخانه بی که در آن محبوس است بقصد خود کشی بزمیر میاندازد فریاد میکند ایها الناس بهما رنجبتی میخواهید بدهید ولی ما را بایی نخوانید تقصیر ما بایسگری نیست .

حاج سیاح از این اقدام صدمه بر کمر و دست و پایش میرسد اما از رنج دنیا خلاص نمیکردد بلکه بر زحمت او افزوده میشود .

در نتیجه این اقدام مختصر هجانی در مردم بروز کرده تا یک اندازه می‌فهمند چه خبر است و سیاست باطل دوات آشکار میشود .

بعد از چند روز عکس مقصرین را برداشته هم‌را با قزوین می‌فرستند و تقریباً بیست ماه گاهی در کمال شدت و گاهی با کمی ملایمت در حبس قزوین میمانند .

در موقعیکه عکس مقصرین را نزد شاه میرند شاه زیر عکس میرزا رضا بخط خود مینویسد عکس میرزا رضای کرمانی است و یک فحش پنجم بر آن می‌فراید .

از اینجا معلوم میشود خاطر شاه در میان مقصرین بیش از همه از این شخص مشوش است چنانکه بعد از صدور حکم خلاصی آنها از حبس قزوین که بطهران می‌آیند همه را آزاد می‌آورد مگر میرزا رضا را که مجدداً در طهران بمحبس فرستاده میشود و پس از چندی بتوسط میرزا زین‌العابدین امام جمعه طهران مستخلص میگردد بشرط اینکه در ایران نماند .

میرزا رضا پس از مرخصی از حبس طهران در حالتیکه بواسطه صدمات جسمی طولانی و زجر و شکنجه بسیار که دیده حرکت و خصوصاً پیاده روی او مشکل می‌باشد ولی اضطراباً بابای پیاده از طهران بی مخارج بیرون رفته خود را بگیلان می‌رساند .

میرزا رضا میخواهد بجانب قسطنطنیه روانه گردد ولی استطاعت این مسافرت را ندارد بالاخره از یکی از تجار گیلان در انزلی وجهی قرض مینماید که از استانبول در عوض عطر برای او بفرستد در این حال رئیس پست انزلی بدستوری که از میرزا علیخان امین‌الدوله باو میرسد میرزا رضا را بنشانی صورت و شمائل شناخته مبلغی بلونیاز مینماید.

میرزا رضا از رسیدن این وجه و از احسان امین الدوله در صورتیکه تقاضائی از او ننموده بینهایت مسرور شده وجه قرض تاجر را رد نموده باقیه پولیکه دارد خود را بقسطنطنیه میرساند.

میرزا رضای مریض مغلوب در ورود باستانبول یکسر بمنزل سید جمال الدین میرود که آنجا اقامت نماید سید با اینکه ارادت او را نسبت بخود میداند در اینوقت احتیاط نموده او را نپذیرفته میگوید ایرانی را شب در منزل خود نگاه نمیدارم بالاخره میرزا رضا با مر سید و بخرج او چهل روز در مریضخانه فرانسو خوابیده مزاجش صحت مییابد.



میرزا رضا پس از بیرون آمدن از مریضخانه چند ماه با همشهریهای خود میرزا آقاخان، شیخ احمد و برادرانش هم منزل شده ضمناً بخدمتگذاری سید جمال الدین میپردازد. میرزا رضا میخواهد بایران مراجعت نموده خانواده خود را پرستاری نماید ولی دولت ایران بجمع مأمورین خارجه خود در موقع اخراج او امر نموده تذکره عبور برای وارد شدن بایران باو داده نشود.

میرزا رضا کرمانی

میرزا رضا روزی در محضر سید جمال الدین در شکایت از صدمات روزگار گریه میکند سید میگوید گریه کردن کار کودکان است مرد مادام که دروازه مرگ بروی او باز است نه زیر بار ذلت میرود و نه از حوادث روزگار شکایت میکند میرزا رضا

بس از شنیدن این سخن روح تازه در پیکر خود دیده حال ملال انگیز را تغییر داده برای انتقام کشیدن از ستمکاران خود را آماده می‌سازد.

در موقعیکه انقلابات سیاسی آرامه و ترکان جوان بر ضد سلطان حمید شروع می‌کردند شیخ ابوالقاسم برادر کوچک شیخ احمد روحی مصمم آمدن بایران است. میرزا رضا بعنوان نوکری او بایک تذکره و بیانات ذکره افضل‌الملک روحی یغیر سفارت ایران با سرمایه هشت لیره طلا که سید جمال‌الدین باومخارج راه میدهد روانه می‌گردد یکی از تجار ایرانی نیز آنها را همسفر شده بققاز که میرسند شیخ ابوالقاسم بخراسان رفته تا از آنجا بکرمان برود و میرزا رضا در یکی از بنادر بحر خزر بکشتی نشسته در بارفروشی پیاده می‌شود.

میرزا رضا در استانبول اظهار می‌نموده بخراسان می‌رود و خانواده خود را از طهران بدانجا برده باشغل دلالی معیشت خواهد کرد.

در این صورت جدا شدن او از شیخ ابوالقاسم و آمدنش بمازندران دلیل فسخ آن عزیمت است و یا آنکه از ابتدا بقصد آمدن طهران حرکت نموده و آن عنوان برای پی‌گم کردن بوده است گرچه نزد دوستانش بوده باشد.

گویند میرزا رضا در بارفروشی از شخص کاسی طپانچه‌می که بیش از پنج فشنگ نداشته بمبلغ سه تومان خریداری نموده باخود بطهران می‌آورد.

میرزا رضا بهر ملاحظه بوده اقامت خود را در حضرت عبدالعظیم قرار داده قیافه و نام خویش را تا آنجا که ممکن بوده تغییر داده در بالاخانه روی دری که از صحن مقدس بمدرسه امین‌الاطنان می‌رود بشغل معالجه امراض جلدی که کودکان را دسرو صورت عارض می‌شود پرداخته برای اجرای یگانه مقصد خویش انتظار فرصت میکشد.

فصل بیستم

روحانیت و روحانیون

چنانکه در فصل ۱۶ نوشته شد حاج میرزا حسن شیرازی بعد از واقعه دخانیه در مقام ریاست روحانی منصب جعفری رتبه‌می را تحصیل می‌کند که مثل ومانندی در پیشینان نداشته.

درست است که مسلمیت استاد بزرگوارش شیخ انصاری باعلی درجه رسیده اما ریاست شیخ تنها در عالم روحانیت بوده بی آنکه دخالتی در سیاست داشته باشد در صورتیکه ریاست روحانی میرزای شیرازی بهداز واقعۀ دخانیه رنگ سیاست نیز بخود گرفته بعدی که دولت هم ناکزیر است در مسائل مهم نظریات رئیس محترم مذهب را بدست آورده برخلاف رضای او اقدامی ننماید.

میرزای شیرازی سالهای آخرین عمر خود را در اوج ارتفاع وعظمتی بسر میبرد که هیچکس تصور آن مقام را برای یک رئیس روحانی نمینموده .

بالجمله سامره ظاهرأ و باطنأ مرکز سیاست و روحانیت گشته جمیع رؤسای روحانی مذهب جعفری در عراق عرب و در ایران و دیگر بلاد شیعه مذهب حتی کسانی که پیش از این دعوی همسری با میرزای شیرازی یا برتری از او را داشته در این وقت نسبت باو تمسک الشعاع واقع میکردند اینجا جمله معترضه می که مناسب با مقام دارد بنویسم سید جمال الدین که خود در کسوت روحانیان است پس از واقعۀ دخانیه و تمرکز یافتن قوه معنوی سیاسی در سامره روابط صمیمانه می با میرزای شیرازی حاصل مینماید مراسلاتی که میان این دو بزرگوار رد و بدل گشته و در پاره می از کتب تواریخ طبع شده گواه صدق مدعاست .

سید در همان ایام که در قسطنطنیه با التهاب شدید اوراقی بزبان عرب بر ضد دولت و سلطنت ایران نشر مینماید در یکی از آنها قریب باین مضمون مینویسد:

ایرانیان از پیروی فرمان رؤسای روحانی خود سر نمیچند پس چرا رئیس قوم و فقیه طایفه (یعنی میرزای شیرازی) امر نمیکند این زندیق را از تخت سلطنتش فرود آورند قسم بغداد در اینکار بقدر شاخ حجامت هم خون ریخته نخواهد شد.

خلاصه مرجعیت روحانی و سیاسی میرزای شیرازی نه تنها بزرگان از رؤسای روحانی کربلا و نجف را برای اظهار ارادت و تجدید عهد زیارت سامره میکشاند بلکه رؤسای روحانی ایران را هم بصرافت میاندازد عهد زیارت خود را باریس مذهب تجدید نمایند خصوصاً کسانی که در قضیه دخانیه از طرفداران سیاست او محسوب گردیده اند.

از جمله آقا میرزا حسن آشتیانی است که از طهران عزیمت تشریف عراق عرب

و درك طبعيت ميرزای شیرازی را مینماید.
 در فصل شانزدهم نوشته شد میرزای آشتیانی در طرف شدن بایندر من قسمت می
 از اعتبارات خود را که در قضیه دخانیه بدست آورده بود از دست می دهد.
 اقتدار فوق العاده میرزا علی اسفر خن امین السلطان و همراهی ظاهری و باطنی او
 بارزای روحانی طهران مخالفین میرزای آشتیانی هم سبب میشود که میرزا حسن در
 انظار موهون می گردد و البته، غرور موفوری که بعد از واقعه دخانیه بر او مستولی شده
 نیز بضمیمه منفعت دوستی که داشته در تنزل رتبه و مقام او بی دخالت نبوده است بهر
 صورت میرزای آشتیانی بسامره مسافرت مینماید و توقعات بسیار او در حضرت میرزای
 شیرازی انجام نمیگیرد.

چونکه آن بزرگوار با اشخاصی از رؤسای روحانی که میتواند از اعتبارات او
 استفاده های شخصی بنمایند چندان همراهی نمینماید خصوصاً با کسانی که در طهران
 ساکن میباشند.

میرزای آشتیانی در این مسافرت بسامره یکی از مقاصدش این است که کلمه می
 کتباً یا شفهاً از میرزای شیرازی بر ضد بند من بدست آورده بنشر آن کلمه کسری
 را که از این راه بلا رسیده جبران نماید ولی در این موضوع هیچگونه گامیابی حاصل
 نمینماید چه ازلاً میرزای شیرازی هیچگاه خود را آلوده به اغراض اشخاص نمیکند و
 ثانیاً مقلان رسیدن میرزای آشتیانی بسامره کتابچه مشروحه بامضای حاج محمد حسن
 امین الضرب بدست میرزای شیرازی میرسد مشتمل بر شرح دشمنیهای ظل السلطان
 نسبت بخانواده ما و شرح وقایع گذشته حتی قضیه تطبیع نمودن میرزای آشتیانی را برای
 مخالفت نمودن بایدرم در آن درج مینماید چنانکه نگارنده خود از زبان حاج محمد
 حسن شنیده ام.

رسیدن این کتابچه از طرف شخص تاجر یفرضی بدست میرزای شیرازی بهترین
 وسیله برای پذیرفتن درخواست میهمان خود در موضوع صدور کلمه اهانت آمیزی از
 او نسبت بخانواده ما میشود.

میرزای آشتیانی پس از زیارت عتبات عالیات و خانه خدا بطهران مراجعت مینماید

بی آنکه نتوانسته باشند کی از اعتبارات از دست رفتند دوباره بدست آورد این است آنچه گفته و شنیده میشود و البته اشخاص قضاوت کرده میشوند از روی قصد و نیت آنها بلایی از ضاع روحانیت و احوال روحانیان باین وتیره میکنند عالی و دانی متوجه سامره میباشند تا در ماه شعبان ۱۳۱۲ هجری که خبر رحلت میرزای شیرازی منتشر شده عالم تشیع را سوگوار میسازد.

مجلس سوگواری مقتدای عظیم الشان، رئیس مسلم مذهب و شخص اول عالم تشیع در تمام ممالک شیعه مذهب برپا میشود و در طهران از همه جای شهر در جمیع مساجد و تکایا در تمام خانهای روحانیان معروف و در کوچه ها و بازارها مجلس سوگواری منعقد میگردد روز سیم بامر دولت تمام مجالس برچیده شده و ما در مسجد شاه جمع گشته ناصرالدین شاه شخصاً بمسجد آمده روحانیان را سر سلامت گفته سوگواری را خاتمت میبخشد.

و این اول بار است که ناصرالدین شاه چنین کار اقدام کرده در یک مجلس عمومی مرکب از چند هزار خلق مختلف که در معین و بام مسجد ازدحام دارند وارد میگردد ناصرالدین شاه بعد از سفر آخر اروپا از داخل شدن در مجامع و شامل گشتن بحوزه های اجتماعی چندان تحاشی نمینماید چنانکه گاهی برای رفتن بخانه بعضی از خانواده خود که بیرون از عمارت سلطنت منزل دارند و یا برای رفتن بخانه بعضی از رؤسای مذهبی که سالی یکمرتبه معمول است با کمال سادگی و یا معدودی مستحفظ آمد و رفت مینماید.

خلاصه رحلت میرزای شیرازی در عراق عرب و ایران تأثیر شدید میکند و البته باید چنین باشد زیرا که رؤسای روحانی مهم دیگر که نسبت باین رئیس اول در مرتبه دوم واقع شده بودند و مابین خودشان هم رقابتهایی وجود داشته در این موقع برای احراز مقام اولیت کوشش مینمایند و هر یک طرفدارانی دارند که برای آنها کار روا می کنند.

خصوصاً که مسئله اعلیت در این وقت از مهمترین مسائل روحانیت شمرده میشود

بلی مسئله اعلیت است که بعد از رحلت میرزای شیرازی موجب هیاهوی شدید در عالم روحانیت میگردد.

چون اختلاف است میان قهله که شخص عامی در مسائل فرعی دینی خود باید تقلید از مجتهد اعلم بنماید یا آنکه اعلیت شرط نباشد اگر تقلید اعلم واجب شد ضرورتاً شخص اعلم شاخص و مرکز کل میگردد در صورتیکه اگر شرط نباشد ممکن است در هر زمان مجتهدین بسیار مرجع تقلید و هر يك مقتدای جمعی از مردم بوده باشند میرزای شیرازی در پرتو وجوب تقلید اعلم بر دیگران تقدم جسته مقام اولیت را احراز نموده است.

اکنون که اواز میان رفته تقلید کنندگان او در جستجوی اعلم برای ادای تکلیف شرعی جدوجهد مینمایند.

از مجتهدینی که در حوزه میرزای شیرازی بوده چند تن داعیه این مقام را دارند که مهمترین آنها آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آقا سید محمد کاظم یزدی آقا سید اسماعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی میباشند در صورتیکه در نجف و کربلا اشخاص مهم دیگر نیز وجود دارند مانند حاج میرزا حسین طهرانی شیخ محمد حسن مامقانی ملا محمد شرایانی و غیره.

البته در بلاد ایران هم اشخاص مهمی هستند که دعوی اعلیت مینمایند و لکن از آنجا که عوام شیعه باماکن متبر که عراق عرب توجه مخصوص دارند بروحانیانیکه در آن اماکن ساکنند بیشتر نظر دارند تا بروحانیانیکه در ایرانند.

در اینصورت نباید انتظار داشت که رؤسای روحانی ساکن ایران هر قدر هم در مقام علمی میرز بوده باشند بعد از رحلت میرزای شیرازی از مسئله اعلیت و مرجع تقلید عمومی گشتن استفاده بنمایند پس باید در عراق عرب نظر کرد دید از مدعیان اعلیت کدام يك کوی سبقت را برده شخص اول میگردد.

اما در این موضوع معطل نمیباید شد زیرا که عظمت کلمه اعلیت که بایراییهای دیگر در وجود میرزای شیرازی خود نمائی داشته با خود او و با همان پیرایهها در خاک میرود و دیگری بعد از آن مقتدای معظم نمیتواند مقام او را بآن جمعیت احراز نماید.

البته نظر بمناسبت‌های سنی و سوانح عمری و اعتبارات خصوصی یکی بعد از دیگری از روحانیان شیر قدم جسته بیشتر محل توجه میگردد بی آنکه مرجعیت عمومی یافته اعتبارات میرزای شیرازی را حاصل نماید و حاج میرزا حسین طهرانی در این وقت مسن‌تر و مقدم‌تر از دیگران است.

و در میان اصحاب میرزای شیرازی کسیکه برای پیروی نمودن از سیاست او بیش از همه استعداد بروز میدهد آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است.

در ایران مدعیان اعلیت بیشتر در طهران وجود دارند تا در بلاد دیگر و در میان مدعیان طهران از همه مصرتر حاج میرزا حسن آشتیانی و بعد از او حاج شیخ فضل‌الله نوری است اگر چه مقام علم و فضل این دو تن تا یک اندازه اعلیت دارد اما نه بآن حد که دعوی اعلیت نمایند خصوصاً که در عالم دیانت و پرهیزکاری محل توجه عامه نمیباشند با این تفصیل این دو عالم روحانی با جد و جهد شدید هریک در مقام خود میکوشد که قسمت مهمی از اعتبارات میرزای شیرازی را بخود تخصیص داده باشد اولی بمناسبت‌هایی که اخیراً بعد از واقعه دخانیه بامیرزای شیرازی حاصل نموده.

و دومی بمناسبت اینکه از خواص اصحاب میرزای مرحوم بوده است.

بالجمله بلندپروازیهای بی اندازه این دو شخص برای رسیدن مقامات عالی بزودی بواسطه سنگی که ناگهان از دست غیب بیالهای گشوده آراسته آنها خورده خاتمه مییابد و ایشان را جای خود مینشاند.

شرح واقعه آنکه اوراقی بطور شبنامه هفتگی در طهران توسط پست‌شهری که تازه ایجاد گشته توسط اشغلس مجهول بطور خفا منتشر میشود شبنامهای مزبور مشتمل است بر سوانح عمری حاج میرزا حسن و حاج شیخ فضل‌الله با تذکر دادن رفتارهایی را که بنظر نویسندگان غیر متناسب بلایه روحانیت از آنها صادر شده است.

بدیهی است این کار بدست هر کس میشود بی موافقت همکارهای این دو شخص که نمیخواهند آنها تقدم بجویند نمیباشد.

چند ماه کاغذ پرانی مزبور برضد این دو رئیس روحانی دوام میکند و هر دفعه که صادر میشود بر اعتراضات خود افزوده بیشتر موجب تشتت افکار میگردد.

ایراول دفعه استکه يك مطلب مهم منطقی بطور شبنامه آن هم مرتب و منظم در این بابتخت منتشر میشود بی آنکه معلوم گردد گوینده و نویسنده و توزیع کننده چه اشخاصی و در چه کسوت و حرفتی میباشند و این اطلاعات خصوصی را از کجا تحصیل مینمایند .

انتشار اوراق مزبور نه تنها آن دورریس روحانی را از بلند پروازی باز میدارد بلکه دیگر روحانیان و روحانی نمایان را تهدید مینماید .

بعد از این واقعه دو تن از رؤسای روحانی طهران که با دو رئیس سابق الذکر رقابت دارند یش پای خود را برای توسعه دادن دایره ریاست روحانی و تصدی امور قضائی بار تر مبینند و آن دو تن آقا سید علی اکبر تفرشی و آقا سید عبدالله بهبهانی میباشند و این دو شخص نیز با یکدیگر رقابت دارند .

در خاتمه این فصل تذکر داده میشود که حوادث واقعیهایی در دنیا عموماً و در ایران خصوصاً بضمیمه اقتضای وقت و آثار پیداری که در قوه جوان ایرانی هویدا گشته و مخصوصاً آناری که از اقدامات وطن پرستان و تجدد خواهان در سالهای آخربن بروز نموده سبب میشود که مغزها از خرافات اندکی خالی شده و دیگر چندان وقعی بموافقی روحانی نمایان نمیکذارند .

بلی روحانیت حقیقی خورشیدی است که سر در نیآورد مگر از افق کریبان روحانی حقیقی و يك جامعه وقتی دچار مرض انحطاط اخلاقی شد بوجود عالی ودانی افراد بر حسب استعداد ذاتی که دارند سرایت مینماید و روحانیت باز بچه دست اشخاص خود پسند طمعکار میگردد .

دیگر آنکه بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق العاده که از این راهبر مرکز ریاست روحانی هویدا شد و روحانیان پیر و سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند عموم روحانیان باستانی و جوده های مقدس منزمو روحانی میکوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده از این راهبر اعتبارات خود بیفزایند در صورتیکه امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل میازد با وجود این دولیان در برانگیختن روحانی نمایان در برابر روحانیان حقیقی

برای شکستن صورت و برهم زدن عظمت آنها کوتاهی ننمایند و در سایه این سیاست باطل برای تاخت و تاز روحانی نمایان طماع و روحانی زادگان بی سواد میدان وسیعی تهیه میشود که بواسطه وجود آنها خرابی کار روحانیت و تزلزل اساس سیاست هر دو بر زیانت میگردد.

بهر صورت دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تجاوزات یگانگان بسی سودمند بود ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی بربیاند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده هر يك از سیاستیون و روحانیون را بادای وظیفه خود وادارد.

فصل بیست و یکم

قتل ناصرالدین شاه

در سال ۱۳۱۳ یکهزار و سیصد و سیزده که چهل و نه سال هجری از سلطنت ناصرالدین شاه میگذرد خاطر وی بر آن تعلق میگیرد که چون سال پنجاه در رسد بنام قرن دوم سلطنت جشن بزرگی گرفته بر عظمت و اعتبار خود بیفزاید.

در ایران سی سال یک قرن است و باین قاعده سال شصتم قرن دوم و لکن عشق شاه صاحب قران بشنیدن عنوان ذوالقرنین او را بر آن میدارد که سال پنجاه سلطنت را قرن مقرر دارد.

ناصرالدین شاه را دیدن اوضاع روزگار و اطلاع بر افکار جدید و مخصوصاً آنچه اخیراً در ایران بروز نموده بانکوشهای بسیار که ازاد در رعایت ننمودن حقوق ملت در جراید خارجه میشود بضمیمه خستگی از عیش و نوش و شهوت رانی که باقتضای سن برای او حاصل شده بر آن میدارد هر چه بتواند برای خلق اسباب رفاه و آسایش فراهم نموده قلب ملت را بخود جلب نماید.

چنانکه در اواسط این سال مالیات نان و گوشت را که موجب گرانی این هر دو

میباشد و عموم مردم مخصوصاً اقرا بلرزانی آنها نظر دارند و عاف میدارد تا باین وسیله قلب عموم را بشرکت نمودن با شوق و شغف در کار جشنی که در نظر دارد همراه و متوجه سازد.

معاف گشتن مالیات مزبور باندازه‌ی در مردم حسن اثر مینماید که بصرافت طبع آنها را بچراغان کردن طولانی برای اظهار تشکر از دولت واداشته دنباله آن کشیده میشود تا ماه ذی القعدة الحرام که دولت شروع مینماید بتبیه دیدن اسباب جشن قرن پادشاهی.

میرزا علی اصغر خان صدراعظم و دیگر رجال دولت برای این جشن تدارك فوق العاده میبندند نقشه‌های مفصل میکشند و میخواهند چند شب تمام مملکت را چراغان نموده در طهران و در تمام ولایات آتش بازی مفصل کرده خوان نعمت پادشاهی را در همه جا گسترده از طبقات مختلف تا آنجا که بتوانند مهمانی نمایند.

و هم علماء و امراء و بزرگان را بخلعتهای فاخر از جانب دولت مفتخر ساخته از انعام و اکرام عمومی نمودن بقدر امکان دریغ ندارند.

اعیان و اشراف مملکت هر يك بقدر استعداد خود برای تقدیم حضور همایونی تحفه قلمی مهیا مینمایند حکام بلاد و مأمورین دولت در همه جا از داخل و خارج تقدیمیهای لایق مهیا میسازند شعراء و ادبای مملکت قصیده‌ها گفته تاریخها و تنبیه نامها سروده شاه را بنام ذوالقرنین یاد نموده بخود وعده گرفتن جایزه‌ها میدهند.

خصوصاً که شاه مقرر داشته آثار ادبی که در موضوع این جشن از دانشمندان مملکت ظاهر گردد بصورت لوحه‌های نفیس درموزه همایونی بیادگار ضبط گردد.

بالجمله تهیه‌ها از طرف دولت و ملت تا نیمه این ماه دیده میشود و آیتهای کهنه دولتی را از بلاد بطهران میفرستند که تجدید گردد.

سفرای فوق العاده دول برای عرض تبریک و تنبیه اغلب بطهران وارد شده و بعضی در راهند بزودی وارد میگردند.

تجار و کسبه اسباب زینت و چراغانی از خانها بمغازه‌ها و دکا کین میرند ساعت بساعت بر زینت و آرایش شهرها افزوده میشود و در طهران از همه جا بیشتر.

مقرر است که از هیجدهم ماه ذی‌العقده جشن شاهانه شروع گردد .
 شاه بخیال میافتد روز جمعه هفدهم ماه مزبور را محض توسل بارواح مقدسه
 انبیاء و اولیاء و مبارکی جشن و طلب عفو و بخشش از خطاهای گذشته و درخواست توفیق
 و سعادت در آتیه از
 خداوند متعال بمزار
 حضرت عبدالعظیم که
 بمسافت چند میل در
 جنوب طهران واقع است
 مشرف گردد .

شاه در این روز
 ناهار را در زاویه مقدسه
 مهمان صدراعظم است
 و صدراعظم در باغ مادر
 شاه تهیه بسیار برای
 ناهار دیده است .

شب جمعه نگارنده
 بحضرت عبدالعظیم
 مشرف شده ساعتی از
 شب میگذرد در یکی
 از ایوانهای غربی صحن
 مقدس که متصل بدالان



ناصرالدین شاه قاجار

شمالی صحن است نشسته انتظار رفیقان را میکشد که بشهر مراجعت نماید در تاریکی
 زاویه ایوان شخصی در لباس کسبه دیده میشود که صورتش درست تمیز داده نمیشود
 این شخص میرزا رضای کرمانی است که گوشه تاریکی سرپا نشسته دستها را بروی زانو
 و سر را بروی دستها گذارده در دریای فکر و خیال فرو رفته بی آنکه تغییر وضعی

بخود بدهد یا کلمه می بگوید در این حال دوتن از زوار در طرف دیگر ایوان نشسته با یکدیگر صحبت داشته در ضمن سخن میگویند فردا شاه بزیارت میآید قرق هم نمیشد چون تا کنون رسم بوده است هر وقت شاه باین مزار مشرف میشده صحن و حرم را بکلی قرق مینموده اند.

در اینوقت که شاه از ملت اطمینان یافته تصور نمیکند کسی در کمین او بوده باشد و هم میخواهد خود را درمجامع عمومی داخل نموده با همه یگانگی نماید این عادت را بر هم زده بی قرق بصحن و حرم وارد میکرد و چیزی که هرگز بغلطرش خطور ننماید این است که میرزارضای ستمدیده دلریش آماده انتقام کشیدن از ستمگر خویش درمیان این جمع بوده باشد.

خلاصه بمحض آنکه از زبان این دوتن از زوار شنیده میشود شاه فردا بزیارت میآید و قرق هم نمیشد مجسمه فکر و خیال در تاریکی زاویه ایوان بجنبش آمده سر از روی دست و زانوی تحریر داشته از روی تعجب میگوید شاه، شاه فردا اینجا میآید قرق هم نیست.

نگارنده از دیدن این حال و شنیدن این سخن تعجب آمیز از کسیکه در ظرف چند دقیقه که فاصله کمی نزدیک نشسته جز سکوت و بیحرکتی چیزی ندیده تعجب نموده تصور میکند این شخص عارض دلخسته ایست که میخواهد بوسیله عریضه می بشاه خود داده باشد.

رقا میرسد نگارنده هم بشهر بازگشت مینماید فرای آنروز یکساعت و نیم پیش از ظهر از خیابان ناصریه بطرف لالهزار بمهمانی یکی از دوستان میروم و بروی دری که از خیابان ناصریه بارگ کشوده است معدودی از غلامهای کشیکخانه همایونی دیده میشوند که در دو طرف خیابان ایستاده انتظار بیرون آمدن موکب شاهانه و حرکت نمودن بحضرت عبدالعظیم را دارند.

کالکه شش اسبه محاذی درب اندرون انتظار در آمدن شاه را از حرم سرا میکشد سوارها با حال پریشانی یکنی میزنند پیداست از نرسیدن جیره و مواجب بفلاکت افتاده اند و از آنها مفلو کتر اسبهای سواری آنها است که لاغری و پژمردگیشان

از ستمکاری رؤسای اصطبل و صاحبمنصبان کثیف‌خانه در طمع نمودن بعلیق آنها شهادت میدهد.

بالجمله از وضع سواری شاه و حالت همراهان او آثار ناامیدی هویداست و بدان میماند که در دلها حادثه نزدیک و خطر بزرگی اثر نموده باشد.

نگارنده بمیمانی رفته ساعتی ازظهر میگردد بایکی ازدوستان که شخص بی اعتنائی بدنیا میباشد ازبی اعتباری زندگانی این عالم صحبت میداریم که پیشخدمت از در آمده میگوید سربازهای قراول درخانه را فشنگ (۱) داده میگویند درحضرت عبدالعظیم کسی بشاه تیرانداخته کارگر نشده.

رفیق بی اعتنائی بدنای من میگوید این شاهد صدق گفتار است که ازدر آمده مارا متنبه میسازد رسیدن این خبر دوستان را متفرق نموده هر يك بجانب منزل خود روانه میگردد در مردم اضطرابی هویداست سوار قزاق در شهر میگردد رجال دولت بایکی دونفر سوار ملح حرکت میکنند که اینها همه علامت گذشتن کار شاه است اما پی درپی خبر منتشر میشود که بشاه آسیبی نرسیده بزودی مراجعت خواهد کرد بعضی میگویند مجروح کشته بعضی میگویند در گذشته و حقیقت امر برعاده منور است تا فردای آنروز که مکشوف میگردد.

شرح واقعه آنکه میرزارضا از آن وقت که درشب جمعه شنیده است شاه بزبارت میرود و قرق هم نمیشد شاهد مقصود را در آغوش دیده خود را بآرزوی دیرینه رسیده می‌بیند شاید هم ازپیش درانتظار چنین روزی بوده است.

میرزارضا از دیرزمان مالیخولیای کشتن ناصرالدین شاه را درمغز خود میپروراندیده ستمکاریها و حبس و زجرهایی که از مأمورین دولت میدیده و میکشیده باین مالیخولیا قوت میبخشیده است چند سال در موقع تفریه خوانی تکیه دولت که او در غرقه حاج محمد حسن امین‌الضرب خدمت مینموده چون شاه برای داخل نمودن بگردش‌غرفه‌ها میرسد میرزارضا میخواهد با کاردی که دارد مقصود خود را انجام داده باشد اما احتیاط میکند که مبادا کارگر نگشته کامیاب نگردد و کارها بدتر و سخت‌تر بگردد و همچنین در

(۱) رسم است سربازان تفنگ می‌دهند و در وقت ضرورت با آنها تفنگ داده میشود.

مواقع دیگر این عزم را داشته و رعایت احتیاط را نموده دست نگاه داشته است و آیا از کلمه‌ی که شاه بطور خصوصی زیرعکس او مینویسد و در فصل ۱۸ نوشته شده و هم از احتیاطهای شاه که میسرده است با و تذکره ندهند که وارد ایران بشود نمیتوان پی برد که شاه نیز از او بدگمانی شدید داشته است؟

میرزا رضا در موقعیکه از قسطنطنیه بطرف ایران حرکت مینماید همین مایخولیا رادرسر دارد و آرزویش در دنیا کشتن ناصرالدین شاه است معاشرت چندین ماهه اخیر او با سید جمال الدین و حوزه بیداران ایرانی آنجا مخصوصاً همشهریهای خودش هم البته این اندیشه را در وجود او قوت داده او را تشویق نموده است .

میرزا رضا همه جا با این اندیشه زندگانی میکند از روی همین فکر در مازندران طبانچه میخرد و از روی همین خیال در حضرت عبدالعظیم اقامت مینماید .

چیزی که محل نظر است این است که آیا امین السلطان صدراعظم و اشخاص محرم اومانند حاج محمد حس امین الضرب از باز آمدن میرزا رضا باین مملکت خبردار هستند یا نه و اینکه محمد حسنخان اعتماد السلطنه چرا مورد بدگمانی شاه میشود اعتماد السلطنه با میرزا رضا چه آشنایی دارد با صدراعظم چه خصوصیت تازه حاصل نموده و بالاخره بمرگ طبعی از دنیا میرود یا مسموم میگردد اگر مسموم شد بدست کی و بدستور کی میشود شاید در آینده بشود تحقیقی در این موضوع کرد .

حاج سیاح محلاتی میگوید با احتیاط اینکه مبدا میرزا رضا اقدام بکاری کند که باز موجب گرفتاری من بگردد با امین السلطان مینویسم میرزا رضا باین شهر آمده مراقب او باشید اما او نخوانده و نشینده گرفته بروی خود نیآورد .

گفتم صدراعظم از آمدن میرزا رضا خبر داشته باشد و ندانسته بگیرد بلی ممکن است چونکه صدراعظم یقین حاصل کرده شاه بعد از گذشتن جشن یفاصله بواسطه سببه کاریهای کامران میرزا و ظل السلطان و دیگر دشمنان اورشته امور دولت را از دست روی دزدست برادرانش و بلکه از دست اقارب و ارحامش که در کار اند خواهد گرفت و خانواده او را بکلی بر خواهد چید و شاید خطر جانی هم متوجه او بگردد . و این حقیقی است که چندان قابل انکار نیست چه دشمنی دشمنان صدراعظم

بعد کمال رسیده شاه نیز از قهر کردنهای پی در پی او بیجان آمده بتقدینه وافری که برادرش میرزا اسمعیل خان امین‌الملک و بستگان او جمع آوری نموده‌اند چشم طمع دوخته بعضی از کسانی که تصدیق دارند شاه باطناً از امین‌السلطان دلگیر شده و اگر مانده بود وایام جشنش می‌گذاشت قطعاً او و خانواده‌اش را از کار خارج میکرد سبب را چنین می‌گویند که شاه در نظر داشته است باصلاحاتی در امور مملکت اقدام نماید و با بودن رشته امور بدست صدر اعظم و دست نشاندگان او امکان پذیر نبوده چه آن اصلاحات بدست درجال تجددخواه بایستی انجام بگیرد و آنها اغلب مخالفین امین‌السلطانند بر نگارنده صحت این قول معلوم نیست چه اگر شاه اصلاحاتی هم در نظر داشته است چیزی نبوده که حاجتمند دست تجدد خواهان بوده باشد.

بالجمله گویند شاه عادت داشته نقشه‌های خیالی خود را که بعد می‌خواست اجرا کند از پیش یادداشت مینموده یادداشت‌های مزبور نزد یکی از زنهای محرم او سپرده میشده است.

اینجا نظری باید بحرم شاهی کرد همان حرم‌سرا که نگارش شرح احوال آنرا يك جلد كتاب بزرگ كافی نمیشد.

صدر اعظم با حاجت شدید که به‌با خبر بودن از افکار خفیه شاه دارد چگونه میشود در این حرم‌سرا روابط خصوصی نداشته برای اطلاع از اخبار مهم راه مطمئنی تحصیل نکرده باشد بواسطه خواجه‌سرایان، خدمتگاران و بلکه بعضی از خود خانم‌ها که در محیط ملو از رقابت با یکدیگر زندگانی مینمایند و هر يك از آنها همه گونه حاجت بشخص اول دولت آن هم شخص اول خراج با اقتدار دارند.

يك قضیه خصوصی نیز با درمیانی مینماید که وسیله خوشبختی و خوشوقتی برای صدر اعظم گشته راه او را تا نقطه قلب و دماغ ناصرالدین‌شاه باز مینماید و آن اینست: ناصرالدین‌شاه در حرم‌سرای پر جمعیت خود اخیراً بدختر باغبان باشی خویش تعلق خاطر یافته این دختر بزودی سوگولی حرم میگردد.

پس از چندی بواسطه گوشه چشمی که از شاه بخواهر کوچکتر خود مشاهده نموده مکدر گشته روی خوش بشاه نشان نمیدهد شاه پیر وسیله برای رام نمودن

قلب وی متوسل میگردد .

حتی باین وسیله که صدر اعظم این خانم را بتوسط خواجه سرا باین نصیحت کند فرستاده صدر اعظم باین بهانه باخانم دختر باغبان باشی ملاقات نموده قلبدیده او را از شاه بجانب صدر اعظم جلب نموده وسیله تحصیل خبرهای خصوصی حرم را بهتر بدست میآید و میفهمد که بعد از جشن کار او و خانواده اش ساخته است از روی این نظریات است که تصور کرده میشود صدر اعظم از بودن میرزا رضا در حضرت عبدالعظیم و از سوء قصد او نسبت بشاه شاید بیخبر نبوده و بر طرف شدن دشمن جان و مال خود ناراضی نداشته است چیزی که تصورش مشکل است این است که میرزا رضا مدتی در طهران و در حضرت عبدالعظیم مانده جمعی از دوستان او از ورودش باخبر باشند و با همه خبرنگاران که کالمران میرزا در طهران و اطراف دارد شاه و پرش از بودن میرزا رضا در این شهر بالمره بیخبر مانده باشند و باز نظرها مختلف است که اندیشه شاه کشی میرزا رضا اخیراً از کجا مددیافته و اینک مسبب حقیقی قتل شاه چه اشخاصی میباشند در صورتیکه میرزا رضا اعمال خود ناصر الدین شاه است که باین صورت در آمده و هر مددی از هر کجا باو رسیده باشد از نتیجه همان اعمال میباشند.

خلاصه میرزا رضا پیش از ظهر روز جمعه هفدهم ذی القعدة هزار و سیصد و سیزده هجری چشم رؤسای خدام حره را دور دیده طایفه کوچک خود را بادل بزرگ و مغز پراز حس انتقام برداشته با عریضه‌ای بحرم وارد شده در سمت جنوب رو بروی دری که بجانب امامزاده حمزه گشوده است خود را بضریح میچسباند مانند کسی که التجاه آورده باشد و تضرع و زاری بدگواه الهی نماید چون اول دفعه است که شاه بی قرق بصحن و حرم وارد میشود زن و مرد در صحن اجتماع نموده که شاه را ملاقات نمایند معدودی فرائش و بسا اول هم که پیش روی شاه حر کت میکنند متعرض کسی نشده مردم رایش و پس نمی نمایند. بدیهی است این چند نفر مستحفظ هم با شاه بایوان و حرم وارد نشده همراهان شاه در حرم دو سه تن از خلوتیان و یکی دو تن از رؤسای خدام مزار مقدس میباشند .

و اما صدر اعظم بیباغ مادر شاه که محل میهمانی است رفته تنظیمات آنجا را

میبیند و مراجعت نموده ددرسر کوچه غربی که اول بازار واقع است انتظار ورود شامرا میکند در این وقت امین الملك در صحن مقدس بارؤسای خدام ایستاده دستور تنظیمات را میدهد که از طرف برادر احضار میگردد امین الملك بارؤسای مزبور بیرون آمده میبیند صدر اعظم در کالسکه نشسته غلبان میکند و با وجد و سرور بسیار بوی رو کرده میگوید نوشته مهمی را کم کرده بودم حالا بخاطرم آمد کجا گذارده ام این است علت خوشحالی من صدراعظم امین الملك و خدام را بی آنکه کاری بآنها داشته باشد احضار نموده معطل نگاه میدارد تا شاه میرسد و همه باتفاق بصحن آمده شاه وارد حرم میشود و صدر اعظم در میان ایوان با بعضی از رجال دولت قدم زده بیرون آمدن شاه را انتظار دارد شاه زیارت را تمام کرده بجانب غربی حرم روانه میشود که از در طرف جنوب خارج شده املزاده حمزه را زیارت نموده برگردد:

خدام حرم اندکی مردم رایش و بس مینمایند که راه گذشتن شاه را باز نمایند و باینواسطه جمعی از زنان زیارت کننده خود را بزایوه حرم ما بین جنوب و مشرق کشانیده روگشاده و نیمرخ بانتظار دیدن شاه میایستند صف اول این جمعیت زنانه معاذی در و متصل بهمین موضع ازضربح مطهر است که میرزا رضا بدانجا التجله آورده شاه از زایوه مغرب و جنوب پیچیده پیش از آنکه رو بروی در رسیده از حرم بیرون برود چشمش بجانب زنان افتاده حواش متوجه پیش روست و از طرف چپ بکلی غافل در این وقت میان او وقانلیش پیش از یکقدم فاصله نیست.

میرزا رضا بدون هیچگونه مانع شاه را در کنار خود دیده پشت بهطرف زنها نموده عریضه را در دست و طپانچه را زیر عریضه پنهان نموده دست خود را دراز میکند که عریضه خود را بشاه برساند تغییر وضع دادن او و دراز شدن دستش برای دادن عریضه شاه را از توجه بزنان منحرف و باو متوجه میسازد اما این توجه یش از بیک چشم برهمزدن نیست که قلب او هدف تیر انتقام میگردد پس از رسیدن تیر بقلب شاه انقلاب شدید در حرم روی داده زن و مرد فرار مینمایند شاه بی آنکه سخنی گفته باشد یکقدم بطرف درجنوبی برداشته همانجا آهی کشیده در حالیکه همراهان میخواهند او را نگاهداشته باشند بر زمین خورده جان میدهد و نمش او را میکشند

بمقبره جیران که در فاصله بین الحرمین واقع است و اکنون جزو فضای مدفن اوست میرزا رضا پس از کشتن شاه طباچه را انداخته میخواست فرار کند که بعضی از زوار او را نگاهداشته خلوتیان و خدام رسیده کنگ زنانه او را از حرم بیرون کشانیده بمحسین مقدس میبردند.

یکی از همراهان شاه کمی از گوش او را با قلمتراش بریده خون جاری میکرد مردم نیز بقصد کشتن او آزار فراوانش مینمایند.

صدر اعظم درحالتیکه با اضطراب میخواست بحرم داخل شده از حال شاه خبر بگیرد بهر ملاحظه باشد نمیخواست میرزا رضا بانصورت بدست مردم کشته شود فریاد میکند او را نکشید کسی گوش نمیدهد. بالاخره فریاد میزند صدر اعظم میگوید او را نکشید مردم اسم صدر اعظم را شنیده دست از رفتن خود کشیده قاتل را بدست مأمورین دولت داده او را بمحسین میبرند.

میرزا علی اصغر خان صدر اعظم اگرچه از رجال با سیاست درجه اول شمرده نمیشود ولی دارای هوش و جریره سرشاری است همان هوش ذانی او را رهبری کرده تذکراتی میدهد که ازماتند او اشخاص اینگونه تذکرها دور بنظر میآید اول تذکر ممانعت شدن از کشته گشتن کشته شاه است بی آنکه معلوم گردد همدستان او کیانند تذکر دوم آنکه قتل شاه را پنهان و او را بصورت زندگان بمقر سلطنت بازگرداند تا از انقلاب و اغتشاش منتظر الوقوع در این گونه مواقع جلوگیری شده باشد.

صدر اعظم در اینحال یش از همه کسی از دشمن دیرینه خود کامران میرزا که وزیر جنگ و حاکم طهران است اندیشه دارد صدر اعظم میدانند که در این موقع کامران میرزا میتواند دشمنیهای دیرینه خود را درباره او تلافی نماید خصوصاً که او بر ضد سلطنت مظفرالدین میرزا میباشد و از هیچ اقدام برای رسیدن بمقامد دروغ نخواهد کرد صدر اعظم برای جلوگیری از اقدامات این دشمن اگرچه یکی دوساعت هم بوده باشد وقت لازم دارد اینست که از انتشار خبر قتل شاه پیش از ورود بشهر جلوگیری مینماید و برای تحصیل قدرت و رسمیت میخواهد اول ولیمهد دولتها باخبر نموده کشته شدن شاه وقتی منتشر گردد که جانشین وی مشخص شده باشد.

بهر صورت صدر اعظم در عین پریشان حواسی و با اسباب بسیار مختصر که در دست دارد خود را نباخته دست و پای خویش را کم ننموده مانند کسی که از پیش فکر عمیق در اجرای این نقشه نموده باشد بعد از قرق نمودن صحنها و بستن درها خدشاه را باین عنوان که در حال غشوه و ضعف است در آغوش چند تن از خلوتیان از در کوچکی که در گوشه صحن معروف بصحن جیران است بیرون برده در کالسه سلطنتی نشانیده خود پهلوی مرده نشسته فرمان حرکت میدهد و امر و نهی مینماید.

مردم که موکب سلطنت رامی بینند صورتیکه رفته باز میگردند در کشته شدن شاه تردید نموده بلکه بزندگانی او امیدوار میگردند.

صدر اعظم باین ترتیب و تدبیر از هر حادثه خطرناکی جلوگیری نموده بدن شاه را بعمارت سلطنتی رسانیده پیش از هر کار باتلکراف و لیمپد را که در تبریز است اطلاع داده حکم تلگرافی بر صلاحیت خود برای هر گونه اقدامی که لازم بداند صادر کرده با کمال قدرت در جایگاه شاه کشته شده و در مقام پادشاهی که بعد از مدتی خود را باریکه سلطنت میرساند نشسته کامران میرزا را با تهدید شدید بجای خود مینشاند و زمام امور لشکر و کشور را کاملاً در دست اقتدار خود میگیرد و پایتخت را منظم نگاه میدارد.

فصل بیست و دوم

سلطنت مظفرالدین شاه

مظفرالدین میرزا باین مناسبت که ملازش شاهزاده خانم است بر برادران دیگر در رسیدن بمقام سلطنت تقدم جسته.

این شاهزاده ذاتاً کم حیل دارای ادراک محدود و بی اندازه عیاش و خوشگذران است بعدیکه سلامت بدن خود را هم فدای شهوترانی نموده.

ولیمپد در مدت طولانی اقامت آذربایجان یکبار و در حقیقت خانه نشین بوده چه همه وقت در مقابل خود والی مقتدری را مانند فتحعلیخان صاحب دیوان یا حسنعلیخان

امیر نظام و غیره میدیده است که نه تنها زمام کل امور ایالت را در دست داشته بلکه در کارهای شخصی او هم دخالت و بعبارت دیگر باو للمکی و تحکم مینماید.



مظفرالدینشاه

ولیعهد بواسطه نداشتن اجزای قابل و نارسائی تدبیر خود در اداره کردن امور زندگانی همه وقت بی بول معطل سرگردان و گرفتار دست طلبکار است. ناصرالدین شاه که حب حیات و علاقه بطول عمر بر هر علاقه‌ئی در وجودش غلبه

دارد ذاتاً بآنکس که در انتظار مرگ او نشسته توجهی ندارد گرچه فرزند خود بوده باشد .

وبعلاوه بدو فرزند دیگر معبود میرزا و کامران میرزا آقندر بال و پر داده که در هوای سلطنت هم پرواز مینمایند و این خود مزید شکسته بالی ولیعهد است والی آذربایجان هم هر که باشد برای استقلال شخصی خود ولیعهد را در مانده و پریشان حال مینماید .

ولیعهد بواسطه این اسباب و اسباب دیگر که سر آمدش همان محدود بودن فکر اوست در سالهای آخر عمر پدرش با نهایت فلاکت و پریشان روزگاری در تبریز امرار حیات مینماید در اینصورت چندان هم نمیتوان او را ملامت کرد اگر خود را در آغوش عیاشی و شهوت رانی انداخته باشد .

شکوه السلطنه مادر ولیعهد از زنهای محترم ناصرالدین شاه است و تعصب مذهبی زیاد دارد و در اختلاف شیخی و متشرعه که در این قرن بروز کرده و طریقه شیخی قوت گرفته است شکوه السلطنه یرو آن طریقه گشته ولیعهد هم بتابعیت مادر خود و منسوب او میرزا محمد خان امیرالامرا، که رئیس در خانه اوست بطریقه شیخی متماثل شده خود را یش از آنچه هست مذهبی معرفی مینماید و بحاج محمد کریمخان کرمانی و اولاد او اظهار ارادت میکند .

بهر این است در این موضوع عبارت کنایی را که میرزا محمد خان مجدالملک نوشته موسوم بر ساله غیبی اینجا نقل نماید مینویسد :

عنقریب ولیعهد دولت ایران را تشویقات اندرونی و بیرونی منسوبان امی او که امت معتبری هستند شیخی مقتدری خواهند کرد و او را عصیت این مذهب بعملی و میدارد که از حوصله دولت و ملت خارج باشد و از برای ملت و لایه‌های تعیین میکند که مردود ملت بوده باشد .

بالجمله ولیعهد با آن عالم عیاشی که در خلوت از هیچگونه ارتکابی خودداری ندارد در ظاهر نماز گذار و دعاخوان، روزه‌شنو سید پرست، دعاگیر، نذر و نیازده میباشد چونکه شنیده است باین توسلها میتواند تمام گناههای خود را امرزیده شده بداند .

ولیعهد اخلاق خود را از هر جهت بخلوتیان و نوکرهای مقریش نیز سرایت داده و این طبیعی است که زبردستان در اخلاق و آداب پیرو زبردستان خویشند .
در سالهای آخرین ریاست درخانه ولیعهد بعدالمجید میرزای عینالدوله رسید این شاهزاده فرزند عضدالدوله نوه فتحعلیشاه قاجار است .



عینالدوله

در پیروی نمودن از اخلاق و عادات ولیعهد ازدیگر چاکرانش کوتاهی ننموده
در این وقت پیشکاری کل آذربایجان را هم دارد .
دیگر از مقربان درگاه ولیعهد حسین پاشا خان ملقب بامیر بها در جنگ میباشد

امیر بهادر جنگ رئیس کشیکخانه و لیعهد است خود را در مذهب متعصب مینمایاند این شخص اگر چه عامی است و از اوضاع روزگار بیخبر ولی کارکن و باعزم و استقامت است. از خانواده نظام‌الملک تبریز چندتن پسر و جوان از مقربان و لیعهدند و نیز از اولاد حاج صدرالدوله اصفهانی نواده‌های حاجی محمد حسینخان صدر اعظم چندتن از خلوتیان و مقربان او میباشند.

میرزا محمودخان حکیم‌الملک هم طیب و لیعهد است و نفوذ تام در وجود او دارد و لیعهد در میان اجزای خود يك سيد محترم هم دارد که با اظهار ارادت مینماید و این شخص آقای بحرینی میباشد و لیعهد چون از رعد و برق و انقلابات هوایی ترسناک میشود بیدمزبور پناه برده در سایه ردای او وحشت خود را برطرف مینماید.

سید و اولاد از هم و لیعهد را با خلایقی که بیشتر موجب حاجتمندی او باشند و مزید استفاده نمودن آنها بوده باشد تشویق مینمایند.

این مردم که سالها در آذربایجان در خدمت و لیعهد بفلاکت گذرانیده انتظار میکشیده‌اند و لیعهد شاه شود و بنوایی برسند در این وقت باخواهای بلند با آرزوهای بسیار باکیه‌های خالی و مفزهای پر از طمع مصمم آمدن بطهران و رسیدن بمقامات عالی میباشند.

عین‌الدوله که اردوی و لیعهد در تحت ریاست او بمقر سلطنت میرسد خود را از حالا صدر اعظم میداند امیر بهادر جنگ خود را سپهسالار میشناسد.

و بالجمله همراهان و لیعهد مشاغل عالی دولتی و فرمانفرمایی ایالات و ولایات را در میان خود در عالم خیال تقسیم نموده هیچکس از رجال ناصرالدین‌شاه را در مقابل خود قابل اعتناء نمیدانند.

پس از رسیدن مرزده سلطنت بولیعهد بضمیمه مبلغی پول نقد برای تدارك مسافرت فرزند ارشد خود محمد علی میرزا را بجای خود نشانیده بجانب طهران رهپای میگردد تا از طهران پیشکار کل به آذربایجان بفرستند.

اینك با اوضاع طهران بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه و پیش از ورود مظفرالدین شاه نظری باید کرد بدیهی است تهیه فوق‌العاده که برای گرفتن جشن قرن دوم شاه

مقتول در طهران و در همه جا دیده شده بود از میان رفته زبانی بر دولت وارد گشته سودی هم بکسی نرسیده است سفرای فوق العاده که برای تنبیه جشن بطهران رسیده یاد راه میباشند مأموریت آنها تبدیل تنبیه گفتن از تاجگذاری مظفرالدین شاه میگردد . در ایران در موقع تبدیل سلطنت غالباً انقلاب و اغتشاش روی میداده اشخاص صاحب نفوذ و متمکرانی که منتظر فرصت بوده اند از تجاوز نمودن ب زیر دستان خود در اینگونه مواقع دریغ ندارند .

اما در حادثه قتل ناصرالدین شاه بجای هر گونه اغتشاش مترقب الوقوع امنیت و آسایش حکمفرما میگردد بدسبب :

اول آنکه قتل ناصرالدین شاه پادشاهی که چهل و نه سال با کمال قدرت سلطنت نموده عموم بزرگان و گردن کشان مملکت را دچار وحشت و اضطراب ساخته بطوری که جرأت نمیکند دست از پا خطا نمایند .

دوم آنکه صدراعظم در مدت چهل و چند روز تمام استعداد و قابلیت خود را برای نگاهداری مملکت بروز داده بحقیقت مملکت داری مینماید .

صدراعظم در مدت یکماه و نیم چنان با قدرت و مواظبت حکومت نموده که میتوان گفت در تمام مدت سلطنت قاجار نه ایران چنین حکومتی بخود دیده و نه تهران چنین مرکزینی داشته است شاهزادگان و رجال بزرگ دولت مخصوصاً کسانی که میان آنها و صدراعظم صفائی نیست در این مدت کاملاً خانه نشین شده از مداخله در امور خودداری مینمایند .

و اما قاتل شاه چنانکه از سابق اشاره شد ناصرالدین شاه همه وقت در موضوع مقصرین سیاسی این سیاست را بکار میرده که نسبت بایگیری و فساد عقیده بآنها بدهد در این وقت هم همان سیاست بکار رفته در طهران و همه جای مملکت شهرت میدهند کشته شاه بایی و ارتکاب این عمل از روی فساد عقیده بوده است .

این سیاست نظر بسابقه می که دارد و در اول سلطنت ناصرالدین شاه از طایفه بایی سوء قصدی باو شده زود در ذهن مردم دور و نزدیک جای گرفته تنها معدودی از واقفین سیاست میدانند کشته شاه بایی نیست و اقدام باین عمل از روی فساد عقیده نمیشد .

بالجمله بطلان این سیاست در اثر تبلیغات مخالف از طرف یداران ملت و در نتیجه استنطاقهایی که از قاتل مزبور بعمل آمده بزودی بعموم مسلم میگردد .

نگارنده هم در ضدیت با این سیاست باطل از زبان میرزا رضا شعری ساخته منتشر مینماید تا مسلمانی و تشیع او ظاهر شده از هدف تیر نهمت بایگیری نجات یابد شعر مزبور بفاصله دو روز بهمت حاج محمد علیخان معروف بتفلیسی که یکی از آزادیخواهان است و در مجالس اعیان و اشراف مکرر حاضر میگردد در طهران مشهور شده بولایات هم میرسد باین عنوان که میرزا رضا وصیت نموده این شعر روی سنگ قبر او نوشته گردد و شعر این است:

محب آل محمد غلام هشت و چهار فدای مردم ایران رضای شاه شکار
و از دیگر حوادثیکه برنسبت بایگیری میرزا رضا مترتب میگردد یکی این است که شاعری و رقاء تخلص با پسرش بنهمت بایگیری در محبس دولت است یکی از بشککن شاه ملقب بمعینالسلطان که میشود کشته شاه بانی است بر تنفر او از هر بایی افزوده شده برای اطفال حرارت قلب خود بمحبس رفته با حربه می که در دست دارد اول پسر را پیش چشم پدر و بعد پدر را بقتل میرساند .

و اما شمه می از آنچه در استنطاقها از قاتل مزبور تراوش کرده است .

باید دانست که صدراعظم برای برائت ذمه خود از شرکت داشتن در قتل شاه راه آمد و شد خواص را بامیرزا رضا در محبس باز گذارده چندان ممانعت نمیکند از دیدار او و شنیدن عقایدش اینکار را اگر چه او برای حفظ خود میکند اما ضرورتاً برای یداری ملت و برجیده شدن پرده از روی حقیقت امر سودمند است .

خصوصاً که در میان استنطاق کنندگان اشخاص باهوش و وطنخواهی هستند که میدانند چه پیرسند که جوابهای وطن پرستانه قاتل مزبور در آگاهی مردم مؤثر بوده باشد رساله می که در موضوع استنطاق میرزا رضا بقلم میرزا ابوتراب خان نظم الدوله نوری که معاون نظمی طهران است و خود بشخصه مباشر استنطاق است نوشته شده مطلب را نیکو ظاهر میازد .

از شاهزادگان و رجال دولت و حتی از خواجه سرایان هم با وی ملاقات نموده

میرزادضا با هر يك باقتضای استعداد او گفت و شنود کرده آنچه میخواهند از زبان او بشنوند که دیگری را در این عمل شريك خود یا مطلع از قصد خویش بخواند کامیاب نمیکردند و کشته مزبور با قوت قلبی که نظیرش کمتر دیده شده همه را باحساسات وطنخواهی، دشمنی باظالم و دوستی بامظلوم نسبت میدهد یکی از مستنطقین میرسد شاه اخیراً رموف و مهربان شده بود چرا او را کشتی جواب میدهد بلی چنین است اما درخت کهنی بود که در سایه آن حیوانات موزی جمع گشته بودند آزار میرسانیدند و دفع شر آنها جز بقطع آن درخت ممکن نمیشد.

بدیگری میگوید صدای طپانچه من که بلند شد تمام ستمکاران عالم بخود آمده بجای خویش نشستند حاجی محمد کاظم ملك التجار که مردی حراف است بملاقات او رفته در ضمن صحبت میرسد کدام انوشیروان عادل را پشت دروازه طهران سراغ داشتی که ناصرالدینشاه را کشتی میرزادضا از شنیدن این سخن سکوت عمیقی کرده زان پس میگوید در این چند روزه در میان همه سخنها که از زبان هر کس شنیدم سخنی باین درستی نشنیده بودم و نکته مطلب پوشیده نیست.

بالجملة تعیین آخرین تکلیف میرزادضا موکول است برسیدن شاه بطهران و صدور امر و اراده همایونی درباره او.

موکب همایونی از تبریز دور و بطهران نزدیک میشود عموم مردم در همه جا منتظرند بینند مظفرالدینشاه پس از ورود بقر سلطنت و بعد از سانحه قتل پدر باقتضای افکار تازه که در عالم تولید گشته و ایران هم از آن افکار بالمره بی سروصدا نیست در تشکیل دولت جدید چه اقدامات اساسی میکند و اساس سلطنتداری چه بنیان خلل ناپذیر میگذازد رشته امور را بدست چه اشخاص میدهد و از خود چه قدرت چه رأفت چه عدالت بروز خواهد داد که دیگر خیال شاه کشی در دماغ میرزادضاهاى ایران تولید نکردد.

خصوصاً که تنظیمات تازه درباره را با انتظام امور مملکت داری بدست قدرت امین السلطان صدراعظم میبینند و امنیت موقتی عمومی را که در اثر حوادث حاصل شده مشاهده نموده بر امیدوارها افزوده میگردد.

این است که بایقراری جلوس مظفرالدینشاه را براریکه سلطنت انتظار دارند . اما از طرف شاه - مظفرالدینشاه هر قدر بخواهد اخلاق و عادات چندین ساله خود را تغییر داده وضع زندگانی شبانه روزی خویش را عوض نموده بر رفتار و کرداری که مناسب این وقت و مقتضی این مقام است شروع نماید امکان پذیر نیست چه عادت طبیعت دوم میشود و طبیعی تغییر پذیر نمیباشد خصوصاً که توأم شود با ضعف مزاج که لازمه اش ضعف فکر و اراده است مظفرالدینشاه تصور میکند رسیدن بمقام سلطنت نتیجه اش اینست که با دست باز و اقتدار کامل بآنچه که تا کنون میرداخته بهتر و خوبتر پردازد .

مظفرالدینشاه همانکس که از صدای رعد و از جبین برق وحشت مینماید البته از شنیدن صدای طباچه شاه کش و برق گلوله می که بر قلب پند با اقتدارش رسیده بیشتر متوحش میگردد و اطرافیان تریت شده با خلاق او خصوصاً خلوتیان کودک صفت هم برای حصول تقرب و رسیدن بمقاماتی که در نظر دارند درمدد دادن بقوه و اهمه او و در تشویق نمودن وی بمدامت کردن بکارهایی که بآنها عادت نموده است کوتاهی مینمایند .

در اینصورت اگر دورین حساسی در برابر دیده گذارده از نزدیک احوال روحی شاه و همراهان و اوضاع ظاهری و باطنی اردوی همایونی را مشاهده نمائیم غیر از ناامیدی و بازهم ناامیدی چیزی دیده نمیشود .

در صورتیکه شخص خارج از جریان امور این احوال و این اوضاع را در دورین خیال نمیتواند بیند .

صدر اعظم که در مرکز سیاست نشسته با يك دست مملکت را میگرداند و با دست دیگر پادشاه را میکشاند تا بکرسی سلطنت بنشاند البته بیشتر و بهتر احس می نماید که احوال روحی شاه و همراهانش از چه قرار است بلی صدر اعظم هر ساعت در روی صفحه هلی تلگراف که از اردوی همایون میرسد با تأسف آیه های یأس و ناامیدی را میخواند و با ذره بین دقیق بدبختیهای خود و مملکت را در فاصله میان سطور اوراق مزبور مشاهده مینماید .

صدراعظم با خانواده رضاقلیخان الله باشی که رئیس آنها اکنون علیقلیخان مخبرالدوله دارای مقام ارجمند و پدر اولاد برومند مانند صنیعالدوله و مخبرالسلطنه و غیره میباشد صفائی ندارد ولی اینخانواده بامظفرالدینشاه مناسبت خصوصی دارند .
شاه از راه با

تلگراف صنیعالدوله
را بقزوین طلب مینماید
احضار صنیعالدوله
همان اندازه که درقلب
وطنخواهان حسن اثر
نموده تصور میکنند
شاه میخواهد از شخص
بصیر دانشمندی تعلیمات
نافع بگیرد درقلب صدر
اعظم سوء اثر مینماید
چه اطمینان ندارد که
شاه از زبان صنیعالدوله
آنچه را از او متوقع
است بشنود .



صنیعالدوله

خلاصه صدراعظم
برای ورود موكب همایونی تهیه استقبال شایان دیده تجمعات سلطنتی را فراهم آورده
همه را برای تهیه پیشواز بکار میاندازد .
واردوی مفصلی بریاست جهانسوز میرزا که سالخورده ترین شاهزادگان است
بقزوین میفرستد .

شاهزاده مزبور نخست مورد مرحمت خسروانه میگردد ولی پس از پیشنهاد
خیرخواهانه‌ئی که میکند در موضوع برگرداندن جمعی از همراهان شاه از قزوین

بشیریز برای خدمتگذاری و لیعهد تا اداره سلطنت بدست رجالی دائر بوده باشد که بمظفرالدین میرزا چشم ناصرالدینشاه نظر نمایند و پس از مشورتی که شاه با خلوتیان خود میکند شاهزاده پیرمرد محترم مورد بیمرحمتی شده در موقع ورود بخلوت شاه باینان دست رد بینه او نهاده شاهزاده بارنجش بیلر بطهران بازگشت مینماید و البته این پیشنهاد هم بی دستور صدر اعظم نبوده است که او با شاه صحبت بدارد.

بالجملة لوازم پذیرائی در طهران كاملا فراهم شده خیابانهای دارالخلافه را که محل عبور موكب همایونی است زینت داده آیین بسته اند و مقرر است روز یست و نهم شهر ذی الحجة الحرام موكب مبارك بطهران ورود نماید.

صدر اعظم بانهایت جد و جهد برای این روز مشغول تهیه پذیرائی است.

بجهت حضور شاهزادگان و رجال دولت و اعیان و اشراف در باغ شاه بیرون شهر و در باغ گلستان مرکز سلطنت نقشه ها کشیده تنظیمات مقرر گردیده در صورتیکه نمیدانند این تشریفات یهوده و این تدارکها بیفایده خواهد بود زیرا که روز یست و هشتم بصدراعظم خبر میدهند اعلیحضرت همایونی الساعة ورود میفرماید.

صدر اعظم با کمال حیرت سر از پانشناخته مهای سواری و تشریف حضور همایونی در خارج شهر میگردد اما پیش از آنکه اوسوار شود شاه پیاده گشته و صدر اعظم پیش روی درب سرد عمارت کریمخانی بزیارت شاه تشریف حاصل مینماید.

بدیهی است این رفتار خائفانه که از وارث تخت و تاج جم بظهور میرسد تاجه اندازه موجب بر طرف گشتن هیبت و ابهت سلطنت از دلای مردم میگردد.

لوازم تشریفات ورود همایونی ناچیده برچیده میشود و صدر اعظم باداه و ظایف بعد از ورود شاه میردازد.

تا چند روز شاه مشغول پذیرفتن علمای اعلام سفرای کرام و محترمین والا مقام است.

نکلانده که مظفرالدین شاه رادر ایام ولا یتمد از دور دیده در این موقع در زمره تشریف جویندگان از نزدیک میبینم.

شاه مانند کسیکه در جایگاه عاریت نشسته باشد جلوس نموده جمعی از

روحانیان شرف جسته و در هم و برهم بر او گرد آمده صدر اعظم عصای درشتی در دست مانند بساول پشت سر این حوزمدر برابر شاه ایستاده است.

صحت مجلس تعریفی است که شاه از اقدامات صدر اعظم میکند و اظهار چاکری است که از صدر اعظم در مقابل عواطف ملوکانه بروز مینماید.

بضمیمه بیانات تشکر آمیز و اظهار دعاگویی زیاد از طرف حاضرین پس از بیرون آمدن از محضر همایونی در حیاط باغ گلستان شنیده میشود یکی بدبگری میگوید آیا بهتر نبود اگر آنکه نشسته بود عصا را در دست گرفته سر یا میایستاد و آنکه ایستاده بود بجای وی می نشست تأثیر وضع محضر پادشاه را از این مذاکره در دلهای شرف جتکان میتوان احساس نمود.

خلاصه روزی چند اعلیحضرت در شهر توقف نموده بواسطه گرمی هوا بیلاق شمیران تشریف فرما شده تا اواخر ماه صفر ۱۳۱۴ در بیلاق توقف مینماید.

مردم انتظار دارند یکی دو روز بعد از ورود موکب همایونی بقصاص نمودن قاتل پند امر مبارک صادر گردد ولی اعلیحضرت با احترام دو ماهه محرم و صفر که ایام روزه خوانی و عزاداری است صدور این امر را موکول بلوائل ربیع الاول مینماید.

صدر اعظم هم باین تأخیر بی میل نمیشد تا همراهان شاه نیز از زبان میرزا رضا آنچه را که دیگران شنیده اند بشنوند و بدانند کسی در کار قتل شاه شرکت نداشته است این است که مکرر او را در مجالسی که چندتن از شاهزادگان و رجال مخصوص شاه حاضر باشند آورده استنطاق وی را تجدید نموده و نمیشوند مگر آنچه از پیش شنیده شده است میرزا رضاهم احتمال میدهد که مورد عفو پادشاه بگردد ولی اینطور نیست و روز دوم ربیع الاول روز قصاص او مقرر میگردد.

در شب این روز آخر مجلس استنطاق قاتل در حضور صدر اعظم و جمعی از وزراء و رجال مظفرالدینشاه منعقد شده بی آنکه او بداند این شب آخر عمر اوست پس از نیمه شب او را از عمارت ارگ سر بازخانه میدان مشق میفرستند.

روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الاول هزار و سیصد و چهارده در میدان مشق داری برپا نموده اول طلوع آفتاب از دم سر باز خانه تاپای دار دو صف نظامی کشیده شده در

حالتیکه خلقی انبوه برای تماشا بیدان آمده‌اند میرزا رضا را از محبس در آورده از میان در صف نظامی می‌آورند.

چون پای دار میرسد میخواهند طناب بگردن او بیندند گویند سخنی بزبان آورده که حکایت از حال خود و حال مملکت مینموده اما عین عبارت بدست نیامده و بر صحت آن اطمینان ندارد.

بالجمله در میان صدای موزیک که از اطراف بلند است و در هیاهوی تماشاچیان و سبقت گرفتن عکاسان بر یکدیگر برای برداشتن عکس بدن قاتل بر فراز دار دیده میشود که ریمان قماس بر حلقوم او فشار آورده در دم جان می‌پارد.

فصل بیست و سوم

میرزا آقاخان کرمانی و رفیقانش

میرزا عبدالعزیزخان مدعو "آقاخان کرمانی" که در فصل دهم و نوزدهم بشرح حال او اشارت رفته اینک نزدیک ده سال است در استانبول اقامت دارد زبان ترکی استانبولی را نیکو فرا گرفته. زبان فرانسه را تکمیل کرده در تاریخ و فلسفه و ادبیات تحصیلات زیاد نموده با اشخاص بزرگ دانشمند خلطه و آمیزش داشته افادها کرده استفاده‌ها نموده است.

میرزا آقاخان با میرزا حبیب دستان اصفهانی که یکی از ادبای عصر است و در استانبول اقامت دارد آشنا شده مدتی در منزل او مکن داشته ادیب مزبور را در تألیف و تصحیح مؤلفات و مصنفات او و دیگر خدمات معارفی مانند ترجمه کتاب حاجی بابا و غیره مساعدت مینموده میرزا آقاخان چنانکه در فصل نوزدهم نوشته شد در روزنامه اختر استخدام قلمی حاصل نموده ماهی دوازده لیره از آن اداره معاش میگرفته و هم در مدرسه ایرانیان تدبیس فلسفی و عربی مینموده از آن راه نیز ماهی هشت لیره کسر معاش خود را جبران مینموده است.

میرزا آقاخان در مدت اقامت قسطنطنیه کتاب هشت بهشت - قهوه‌خانه - نامه

سخن - تاریخ ایران موسوم بآئینه سکندری رساله خرید خوزستان ترجمه تلماک انشاءالله ماشاءالله و غیره را تألیف مینماید .

کتاب نامه سخن در احوال شعرای ایران در عصر هر سلطانی میباشد این کتاب ناتمام مانده و همچنین از ترجمه تلماک قسمتی بیش نگارش نیافته.

و اما رساله خرید خوزستان موضوع این کتاب این است که مؤلف آن بفارسیان متمول ایرانی که در هندوستان اقامت دارند پیشنهاد مینماید اراضی اهواز را در خوزستان از دولت ایران خریداری نموده آنجا اقامت نمایند از یک طرف پول کزافی بکمر تبه بدولت ایران برای آباد نمودن سایر قطعات مملکت میرسد از طرف دیگر سرمایه بزرگی از اشخاص وطن دوست با اطلاع بضمیمه دولت هنگفت بمملکت خوزستان وارد شده سداهواز را بسته و فاصله کمی در کنار شط کلرون مملکتی مانند کراچی و بمبئی دارای تمول سرشار و روح ایرانیت ایجاد میگردد .

بدیهی است این خیال از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی در عالم وطن پرستی یکی از خیالات عالی شمرده میشود و شاید روزی یابید که این فکر عالی صورت خارجی بخود بگیرد .

این رساله بهندوستان رسیده فارسیان وطن پرست پیشنهاد مزبور را پسندیده برای پذیرفتن آن حاضر میگرددند خصوصاً که میبینند علاوه بر منافع مادی و معنوی که دارد آب و هوای خوزستان شباهت بآب و هوای هند دارد و بواسطه دریا و شط العرب ورود کلرون راه آمد و رفت باز و دائره تجارت عمومی دنیا می میتواند آن مملکت را هم در محیط خود گرفته استفاده بزرگ از آنجا بنماید .

فارسیان در تعقیب این پیشنهاد با دولت ایران داخل مذاکره میشوند ولیکن افکار دولتیان وقت با اقدام باینگونه مسائل اساسی موافقت ندارد و نتیجه گرفته نمیشود میرزا آقاخان بکتاب آئینه سکندری خود بیش از دیگر تألیفاتش اهمیت میدهد چنانکه بدوستان صمیمی طهرانی خود سفارش خواندن آن کتاب را مینویسد.

میرزا آقا خان کتاب رضوان را که در کرمان شروع نموده و در اصفهان نیز چنانکه در فصل دهم اشاره شد مینوشت در استانبول تکمیل مینماید.

میرزا آقاخان برسم قدیم ایران مصمم بوده بتقلید شیخ سعدی که دیباجه گلستان را بنام سعد زنگی نوشته دیباجه رضوان را بنام شاه بابکی از شاهزادگان و رجال معظم ایران بنویسد و لکن شمولاری بسیار که از دولیان دیده بعدیکه او را بترك ياروديار واداشته ازاین اندیشه منصرف نموده دیباجه مزبور را در قسطنطیه بنام سلطان حمید خان ثانی مینویسد و چون اتساب دولت را یان میکند میگوید فی دولة سلطانه عبدالحمید الثانی و هم در وصف اوضاع طبعی قسطنطیه مینویسد در ساحات بهشت آسای آسیا چنین بوستان نعم و گلستان ارم ندیده بودم.

بالجمله مؤلف مزبور کتاب رضوان را با دیباجه مشتمی تقدیم سلطان حمیدخان نموده عطاوت سلطانی را بجانب خود جلب مینماید. و مرسومی در مقابل این خدمت برای او مقرر میگردد میرزا آقاخان چندسال در استانبول زندگانی بلافاه نموده جمعی کثیر دوست و آشنای صمیمی از عثمانی و اروپایی و غیره بدست میآورد و هم در آنجا متأهل شده یکجهت قصد اقامت مینماید.

و اما رفیقانش - نزدیکترین رفیقان میرزا آقاخان شیخ احمد روحی است که در کرمان الیف و حلیف او بوده شیخ احمد چنانکه در فصل دهم نگارش یافت در ایام اقامت میرزا آقاخان در اصفهان از کرمان بآشهر آمده باتفاق بطهران و باهم بقسطنطیه رفته اند.

شیخ احمد بواسطه ذوق عرفانی و عرییت و ادیت و حسن معاوده می که دارد نزد مشایخ و ارباب فضل عثمانی مقام و مرتبه می یافته در مدت اقامت استانبول زبان ترکی تحصیل نموده زبان فرانسه را فرا گرفته از معلومات جدید اطلاعاتی تحصیل نموده او نیز تاهل اختیار کرده مقیم قسطنطیه گردیده است.

شیخ محمود افضل الملك روحی و برادر دیگرش شیخ ابوالقاسم بدیدار برادر خود بلستانبول رفته مدتی باهم زندگانی مینمایند

افضل الملك معلوماتش از شیخ احمد بیشتر و جامعیتش از وی افزون است کتاب صد خطابه که تألیف آن بمیرزا آقاخان نسبت داده میشود افضل الملك آنرا اثر خامه خویش میداند.

دیگر ازدوستان صیمی میرزا آقاخان حاج میرزا حسنخان خیرالملک میباشد
 خیرالملک از مأمورین دانشمند وظیفه شناس وطن پرست ایران است مدتها درجه
 در بصره در استانبول و در جاهای دیگر جنرال قنصل بوده یا مأموریتهای دیگر داشته.
 خیرالملک هر کجا مأموریت نموده خاطره های شرافتمندانه می از خود باقی
 گذارده است در حدود هزار و سیصد و هشت هجری بطهران آمده که در بدانی خدمات
 سادقانه که بدولت نموده ارتقا رتبه یافته از خلوص نیت خود نسبت بوطن و از صحت
 عمل و وظیفه شناسی خویش استفاده نماید محیط طهران را تا مساعد با افکار خود دیده
 بازار متاعی را که در دست دارد کساد یافته با يك عالم نا امیدی بقسطنطنیه مراجعت
 مینماید.

نگارنده در ایام اقامت خیرالملک در طهران مکرر با وی ملاقات کرده او را
 شخص خوش معاشرت و وطن پرست دارای خط و ربط وافی قاعده دان مؤدب و متین یافتیم
 خیرالملک در قسطنطنیه مورد مرحمت سلطان شده از طرف دولت خانه ملکی
 بلا عطا از جلیقه های حریر را بدو جابجا داده شده مختصر مرسومی نیز در
 پاره ای مقرر میگردد (۱)

خیرالملک پس از مراجعت بقسطنطنیه سفارت کبرای ایران اعتنا نموده خود
 را از سفارتیان دور میگیرد و مخصوصاً بملا، الملک طباطبائی تبریزی سفیر کبیر سخت
 بی اعتنائی نموده همه جا نام او را با تصحیف یزبان آورده او را از خود بی اندازه آزرده
 خاطر میزند.

خیرالملک با میرزا آقاخان خصوصیت زیاد حاصل نموده در پاره ای از تألیفات
 ازماتند رساله خرید خوزستان و غیره او را مساعدت مینماید.

اینک باجمالی از حال عمومی حوزه سید جمال الدین اشاره نمائیم.

در فصل نوزدهم نوشته شد سید جمال الدین بامر سلطان انجمن اتحاد اسلامی

(۱) سلطان حید خان هرسال چند تن از دختران خوش سیم را که دو خاله های دجال دولت برای
 تقدیم شدن به حضور خلیفه زنان تربیت میشده اند بصرم برای بدرکت و چند تن از آنها را که محل توجه
 نبوده اند بهر يك از رمان و محترمین که مورد مرحمت واقع میگشته اند بعنوان ازدواج میبخشید این
 از عطا های بزرگ ملوکانه بوده و این زنان را جاریه های حرم مینامیدند.

در استانبول تشکیل داده میرزا آقاخان و رفقای او در آن انجمن عضویت یافته باری رابطه مخصوص حاصل مینماید .

بدیهی است تشکیل انجمنی که رئیس سید جمال‌الدین بوده باشد بادلتنکی شدید که از دولت ایران دارد و میرزا آقاخان و رفقای او عضو آن انجمن باشند روابطش باسفارت کبرای علاءالملک چگونه واقداماتی که از آن انجمن در راه اتحاد اسلام و اجرای مقاصد سلطان میشود انعکاسش در دربار ایران بچه صورتی خواهد بود دولت ایران هم که از یک طرف مساعدت فوق‌العاده سلطانمیدخان را با انجمن مزبور دیده و از طرفی از جراحتهای شدید که بر قلب هیئتدیس و اعضای عامله آن انجمن بدست دولتیان رسیده خبر دارد ناتوانی خود را هم در مقابل توانائی امپراطوری عثمانی بایرابه خلافت اسلامی که دارد میبیند در این صورت البته حق دارد نگران بوده باشد دولت ایران نه تنها بواسطه اطلاعاتی که از سفارت کبرای خود در استانبول بگیرد نگران میماند بلکه از بغداد نیز میرزا محمود خان قمی مشیرالوزاره کارپرداز دولت علیه بعضی از اوراق انجمن اسلامی قسطنطنیه را که بروحانیان عراق عرب نوشته شده بدست آورده بدربار طهران میفرستد و موجب مزید نگرانی میگردد .

و دامن میزند بآتش نگرانیهای مزبور نگارشات ملکم خان در روزنامه قانون بر ضد دولت و رابطه زیاده او با سید جمال‌الدین و میرزا آقاخان و رفقای او و هم نگارشات سید جمال‌الدین بر ضد شاه و صدر اعظم که اوراق جلب شده‌اند بواسطه مختلفه در طهران و دیگر بلاد ایران منتشر میگردد چنانکه از پیشی اشاره شد . بالاخره نگرانی دولت تخفیف مییابد بواسطه تغییراتی که در قسطنطنیه حاصل شده و در نتیجه سید جمال‌الدین و رفقای او اعتباری را که در دولت عثمانی داشته‌اند از دست میدهند

شرح مطلب آنکه سلطانحمیدخان ندیمی دارد در لباس روحانی نامش شیخ ابوالهدی ندیم مزبور شخصی بدفطرت محافظه کار منفعت پرست و ینهایت حدود میباشد . تقریب سید جمال‌الدین را بسلطان پسندیده هر چه میتواند از روی سعایت میکند بحدی که سلطان حمیدخان را از همراهی با سید منصرف ساخته سلطان نیز بواسطه پیش آمدهای

ناگوار از اقدامات ارامنه و ترکان جوان بر ضد خود نگران است باندازه‌نی که دیگر امیدی با استفاده نمودن از اقدامات انجمن اتحاد اسلامی هم ندارد در این صورت از سیدجمال‌الدین و رفقای او خود را بی نیاز میداند پاره‌نی اقدامات نیز از سید بظهور میرسد که سخنان سعایت آمیز مخالفین خود را نزد سلطان سرسبز مینماید.

مثلاً خدیو مصر بقسطنطنیه می‌آید هر قدر میخواهد بواسطه سابقه‌نی که دارد باجازه باب عالی با سیدجمال‌الدین ملاقات نماید موفق نمیشود بالاخره در کاغذ خانه که یکی از تزهنگاهای قسطنطنیه و دور از شهر است بطور خفا ماین سید و خدیو ملاقات حاصل میشود خبر سلطان میرسد و موجب مزیدنگرانی و دلتنکی او میگردد. همچنین سید عبدالله خادم مدینه منوره باستانبول آمده بعایت محمد رشاد ولیعهد دولت نزد سلطان مغموض گشته خادم مزبور در منزل سید جمال‌الدین متحصن شده دولت او را میطلبد رسید از تسلیم نمودن وی ابا نموده بالاخره او را بخدیو مصر می‌پارد تا با خود بمصر ببرد در این ایام سلطان در اداره وسیع جاسوسی که برای اطلاع از اقدامات ارامنه و ترکان جوان تأسیس نموده سیدجمال‌الدین و دوستان او را نیز در تحت نظر و مراقبت جاسوسان میگذارد.

بدیهی است این حوادث سفارت کبرای ایران در قسطنطنیه فرست و مجال میدهد بر ضد سیدجمال‌الدین و رفقای او اقدامات بنمایند.

علاوه‌الیه در تعقیب تلکرافاتی که از طهران بر ضد سیدجمال‌الدین و رفقای او میرسد با محمود پاشا مدیر ضبطه و کلاپتر استانبول که مرد بدنفس طماعی است خصومت کرده او را به نشان بزرگ دولت تطبیع نموده ازاد خواستار میشود که اگر بکرفتاری و تبعید سید موفق نکرده دلاقل دوسه تن از یارانش را دستگیر و بایران بفرستد. ضمناً وعده میدهد که اگر دولت عثمانی این درخواست سفارت را پذیرد دولت ایران در مقابل این مساعدت ارامنه‌نی را که بر ضد سلطنت عثمانی میباشند و بایران فرار نموده اند دستگیر نموده تسلیم ماموزین عثمانی مینماید.

محمود پاشا با دادن راپرتهای معمول بر ضد میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسنخان خیرالملک که بیشتر از دیگران مغموض سفیرند خاطر سلطان

را از آنها مشوش کرده او را بگرفتاری ارامنه امیدوار نموده اراده سینه سلطانی را برضد اشخاص فوق الذکر صادر مینماید باین مضمون که اختیار رعیت ایران با سفیر ایشانست .

در این احوال سانحه قتل ناصرالدین شاه روی داده دراستطاق میرزارضا معلوم میشود که او با شیخ ابوالقاسم روحی از استانبول حرکت کرده و باتذکره او خود را بایران رسانیده شیخ ابوالقاسم باتلگراف در کرمان محبوس میگردد و نازمان صدارت امین الدوله در قید و بند است و بعد آزاد میگردد امین السلطان که از میرزا آقاخان و رفقای او دلی پر خون دارد و در خصوص گرفتاری آنها و فرستادنشان بایران اقدامات مجدانه از پیش کرده است و نتیجه بی نداده فرست و بهانه بدست میآورد خصوصاً که نوشتجاتی برضد شاه و صدراعظم بخط سه شخص سابق الذکر خطاب بر رؤسای روحانی نجف اشرف در سایه بیوضعی پستخانه دولتی نجف بدست اسدخان نظام العلماء از نواده صدر اصفهانی و از دوستان امین السلطان افتاده بطهران فرستاده میشود و برای مدلل نمودن شرکت فکری داشتن آنها با میرزا رضا در افکار ضد شاه میتواند سندیت داشته باشد .

امین السلطان آنها را بفارت کبرای استانبول میفرستد و آن سه نفر را جداً مطالبه میکند که بایران فرستاده شوند .

بالاخره مأمورین دولت عثمانی در یکروز و يك وقت بمنزلهای اشخاص مزبور رفته آنها را دستگیر کرده نوشتجاتشان را ضبط نموده و هر سه را تحت الحفظ بطرابوزان میفرستند .

سید جمال الدین باینکه چندیت میانه او و این اشخاص آمد و رفتی که از پیش بوده باقی نمانده بلکه اندکی دلتنگی هم حاصل شده نزد سلطان رفته امر صادر مینماید آنها را از طرابوزان باستانبول عودت بدهند .

اما سفیر کبیر و محمود پاشا از هر اقدام برضد این امر دریغ ننموده اجرای آن را بتأخیر میاندازند باین سبب توقف آنها در طرابوزان بطول انجامیده باستخلاص خود امیدوار میگردند .

میرزا آقاخان پاره‌ئی از تألیفات خود را از استانبول می‌طلبد که آنجا بانام برساند و دیگر نشانی از آنها بدست نیاید و هم قسمتی از تاریخ منظوم موسوم بسالارنامه را در آنجا انشاء مینماید تا موقعیکه سفیر کبیر بواسطه بدست آمدن نوشتجات نجف یا بسبب دیگر موفق میگردد باینکه امر مجدد صادر مینماید آنها را تسلیم مأمورین ایران نمایند از آنجا تبریز فرستاده میشوند و در تبریز گرفتار حبس شدید میگرددند. میرزا آقاخان از طرابوزان مکتوبی بنکارنده نوشته از این جماعه شروع مینماید بعد از عنوان: بدیهی است ما را بعروسی بایران نیآوردند اگر میتوانید چاره‌ئی یندیشید. در موفقی که میخواهند آنها را از طرابوزان تبریز بفرستند شیخ محمود افضل‌الملک و دوستانش بتوسط سفارت کبیری و غیره هرچه میتواند کوشش مینمایند بلکه نگذارند آنها را تسلیم مأمورین ایران کنند ولی همه اقدامات بی‌نتیجه مینماید. میرزا آقاخان در تقابش از ارض روم بتوسط جواهری زاده‌ها تلگرافی بقسطنطنیه نموده برای استخلاص خود استمداد می‌طلبند افضل‌الملک در تحقیق این تلگراف از سید جمال‌الدین درخواست میکند که او از سلطان استدعا نموده آنها را در ارض روم توقیف نمایند.

سید پس از اندیشه مختصر بآرامی می‌گوید اگر بر مرا بمقتل ببرند و از یک کلمه شفاعت من او نجات یابد بکشتن او تن در میدهم و بر باز عذر و تنگ از دشمن خواهش نمودن نمی‌روم بگذار آنها را بایران برده سر ببرند تا در دودمانشان پایه شرف و افتخار بلند گردد و هم نایب سفارت روس که از شاگردان شیخ احمد روحی است در باب عالی و باین همایون برای استخلاص آنها اقدامات میکند و ثمری نمیبخشد چونکه سلطان حمید شخصاً از آنها نگرانی حاصل نموده و بعلاوه در مورد اتهام بشرکت داشتن آنها در قتل ناصرالدین‌شاه نمیتواند توجه عاطفتی بایشان داشته باشد بالجمله آنها را تسلیم مأمورین ایران در سرحد نموده بجلفا میآوردند و از جلفا فتح‌الله خان کشیکچی باشی که از طرف دولت مأموریت دارد ایشان را تحویل گرفته بمحبس تبریز میرساند.

و اما سید جمال‌الدین بعد از واقعه گرفتاری دوستان خود از دولت عثمانی بیشتر

مکدر شده دشمنان و حاسدین او هم آنچه میتوانند نزد سلطان از وی سمایت نهوده بستگی میرزا رضا کشنده ناصرالدین شاه را باو خاطر نشان سلطان نمایند و البته در وجود او بسیار بد اثر میباشد بدیهی است سلطان حمید که گفتن کلمه آزادی و حریت و امثال آن در مملکتش تقصیر سیاسی شمرده میشود نمیتواند با کسی همراهی کند که کشنده پادشاه با اقتداری مانند ناصرالدین شاه خلق شده افکار او بوده باشد.

این است که ترتیب زندگانی سید بعد از گرفتاری رفیقانش برهم خورده آمد و رفت زیاد که نزد او میشده منقطع میگردد معیشت ساده و مختصر میشود و بالاخره تأسف بسیار از رسیدن بآرزوهای دیرینه خود او را علیل المزاج ساخته پس از چندی بمرض خنازیر دار فانی را بدرد نمود در قبرستان معروف بدرگاه یحیی افندی مدفون میگردد در سنه هزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) هجری،

بعضی بر آنند سید بامر مخفی سلطان مسموم گشته و بمرگ طبیعی از دنیا نرفته است.

اما از تحقیقات دقیق که نگارنده در ایام اقامت قسطنطنیه از هر کس در این موضوع نموده و مخصوصاً از کسانی که تا آخرین نفس مراقب حال وی بوده اند چیزیکه بتواند این عقید را تأیید نماید بدست نیاورده ام.

اینک نظری بمقتبت کار گرفتاران تبریز نموده و بمناسبت مقام گوشه چشمی بدربار طهران افکنده نتیجه کشمکش امین السلطان را با رقیبان خود مشاهده نمائیم بدیهی است در این دولت دو برادر بزرگ شاه معود میرزا و کامران میرزا نمیتوانند آشکارا با امین السلطان معارضه نمایند و بهمین دلشادند که کسی متعرض آنها نبوده باشد. ولی یکی از رجال محترم دولت ینهایت طرف ملاحظه صدراعظم است و آن میرزا علیخان امین الدوله است و دیگر در شاهزاده محترم عن الدوله و فرمانفرما این سه تن هر يك جدا گانه از ضدیت نمودن با صدر اعظم دریغ ندارند و میکوشند برای رسیدن بمقام او.

صدراعظم در ماه محرم و صفر یعنی در دو ماه اول سلطنت مظفرالدین شاه در ضمن هزار گرفتاری که دارد و بزرگترین آنها ابتلای بشخص شاه و همراهان گرسنه

حریص اوست خیال خود را از جانب سه رقیب بزرگ آسوده مینماید باین ترتیب که عین الدوله را خواه یا ناخواه به حکومت مازندران میفرستد فرمانفرما را که بینهایت بتوقف طهران اصرار دارد به حکومت دارالخلافه منصوب میسازد امین الدوله را هم نامزد حکومت آذربایجان میکند.



امین الدوله

امین الدوله با روابط معنوی که با حوزه بیداران طهران و قسطنطنیه داشته و با مناسبتهای مخصوص که با ملکم خان دارد بعد از شاه کشی میرزا رضا دشمنان او باید توانسته باشند او را متهم نمایند و بهر وسیله باشد خاطر شاه مرعوب را از وی برنجانند ولی خیر کسی باین کار موفق نگشته و بعلاوه این دستور معظم طوری خود را نگاه داشته که اگر حوادث اخیر بر استحکام مقامش نیفزوده باشد از آن نکاسته است. امین الدوله هیچگاه حکومت ننموده و در میان

همه درسها که فرا گرفته این درس را نخوانده است آنهم حکومت آذربایجان با وجود بودن ولیعهد جوان مغرور در آن ایالت.

امین الدوله که با زندگانی ساده بی آرایش اروپائی منش صلح و سلامت طلب

خود و مصاحبت‌های اخلاقی و ادبی تا کنون عمر خود را گذرانیده اکنون والی آذربایجان میشود بر حسب معمول پیشخانه و پسخانه سوار و توب و تفنگ فراش و میر غضب شاطر و ساول چماق نقره و غیره لازم دارد.

امین‌الدوله مجبور است برای تدارك اردو دیدن و اسباب این سفر را هم فراهم نمودن کسی را که حکومت کرده اردو زده و دارای کفایت باشد به پیشکاری خود برگزیند برای اینکار حاج میرزا محسنخان مظفرالملک را که با وی رابطه خصوصی دارد اختیار مینماید.

امین‌السلطان در برگزیدن این والی دانشمند قانونی برای آذربایجان با وجود دشمنی‌های دیرینه که با او دارد نظر نداشته که او بتواند این بل را بمنزل رسانیده این حکومت را بطور آبرومندی برگذار نماید.

در اینصورت از انتخاب این پیشکار که ممکن است موجب موفقیت امین‌الدوله بگردد دلخوش نمیشد.

صدر اعظم کوشش مینماید این انتخاب را برهمزده نگذارد مظفرالملک با امین‌الدوله روانه گردد.

ولی چون علت معلوم است موفق نمیکردد در ماه صفر ۱۳۱۴ امین‌الدوله با جلال و جبروت بسیار روانه آذربایجان میگردد.

بیداران طهران و مخصوصاً دوستان میرزا آقاخان خوشحالند که محبوسین سیاهی تبریز در سایه وطن پرستی و تجدید خواهی والی آذربایجان و بعضی از همراهان وی اگر مستخلص نگردند از شدت حبس و قید آنها کاسته در رفاه و آسایش خواهند بود.

ولی کامیاب شدن امین‌الدوله بفراهم آوردن اسباب مسافرت محتشمانه خود و اینکه شاید در سایه عقل و تدبیر وی طمعی او و کار آمد بودن همراهانش آذربایجان هم منظم گردد صدر اعظم را بخیال انداخته که در سعایت نمودن از او نزد شاه کوتاهی ننموده و شاید از گفتن این سخن هم دریغ نداشته باشد که امین‌الدوله با عقیده آزادبخواهی و با روابطی که با میرزا آقاخان و رفقای او از پیش داشته ممکن است پس از ورود بتبریز اسباب آزاد نمودن محبوسین را فراهم ساخته و با بکشتن آنها

اقدام ننماید در این صورت بهتر آنست پیش از ورود او بتبریز کار مقصرین ساخته گردد از روی این سیاست و در تعقیب این سماعت دستور مخصوصی برای کشتن آن سه تن خطاب بولیمهد صادر شده بتوسط یکی از صاحبمنصبان کشیکخانه موسوم بکرنند یوزباشی از طهران بتبریز میفرستند.

مأمور مزبور چنانکه ییواسطه از زبان او شنیده شد دستور دارد بسرعت تمام حرکت نموده پیش از ورود امین الدوله دستخط را بولیمهد داده خدمت را بانجام برساند.

اردوی امین الدوله نزدیک تبریز است سوار حامل حکم قتل محبوسین از آنجا گذشته بی آنکه باردوی امین الدوله وارد شود بتبریز رفته مأموریت خود را انجام میدهد. ولیمهد در همان شب که بظاهر شب دوم ربیع الاول و مردای آن روز روز قصاص میرزا رضاست در طهران بر حسب امر دولت در پاسی از شب گذشته امر میکند سه شخص سابق الذکر را از سردابه‌ی که در آن محبوسند در آورده در هبان باغ که منزلگاه شخصی اوست و اعتضادیه نامیده میشود در کنار باغچه زیر درخت نسترن یکی را بعد از دیگری سر میبرند و کشته آنها علی فریقین نامیده میشود.

بالجمله امین الدوله بتبریز وارد میشود درحالتیکه کار آنها گذشته از رحمت زندگانی و مخصوصاً از مشقت شدید محبس نجات یافته‌اند.

گفتم مشقت شدید محبس بلی یکی از رجال دانشمند آذربایجان حکایت مینماید در شب آخر، مرآها چون دمی از شب میگردد ولیمهد بمن امر مینماید چراغی بدست گرفته پس بروم تا از محبوسین سؤالاتی نموده جواب بگیرم.

ولیمهد خود با من آمده پشت در محبس ایستاده بگفت و شنود ما گوش فرامی‌دهد سردایی که موقتاً محبس گشته طاق نماهای آجری کوتاهی دارد که شخص نمیتواند زیر آنها بی آنکه کردن و شانه راخم نماید بنشیند هر یک از محبوسین را درحالتیکه کند دریا و زنجیر سنگینی در کردن اوست زیر یکی از آن طاقنماها جای داده نمیتوانند سر بلند نمایند.

محبوسین شخص مستنطق چراغ بدست درامی‌شناسند (چنانکه او خود میگوید) نظر بمقیده وطنخواهی که باو دارند از عقاید آزادی طلبی باوی سخن میگویند در

صورتیکه نمیدانند و لیعهد در عقب در از گفت و شنود آنها با خبر میگردد. حکایت کننده گوید مرا اضطراب شدید فرو گرفته ناچار بقطع نمودن دنباله سخن کوشیده عازم بیرون آمدن میشوم که یکی از آنها مرا خوانده میگوید اگر میدانستی این چه زنجیر است بگردن ماست آنرا میبوسیدی و میرفتی.

و هم از زبان طیب مخصوص و لیعهد لقمان المالك شرح وحشت و اضطرابی که آن شب در آن باغ پدید بوده و آه و ناله می که از بعضی مقتولین و سخنان خشونت آمیزی که از بعض دیگر شنیده میشود با این حدیث که خشونت کننده میرزا آقاخان بوده باشد حکایت کرده شده است.

بالجمله این سه تن در این شب کشته میشوند بی آنکه قبر آنها تا این وقت آشکار باشد شنیده شد پوست سر آنها را گاه نموده بطهران میفرستند بتوسط شخصی که رقم قتل آنها را برده بود.

فصل بیست و چهارم

اوضاع دربار و عزل امین السلطان

مظفرالدینشاه پس از سی سال انتظار اکنون بتخت و تاج سلطنت رسیده در راه اقتدار نامحدود خود هیچگونه مانعی نمیتواند ببیند و رشته امور را در دست رجال ناصرالدینشاه که همیشه از آنها ملاحظه داشته نمیتواند مشاهده نماید مخصوصاً تحمل بی اعتنائیهای صدراعظم بر او ناگوار است.

صدر اعظم در چند روز اول ورود شاه لازمه خدمتگذاری و فروتنی را بجای آورده در مقابل انتظار داشته عواطف فوق العاده مشاهده نموده باشد و ننموده است. صدر اعظم انتظار داشته از اختیارات مطلقه می که دارا بوده است هیچ کاسته نگردد. توقع داشته شاه هر چه بهر کس میگوید هر وعده بهر کس میدهد هر خصوصیت با هر کس میکند همه با مشورت و بلکه با رخصت وی بوده باشد.

البته این توقع از مظفرالدینشاه با توقعات بسیار همراهان او و نفوذیکه در وجود شاه دارند بی موقع شمرده میشود.

صدراعظم کم کم دلبر شده شاه و همراهانش بی اعتنائی مینماید باندك چیزی که مخالف طبع او واقع شود خود را بناخوشی زده از خانه دریامده کارها از جریان خود باز مینماید.

صدراعظم در زمان ناصرالدینشاه این عادت را داشته و بواسطه عزمی که ناصرالدین شاه در نگاهداری او درمند صدارت بخرج میداده بدلجوئی و تفقد خاتمت مییافته اکنون تصور مینماید از این عادت باز میتواند استفاده نماید در صورتیکه این کاریشتر فرصت بدست دشمنانش میدهد.

همراهان شاه با یکمالم آرزو و با هزار گونه گرفتاری بطهران رسیده اند سد بزرگی را که میان خود و آرزوهایشان مشاهده مینمایند وجود صدراعظم است و پس فرمانفرما حاکم طهران محرم شاه و همقطار قدیم با خلوتیان او نیز برای بر همزدن صدارت امین السلطان روز و شب کوشش مینماید.

با این تفصیل صدراعظم بانهایت بی اعتنائی امرار وقت نموده در عاقبت کار خویش اندیشه نمیکند و اینقدر حاضر نمیشود که پاره می از کارها را از دست بستگان خود گرفته بعضی از همراهان شاه را راضی نماید صدراعظم در مجلس عام که صحبت از و با وقرتین بیان میآید میگوید قرتین را در قافلان کوه باید گذارد و مرادش جلوگیری از بلای همراهان شاه است که از آذربایجان رسیده توقعهای زیاد دارند بدیهی است این گفتار و رفتار در میان این همه دشمن خاتمت دادن دوره ریاست او را نزدیک مینماید. این کشمکش دربار اساس کار دولت را از کشوری و لشگری متزلزل میسازد و انتظامی را که در مدت ریاست با اقتدار امین السلطان درهمجا حاصل شده بود میل به ییظمی و اغتشاش میکند. و بزرگتر چیزی که موجب پیش آمدن این اختلافات است خالی بودن خزانه دولت است از وجه نقد.

شاه و همراهان او پول میخواهند پول بسیار نوکیگن کیه های خود را بر میخواهند بیخانمانها خانمان اسباب تجمل و سایل عیش و نوش و همه چیز میطلبند. بالجمله همه میخواهند در زمان کم دارای همان مقام بشوند که نوکرهای ناصرالدینشاه در مدت چهل پنجاه سال دارا شدند.

شاه و همراهانش تصور میکنند از خزانه اندرون ناصرالدینشاه حاجتهای آنها بر آورده میشود در صورتیکه در آن خزانه هم بزودی خواهیم دید که جز اندکی باقی نمانده است .

صدراعظم مانع است که برای انجام مقاصد همراهان شاه پرده می که بدست قدرت ناصرالدینشاه کشیده شده و حقیقت خزانه خلص از خواص هم پوشیده مانده تصور میکنند بر است برجیده گشته نهی بودن خزانه مزبور بر همه آشکار گردد .

اما طولی نمیکشد که در تعقیب تملاض آخرین او در ماه جمادی الثانی ۱۳۱۴ اراده همایونی بتغییر اوضاع و تبدیل اشخاص تعلق گرفته روز شانزدهم ماه مزبور دستخط همایونی بمضمون ذیل صادر میگردد .

چون امین السلطان از صدارت استعفا داده و مزاج او برای کار کردن سازگار نیست ما استغفای او را پذیرفتیم .

امین السلطان بی فاصله با کمال نگرانی که از جان خود دارد از طهران بقم رفته در خانه می که ازیش برای خود تیه دیده اقامت مینماید برادران و بستگان او همه یکبار و خانه نشین میگرددند فرمانفرما سپهالار و وزیر جنگ میشود علیقلخان مخبر الدوله وزیر داخله منیع الدوله فرزند دانشمند او وزیر خزانه و پست و گمرک حاج میرزا معنخان مشیر الدوله که سالها سفیر کبیر ایران در قسطنطنیه بوده وزیر خارجه میرزا کاظم خان نظام الملک نوری وزیر مالیه و عباس میرزای ملک آراء عموی شاه وزیر عدلیه میگردد .

اگرچه فرمانفرما رسماً صدراعظم و یارمیس الوزراء نیست ولیکن خود را پیش انداخته تمام کارها دخالت نموده بزمان بسیار کم اوضاع زندگانی خود را شیه زندگانی کامران میرزا نایب السلطنه مینماید .

فرمانفرما برای راه انداختن چرخ دولت و راضی نمودن شاه و همراهانش بخزانه خلص ناصرالدینشاه دست دراز کرده معدودی سکه طلا و نقره در آنجا دیده بیرون آورده و چون کافی نبوده از فروختن یاره می از جواهرها از مردارید و غیره هم دریغ ننموده حتی آنکه سندیهای طلای موزه همایون را شکسته برای سکه بضربخانه

میرستد فنجان و نعلبکی فیروزه را که از جواهرهای پر قیمت است بقیمت نازل می فروشد قدحهای طلای میناشده دارای صورت جنگهای امیر تیمور گودکان را که ممکن است هر يك از آنها بیهای سنگین در بازارهای اروپا و آمریکا فروخته شود درهم شکسته طلایش را سکه مینماید و یا آنکه محرمانه خود ضبط نموده بوزن آنها طلای ساده میدهد ضرب نمایند چنانکه گفته شده است و حقیقت این قسمت بر من معلوم نیست . بالجمله در میان یفکری شاه و طمعکاری همراهان شاه و سوء تدبیر فرمانفرما پرده از روی کار دولت بر چیده شده ابیت دربار از نظرها میرود بی آنکه برای درد ست تنگی دولت از پول هم چاره می شده باشد .

چنانکه مبلغ هشتصد هزار تومان وجه نقد که از حاج محمد حسن امین الضرب بعنوان جرم زری بدل وارد کردن ویش از قدر حاجت پول سیاه سکه زدن گرفته میشود بمصارفی یهوده میرسد و بمالیه دولت کمکی نمینماید .

یکروز در مجمعی از وزراء و رجال دولت فرمانفرما میگوید ما بر سر خزانه می وارد گشتیم که مانند اناری بود که آب آنرا مکیده و هوا بجای آن نموده باشند یکی از حاضرین جواب میدهد چه میشد که شما هم باد آنرا خالی ننموده صورتش را نگاهداری مینمودید .

خلاصه در میان وزیران کیسکه از وضع دربار و از رفتار فرمانفرما یش از همه ناراضی است مخبر الدوله وزیر داخله است مخبر الدوله شخص متین آبرومند است چگونه راضی میشود شریك دولتی بوده باشد که زمام اختیارش بدست فرمانفرما است و نتیجه اقدامات ادرسوایی دولت و ملت و بدنامی تمام وزراء بگردد .

مخبر الدوله در ظاهر کناره جوئی کرده در باطن معایب کار فرمانفرما را گوشزد شاه مینماید شاه بغیال خود یا براهنمایی دیگری در نظر میگیرد امین الدوله را از تبریز احضار نموده مقام صدارت را بوی، ارذانی دارد .

چهار ماه رجب و شعبان و رمضان و شوال کار دولت و دربار بانهایت بی بندوباری میکنند شاه از فرمانفرما ملاحظه ندارد فرمانفرما هم بشاه وقعی نمیکذارد همراهان شاه و مخصوصاً خلوتیان با فرمانفرما بزرگ شده سرد سرشان با یکدیگر یکی است

رجال محترمی که عضویت دولت را اختیار نموده‌اند - نخبی با این دربار و این دولت ندارند نلچار خود را کنار کشیده و میکشند .

بالاخره دربار طهران رنگ خاصیت دربار ولیم نی مظفرالدینشاه را در تبریز بخود گرفته نزدیک است همه کسی در همه جا از این دولت و از این سلطنت ناامید گردد . در ماه ذی القعدة الحرام که از کشته شدن ناصرالدینشاه یکسال میگذرد میخواهند نقش شاه را که در عمارت تکیه دولت امانت سپرده شده بحضرت عبدالعظیم برده در مقبره‌ای که ساخته و پرداخته گشته دفن نمایند در ایام آخر رباع فرمانفرما با تجلیل واحترام شایسته اینکار نیز انجام پذیر میگردد در این ماه دانشمند بزرگوار آقا میرزا ابوالحسن جلوه فیلسوف معروف استاد معقول نگارنده در سن هشتاد و چند سالگی دارفانی را بدرود مینماید .

قدان استاد بزرگوار بانس وعلاقه بسیار که نگارنده بلوی داشته و با لطف و مهربانی زیاد که او باین بنده مینموده موجب پریشانی و افسردگی از حد ییرونت . قدان این حکم بزرگ نه تنها نگارنده و دیگر دوستان و تربیت یافتگان او را متأثر کرده بلکه عموم دانشمندان مملکت را ماتم زده مینماید و هم در این ماه مخبر الدوله وزیر داخله مستعفی بدردود زندگانی میگوید .

اینجا لازم است بشمعی از احوال خانوادگی هم بعد از سانحه قتل شاه اشاره نمایم . برادر بزرگ من که بامر ظل السلطان از اصفهان تبعید گشته تا این وقت در طهران اقامت دارد روابط بددم با ظل السلطان بالمره متقطع امور خانوادگی در اصفهان در نهایت اختلال خلالت بسیار متوجه دارائی و علاقه ملکی ما گشته است . بدیهی است مباشرین کارها که چشم صاحب ملك را دور واورا از دارائی خود مهجور میبندد و بعلاوه حاکم مقتدر بلد را نسبت بمالك ملك خشناك مشاهده نمایند از هر گونه جف و میل وی مراقبتی دریغ نینمایند .

پس از واقعه قتل ناصرالدینشاه البته ظل السلطان از بودن بددم در طهران با قلبی مملو از ملالت از او و با وجود حکومت امین السلطان و علاقه دوستی که او با بددم دارد یش از یش نگران است و تصور میکند بددم در اینموقع از دشمنیهای

دیرین او تلافی خواهد کرد .

ولی برعکس پدرم از روی اخلاق کریمانه می که دارد بعد از دو سال متار که سبقت نموده تعزیت نامه بوی مینویسد ظل السلطان بظاهر شرمندگشته از گذشته ها اظهار پشیمانی نموده باصرار تمام بر ادرم را باصفهان طلبیده وعده تلافی و تدارك گذشته را میدهد .

پدرم چنان صلاح میداند درخواست او را اجابت نموده بلکه اندکی از خرایبها که از دست این شاهزاده متمسک باسای زنده گانی ما رسیده بدست خودش اصلاح گردد این است که بدون هیچ شرط و قید و بی هیچگونه درخواست مساعدتی از دولت جدید بر ادرم را باصفهان فرستاده تدارك رفتار زمان گذشته را از شخص ظل السلطان میطلبد .

بدیهی است در این وقت شاهزاده بظاهر از هر گونه همراهی با خانواده مادر بیخ ندارد و لکن آیا میتوان اطمینان یافت که در آینده هر کجا بتواند از بروز دادن کینه های دیرین دریغ نکند جای تردید است .

دیگر حادثه مهمی که در این ایام با خانواده ما میرسد و بدان سبب تغییر کلی در وضع خانواده حاصل میگردد عازمه سکنه و فلج ناگهانی است که بر مزاج پدرم روی داده صحت او را مختل و تا زنده است او را علیل و گوشه نشین میسازد .

برهم خوردن اوضاع ریاست شرعی پدر دوری جستن او از معاشرت با مردم رفتن بر ادرم باصفهان ضرورت تکلیف آمد و رفت و وظیفه نگاهداری حقوق و حدود خانواده را بعهده نگارنده متوجه ساخته ناچار باید بوظائف خود رفتار نماید .

پدرم مرجعیت مهم نسبت بخاص وعام دارد در تکلیفات روحانیت درس میگوید امامت جماعت میکند و منبر خطابه و موعظه سودمندی دارد نگارنده با اینکه از شغل روحانیت دوری جسته و میجوید در اینموقع ناچار است نگذارد بواسطه اتزای پدر این خانه بکلی از محل توجه عمومی بودن افتاده باشد این است که در کلاس تدریس و وعظ و خطابه تا آنجا که طبیعت اقبال نماید اقدام نموده بتدریج رویه پدر را باقتضای زمان تغییر داده میخواهد بسوی کارهای اساسی که موجب ترقی ملک و ملت و آبادی

و آزادی مملکت است قدم بردارد و هرگز نمیتواند خود را قانع سازد باینکه باقتضای طبع عوام رفتار نموده خدمتگذار اوهام کوتاه نظران و صاحبان افکار محدود بوده باشد. و اما افکار جدید واقعه قتل ناصرالدینشاه و آنچه بعد از آن در دولت جدید پیش آمده در افکار تجدد خواهان هیجان شدیدی تولید نموده اوضاع سیاسی دنیا نیز بآتش این هیجان دامن میزند افکار تازه در این مملکت درحالتیکه محدود است مانند مرغی که در قفس مانده باشد خود را بهر طرف میزند که در فضای آزادی پرواز نماید. فدا کاریهای معبرالمقول جمعی از آزادیخواهان و برطرف شدن سد بزرگی که در برابر افکار تازه بوده یعنی وجود ناصرالدینشاه بضمیمه سلامت نفس جانشین او که نمیخواهد و نه میتواند سیاست صعب ناهموار پدر را تعقیب نماید بل و پر ییداران و آزادیخواهان را گشوده با نهایت یبصری و در عین بی اسبابی که از همه بالاتر بی سواد و بی علمی ملت است میخواهند بزودی بهمه جا رسیده دارای همه چیز بوده باشند آزادیخواهان تصور میکنند بهوش آمدن چند تن در میان يك ملت خواب میتواند بزودی تأثیر ییاداری خود را در تمام ملت هویدا سازد.

غافل از آنکه در زمستان هوای يك حجره را میتوان گرم کرد بی آنکه در تغییر هوای دشت و هامون اثری داشته باشد.

ملتی که از صد نفر يك تن با سواد ندارد ملتی که از معلومات عصر حاضر نهی دست است ملتی که خانه خود را نمیشناسد چه رسد بشناسایی دنیا ملتی که در سرتاسر مملکتش هنوز يك مکتبخانه با اصول جدید دایر نگشته ملتی که روشنی افکار دانشمندان تنها از پرتو نور افکار فلاسفه و عرفای عالی مقام است بی آنکه هیچگونه وسیلهئی برای استفاده نمودن از روشنائی عصر جدید در دست داشته باشد چگونه میتواند از تغییرات زمان و عزل و نصب این و آن استفاده فوری نموده خود را در جریان حیات بخش تمدن جدید عالم بیندازد با اینکه اخلاق سران و سرورانش هم در دایره مهدبی سیر ننماید.

نگارنده نیز از همین مردم و پرورش یافته در همین آب و هواست با احساساتی در آزادی طلبی و علاقمندی بوطن و از روی همان احساسات هر راهی را که تصور

کنم مرا به قصد میرساند میپیمایم هر دری را که گمان نمایم بجانب مقصود گشوده میشود
میگویم بی آنکه در راه کسب جاه و مال قدمی بردارم .

نگارنده هم مانند بسیاری از رفقا در تاریکی نقصان تجربه تصور مینمایم بیداری
ملت آزادی مملکت و بالجمله سعادت وطن و هموطنان در پس پرده نازکی است که
چون آن پرده بر طرف گشت مملکت دارای همه کس و هر کس دارای همه چیز
خواهد بود و در عین حال متعیر و سرگردانم که قوای فکری و جسمی خود را در
چه راه بکار اندازم که در سعادت ملک و ملت مفید تر بوده باشد و یش از همه چیز
متوجه هستم بخدمت نمودن بدائرة معارف عمومی و تربیت کردن پسران و دختران
امروز و مردان و زنان فردا و پدران و مادران آینده .

فصل بیست و پنجم

امین الدوله و معارف عمومی

میرزا علیخان امین الدوله پس از سالها انتظار در ماه ذی القعدة الحرام ۱۳۱۴
مسند صدارت ایران را بعنوان وزیر اعظم اشغال نموده زمامدار امور مملکت میگردد.
امین الدوله سالها نقشه اصلاحات ایران را روی صفحه خیال کشیده از افکار
دانشمندان ایرانی اروپا دیده مانند ملکم خان و غیره استفاده نموده با دیده روشن با
خیال آزاد با اطلاع کافی از اوضاع دنیا و از احتیاجات وطن میخواهد کشتی این
مملکت را از چهار موجه حوادث از میان طوفانهای شدید بساحل نجات برساند در
صورتیکه کار آسانی نیست .

امین الدوله سالها معاشرین و مصاحبینش منحصر بوده اند بمعدودی از دانشمندان
بیداران که از دور روشنائی قرن حاضر را در خارج دیده آرزو مینموده اند در پیچه می
هم از آن روشنائی باین مملکت گشوده شود .

امین الدوله در گوشه پارك مصفای خود بازندگانانی بانزاکتی که داشته با اروپائیان
واروپائی نشان معاشرت نموده باتقاد از رجال دولت ناصری مخصوصاً امین السلطان

و خانواده او و بیروز دادن احساسات وطن دوستی و اصلاح طلبی مجالس و محافل خود را گذرانیده .

امین الدوله در دوره سلطنت ناصری از روی افکار روشن خود و دوستانش مقتضیهای اصلاحات را در نظر گرفته بی آنکه بموانع آنها توجه کامل نموده باشد. قدمت شخصی ناصرالدین شاه هم همه وقت خوانمی را که در راه شروع باصلاحات بوده پشت سر نگاه میداشته نمیکذارده است چندان برابر نظر نیاید. امین الدوله اگر وزیر اعظم پادشاه باعزم مقتدوی مانند ناصرالدین شاه میبود و پادشاه حس اصلاح طلبی میداشت میتوانست بدست این وزیر مقاصد خود را نیکو انجام داده باشد .

ولی اکنون وزیر پادشاهی است که نهدارای آن عزم است و نه صاحب آن اقتدار و بر فرض که دارای عقیده اصلاح طلبی بوده باشد و امین الدوله را قابلترین رجال خود بداند چگونه میتوان اطمینان یافت که چون این دستور دانشمند بخواهد باصلاحات اساسی شروع نماید و موانع بسیار در راه او عرض اندام کند پادشاه از دستور بالیقت خود صرف نظر ننماید .

بالجمله امین الدوله با وجود موانع بسیار که بزرگترین آنها سستی عزم شاه است و با کمی اسباب که سر آمد آنها نبی بودن خزانه دولت است زمامدار امور میگردد امین الدوله پیش از هر کار عند فرمانفرمارا از دخالت در امور و بلکه از اقامت در تهران خواسته او را بحکومت فلرس میفرستد شاهزاده وجیه الله میرزا ملقب بسیف الملك را وزارت جنگ میدهد میرزا ابوالقاسم خن همذانی ناصر الملك را وزارت مالیه میبخشد و برادر خود محمد تقی خان مجد الملك را در کارهای داخله دخیل مینماید . امین الدوله گمرک ایران را که همه وقت با جاره داده میشد و دخلش بکبه مباشرین میرفته بتوسط چند تن مستخدم بلژیکی اداره مینماید و عایدات گمرک انقد وجوه دولت میگردد .

امین الدوله بایکدنست کارهای جاری دولت و ملتداجا بجا نموده و با تمایلی که در سیاست خارجی بانگلییان نشان میدهد از آنها نیز استفاده معنوی مینماید و با

دست دیگر طرح اساس سعادت برای ملت میرزد که در حقیقت قابل ستایش می باشد
امین الدوله میداند دود ملت نادانی است و دود آن دانایی از این رویش از هر کار
بمعارف اهمیت میدهد و از همین نقطه نظر است که ستوده میشود امین الدوله میفهمد
مملکت مرد میخواهد مرد علم و علم مکتب و مدرسه و این چیز است که همه کس
باید بفهمد.

امین الدوله در چند ماه اقامت آذربایجان بهتر اقدامی که نموده تأسیس مکتبی
بوده است بنام رشديه بسبك جديد و چون لازم تهران گشته دانسته است رشديه تبریز
با نبودن او دوام نینماید باین سبب مدیر مکتب را بنهران آورده که در مرکز باینکار
شروع نماید - باید دانست که تا این تاریخ تدریس الفبای مقطع و تعلیم اشکال حروف
در حال فصل و وصل معمول نبوده بلکه بتعلیم و تعلم مبتدیان و تسهیل امر تعلیمات
ابتدائی اهمیت داده نمیشده است مکتبخانههای ابتدائی عبارت بوده از دکه های که
در بازارها و سرگذرها و گاهی در مسجد های کوچک برای تعلیم و تربیت کودکان
دائر بوده در مکتبخانههای مزبور حروف تهجی را بطفل یاد داده می آنکه در ترکیب
نمودن کلمات با صداها آموزگاران مکاتب خود قاعده می در دست داشته باشند چه
رسد که آموزندگان را بیاموزانند این است که نودسان پس از چند سال که عمر خود
را در مکاتب مزبور صرف مینموده باز نمیتوانستند عبارتی را صحیح بخوانند
و بنویسند.

بالجمله برای تحصیلات ابتدائی مشکلات بسیار در کار بوده و نقصان خط هم
بواسطه جزء نبودن اعراب و بودن نقطه های بسیار بر مشکلات افزوده است.

در سالهای آخرین در تهران بتقلید اروپائیان بعضی از کتابهای ابتدائی برای
نوآموزان ترتیب داده شده اشکال حروف را با صداها آنها در تحت قواعد مختصری
در آورده صورت حیوانات را برای شناسائی اطفال نقش کرده بطبع رسانیده اند اما
این کتب خوب دائر نگشته و معلمین ابتدائی سبک و سلیقه خود را برای تدریس الفبا
کافی دانسته اند اینگونه اقدامات را فرنگی مآبی نامیده غیر لازم تصور مینموده اند
بهترین آن کتابها تعلیم الاطفال تألیف میرزا محمود خان مفتاح الملك است ولی معلمینی

که در خارج ایران در قسطنطنیه در مصر در هند در بلاد قفقاز و غیره در تحت تنظیمات مکاتب خارجه بتدریس زبان فارسی میرداخته اند مشکلات کار را احسّس نموده خود را مجبور میدیده اند خط و زبان ما را از روی قاعده تدریس نمایند .

از جمله کسانی که در این راه زحمت کشیده تألیف جامعی از خود یادگار گذاشته میرزا فتحعلی خان آخونداف قفقازیت که در فصل نهم بنام او اشارت رفت .

آخونداف کتاب مفیدی در تعلیمات ابتدائی جامع تکلیف آموزندگان و آموزگاران تألیف نموده طبع و نشر مینماید بنام معلم الاطفال این کتاب در مدارس روسیه یکی از سرمشقای تعلیم خط و زبان فارسی میگردد .

و هم در استانبول میرزا حبیب دستان اصفهانی کتاب دستور سخن را بوجه یکو تألیف مینماید .

کتابهای فارسی و عربی و ترکی مفید دیگر هم در مصر و هند و استانبول در این موضوع نوشته میشود .

میرزا حسن نام از مردم آذربایجان که سرپرشوری دارد برای آموزگاری کودکان در قفقاز از کتب ابتدائی معلوماتی بدست آورده چون امین الدوله والی آذربایجان شده صیت معارف پروری او بلند میگردد میرزا حسن هم کالای خود را بعرض والی معظم رسانیده مورد توجه واقع و مکتبی بنام رشديه بمدیرى معلم مزبور دائر میگردد .

لفت رشديه اصطلاح عثمانیان است که يك صنف از مکاتب خود را بآن نام میخوانند این اصطلاح از عثمانی بفققاز آمده از آنجا بتبریز رسیده است .

مکتب ابتدائی تبریز رشديه نامیده میشود و میرزا حسن مدیر مکتب بهمین نام معروف میگردد میرزا حسن مکرر مکتب رشديه را تأسیس نموده خسارت زیاد دیده و بواسطه مخالفت روحانی نمایان و اشخاص کهنه پرست محافظه کار برهم خورده است .

اینک در سایه معارف پروری و قدرت والی آذربایجان بآرزوی دیرینه خود رسیده مکتب را دائر نموده کار خود را از پیش میبرد و بالاخره برای انجام همین مقصد بتهران میآید .

حاج میرزا محسنخان مظفرالملک که رشديه تبریز از طرف امین الدوله باو سپرده شده است در اینوقت که مدیر مزبور را بتهران میفرستد بنگارنده از وی سفارش مینویسد .

مدیر رشديه پس از ملاقات از افکار بنگارنده آگاه شده همفکر و همخیالی بدست میآورد مدیر رشديه مردی بلند قامت با صورت کشیده محسن تنک دیدگان کبود در کسوت روحانیان معلوماتش در حدود تعلیمات ابتدائی است .

امین الدوله بیداران تهران را در هر لباس که باشند بمساعدت در نشر معارف میخواند و همه را بهمراهی با تأسیس مدارس جدید و تجدید اصول تعلیم و تعلم تشویق مینماید .

تصورات من درباره امین الدوله این است که امین الدوله میخواهد سرهای افکار جدید را که تازه در این مملکت بجنبش آمده و هنوز نوری و نارساست بسامان بگذارد . امین الدوله میخواهد از حرارت احساسات ناقص بی اساس که طلوع نموده استفاده کرده سر آنها را بکاز ترویج و توسعه معارف گرم کرده در سایه اینکار افکاری که قابل دخالت در سیاست مملکت بوده باشد پیرو راند .

امین الدوله میخواهد نه از افکار جدید جلوگیری کرده باشد و نه آنها را بی تکلیف دسر گردان بگذارد که خود را با نوری و بی اساسی بآتش دخالت در سیاست سوزانیده مملکت را هم بمخاطره بیندازند .

امین الدوله البته میدانند تا ملت نداند چه میخواهد و چه میباید بخواهد چه میکند و چه باید بکند روی سعادت نمینند و این همه فرع دانشمندی است . از جاهل نادان غیر از جهل و نادانی چیزی تراوش نمینماید .

خلاصه جدید امین الدوله در کار افتتاح مدارس تازه و توسعه معارف عمومی گذشته از اینکه برای يك ملت اول قدم است که رو بسلامت بر میدارد اساسی ترین کارهاست برای يك مملکت و بعد از حوادث اخیر در مقابل مختصر هیجان عقلانی که بای تکلیفی در این مملکت خود نمایی میکند بهتر سیاستی است که این دستور دانشمند اختیار مینماید چنانکه مشاهده مینمایم طولی نمیکشد تمام افکار تازه و احساسات

وطن خواهان ملت از تبه خطر ناك سياست بازی رخت يرون كشيده دروادی امن معارف پروری فرود می آید .

امین الدوله مظفرالدین شاه را خاطر نشان مینماید که تنها نگاهدارنده او از حمله افکار تجدد خواهان سرگرم نمودن آنهاست بتوسعه معارف و یگانه تحصیل نام نیک که شاه از روی سلامت نفسی که دارد بآن یعلاقه نیست راه گشودن در معارف است بروی ملت .

امین الدوله بشاه میفهماند بدش هدف تیر بلا نکر دید مگر بواسطه ضدیت نمودن با افکار تازه و جلوگیری کردن از آزادی كلك و بیان و نطق و بیان نویسندگان و گویندگان. بالجمله روزی چند از مصاحبت امین الدوله بشاه نمیکند که خاطر شاه متوجه توسعه معارف و آزادی مطبوعات و برداشتن سد ممانعت از پیش پای افکار تازه میگردد بعدیکه هیچکس بهیچ وسیله نمیتواند خاطر او را از این عقیدت منصرف نماید .

خصوصاً که میند پی در پی راز هر طرف در این کار ستوده میشود و از این روی اخلاص مندی ملت خواهان و وطن پرستان بوی متوجه میگردد توجه پادشاه اهتمام فوق العاده وزیر اعظم در تأسیس مدارس جدید نه تنها افکار تجدد خواهان را در دایره معارف تمرکز میدهد بلکه بعضی از کهنه پرستان هم برای آنکه بشاه و وزیر تقرب جسته باشند رنگ معارف پروری بخود داده خاطرات این خیال مقدس وزیر اعظم بال و پر گشوده خود نمایی مینمایند .

امین الدوله برای پیشرفت مقصد عالی خود همرا میخواند همرا تشویق مینماید و معارف خواهان حقیقی را بیشتر و بهتر دعوت مینماید .

امین الدوله در صدد است يك مدرسه ابتدائی بـك تازه تأسیس نموده آنرا سرمشق برای دیگران قرار داده باشد آن مدرسه رشديه خواهد بود که قسمتی از مصارف بمهده محصلین و قسمتی را از کیه همت خود پیردازد .

امین الدوله میدانند در کار توسعه معارف عموم ملت باید شرکت نمایند و این باری نیست که سنگینی تنها بدوش دولت گذارده شود این است که در راه تشویق نمودن ملت دقیقه می فروگذار نینماید .

بدیهی است اشخاصی که تا کنون در کار تعلیم و تعلم رسماً دخالت داشته‌اند از اینگونه افکار غالباً بی بهره بوده‌اند و دایره معلومات و احکامات آنها محدود بوده‌است. وزارت علوم در اینوقت عبارتست از ریاست دارالفنون همان مؤسسه علمی که در فصل جداگانه شرح حال آنرا خواهید خواند.

در اینصورت پیداست وزارت علوم که کارش تنها ریاست دارالفنون است آنهم دارالفنون لفظی چه موضوعی خواهد داشت که بتواند سلسله جنبان اساس معارف وسیع عمومی بوده باشد.

این است که در میان این هیاهوی فکری و احکامات معارف خواهی جعفر قلیخان نیرالملک وزیر علوم از همه کمتر نام برده میشود و مثل اینست که او هیچگونه دخالت ندارد از طرف دیگر فارغ التحصیل‌های مدارس عالی اروپا مانند علیخان ناظم العلوم گرچه معدود بوده باشند و نیم تحصیل کرده‌های اروپا و ایران بضمیمه اروپا دیدگان و مخصوصاً اعضاء و مأمورین وزارت خارجه که بیشتر در خارج مانده و با خارجه‌ها معاشرت داشته‌اند خود را برای دخالت در کار معارف جدید اولی و احق دانسته بوزارت علوم بی‌معنایی که هست وقعی نمی‌گذارند.

در میان مأمورین دولت کسی که بیش از دیگران دعوت وزیر اعظم را در مساعدت با تأسیس معارف جدید استقبال نموده برای اجرای این مقصد جد و جهد مینماید میرزا محمودخان احتشام السلطنه است.

احتشام السلطنه جوانی است بلند قامت باریک اندام با صورت بشاش از تحصیل کردگان دارالفنون تهران رئیس و معاون وزارت خارجه از خانواده بزرگ و شخص کار آمدی بنظر می‌آید.

و هم از رجال دولت کسی که صمیمانه در تأسیس معارف جدید کوشش میکند میرزا کریمخان سواد کوهی سردار مکرم میباشد.

سردار مکرم شخصی کوتاه قامت تنومند خوش قیافه معارف دوست وطن پرور دارای صفات و اخلاق پسندیده است.

سردار مکرم از رؤسای معروف نظام و اکنون رئیس قورخانه مبارکه و رئیس

مدینه نظام و رئیس افواج سوادکوه است دارای مکتب قابل می باشد .
 میرزا حسن رشديه که در تيريز معارف پروری، مکتب دوستی و معلومات ابتدائی را منحصر بخود میدیده در ابتدای ورود به تهران تصور میکند در تهران هم با توجه مخصوصی که وزیر اعظم باو دارد در دائره معارف جدید مرجعیت خواهد یافت و شخص اول در این امر خواهد بود .

ولی بروز احساسات معارف پرورانه در اطراف اقدام وزیر اعظم در کار توسعه معارف از اشخاص مهم که از هر جهت مخصوصاً در مقامات علمی و در باخبری از اوضاع روزگار بر او تقدم دارند باو می فهماند که در تهران او نمیتواند از تفرد و انحصار دم زده باشد ولی چون تدریس الفباء بـبـك جدید اختصاص بوی دارد خود را امیدوار مینماید بلکه در سایه حاجتمندی که باو دارند بمقامی که در نظر دارد رسیده باشد .

فصل بیست و ششم

خیریه ، رشديه و انجمن

پیش از شروع بمطلب باید از اقدامات سردار مکرم در باب دارالایتم کلمه می چند بنکلام :

میرزا کریم خان سردار مکرم در پرتو روشنی افکار عالی مقتضای خود حاج شیخ هادی نجم آبادی و در سایه طینت پاک خویش مدتی است در صدد است دارالایتمی تأسیس نموده بنای مخصوص برای آن ساخته قسمت مهمی از املاک و علاقه خود را وقف مؤسسه مزبور بنماید .

سردار مکرم با پدرم الفت مخصوص دارد و عالم وطن خواهی و معارف پروری نگارنده را دوست میدارد در این وقت که اتهام معارفی شروع میگردد با جدیت قابل تمجید آماده انجام دادن مقصد مقدس خویش است .

بدیهی است شیخ هادی نجم آبادی که از همفکران وزیر اعظم و نسبت باو است پیشوایی دارد بیش از دیگر روحانیان تجدد خواه افکار معارف پرورانه سردار را ترجیح میدهد سردار مکرم از وزیر اعظم رخصت طلبیده جمعی از دوستان معارف خواه را بخانه

خوبش دعوت نموده در کار تأسیس دارالایتم و بنای آن مشورت مینماید این مجلس که در اواسط ماه رجب ۱۳۱۵ منعقد گردیده اول مجلس است که برای مشورت در کار معارف بصورت ملی منعقد میگردد نگارنده نیز از دعوت شدگان میباشد.

شاهزاده عمادالدوله نوه فتحعلشاه. حبیبقلیخان صدرالسلطنه نوری. میرزا محمود خان احتشامالسلطنه. حاجی علیقلیخان سرتیب بختیاری. میرزا حسنخان شوکت منشی سفارت عثمانی در تهران. مدیرالدوله کیلانی. آقا میرزا حسن رشیده تبریزی و جمعی دیگر از اعضای وزارت خارجه و سایر دوائر دولتی در این مجلس حضور دارند. سردار مکرم مجلس را افتتاح و مقصد از انعقاد آنرا بیان مینماید مورد تحسین حاضرین گشته و مقرر میگردد بنای دارالایتم را بزودی تمام نموده مدرسه را دایر سازد بنای مزبور در این مجلس پیشنهاد نگارنده خیریه نامیده میشود.

نگارنده نیز در آخر این مجلس بتقاضایی که میشود در موضوع مفاسد مکتب خانهای موجود و مضرتهای جسمانی و روحانی آنها و لزوم تأسیس مکتب جدید مانند مکتب ملل متمدن شرح مبسوطی بیان نموده نطق خود را بتمجید از سردار مکرم و بدعای بر موقبت او در مقصد خیری که دارد پایان میدهد حاضرین اظهار مسرت نموده نزدیک غروب آفتاب مجلس منقضی میگردد.

هنگام بیرون آمدن از اینخانه شخصی که تا آنوقت او را نیشناختم از نگارنده برای مذاکره طولانی در کار معارف تقاضای ملاقات خصوصی مینماید با او آشنا و ده خیال میگردد این شخص میرزا محمود خان احتشامالسلطنه است.

بالجمله سردار مکرم بتأسیس مدرسه خیریه پرداخته طولی نمیکشد بنای مدرسه را تمام نموده جمعی اطفال یتیم را در آن بنا، خیر بطور شبانه روزی نگاهداری و تربیت مینماید.

از طرف دیگر امینالدوله در اراضی پارك مکنونی خود برای مدرسه رشديه بنایی مینماید و موققه خانه‌ای اجاره کرده مدرسه را بمدیری میرزا حسن رشیده با شور معارف پژوهان دایر مینماید.

و هم انجمن معارفی از اشخاص معارف دوست در تحت ریاست جعفر قلیخان

نیرالملک وزیر علوم بترتیبی که نوشته میشود تأسیس میکند و در اینماه رجب امین-
الدوله از مقام ریاست وزراء بصدارت میرسد .
گرچه صدراعظم اکنون درصدد نیست یش از يك مكتب بنام رشديه تأسیس



احتشام السلطنه

نماید ولی معارف پروران از روی احساسات خود بتوسعه دادن دائره معارف بیشتر
کوشش دارند تا باسası بودن اقداماتی که مینمایند بدیهی است اگر مدرسه رشديه را

با اساس صحيح تأسيس نموده قسمتی از آنرا بصورت دارالمعلمین ابتدائی درآورده جمعی از تحصیل کردگان جوان خوش اخلاق داوطلب شغل معلمی را بآموختن ترتیب تعلیمات ابتدائی و طریق مکتب داری بسبك جدید وا داشته و درقسمت دیگرش يك عده اطفال مبتدی را تعلیم و تربیت مینمودند بزودی جمعی معلم ابتدائی میداشتیم آنگاه بتأسيس مكاتب شروع مینمودیم اما نظریات اعضای انجمن باینجا منتهی میشود که بتوسعه معارف پردازند وضماً تحصیل اسباب نمایند .

بالجمله میان مدیر رشديه با جمعیتی که با او کار میکنند اختلاف نظر حاصل میشود و برای پایان دادن باین کار روزی صدراعظم خود بمدرسه رشديه رفته پیشقدمان از داوطلبان را جمع نموده اشخاصی را برای عضویت انجمن معارف نامزد مینماید نام نگارنده نیز درمیان برده میشود .

بعد از این مجلس آقاییان صورتی نوشته نزد صدراعظم میفرستند تا امضاء شده انجمن رسمیت حاصل نماید بی آنکه نامی از نیرالملک و وزیر علوم برده شده باشد و اینکار سعی احتشام السلطنه میشود .

احتشام السلطنه میخواهد کار معارف جدید بصورت ملی جاری گشته از حوزه اختیارات وزیر علوم خارج باشد احتشام السلطنه دوتن از اعضای وزارت خارجه را با خود همدمت نموده در اجرای مقصد خویش با همراهی آنها کوشش مینماید و آن دو تن میرزا محمود خان مفتاح الملک و میرزا مهدیخان متحن الدوله میباشد .

ورقه می که نام اعضای انجمن در آن نوشته شده بصدد اعظم میرسد صدراعظم مقدم بر دیگر نامها نام نیرالملک و وزیر علوم را نوشته ورقه را امضاء نموده میفرستد احتشام السلطنه و همراهانش مجبور میشوند وزیر علوم را بانجمن دعوت نمایند و بعلاوه دعوتنامه رسمی انجمن را برای امضاء بامضای او بفرستند .

درماه شوال ۱۳۱۵ نخستین انجمن رسمی معارف باحضور وزیر علوم درمدرسه رشديه منعقد میگردد .

احتشام السلطنه بامر صدراعظم کتابچه می برای جمع نمودن وجه اعانه بجهت تأسيس مدارس ملی مرتب ساخته اول بحضور اعلیحضرت میفرستد .

مظفرالدینشاه در آن دفتر دوهزار تومان اعانه مینویسد و در زیر دستخط همایونی خط امینالدوله دیده میشود باین مضمون : این بنده در گاه برای این مقصد خیر دوازده هزار تومان بندگی خواهم کرد.

وزراء و امراء و اعیان و تجار باهتمام قابل تمجید احتشامالطنه هریك بعنوان استمراری و غیر استمراری مبلغی در آن دفتر ثبت مینمایند.

وجوه اعانه نزد احتشامالطنه جمع میشود و این برای پیشقدمی و موفقیت او با اجرای مقاصد خویش وسیله بزرگی میگردد مدیر رشديه بودجه سنگینی برای مدرسه ترتیب داده ناهار مفصل بشاگردان و ب معلمین و بعموم اجزاء میدهد برای خود و اعضای مکتب یش از آنچه مقتضی بنظر میآید حقوق معین نموده و بالجمله مکتب را مانند يك اداره دولتی معتمی در آورده در صورتیکه وضع پریشان مملکت اقتضای این بودجه را برای يك مکتب ابتدایی ندارد.

مدیر رشديه تصور میکند امینالدوله همیشه صدراعظم خواهد بود و يك مکتب را که باو منسوب است با هر بودجه می باشد نگاهداری خواهد کرد و همین زیاده روی او موجب اختلاف کلمه وی با اعضای انجمن میگردد.

در جلسه اول انجمن معارف اعضای حاضر از قرار ذیلند :

جعفرقلیخان نیرالملک وزیر علوم. میرزا محمودخان مفتاحالملک. میرزا محمود خان احتشامالطنه علیخان ناظم العلوم. مهدیخان محتجنالدوله. میرزا عباسخان مهندس باشی و نگارنده.

در آخر همین حجره می که انجمن در آن منعقد است. مدیر رشديه پشت میز کوچکی بسمت ریاست مکتب نشسته زنکی روی میز نهاده بناظم و مکتب و دیگر اعضا دستور میدهد شاگردان تازه پذیرفته شده هم در دو اطاق مشغول تحصیلند.

انجمن معارف در تحت ریاست وزیر علوم شروع بمذاکره نموده در موضوع خرج زیاد در رشديه صحبت طولانی میشود و بالاخره از درس شاگردان و کتابهایی که باید تهیه شود نیز مذاکره بمیان آمده مجلس منقضی میگردد.

نگارنده از شروع باینکار و از عضویت در این انجمن که در حقیقت رسیدن

بآرزوی است که سالها در دل داشته‌ام خوشحال است و در ترویج آن در مجالس و محافل فروگذار نمی‌نماید .

هفته دیگر باز انجمنی منعقد شده میرزا علی محمد خان مجیر الدوله کاشانی نویسنده روزنامه ایران و اطلاع و شیخ مهدی عبدالرب آبادی ملقب بشمس العلماء و محمد حسین خان ادیب الدوله ناظم دارالفنون به عضویت انجمن پذیرفته می‌گردند در این مجلس اختلاف نظر میان احتشام السلطنه و مدیر رشديه شدت نموده عاقبت سخن به‌خشونت میانجامد و مدیر رشديه بواسطه غروری که از یگانه بودن خود در مکتب داری و تعلیمات ابتدایی دارد و بواسطه اتکای خود بمقام صدارت عظمی از تنگی نمودن با احتشام السلطنه و انجمن خودداری نمی‌کند .

این مجلس می‌گذرد بی آنکه نتیجه‌ی بدست یابد .

در میان جلسه دوم رسوم انجمن معارف احتشام السلطنه برای در هم شکستن غرور مدیر رشديه تدبیری میانداشید و آن اینست که برای او رقیبی تهیه می‌نماید و آن حاج میر محمد علی تبریزی است که در کسوت تجار است و از تعلیمات ابتدایی بی‌ك نازه بی اطلاع نیست .

احتشام السلطنه در جلسه سوم رقیب مزبور را بانجمن آورده با حضور مدیر رشديه می‌گوید این شخص همان کار را که از مدیر ساخته میشود بزمان کم و با مصرف کمتر میتواند انجام بدهد سید هم با بیانات شکسته و بسته داوطلبی خود را برای تعلیم ابتدایی دادن بیان می‌نماید پیداست وضع سید و بیانات او که از نقصان معلوماتش حکایت می‌نماید در مقابل وضع مدیر رشديه و بیانات او وقتی ندارد و لکن هر چه باشد رقیب است خصوصاً که حمایت باطنی انجمن را با خود دارد .

مدیر رشديه می‌فهمد احتشام السلطنه تدبیری برای برهم زدن کار و خیالات او اندیشیده و غیر از موافقت جلوه ندارد این است سر تسلیم پیش آورده ملائمت می‌نماید بالاخره مقرر میشود مدیر رشديه و رقیب او هر يك جزوه‌ی در ترتیب تدبیس ابتدایی نوشته بانجمن بیاورند .

در جلسه چهارم سید حاضر شده بی آنکه چیزی نوشته باشد مدیر رشديه هم

بحقیقت مطلب پی برده زحمتی بخود نداده است پس از آنکه کی مذاکره در این موضوع مقرر میگردد یکمده محصل ابتدائی در جای دیگر بید سپرده شود بعد از چند ماه نتیجه عملیات او و آنچه از مدیر رشديه ظاهر گردد رسیدگی شده سبک هر کدام پسندیده تر گردید عمومیت حاصل نماید.

احتشام السلطنه پیش از همه چیز نظر دارد مخارج گزاف رشديه را برهمزده مخصوصاً ناهار عمومی دادن را با خرج زیاد لغو کرده اعضای و شاگردان در موقع ناهار بخانهای خود رفته یا ناهار مختصری بمدرسه بیاورند این عقیده را در انجمن عنوان نموده میخواهد بمدیر رشديه بقبولاند ولی مدیر مزبور تمکین ننماید و مجلس متقاضی میگردد در میان این هفته امتحان الدوله بعنوان تفتیش از طرف انجمن در وقت ناهار بمکتب وارد شده کمیت و کیفیت ناهار را تفتیش میکند بلکه بتواند برمدیر رشديه از بابات مصارف زیاد راه اعتراضی بدست آورده و در تفتیش مبالغه میکند.

مدیر رشديه رفتار امتحان الدوله را تحمل ننموده بفرایشان امر مینماید مفتش را از مکتب بیرون نمایند و میگوید انجمن معارف را هم دیگر بمکتب نمیپذیرم سوء رفتار مدیر مزبور با مفتش انجمن موجب کدورت تمام اعضای شده احتشام السلطنه و امتحان الدوله برای آزار رساندن به او و جبران رفتاری که نموده جداً حاضر میگردند مدیر رشديه هم شکایت آنها را و بلکه شکایت انجمن معارف را نزد صدراعظم میرسد صدر اعظم حکم مینماید انجمن در خانه وزیر علوم منعقد گردد مدرسه رشديه و مدیر آنرا بحال خود بگذارند.

انجمن معارف جلسه پنجم خود را در خانه نیرالملک منعقد میسازد در این جلسه محمد باقر خان اعتماد السلطنه که وزیر انطباعات است نیز بعضویت انجمن پذیرفته میگردد. مذاکرات این مجلس همه بر ضد مدرسه رشديه و مدیر آن میباشد چون او حاضر نیست نگارنده میخواهد در قسمتی که او را ذیحق میدانند از وی دفاع کند اما پذیرفته نمیکردد احتشام السلطنه نمیتواند رفتار مدیر مدرسه رشديه را با مفتش انجمن تحمل نماید و هم نمیتواند برخلاف رضای صدر اعظم اقدام مخالفی نموده باشد بالاخره مذاکره این مجلس باینجا منتهی میشود که وجوه اعانه ای که برای توسعه معارف

عمومی جمع گشته نمیاید تنها بمصرف مدرسه رشديه برسد و بهتر آنست مدرسه دیگری نیز تأسیس نموده دارای دو قسمت باشد قسمت علمی آن بمليخان ناظم العلوم سپرده شود قسمت ابتدائیش بحاج مير محمد علی تبریزی و از پیرایه های که مدیر رشديه برمكتب خود بسته اجتناب و از هر گونه خرج غیر لازمی احتراز نمایند پیشنهاد احتشام السلطنه در انجمن پذیرفته شده احتشام السلطنه و عليخان ناظم العلوم مأمور انجام این خدمت میگردند احتشام السلطنه و همراهانش از ضدیت با رشديه و محدود نگاهداشتن آن کوتاهی نمی نمایند مثلاً در آن ایام که رشديه و انجمن یکی بوده از طرف حاج زین العابدین تقی اف اول تاجر ایرانی در بادکوبه بترغیبی که مدیر رشديه نموده مبلغ دو هزار تومان اعانه بنام رشديه فرستاده شده حواله وقتی بتهران میرسد که میان انجمن و رشديه اختلاف و درویش افتاده احتشام السلطنه درسایه معاونت و ریاست وزارت خارجه موفق میگردد وجه سند مزبور را از صرافخانه بنام انجمن دریافت نموده نگذارد بدست مدیر رشديه بیفتد سعی و کوشش مدیر رشديه نزد صدر اعظم برای گرفتن این وجه نتیجه نبخشیده بلکه صدر اعظم او را از مخالفت نمودن با وزارت علوم و انجمن معارف نیز منع مینماید .

جلسه ششم انجمن معارف منعقد میگردد احتشام السلطنه بفتی که در گرفتن سند وجه بادکوبه نموده باسم انجمن و از ناامیدی که مدیر رشديه از مساعدت صدر اعظم با او در ضدیت انجمن حاصل کرده بی نهایت مرور است در این مجلس حاج محمد حسن امین الضرب اصفهانی و پسر او حاج حسین آقا بعضویت انجمن پذیرفته میشوند برای اینکه وجه اعانه ای داده و تعویلداری انجمن را بعهده بگیرند ولی آنها تعویلداری انجمن را نمیپذیرند .

دو مهر برای انجمن حاضر گشته سبع یکی (انجمن معارف) و دیگری انجمن تأسیس مكاتب ملیه ایران است .

احتشام السلطنه برای راضی نمودن مفتاح الملك که از او در وزارت خارجه ملاحظه دارد و در کار معارف از پیش افتادن احتشام السلطنه و بی دخالتی خود ناراضی است دفتر داری و مهر داری انجمن را بوی محول ساخته باقی اعضای انجمن را بتصوب

نمودن این پیشنهاد و امیدارد اینکار برای او و برای يك قسمت از اعضای انجمن چنانکه
بیاید موجب مخاطره میگردد .

فصل بیست و هفتم

مدرسه علمیه و افتتاحیه و انجمن معارف

در اواسط ماه ذی الحجة الحرام ۱۳۱۵ جله هفتم انجمن معارف در خانه وزیر
علوم منعقد میشود در این جلسه مقررات نگارنده و علیخان ناظم العلوم هر يك رساله‌ای
در خصوص تأسیس مكاتب جدید و توسعه معارف نوشته قرائت نمائیم و هم در این مجلس
صدراعظم مقرر داشته یکی از خواص خود مدیر رشديه را که بانجمن حاضر نمیشده
بانجمن آورده او را با مخالفینش صلح داده انجمن را بهمراهی با مدرسه رشديه وادار
نماید مدیر رشديه با مأمور صدارت حاضر گشته‌اند نماینده صدراعظم پیغام مهر آمیز
اورا رسانیده از جانب مدیر رشديه از گذشته معذرت میخواهد .

انجمن پیش از آنکه در این موضوع صحبتی بدارد با اجرای دستور خود میردازد
نگارنده رساله‌ای که در تحت عنوان دستور کارخانه آدم سازی نوشته قرائت مینماید
و حاضرین اظهار مسرت میکنند .

ناظم العلوم نیز رساله‌ای مشتمل بر قواعد اصول تعلیم و درجات مكاتب با کمال
مناقت نوشته قرائت مینماید و مورد تحسین میگردد .

احتشام السلطنه هنوز اطمینان ندارد که آیا اکثریت انجمن با او همراه است
یا نه و اگر تکلیفی بر مدیر رشديه بنماید و او نخواهد پذیرد انجمن چه خواهد کرد این
است که مدیر رشديه را موقه از مجلس خارج مینماید در صورتیکه اینکار هم شایستگی
ندارد زان پس حوزه را جمع و خصوصی کرده میگوید من اطمینان ندارم شما همه
با هم یکدل در کار تأسیس مكاتب قدم برداشته از هر گونه ملاحظات شخصی اجتناب
نمائید بهتر این است در صمیمیت و استقامت خود بر کلام الهی قسم یاد نمائیم و قرآنی
در آورده حاضرین را قسم میدهد حتی وزیر علوم سالخورده و نماینده صدراعظم نیز

از قسم خوردن معاف نمیکرد و چون قرآن را بدست وزیر علوم میدهد میگوید اول بد پیر زند رطل گران را تا مدعیان خرده نگیرند جوانرا .

خلاصه پس از انجام یافتن امر تحلیف مدیر رشديه را بانجمن خواننده دستوری در تخفیف بودجه مدرسه و موقوف داشتن ناهار آنجا باومیدهد انجمن هم موافقت میکند او نیز غیر از بذیرفتن چاره ندارد .

بعد از این مجلس مدرسه رشديه بصورت مکتب ابتدائی سلاه در میآید مدیر اجرای مقررات انجمن را متقبل وانجمن ماعدت با او ورسیدگی بکار مکتب رشديه را منهد میگردد .

در این مجلس احتشام السلطنه و ناظم العلوم انجام دادن مأموریت خود را در گرفتن خانه برای مدرسه علمی و ابتدائی اظهار میدارند وبقاصله دو سه روزمدرسه افتتاح و جلسه هشتم انجمن معارف در آن مکان منعقد میگردد مدرسه تازه گرچه قسمت ابتدائی نیز دارد لکن علمیه نامیده میشود و کلیه امور آن بعهده علی خان ناظم العلوم مقرر میگردد مدرسه علمیه جمعی از اولاد اعیان و اشراف را که در دارالفنون و یا در خانهای خود مختصر تحمیلی نموده اند در قسمت علمی خود میپذیرد و اینکار ینهایت موجب خشنودی اولیای ایشان است بدو سبب یکی آنکه اولیای آنها هر قدر هم که استطاعت داشته باشند نمیتوانند با معلمهای قابل متعدد کار تحصیل اطفال خود را در خانه منظم نمایند دیگر آنکه آنچه بابت این تحصیل منظم بمدرسه میدهند از ده يك مخارجی که برای تحصیل اطفال خود در خانه میکنند کمتر میباشد .

مدرسه علمیه در قسمت دیگر خود جمعی از اولاد محترمین را با شهریه مختصر برای شروع تحصیل ابتدائی میپذیرد و اولیای این اطفال نیز بدو سبب خوشحالتند یکی مسئله اقتصادی که نوشته شد دیگر آنکه معلم های سرخانها از ترتیب تعلیمات ابتدائی بلك جدید بی اطلاعند در این صورت چند سال طفل مبتدی نزد آنها تحصیل میکند بی آنکه بتواند چیزی بدزستی بخواند و بنویسد اگرچه اولیای اطفال مبتدی هنوز امتحان این هنرمندی مدرسه تازه را ننموده اند لکن بزودی بیش از آنچه که شنیده اند میینند و بر امتحان و سرت آنها افزوده میگردد .

درمقابل این خشودی اولیای اطفال و نظم و ترتیبی که در کار تحصیل اولادشان حاصل میشود يك جمع ناراضی دیده میشود که روز بروز بر عدد آنها افزوده و دشمنی ایشان نسبت باساس معارف جدید و کارکنان آن بر زیادت میگردد بلی در شهر دارالخلافه شاید بیش از هزار کس در کسوت طلاب دینی میباشند که اغلب از شهرهای دیگر و از دهلت اطراف برای کسب معیشت بتهران آمده در مدارس قدیم مکن شبانه دارند و روزها در خانهای اعیان و اشراف بمعلمی کودکان میردازند و یا آنکه شب و روز در خانهای مزبور زندگانی میکنند.

این مردم در اینخانها رفته رفته جزو خانواده شده روابط زیاد و علاقمندیهای مخصوص با بزرگ و کوچک یافته هرچه را موجب قطع آن روابط و برهم زدن حر معاش آنها باشد دشمن میدانند.

در اینصورت مدرسه علیه و انجمن معارف درمقابل خود يكفوج دشمن بیخانمان شده و از علاقهها کوتاه دست گشته میبند که بزرگتر اسلحه دست آنها تیر تهمت و افترا بمعارف جدید و کارکنان آنست.

البته روحانی نمایان خود خواه که طلاب و معلمین مزبور بحوزمهای ریاستمداری آنها نیز خدمت مینمایند از شرکت نمودن باتباع خویش در ضدیت بمعارف تازه دریغ نمیدارند.

چیزی که این اسلح نوری را از شر حمله کتندگان مزبور نگاهداری میکند اولاً قوت علم و دانش و مساعدت اقتضای زمان است ثانیاً حسن موافقت شخص شاه است و جدیت فوق العاده شخص اول دولت در پیشرفت این اساس.

بالجمله مدرسه علیه قوای معارف خواهان را در خود تمرکز داده بهترین اشخاص را از معلمین و اعضاء هر دو قسمت خویش جلب مینماید چنانکه مدیر محترم آن علیخان ناظم العلوم دارای دیپلم از مدرسه پلیتکنیک پاریس و لایق ترین اشخاص است در میان همکنان خود محمد کاظمخان رشتی ناظم قسمت علمی و محمد صفی خان ناظم قسمت ابتدائی مدرسه از اشخاص لایق شمرده میشوند و برای تدریس فارسی و عربی نیز معلم از بهترین اشخاص انتخاب میگردد شیخ محمد رفیع نظری که در تدریس

عربی با سواب جدید مهارت دارد برای تدریس این مدرسه مخصوصاً جلب میشود و کار تدریس عربی از مورد تمجید میگردد.

مدرسه علمیه از بابت مالیه نگرانی ندارد زیرا که قسمتی از مالیه آنرا محصلین میردازند صندوق اعانه هم که وجه قابل جمع آوری نموده از ادای کسر بودجه دریغ مینماید.

انجمن معارف در آخر ماه ذی الحجه ۱۳۱۵ برای افتتاح رسمی مدرسه علمیه و جلب توجه عمومی بمرکز معارف جدید از امین الدوله صدر اعظم و جمعی از رجال محترم دعوت مینماید.

در این مجلس احتشام السلطنه از صدر اعظم رخصت میطلبد که پاره‌ای از کتابهای مفید برای بیداری ملت از زبانهای خارجه ترجمه و طبع و نشر گردد.

صدر اعظم در جواب میگوید البته فراهم آوردن اسباب یگانگانه بیداری ملت لازم است ولی نه زیاد زیرا که شخص غریق اگر از زندگانی خود ناامید شد از تلاشی کردن و دست و پا زدن هم که ممکن است او را بتخته پاره‌ای برساند باز خواهد ماند. صدر اعظم در این شب بیشتر از دیگران بنکارنده توجه دارد و در ضمن صحبت بحاضرین میگوید چون فلانی در ضمن گفتگو بآیات قرآن استشهاد مینماید چه ضرر دارد من نیز آیه‌ای از کلام الله مجید بخوانم: هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب دو ساعت از شب میگذرد صدر اعظم تکلیف مینماید اطاقهای مدرسه را ببیند خدمتگذاران بعادتیکه هست چراغها را کشیده صدر اعظم تمام اطاقها را گردش نموده از مدرسه بیرون میرود و در تمام این مدت آن مردم مؤدب نکارنده را بر خود مقدم داشته یش از آنچه دیگران انتظار دارند حرمت میگذارد.

شنیده میشود بعد از این مجلس یکی از حاضرین در این موضوع از روی حساست با صدر اعظم صحبت میدارد و جواب میشود اگر در کسوت روحانیان کسی دارای احساسات وطن پرستانه گشت و در راه معارف پروری قدم گذارد باید از او تجلیل کرد تا دیگران تشویق گردند حسن نیت امین الدوله از این جواب نیکو هویدا میگردد.

انجمن معارف و مدرسه علمیه بمدار این مجلس بر اعتبارات خود میافزاید و در آخر ماه اول مشاهده میکند از وجهی که برای کسر بودجه مدرسه تخصیص داده مبلغی اضافه آمده است.

انجمن چنان صلاح میبیند از خوان نعمت معارفی که کسرتده اولایینویان را هم بی بهره نکذارد از این سبب اعلام مینماید که انجمن عده‌ای از اطفال فقرا را برای تحصیل مجاناً میپذیرد.

اطفال فقرا که انتظار چنین خوشبختی را ندارند هجوم میآورند به حدی که انجمن از پذیرفتن آنها عاجز میماند بالاخره جمعی را پذیرفته و مابقی را بتوسعه یافتن دائره قمت مجانی موکول مینماید.

از پیش اشاره شد در خصوص تربیت تعلیمات ابتدائی انجمن متظر است نتیجه عملیات میر محمد علی تبریزی رقیب مدیر رشديه را دیده پس از آن تصمیم قطعی اتخاذ نماید.

سید مزبور در قمت ابتدائی مدرسه علمیه عملیاتی که قابل توجه باشد بروز نمیدهد برعکس در امتحانی که از مدرسه رشديه میشود ترتیب تدریس ابتدائی آنجا که الفبای صوتی با خط نستعلیق بطور خوشی بنورسان یاد داده با اینکه خالی از اشکال نیست و زحمت هم دارد بالنسبه پسندیده شده بتعمیم دادن آن تصمیم میگیرد. احتشام السلطنه در این امتحان مدرسه رشديه از گذشته ها بهمهربانی نمودن با مدیر و بانعام دادن شاگردان بخیال خود تلافی مینماید و بالاخره مقرر میگردد تعلیمات ابتدائی مدرسه علمیه هم بمده مدیر رشديه بوده باشد و حاج محمد اسمعیل ناصح بروجردی بسمت معلمی ابتدائی از رشديه بعلمیه میرود.

در این ایام میرزا محمود خان مفتاح الملك بخیال میافتد در مرحله سنگلج مدرسه‌ای دائر نموده از صندوق انجمن برای کسر آن استمداد نماید این کار در ظاهر خدمت بمعارف است در باطن رقابت نمودن با احتشام السلطنه.

مفتاح الملك بدستگیری اولاد کار آمد خود و متحن الدوله که بلوی نسبت دارد بزودی بتأسیس آن اسس موفق گشته نام آن مدرسه را افتتاحیه مینماید و بمناسبت

دفتر و مهر داری انجمن میخواید مرکزیت مدرسه علمیه را متزلزل ساخته قسمتی از اعتبارات انجمن و علمیه را بمدرسه افتتاحیه برده از پیش افتادن و خودنمایی، احتشام - السلطنه جلوگیری نماید مفتاح الملك از پاره می عوام فریبها و خصوصیت های تملق آمیز با روحانیان هم در راه پیش بردن مقصد خویش دریغ نمیدارد و با اصطلاح نان را بنرخ روز میخورد .

در این موقع میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء، کرمانی میرزا غیاث الدین ادیب گلشانی محمد اسمعیل خان آجودان باشی توپخانه حاج شیخ مهدی شریف گلشانی نیز بمضویت انجمن پذیرفته میگردند اعضا، بشانزده نفر بالغ میگردند .

نگارنده آنچه میتواند در خدمت بمعارف میکوشد و با احتشام السلطنه صمیمانه قدم زده او را مساعدت مینماید و در عین حال مکرر او را نصیحت میکند که خود را از آفت محسود گشتن معاف نگذارد اما او نمیشنود.

خلاصه انجمن معارف جلسات خود را هفته ای یکبار در مدرسه علمیه مداومت داده باتظام کار معارف و توسعه آن میپردازد عموم وطن پرستان و تجدد خواهان افکار خود را در دائره نشر معارف تمرکز داده متوجه اقدامات انجمن معارف میباشند و در تاریکی جهل و نادانی که سرتاسر این مملکت را فرو گرفته انجمن معارف نورس را روزنه تابش يك روشنائی تصور مینمایند .

اقدامات انجمن معارف بعد از حوادث اخیر ایران در تمام مملکت و بلکه در همه جای دنیا انعکاس نیکو افکننده تصور میشود پیکر این مملکت که در مدت پنجاه سال سلطنت ناصرالدینشاه در زیر دست رؤسای نالایق و وزرای ناقابل که شرح زندگانی آنها را مؤلف رساله غیبی به بهتر وجه بیان نموده در آخر درجه ناتوانی افتاده بواسطه هیجان روح معارف پروری قوت و قدربت خواهد یافت .

گمان میرود بولادت طفل نوزاد معارف هیجان عقلانی ملت خط سیر خود را در شاهراه هدایتی مقرر خواهد داشت که دیر یا زود شب ظلمانی این ملت یابان رسیده سفیده صبح اقبل دمیده آفتاب سعادت از افق مملکت سر بر خواهد آورد .

فصل بیست و هشتم

مطبوعات و مطابع

گرچه اقدامات امین الدوله صدراعظم در توسعه معارف ضروری و مستلزم ترویج مطبوعات و توسعه دایره آن می باشد ولیکن توجهات خصوصی آن دستور داخمتد بشکیر مطبوعات و تعدد جرائد و آزادی قلم که از بزرگترین اسباب ترقی و تعالی هر قوم می باشد قابل تمجید است .

امین الدوله روزنامه تربیت را که بقلم میرزا محمد حسین فروغی ملقب بذکا، الملك نوشته میشود و بطور هفتگی دایره بوده ترویج نموده آنرا یومیه میگرداند . و این اول روزنامه یومیه است که در این بابخت دایره میشود . روزنامه تربیت روی سنگ و با بهتر خط کتایت نستعلیق که در اینوقت معمول است طبع و نشر میشود .

روزنامه تربیت در سایه نظریات صدر اعظم سبك تملق سرائی خود را که باتقاضای زمان و طبع نویسنده آن مدتی پیروی شده تغییر داده ؛ بین حقایق و نگارش مطالبی که برای یداری ملت مفید بوده باشد میبردازد .

روزنامه ایران که روزنامه رسمی دولت است و تنها بنگارش حوادث جاری، دربار با پرده پوشیهای بسیار میرداخته از تنگنایی که بوده در آمده صورت بهتری بخود میگیرد .

روزنامه یومیه دیگر باسم خلاصةالحوادث در تحت نظارت محمد باقر خان اعتماد السلطنه وزیر مطبوعات مشتمل بر حوادث داخله و خارجه دایره میگردد .

مطبعه سربی که در دوره ناصرالدینشاه منحصر بفرد آنها متعلق بدولت بوده متعدد وارد ودایر شده روز بروز دایره انطباعات وسعت مییابد و اما روزنامههای فارسی که در خارج طبع میشود در دوره سلطنت ناصری چنانکه از پیش اشاره شد روزنامه فارسی که از خارج ییابد منحصر بوده است باختر که در اسلامبول طبع میشده روزنامه مزبور در آخرین توقیفش از طرف دولت عثمانی که با انقلابات ایران توأم بوده دیگر

اجازه طبع و نشر یافته در محاق ابدی فرو میرود .

بعد از آن در کلکته روزنامه‌می بنام جبل‌المتین بمدیری سید جلال‌الدین گلشانی دایر میگردد و روز بروز در ایران خوانندگانش زیاد میشوند جبل‌المتین با آنکه در اول تأسیس خط و طبعش چندان پسندیده نیست مندرجاتش اهمیت شایان دارد و دارای مملکت ثابت و معتدلی است .

در مصر در روزنامه نریا بمدیری آقای سید فرج‌الله گلشانی و سردیری میرزا - علیمحمدخان پرورش دایر میشود و نیکو رواج میگردد در لندن روزنامه خلافت که یکورق آن بفارسی نوشته میشود حقایق را بی‌پرده مینویسد و بطور کلی تغییر سلطنت ایران و برطرف شدن مانع بزرگ آزادی مطبوعات بضیمه ریاست امین‌الدوله بر اداره دولت جراید را آزادی داده یملاحظه هرچه میخوانند مینویسند خصوصاً که قوه جوان پرشوری هم بمیدان مطبوعات قدم میگذازد و آن مدیر روزنامه نوری پرورش مصر است . میرزا علیمحمدخان پرورش جوانی است از اهل کاشان مدتی در طهران دایره روزنامه ایران و اطلاع سمت منشی‌گری داشته صاحب قریحه روشن دارای افکار نورانی در فارسی نویسی زبردست و با سلیقه است این جوان از تهران بارها رفته بالاخره در مصر سردیر روزنامه نریا میگردد .

روزنامه نریا که بزرگتر سرمایه‌او وجود این سردیر است در پرتو قلم نگارنده جلال‌الله خود و در سایه پیش‌آمد اوضاع زمان و مخصوصاً انقلابات ایران خواننده بسیار در داخل و خارج مملکت پیدا نموده بعدی که مدیر کم سواد آن مفروض شده تصور مینماید با کناره‌گیری سردیر مزبور هم میتواند نریا را در همان اوج ارتقایی که دارد نگاهداری نماید اینست که درخشند نگاهداشتن وی کوتاهی نموده او را ابدوری نمودن ناگزیر میسازد میرزا علیمحمدخان که میداند تابش نور نریا در ایران از پرتو قلم آتش‌بار اوست و هرچه بهر عنوان بنویسد دارای همین اثر خواهد بود مصمم میشود خود روزنامه‌می بنام پرورش دایر نموده اشعه انوار افکار وطن‌پرستانه خود را در روی صفحات آن بدیده خوانندگان برساند .

مدیر پرورش در این اندیشه از دوستان و هواخواهان خود در داخل و خارج استمداد

مادی و معنوی نموده مساعدتهایی که انتظار نمیرفته میسند نگارنده نیز او را در این اقدام آنچه میتواند تشریح مینماید .

بالجمله طولی نمیکشد روزنامه پرورش زهره صفت ازافق مطبوعات فلسی سر بر آورده هیجان شدیدی درافکار معارف خواهان و وطن پرستان تولید نموده نه تنها مقام خود را از نریا میگذراند بلکه نریارا بشری انداخته جمعیت آنرا پیراکنده کی مبدل میسازد .

روزنامه پرورش درهریست که بایران میرسد و مخصوصاً تهران در احاسات تازه و افکار جدید تأثیر انقلاب مخصوص میبخشد بطوریکه هر هفته روزهای ورود بست خارج جمعی از جوانان پر حرارت تربیت یافته چند ساعت بانتظار ورود بست و رسیدن روزنامه پرورش بایقراری ساعت شماری مینمایند .

مدیر پرورش که از احاسات سرشار خود باخبر است و از اوضاع ایران و مخاطراتی که در راه راستگویی و حقیقت سرائی میباشد بیخبر نیست در برداشتن اول قلم برای نکلش اول مقاله پرورش نکرانی شدید خود را از عاقبت خطرناک اقدامی که نموده اظهار و اشاره میکند گاه باشد جان خود را نیز در سر این کار بگذارد .

خلاصه اهمیت مطبوعات و حسن صورت و معنی آنها در این ایام پی در پی درازد یاد است از جمله انجمن معارف در صدد تأسیس شرکتی بنام شرکت طبع کتب برمیآید ولی موفق نشده بالاخره در خارج انجمن این شرکت تأسیس و دائر میگردد .

یشقدهان از همفکران در این کار میرزا محمودخان احتشام السلطنه، محمد باقرخان اعتمادالسلطنه، میرزا کریمخان سراددمکرم، حاجی حسین آقای امین الضرب و نگارنده هستند شرکت طبع کتب با سرمایه ده هزار تومان تأسیس میشود در خیابان جلیل آباد تهران بنای خرابی را خریده آباد نموده مرکز آن شرکت میگردد .

شرکت طبع کتب میرزا محمد حسین فروغی مدیر تربیت و فرزندان او میرزا محمد علیخان و آقا میرزا محمد خلف میرزا عبدالوهاب قزوینی را برای ترجمه و تألیف کتابهای نافع استخدام مینماید .

شرکت طبع کتب احاس میکند که مکاتب جدید یش از همه چیز حاجتمند

يك دوره تاريخ ايران است كه از روی اسل و مستندات علمی بوده باشد و بزودی موفق بانجام این خدمت گشته تاريخ مختصری از روی تألیفات دانشمندان متخصص ترجمه و تألیف و با خط خوش طبع نموده بدست محصلین مدارس جدید میدهد.

شرکت طبع کتب علاوه بر تألیف کتابهای نافع یکی از مقاصد عمده او اینست که کتب مخصوصاً کتب تدریسی مدارس را پاکیزه و ارزان تمام نموده از این راه نیز خدمتی بدائر معارف نموده باشد باین واسطه میکوشد اسباب کار را از مطبعه های سری و سنگی و لوازم گراورسازی و غیره فراهم آورده نواقص را از هر جهت تکمیل نماید شرکت طبع کتب تاريخ مختصر اسکندر کیر، غراب زمین و عجائب آسمان و سفر هشتاد روزه دور دنیا، پلیر، درمبای علوم طبیعی چرا باینجهت، در صحبت ساده طبیعی نردبان خرد در اخلاق و پاره می از کتب دیگر را ترجمه و تألیف و طبع مینماید و هم کلام الله مجیدی که مبتدیان بآسانی بخوانند بطبع میرساند.

شرکت طبع کتب میخواهد با اقدامات خود مدار متحاده رفته رفته از حاجت مندی شدید ملت مخصوصاً کتب تدریسی کاسته خدمت خود را پایان برساند ولی افسوس که محیط مملکت هنوز اقتضای حسن موقفت باینگونه اقدامات سودمند را ندارد. و باید دانست اندیشه تأسیس این شرکت موقعی در مقز مؤسین آن تولید شده که بواسطه تغییر سلطنت و تشویقات شخص اول دولت هیجان فوق العاده در افکار تجدد خواهان هویدا گشته هوای مملکت در شن و ساحت آن کاشن تصور مینماید هیچگونه رادع و مانعی در پیش پای معارف پروران تصور نمیرفته است مؤسین شرکت طبع کتب گمان میکردند روز بروز بر خریداران متاع آنها افزوده میگردد و بتأسیس این شرکت استفاد های مادی و معنوی بسیار نموده از مختصر تغلات قیمتی که میان نرخ تمام شده کتاب و قیمت فروش آن منظور آید چون از هر کتاب چندین هزار طبع میشود سرمایه می بدست خواهد آمد که از آن سرمایه میتوان خدمتهای بزرگ بمعارف کرد ولی طولی نمیکشد که پیش آمد احوال بطلان این تصورات را ثابت مینماید.

روزی که اساس نامه این شرکت در شرف طبع است و نام مؤسین در آن درج شده یکی از دوستان مجرب رضا نمیدهد نام من در جزو مؤسین منتشر گردد و میگوید

بالاخره زحمت اینکار بدوش تو خواهد افتاد بی آنکه بمقصود خود رسیده باشی ولی نگارنده نمیتواند ازخیرخواهی وی استفاده نماید.

چند ماه مؤسین شرکت مزبور اجتماع نموده بکارهای آن رسیدگی مینمایند تا آنکه سردار مکرم ازدنیا میرود و احشام السلطنه از تهران دور میشود حاج حسین آقا مسافرت طولانی میکند اعتماد السلطنه نیز بواسطه کم حالی ذاتیکه دارد نمیتواند یانمیخواهد اقدام درستی نماید.

بالاخره تمام بار زحمت بدوش نگارنده افتاده بی آنکه کمتر فایده مادی بر آن مترتب گردد از طرف دیگر پیش آمده بی انتظار که سرآمدش تغییر سیاست دولت است با آنچه در فصول بعدی فاصله خواهد خواند چرخ معارف را از سرعت سیری که داشته باز میدارد و خورشید آزادی مطبوعات که تازه از افق سر بر آورده در پس ابر سیه غرض رانها پنهان میگردد.

حرف علم، کتاب، مدرسه، مطبوعات و آثار فکری از زبانها کمتر شنیده میشود و بگوشها کمتر میرسد در این حال جمعی از اشخاص طمعکار که از راه مطبوعات معاش مینمایند رواج بازار آثار شرکت طبع کتب را دیده بتقلید نمودن در آنها و با استفاده های خصوصی از فوائد آن پرداخته از هر راه اسباب خسارت برای شرکت و زحمت برای کارکنان آن فراهم میآورند و چون شرکت مطبوعات از مؤسساتی است که در پرتو یک روشنائی که مانند برق در اول دولت جدید جبهیدن نموده و غایب گشته تأسیس شده دولتیان وقت هم بدیده عطوفت بآن نظر نموده روی مساعدتی بوی نشان نمیدهند در داینصورت هر گونه تشبیهی برای دفاع از حقوق شرکت بشود بی نتیجه خواهد بود.

نگارنده چون اوضاع را چنین مشاهده مینماید نه تنها از توسعه دادن دائره شرکت منصرف نمیکرد بلکه با جدیت تمام اطراف آنرا جمع آوری نموده سهام شرکا را خریده بی آنکه بکسی ضرری رسیده باشد شرکت را منحل میازد و در مقابل چند سال زحمت مسرور است که آناری از آن شرکت در دایره معارف و مطبوعات باقی است و آن چند جلد کتاب سودمند است بدنلمی هم برای شرکت باقی نمانده است. بلی باید اعتراف نمود که هنوز حس اجتماعی در این ملت قوت ندارد در اینصورت

هر کار که رشته آن بدست يك شخص بوده باشد دوام و استحکام آن بیشتر است از کاری که صورت نوعی دارد و اختیارش بدست يك جمع سپرده میشود چنانکه شرکتیهای تجاری تأسیس شد و بواسطه بی اساسی دولت با رسوائی منحل گشت.

باری مطبوعات دوباره دچار تضییقات شده ولی باید دانست که چنانکه سعایتها بر ضد معارف نمیتواند بنیان آن را متلاشی سازد و حرف لزوم تعلیم و تربیت را از میان ببرد نامساعدنی با توسعه دائره مطبوعات هم نمیتواند دائره آنرا بکلی محدود سازد بلکه باقتضای زمان و از روی حاجت دائره مطبوعات خواه یا ناخواه وسعت میگیرد مطبعه های سنگی کم کم از میان رفته بجای آنها مطابع سربی برقرار میگردد و روز بروز بر وسعت و تراکت آن افزوده میشود لکن وقتی میتوان برقی و تعالی مطبوعات امیدوار بود که بواسطه وفور خوانندگان ارباب قلم از آنار قلمی خود و مباشرین طبع و نشر آنها از تجارت خویش سودمند گردند.

و بواسطه نبودن قانون و رعایت نشدن حقوق مصنفین و مؤلفین ارباب قلم دلسرد نگشته در نگارش و گزارش آنچه میتوانند کوتاهی ننمایند.

اینجا لازم است باجمالی از اوضاع وزارت انطباعات اشاره نمایم.

در سلطنت ناصرالدین شاه محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات میشود این شخص با استعداد ذاتی خود دائره انطباعات را وسعت داده دارالترجمه و دارالتألیف دولتی تأسیس نموده جمعی از دانشمندان و از آشنایان بزبانهای خارجه را بکار واداشته ترجمه و تألیف میکنند و خود نیز تصرفاتی نموده تعلیماتی میدهد در نتیجه این اقدامات کثیری در فنون مختلف طبع و نشر میگردد و آناری از او و از عهد وزارتش باقی میماند. بعد از اعتماد السلطنه وزارت انطباعات باشخاصی رسیده که عنوان احترام و وسیله معاش برای آنها میگردد.

بالاخره کار وزیر انطباعات منحصر میشود بحق انحصار دادن در طبع کتب و طبع روزنامه دولتی و جلوگیری از آزادی قلم در جراید معدودی که نشر میشود.

اوائل سلطنت جدید وزارت انطباعات با محمد باقر خان اعتماد السلطنه است اقدامات امین الدوله در کار معارف و مطبوعات و تأسیس انجمن معارف شرکت طبع کتب و هیجان

افکار تازه وزیر انطباعات را هم براه انداخته جنبه جوشی مینماید ولی طولی نمیکشد که وزارت مطبوعات بمنوان نانخانه و خرج سفره بملا محمد (۱) معروف بمیو داده میشود این اول بار است در این ایام که یک شخص معمم وزیر گفته میشود.

ملا محمد از عنوان وزارت انطباعات باید تحصیل معاش کند و ذخیره هم برای ایام یکبارگی خود بدست آورده باشد این است که هر تألیف نافعی از هر کس بزارش رواج باشد از یکی از مباشرین طبع و نشر کتب مبلغی رشوت گرفته اجازة طبع و نشر آن کتاب را بلامیدهد گرچه حق مغموم مؤلف بوده باشد و در مقابل اعتراضاتی که براو میشود متمسک میگردد بآزادی مطبوعات قانونی هم در کار نیست.

وبالجمله وزارت انطباعات این شخص طماع پریشان روزگار لطمه بزرگی بمعارف و مطبوعات وارد میآورد که جبران آن بزودی مشکل میباشد.

فصل بیست و نهم

عزل امین الدوله و سیر قهقرائی

آیا بدبختی نیست برای يك ملت که چون ریاست دولتش بمعهده وزیر روشن ضمیری مانند میرزا علیخان امین الدوله افتاد سلامت نفس و نداشتن وصف سبعیت بزرگتر تقصیر او و معارف پروری گناه عظیمش شمرده شود؟ البته مشعل افروختن در محله کوران و متانت و آرامی در حوزه شروازان شرط عقل و دانش نیست.

امین الدوله میخواهد سرگشتگان وادی ضلالت و کم گشتگان بیابان حیرت را با نصایح مشفقانه و بیانات حکیمانه بسر منزل سعادت رهبری نماید در صورتیکه آنها را گوش استماع نمیباشد.

قدرت شخصی ناصرالدینشاه بضمیمه آنکه زیر دستان او پروردگان دست تریب

(۱) ملا محمد آخوند بیست از اهل هرکد اصحابان زبان فرانسه تحصیل کرده سالها در تبریز مترجم اوراق خامه برای ولیعهد مظفرالدین میرزا بوده باین ملاحظه در خلوت ولیعهد میجو خوانده میشده است.

خودش بوده‌اند می‌توانسته است از هوای و هوسهای مختلف اندکی جلوگیری نماید.
اکنون آن قدرت از میان رفته و آنچه بجای آن نشسته خود را نمیتواند نگاهداری
نماید چه رسد که مملکت را نگاهدارد و حق هر صاحب حق را ادا نماید.

بدیهی است چون رشته امور تنها بدست سلامت نفس و روشنائی فکر و خیالات
بلند حکیمانۀ افتاد بی آنکه در مقابل این امیدواری بیم و هراسی بوده باشد البته
بدوام آن اساس امیدوار نمی‌باید بود و خوف و رجا هر دو لازم است تا در امور حسن
جریان حاصل گردد بملأه موانعی که در راه صدارت امین الدوله عرض اندام نموده
قابل توجه میباشد و پس از خواندن سطور ذیل تصدیق مینمایید که قوت موانع در
ریاست امین الدوله چه اندازه بر قوت مقتضیها برتری داشته است.

امین الدوله اسبابی را که میتواند برای موفقیت خود در نظر داشته باشد چند
چیز است اول حسن نیت و حس وطن پرستی خویش دوم بدست آوردن قلب شاه سیم
اقتضای وقت و زمان چهارم مساعدت یندان ملت با افکار او.

سبب اول وقتی میتواند کارگر باشد که قوت موانع بر آن برتری نجوید بر سبب
دوم چه اعتمادی میتوان داشت در صورتیکه دل شاه در دست دیگران است سبب سیم
البته کار رواست ولیکن بتدریج و با طول مدت میتوان از اقتضای زمان استفاده کرد اما
سبب چهارم که تنها تکیه گاه يك دولت میتواند باشد بدبختانه در مملکت ما اندازه‌می
ضعیف است که اگر خود حاجتمند تکیه دادن بدولت نباشد نمیتواند تکیه گاه دولت
واقع گردد.

اینك نظری بموانع که در کار ریاست امین الدوله بوده است اول مانع خارجی
چنانکه از پیش نوشته شده امین الدوله در سیاست خارجی بانگلیس بیشتر نظر دارد
تا بروس یعنی اخلاق و افکار این وزیر با دموکراسی انگلستان متناسبتر است تا با
حکومت استبدادی تزاری در اینصورت روسها از فراهم آوردن موجبات برهم زدن
صدارت امین الدوله دقیقه‌می فروگذار نمی‌بایند در صورتیکه نفوذ سیاست آنها بر ظاهر
سیاست انگلیس در ایران برتری دارد.

بالاخره کار کشمکش میان سفارت روس در تهران با صدر اعظم باینجا میکشد

که چون ییلاق صدراعظم در شمیران بالا دست ییلاق سفارت روس است و در معمول آن از خیابان روبروی سفارت میباشد روسها عبور کردن کال که صدراعظم را از آن شارع عام ممانعت مینمایند .

بدیهی است با قدرت کامل روس در ایران و با این ضدیت شدید آنها صدارت امین الدوله چه اندازه استعداد دوام خواهد داشت .

مانع دوم از نارضایتی روحانیان و روحانی نمایان و رجال دولت و خلوتیان شاه از صدارت امین الدوله تولید میشود .

امروزه روحانیان و روحانی نمایان چنانکه در آخر فصل یستم نوشته شد امین الدوله که بعضی مملکت را در دست گرفته میخواهد بمعالجه این امراض یردازد میداند خلط و مزج روحانیت و سیاست یکی از بزرگتر علتهای مزاج این مریض است این است که از ابتدای ریاست خویش بروحانی نمایان بی اعتنائی نموده دست دخالت ایشان را تا آنجا که توانسته از دامان کارها کوناه کرده کاملاً عکس سلوک امین السلطان را با این طایفه اختیار نموده است آقایان از يك طرف نمیتوانند این بی اعتنائی صدراعظم را تحمل نموده باشند و از قوایندی که از مسند صدارت بآنها میرسیده محروم بمانند و از طرف دیگر در مقابل اقدامات اساسی امین الدوله که موجب بیداری و هوشیاری ملت و ضرورتی موجب کساد گشتن بازار آنهاست ساکت و بیطرف بمانند مخصوصاً موضوع توسعه معارف و تأسیس مدارس جدید با آنچه دربردارد از یکپار شدن جمعی کثیر از ملبسین بلباس طلاب علوم دینی و اظهار ارادت صدراعظم ببعضی از روحانیان وارسته از دنیا مانند حاج شیخ هادی نجم آبادی و غیره موجب جنجال کردن روحانی نمایان گردیده است .

این است که بشعله این آتش دامن میزنند و با اجتماع نمودن وجوه علمای آقایان روحانی در مدرسه خان مروری برای درخواست نمودن مساعدت از دولت در کار موقوفه‌ای که میخواهند در دست آنها بوده باشد منتهی میگردد .

رؤسای روحانی مزبور در کارهای از این کار مهمتر اگر يك تن آنها از دولت

تقاضا میکرده حاجت او برآورده میشده اکنون همه جمع گشته درخواست مینمایند و پذیرفته نمیگردد .

بالاخر مدولت را بخیل خود تهدید مینمایند که اگر مقضی الامرام نکردند همه ایران را ترك نموده در عتبات عالیات مجاور خواهند گشت .

امین الدوله از جانبش جواب میدهد راه زیارت بسته نیست هر کجا میخواهند روانه گردند رؤسای روحانی بعد از شنیدن این جواب برای برهم زدن صدارت امین الدوله قوای خود را جمع آوری نموده حتی آنکه شاه را بعنوان فساد عقیده و پیروی از طریقه شیخی تهدید مینمایند و میدانند شاه از دادن این نسبت بلا اندیشه دارد تهدید مزبور هم بی اثر واقع نمیگردد و بر جرأت مخالفین امین الدوله میفزاید .

اینجا باید نظری بقم واردیل انداخته سرچشمه تولید موانع صدارت امین الدوله را در ایندوشهر نیز مشاهده نمود .

اما قم امین السلطان در گوشه خانه در حال معزولی نشسته کارکنان وی وجیره خواران تهی دست شده او در تهران در هر لباس با داشتن همه گونه اسباب از آفر وختن هر آتش برضد امین الدوله و از دامن زدن بهر آتشی آفر وخته شده بدست دیگری برای اینکار آنی غفلت ندارند .

و اما اردبیل ملك التجار تهران بواسطه اختلافی که میان او و امین الدوله در موضوع ملکی بوده بحق یا ناحق در صورتیکه با مقام و اخلاق صدراعظم مناسب نبوده است بلاردیل تبعید گشته کارکنان وی که بیشتر آنها تقریباً همان کارکنان امین السلطان میباشند هم در اخلال نمودن بکار صدارت امین الدوله دقیقه می فروگذار نمی نمایند .

این موانع در کار صدارت امین الدوله هست بملاوه يك مانع داخلی که آنرا هم كوچك نمیتوان شمرد و آن رفتار سر تا پا غرور و زور فرزند صدراعظم است که او خود از همراهی با خیالات ایشان تا يك اندازه ناگزیر میباشد و بواسطه سلامت نفسی که دارد مقهور آنهاست بی آنکه عواقب آنرا ملاحظه کند .

آری صدراعظم با همه رزانت رأی و شهادتی که دارد بدست هوی و هوس زن و فرزند خویش گرفتار میباشد این مادر و فرزند هم رسیدن بآرزوهای شخصی خود را

بر رعایت مقام پدر و شوهر خود مقدم میدارند میرزا محسنخان فرزند بزرگ امینالدوله سالهاست با حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله که بعد از عزل امینالطمان در عداد وزراء نامبرده شده وصلت نموده دختر مشیرالدوله معروف است بفضل و کمال و در میان زنان این عصر ضربالمثال میباشد .

فرزند امینالدوله در این وقت که پدرش بصدارت رسیده هوس مینماید دختر مشیرالدوله را از خانه خود بیرون نموده یکی از دختران شاه را بحالت خود در آورد مادر را راضی نموده و پدر را بمساعدت با این خیال مجبور ساخته بهوس دامادی شاه و تحصیل اعتباری از این راه صمیمیترین دوستان پدرش یعنی مشیرالدوله را دشمن ترین اشخاص نسبت بخانواده خود میازد .

مشیرالدوله بالینکه برادر روحانی و همفکر با امینالدوله است بعد از این واقعه همدست دشمنان او گشته بلکه بزرگتر آلت اجرای مقاصد آنها میکردد .

بدیهی است عزل امینالدوله بدست شاه است و رأی شاه بدست خلوتیان خود خلوتیان و خواجه سرا بن هم که از ریاست امینالدوله سودی نبرده اند اینک از طرف امینالطمان بنویدهای نقد و نسیه و رسیدن بآرزوها تطبیع گشته از هر گونه کار شکنی در نزد شاه برضد امینالدوله خودداری ننمایند .

در این صورت باید دید مهره صدات امینالدوله بچه خانه خطرناک افتاده است روز پانزدهم محرم ۱۳۱۶ امینالدوله بدربار وارد شده از جانب شاه بلا گفته میشود استغای خود را تقدیم دارد .

امینالدوله درخواست تشریف میکند و چون شرفیاب میگردد در حضور شاه نشسته میخواهد خاطر همایون را از مفاسدی که بر این استعفا مترتب میشود آگاه ساخته قلب او را متوجه فسخ عزیمت نماید بی آنکه بداند در پشت سر کسی ایستاده از این گفت و شنود منحصر میگردد در این حال سیدی از خلوتیان شاه که معرف به پرروئی و سماجت است ملقب بمقتدرالسلطنه آهسته از در در آمده کنار دیوار ایستاده بشاه اشاره مینماید که فریب سخنان صدراعظم را نباید خورد .

سید دامن سرداری سفید خود را کنار زده شال سبز را نمایان کرده دست

بر علامت سیادت خود زده بشاه اشاره مینماید یعنی بیادتم سو کند بصدارت اینشخص دیگر تن نخواهیم داد .

نتیجه آنکه شاه از نگاهداری امین الدوله ناامید گشته بسخنن او گوش نداده استغای ادررا میذیرد کارها بقوس نزل سیر نموده بحرکت قهرائی میافتد .

گفتم سید مقتدر چون دست بشال سبز خود زد شاه یقین کرد دیگر نمیتواند امین الدوله را نگاهدارد بلی بشال سبز خود قسم خوردن مقتدراللطنه بفرق مقدس شاه قسم خوردن حکیم الملك و بدو دست بریده ابو الفضل العباس قسم یاد کردن امیر بها در جنگ هر مثله می را نزد شاه قطعی و غیر قابل تردید میسازد چنانکه وقتی همین اشخاص خواستند شاه را از عبدالعزیز میرزای فرمانفرما بد گمان کنند شبی در منزل یکی از آنها عیسی خان خواجه را که قامت بسیار کوتاهی دارد روی مندلی نشاند و بلا گفتند بجای فرمانفرما حرف بزنند و از بیحالی و بی لیاقتی شاه صحبت داشته بگویند این مرد را باید از تخت فرود آورده و ناصرالدین میرزا را (فرزند ناصرالدین شاه که با فرمانفرما نسبت دارد) بجای او نشاند در این حال حکیم الملك و مقتدر حاضرند و این سخن را از زبان فرمانفرمای ساختگی میشوند امیر بها در جنگ هم از در در آمده تا میان اطلاق میآید و قسمتی از گفته های خواجه را شنیده بر میگردد فردای آن روز مقتدر بشاه میگوید دیشب در مجلسی فرمانفرما چنین گفت و بشال سبز خود بر صحت گفتارش قسم یاد مینماید و علاوه میکند که حکیم الملك و امیر بهادر هم شاهد مطلب هستند شاه حکیم الملك را طلب کرده استفسار میکند بفرق او قسم یاد مینماید که از زبان فرمانفرما این کلمات را شنیده امیر بهادر را هم میطلبد او هم بدو دست بریده ابو الفضل العباس قسم میخورد که فرمانفرما را روی مندلی در آنخانه دیده است که اظهار ناراضائی از شاه میکرده و اضافه مینماید که او هرگز جرأت نداشته در حضور وی چنین جراتی نماید چه اگر جراتی میکرده با شمشیر دهانش را پاره مینمودم شاه قطع حاصل میکند که قضیه صحیح است و فوراً امر صادر میکند فرمانفرما را بعراق عرب تبعید نمایند و بعد از مدتی مدید ساختگی بودن قضیه معلوم میشود و او را مراجعت میدهند خلاصه امین الدوله میرود و دولت تازه با اشخاص ذیل تشکیل میگردد.

حاجی میرزا محسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه و شیخ الوزرا، میرزا اسمعیلخان امینالملک و وزیر داخله و منتظر ورود برادر خود امینالسلطان از قم. حینتلیخان مافی نظام السلطنه وزیر مالیه. وجهالله میرزا امیرخان سردار وزیر جنگ - دوماه کار دولت بدین منوال میگذرد تا در ماه ربیع الاول ۱۳۱۶ امینالسلطان بتهران آمده بشغل صدارت میپردازد.

روز دوم ماه ربیع الاول ۱۳۱۶ نگارنده درالبیه از امینالدوله صدراعظم معزول دیدن مینماید در صورتیکه امینالسلطان تازه وارد شده در قطریه شمیران منتظر رسیدن بمسند صدارت است و بآمد و رفت اشخاص نزد امینالدوله مراقبت کامل دارد و البته نمیخواهد کسی با او آمد و شد داشته باشد.

امینالدوله در گوشه باغ البیه بابرادر خود مجدالملک مشغول تحریر است. نگارنده در اول ورود پس از تعارفات رسمی از صفای البیه تمجید مینماید امینالدوله جواب میدهد چونکه منسوب است بخدا.

پس با حال حیرت و از روی تعجب با اشاره دست و سر از نگارنده میپرسد چرا چنین شد جواب میدهم از خایل نحوی پرسیدند باوجود بودن علی ابن ابیطالب چه شد که او خانه نشین گشت و دیگران بروی تقدم جتند خلیل جواب گفت: بهر نوره نورم و خالف جمهورم جمهورم والناس الی اشباههم امیل - حاصل آنکه میا - انکار علی و مردم فاصله بسیار بود و مردم امیری هم افق با افکار خویش میطلبیدند.

از این جواب امینالدوله را تعجب آمیخته بمسرتی روی داده از جای برمیخیزد دست نگارنده را گرفته بتمشای اطراف باغ روانه میگردد.

امینالدوله در مذاکرانی که بامن مینماید میخواهد شخص سیم در میان نباشد گرچه برادر خود بوده باشد.

امینالدوله از هر مقوله صحبت داشته بالاخره نگارند را باستقامت نمودن در نگاهداری معارف نورس توصیه میکند و من بلا اطمینان میدهم که بقدر مقدور استقامت نمایم.

این ملاقات یش از آنچه صدراعظم معزول را مرور نموده باشد صدراعظم

منسوب را از نگارنده مکدر میسازد چنانکه از آثار در آتیه نمودار میگردد .
 امین الدوله پس از معزولی دچار صدمه های روحانی بسیار میشود دشمنان
 معارف، کهنه پرستان، استبداد خواهان و دیگره ردمدارای اینگونه عقاید هرچشمیتوانند
 او را آزار نموده آزرده خاطر میسازند و از رها نمودن هر گونه تیر تهنی بجانب وی
 دریغ نمیدارند .

امین الدوله بعد از معزولی یفاصله از اردیل تلکراف شماتت آمیزی بامضای
 ملك التجار تبعید شده میخواند که در آن این شعر منوچهری درج شده :
 شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست چه نلزدن به از ششماه بفکندن چنین
 (چونکه مدت صدارت وی یش از ششماه نبوده است) .

اگر روحیات میرزا علیخان امین الدوله و حاج محمد کاظم ملك التجار را بابکدیگر
 بنجیم و حالات و صفات ذاتی هریک را تجزیه نموده یکدیگر قیاس نمایم آنگاه
 تیر شماتت را که باسیم تلکراف از اردیل بتهران میرسد نظر نموده بینیم از کدام دست
 رهاگشته و قلب چه کس نشسته آنگاه میتوان باندکی از روحیات این ملت و اوضاع
 این مملکت پی برده باشیم .

امین الدوله پیش از زمامداری امور مملکت دوستان و طرفداران بسیار برای
 خود تصور مینموده سالها اشخاصی بحاشیه نشینی مجالس بازاکت اودر هواهای خوش
 و صفاهای دلکش پارك اقامتگاهش از روی تملق سرائی بوی اظهار ارادت مینموده اند
 و در مدت یکسال و کسری ریاست آنها را بمعرض امتحان در آورده در موقعیکه
 کتاره گیری مینماید نمیتواند بحقیقت با انگشتان خود یکمدم دوست صمیمی ثابت قدم
 برای خود بشمارد.

راستی چه بدبختی از این بالاتر است برای امین الدوله و برای مملکت که روح
 وفاداری در آن ایستد ناتوان باشد.

امین الدوله امتحانات خود را درباره کسانیکه دعوی دوستی با وی مینموده اند.
 در مدت چند ماه که میان خلع او از صدارت و حر کشش از ایران فاصله میگردد تکمیل
 مینماید و بکلی گوشه نشینی اختیار میکند .

با این همه آیا میگذارند با نهایت آزرده‌گی و در کمال پریشان‌حالی گوشه‌نی
نشته بر حال خود و بر حال اسف اشتغال مملکت تأسف بخورد؛ خیر نمیگذارند و
نمی‌تواند دیگر در طهران و نواحی آن زندگانی نماید بالاخره مجبور گشته سفری
اختیار مینماید و عازم مسافرت حجاز میشود.

امین‌الدوله پس از مراجعت از حجاز مدتی در حدود قفقاز با خانواده خود زندگی
نموده بالاخره بکیلان بازگشت کرده در لشتنا ملکی خود با کمال افسردگی امرار
حیات مینماید.

فصل سی ام

امین‌السلطان و معارف و تأسیس مدرسه شرف

در بحبوحه سرگرمی وطن پرستان و معارف پروران تهران بتوسعه دائره
معارف و فراهم آوردن موجبات تعلیم و تربیت عمومی یگانه پشتیبان این اساس از میان
رفته دیگری بجای او مینشیند که نه تنها دارای آن عقاید و افکار نیست بلکه نظریه
دشمنی که با امین‌الدوله داشته و اخیراً هم بر حرارت آن افزوده شده ممکن است به
مؤسسات و تنایج افکار او بدیده خشم آلود نظر نموده و از معو نمودن آن آثار
دربخ ندارد.

بلی رفتن امین‌الدوله و آمدن امین‌السلطان بزرگتر آفت برای طفل یکشه
معارف جدید تصور میشود.

امین‌السلطان شاید در ابتدای امر تصور مینماید بی زحمت میتواند بساط معارف
نورس را در هم پیچیده آنرا بگوشه فراموشی بیندازد اما پس از چند روز که بگفته‌های اشخاص
باخبر از داخله و خارجه و مخصوصاً خارجه‌ها گوش فرا میدهد میبیند اظهار مخالفت
نمودن آشکارا با اساس معارف برای او موجب بدنای شدید است و جز دشمنی با مؤسس
آن بر محل دیگر حمل نمیکرد و بعلاوه میبند علاقمندی شاه با اساس معارف بعدی
است که نمیتوان او را از مباحثت با این اساس منصرف داشت.

باین: وصف امین‌السلطان از دیدن يك هيئت مركب از اشخاص یدار علاقمند
 بوطن خود بنام انجمن معارف آنهم بارسیت از طرف دولت بیشتر نگران است تا از
 وجود دوسه باب مكتب ابتدائی تازه دایر گشته .

امین‌السلطان بظاهر بانجمن معارف ضدیت ننموده بلکه اظهار مساعدت هم
 مینماید خصوصاً که میبند اعضای انجمن معارف باو اظهار بستگی کرده از او مساعدت
 و همراهی میطلبند .

انجمن معارف بعد از عزل امین‌الدوله و نصب امین‌السلطان اندکی دست و پای
 خود را جمع نموده باملاحظه و آهسته ترحر بکت مینماید تا از نیت دولت جدید درباره
 خود مستحضر و مطمئن گردد .

امین‌السلطان اگر چه باقتضای سیاست بظاهر با انجمن معارف ضدیت مینماید
 ولیکن دشمنان معارف و مخالفین معارف خواهان و خصوصاً دشمنان امین‌الدوله در تشویق
 نمودن او بپرهیزدن این اساس دقیقه‌ی فروگذار نمیکند مخصوصاً معلمین یکبار
 شده سرخانها و پاره‌ی از روحانی نمایان مغرض پیخبر از اوضاع دنیا که بیشتر تیرها
 از کمان آنها بجانب اساس معارف انداخته میشود و بعنوان غمخواری از اسلام و پاسبی
 شریعت غرّا در اینکار جد مینمایند.

انجمن معارف در اینوقت بعضی از اعضای خود و دیگر اهل قلم را بنگارش کتابهای
 مفید برای تدریس مکاتب تشویق میکند مخصوصاً در شریعات که محل توجه عموم است .
 نگارنده نیز داوطلب انجام این خدمت گشته بنگارش رساله‌ی مشتمل بر اصول
 وفروع و اخلاق بفارسی ساده با ادله مختصر شروع مینماید بنام شجره طیبه قسمتی
 از اصول آن در انجمن خوانده میشود حاضرین تمجید کرده افسوس میخورند که هنوز
 شاگردان مکاتب استعداد خواندن آن کتاب را ندارند و میگویند آنچه امروز بآن
 حاجت داریم شریعاتی است که مبتدیان را بکار آید چه شود انجام این خدمت را
 بهمه گرفته باشی .

نگارنده این تقاضا را پذیرفته در مدتی کم کتاب علی را نگاشته بپهر صورت که
 ممکن بوده طبع نموده در تمام مکاتب ابتدائی تدریس میشود و مورد توجه عموم میگردد.

کتاب علی نه تنها درس شرعیات مکاتب را منظم نموده قابل توجه میشود بلکه بمنزله سپری است برای نگاهداری نمودن معارف نورس از تیرهای تهمت بی دباتی که از طرف بی دباتهای حقیقی بجانب مؤسین آن رها میگردد.

نکلانده یاس حقوق امین الدوله که تا این وقت در تهران است اول نسخه کتاب علی را که جلدشده یادگار برای او میفرستد امین الدوله در جواب تشکر آمیزی که از این یادبود و حق شناسی نوشته، بگوید امیدوارم بمناسبت اسمی انطای این کتاب بزمین بنده شده باشد در این عبارت نظر دارد بآیه شریفه قرآن: واما من ازنی کتابه بزمینه تا آخر آیه چونکه نام او علی است.

کتاب علی انجمن معارف را تقویت میدهد مکاتب را روح تازه میدهد و زبان بدخواهان را تا يك اندازه کوتاه مینماید.

انجمن معارف در ماه ربیع الثانی ۱۳۱۶ بواسطه هجوم آوردن اطفال قرا بقتست مجانی مدرسه علمیه بر حسب وعده‌ئی که از یش داده يك مدرسه مجانی متقل بنام شرف دایر میسازد.

مدرسه شرف در تحت ریاست میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء کرمانی بزودی دایر شده طولی نمیکشد قریب دویست نفر از اطفال قرا در آنجا جمع شده مجاماً بتحصیل میپردازند و بواسطه سلامت نفس و ملاحظه بسیار که رئیس این مدرسه در شغل طبابت از همه کس دارد بعضی از اطفال اغنیاء هم حق قرا را غصب مینمایند و این اول بی ترتیبی است که با اساس معارف جدید متوجه میگردد.

انجمن معارف مدرسه شرف را در موقعی میکشاید که از طرف رئیس دولت نگران است و از دشمنان معارف مخصوصاً عوام فریبان از ایشان اندیشه دارد این است که راجع بنشستن شاگردان آن مکتب بر زمین و بروی فرش قالی و بابر روی نیمکت بر عایت عادت عمومی شق اول دایر گزیده اطاقهای مدرسه شرف بقالیهای خوب بفروش میگردد. قالیهای مزبور پس از برطرف شدن ملاحظات سرمایه‌ئی برای اساس معارف گشته بالاخره اطاقهای وزارتخانه معارف و اطاقهای پذیرائی بعضی از مدارس دولتی را مزین مینماید.

اینک نظری به انجمن معارف و اعضای آن. نگارنده در انجمن معارف از کسانی است که جز بصحت امر و رعایت قوانین موضوع و اجتناب از خودسریها و اغراض شخصی بهیچ چیز نظر ندارم و در اینصورت با اقدامات مفتاح الملك و رقابتهایی که با احتشام السلطنه میکند و خصوصاً بیملاحتضاه کبها که در تأسیس مدرسه افتتاحیه از انجمن دارد و خود را پای بست مقررات آن نمیداند بدیده محبت نظر ننموده گاهی در مقام اعتراض بوی برمیآید.

بدیهی است مفتاح الملك در مقابل اعتراضات نگارنده و در برابر رابطه مهر آمیز من با احتشام السلطنه دلخوش نیست بلکه اظهار ملالت هم مینماید اما احتشام السلطنه بعادت در برابرین صورت ظاهر را با مفتاح الملك نگاهداری نموده نمیکذارد کشمکش باطنی آشکار گردد.

احتشام السلطنه روزی به اصرار نگارنده مرا بمدرسه افتتاحیه برده با مفتاح الملك الفت میدهد اما این اقدامات نتیجه نداده و اعضای انجمن معارف دو دسته میشوند یک دسته احتشام السلطنه، اعتماد السلطنه، ناظم الاطباء، محمد اسمعیل خان آجودان باشی حاج شیخ مهدی شریف کاشانی و نگارنده و بعضی دیگر

دسته دیگر مفتاح الملك، متحن الدوله، شیخ مهدی شمس العلماء، مؤتمن الاطباء، و بعضی دیگر مسلم است این اختلاف کلمه و این دو بیت و کشمکش اعضای انجمن معارف موافق میل باطنی رئیس دولت میباشد و بهتر وسیله است برای برهم زدن آن و آسوده خاطر گشتن اواز این رهگذر.

خصوصاً که مفتاح الملك بواسطه یکی از اولادش رابطه خصوصی با صدر اعظم حاصل نموده در اجرای مقاصد باطنی او از جان و دل میکوشد.

مفتاح الملك علاوه از پیروی افکار باطنی رئیس دولت از بدست آوردن قلب نیر الملك و زیر علوم نیز خودداری ننموده با و وعده میدهد که احتشام السلطنه را بجای خود نشاند و نگذارد بحقوق وزیر علوم تجاوز نماید.

نیر الملك که در مدت صدارت امین الدوله مانند مرغی که در جنک شهباز گرفتار باشد مقهور دست احتشام السلطنه بوده بی اعتنائی بسیار از کسی که زیر دست خودش

در دارالفنون تحصیل کرده دیده و صدمات روحانی زیاد تحمل نموده است اکنون در سایه صدارت امین السلطان ضدیت باطنی او با امین الدوله و کارهای او میخواید پرو بالی گشوده مقام خود را مستحکم سازد در اینحال مسلم است همراهی مفتاح الملك و دسته او را در انجمن معارف با خود بر قیمت شمرده از هر گونه مساعدت ظاهری و باطنی با آنها دریغ نمیدارد گرچه مرد خوبی است ولی او هم بشری است مانند دیگران. احتشام السلطنه از پیش آمدن این اوضاع نگران مانده قصد مینماید صدراعظم را بانجمن و بمدرسه علمیه دعوت نموده از آثار جدید معارف و خدماتی که در این مدت شده نمایشی بلا داده باشد اما یقین ندارد که صدراعظم این دعوت را بپذیرد. احتشام السلطنه بتوسط حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله صدراعظم را برای آن بمدرسه حاضر میکند.

گفتم بتوسط مشیرالدوله بلی گرچه از پیش بواسطه اختلاف سبک و سلیقه میان امین السلطان و مشیرالدوله صفائی نبوده ولیکن کمورت مشیرالدوله از امین الدوله و خانواده او او را با امین السلطان نزدیک ساخته و در موقع شیخ الوزرانی اوجد و جهد نموده امین السلطان را دوباره بمقام صدارت رسانیده است.

این است که اکنون از طرف صدراعظم مورد ملاحظه بسیار است و در حقیقت احتشام السلطنه در مقابل ضدیت باطنی صدر اعظم با معارف و دلتکی نیر الملك وزیر علوم و مفتاح الملك و قسمتی از انجمن با او تنها تکیه‌اش بدوستی مشیرالدوله وزیر خارجه است که خود معاون اوست.

مشیرالدوله هم در نگاهداری احتشام السلطنه و جلوگیری از حمله‌های دشمنانش کوتاهی نمیکند خصوصاً که با اساس معارف هم صمیمانه مساعدت دارد.

بالجمله صدراعظم در عشا اول ماه جمادی الاولی ۱۳۱۶ بانجمن معارف می‌آید انجمن در فضای مدرسه علمیه منعقد است با تمام اعضای خود و عموم کارکنان جدید معارف از معلمین و اجزاء و غیره.

شاگردان سه مدرسه علمیه و شرف و افتاحیه هم در اطراف آن فضا چند صف کشیده‌اند صدراعظم از دیدن این مجلس و این ازدحام حیرت نموده ابهت معارف جدید

توجه اورا جلب کرده در جای خود می نشیند .

یکطرف شاهزاده جهانسوز میرزا حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله و میرزا نصرالله خان مصباحالملک و طرف دیگر شاهزاده عمادالدوله شاهزاده امیرخان سردار میرزا محمود خان حکیمالملک حسینقلیخان مافی نظام السلطنه مینشینند با اعضای انجمن معارف .



علاوه بر کسانیکه در متن کتاب نامبرده شده اند حاضرین از راست بچپ عبارتند از حاج شیخ مهدی شریف کاشانی - شیخ مهدی عبدالرب آبادی - حاج میرزا یحیی دولت آبادی

میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک فرزند خود امیر سهام الدین خان را که از محصلین مدرسه علمیه است امتحان مینماید .

البته وزیر علوم باید در این مجلس مشیر و مشاور باشد ولی او در گوشه می ساکت نشسته و احتشام السلطنه در میان مجلس خود نمائی کرده بر حرارت آتش حسد دشمنان خود میافزاید .

و باید دانست که از وزیر علوم هم در این مجلس غیر از تماشاجی بودن کاری ساخته نیست. روی میز در برابر صدراعظم چند مجلد کتابست که تازه تألیف گشته و کتابچه اسلیمی انجمن معارف که مشتمل بر دستخط همایون و خط امین الدوله و اسلیمی اعانه دهندگان است نیز میباشد.

میرزا علی اکبر خان ناظم الاطبای نسخه کتاب لقی که تألیف نموده و زحمت بسیار در تألیف آن کشیده است بصدداعظم ارائه داده دیباچه آنرا در حالتیکه پیش روی صدراعظم سرپایان داده است بانهایت سرعت از اول تا آخر قرائت مینماید و مورد تمجید و تحسین میشود.

حکیم الملك دست برده کتابچه مزبور را برداشته در صفحه اول چشمش بدستخط شاه میافتد که دو هزار تومان اعانه داده وزیر آن بخط امین الدوله که دوازده هزار تومان کرم نموده این صفحه را بصدداعظم ارائه میدهد صدراعظم از روی سرزنش میگوید کبکه شش قدم از ولینعت خود پیش یفتند عاقبتش این میشود که شد شنیدن این سخن بيموقع غرض آمیز نسبت بشخص معارف خواهی که مبلغی قابل نیاز معارف نموده باشد نگارنده را قلباً متاثر ساخته از گوبنده آن دلنگس میشود.

بالجمله در ختم مجلس صدراعظم يك اسکناس پانصد تومانی نیاز معارف نموده بدست احتشام السلطنه میدهد و روانه میگردد.

در این مجلس نگارنده احساس میکند که بواسطه خود نمایی احتشام السلطنه آتش حد دسته مخالف در انجمن معارف شعله ور گردیده گاه باشد آسیبی بما برسانند اینست که از احتشام السلطنه وقت میخواهد تا در خلوت او را نصیحت نماید.

احتشام السلطنه میگوید اگر راجع بکار معارف صحبتی باشد بهتر این است مفتاح الملك نیز حاضر باشد بدیبهی است صحبت نگارنده مناسب با حضور مفتاح الملك ندارد ولی باسرار احتشام السلطنه مجلس ملاقات در خانه مفتاح الملك منعقد و مذاکره محرمانه میان سه نفر شروع میشود نگارنده با احتشام السلطنه میگوید وجود شما مغل کلام معارف میباشد.

احتشام السلطنه میگوید مطلب دیگر دارید این جمله را بمنثل میگویید یا مطلب همین است.

نگارنده - خیر مطلب همین است
احتشام السلطنه پریشان حال گشته آثار کدورت و غضب از صورتش نمایان شده
با کمال دلنگی میرسد بچه دلیل .

نگارنده - ماهر چه سعی میکنیم بکار معارف صورت نوعی داده نگذاریم مردم
این کار را دایر مدار وجود يك شخص بدانند شما خود را پیش انداخته خود نمایی کرده
زحمات ما را بی نتیجه میگذارید عاقبت دشمنیها حادثها شما را هدف تیر بالا خواهد
کرد و صدمه آن نه تنها بدوستان شما بلکه بانجمن و کار معارف هم خواهد خورد .
احتشام السلطنه با کدورتی که خنده های مصنوعی او هم نمیتواند آنرا پوشیده
نگاهدارد میگوید بعد از این من رأی خود را تابع رأی شما دو نفر قرار داده هر چه
میگوید پیروی میکنم مفتاح الملك که انتظار شنیدن چنین سخنی را از نگارنده ندارد
نصور میکند من کور کورانه افکار احتشام السلطنه را متابعت میکنم بی اندازه سرور
گشته اب بتائیش من گشوده هر چه را گفته ام تصدیق مینماید .

بدیهی است احتشام السلطنه از این مجلس و از این گفتگو چقدر ناراضی است و
چه اندازه از من دلنگ میشود و اگر بدیده انصاف بنکریم نمیتوان احتشام السلطنه را
هم چندان ملامت کرد زیرا تصور نمیکند اقدام نگارنده باین اعتراض از روی حقیقت
گویی و حقیقت خواهی بوده باشد و دشمنان او مرا جلب نموده دستوری در این مذاکره
از آنها نداشته باشم در صورتیکه این طور نبوده است .

احتشام السلطنه از نگارنده حق کله مندی دارد که چرا این حقیقت را در
حضور رقیب و معاند او اظهار نموده صورت ظاهر را حفظ ننموده ام .

نگارنده نیز باید اعتراف نمایم که موقع را رعایت نکرده ملاحظه لازم را بجا
نیآورده است و در محیطی که همه یکدیگر دروغ گفته ظاهر سازی مینمایند گفتار و
کردارها در تناریکی پرده پوشی بسیار میکند و ملاحظه حقایق را آشکار نمودن شرط
هقل نیست گرچه لازمه عشق بصحت کار بوده باشد .

باری این مجلس که برای نگارنده در ظاهر مضرت دارد منقضي میگردد با شرط
اینکه بکلی محرمانه بوده باشد .

اما فردای آنروز متحن الدوله که گذورت سخت از احتشام السلطنه دارد و خصوصیت شدید با مفتاح الملك بر نگارنده وارد شده لبهای مرا بوسیده میگوید آفرین هیچکس جرأت نمیکرد باین جوان خودسر مغرور حقیقت را اینطور بیان نماید. نگارنده از دیدن این رفتار و از آگاه شدن بریقولی اشخاصی که میخواهند تریب کتفه قوم باشند متأسف میشود چه بدیهی است که او از مفتاح الملك شرح مذاکرات آن مجلس معرمانه را شنیده است.

روز دیگر که انجمن معارف منعقد میگردد احتشام السلطنه عنوان مینماید فلانی بر من اعتراض دارد که چرا خود نمایی کرده خود را جلو میاندازم من جواب میدهم دیگران قدمی برنمیدارند این است که یکقدم برداشتن من مرا نشان میدهد و بخود نمایی کردن تهمت زده میگردم.

احتشام السلطنه بگفتن این سخن در انجمن بر جراحی که از اعتراض نگارنده بر قلب او رسیده بظاهر مرهم گذارده دلی رسته الفت و صمیمیت که در میان ما بود گسته میگردد و از این پس هر چه باشد ظاهر سازی است تا مدتی بعد که معلوم میشود نگارنده در آن اعتراض ذیبحی بوده و بتعریک دیگران هم نبوده است و باز رسته الفت پیوسته میگردد.

فصل سی و یکم

انجمن معارف و کتابخانه ملی

در ایام صدارت امین الدوله از جمله وظایفی که برای انجمن معارف معین شده بود تأسیس کتابخانه و دارالترجمه و دارالتألیف و کلاسهای شبانه برای اکابر بوده و هم در نظر داشته اند مکان را وسعت داده باندازه ای که يك حوزه ملی تجدد پرور از دانشمندان و وطنخواه ترین اشخاص بابتخت در آن حوزه شرکت نموده همه شب دایر و در مسائل سیاسی، اقتصادی، فکری با کمال آزادی مذاکره نمایند.

عزل امین الدوله انجمن را محدود و محصور ساخته اعضای آنرا از تعقیب نمودن این خیالات مخصوصاً از تأسیس حوزه بزرگ و اجتماعات سیاسی ناامید نموده است.

اما پس از آنکه میبینند مخالفت صریحی از طرف میرزا علی اصغر خان صدر اعظم دیده نمیشود بلکه بظاهر اظهار مساعدت میکند بخیال میافتند یارهای از وظائف تا آنجا که تولید بدگمانی نکند اقدام نمایند .

اولا برای انجمن نظامنامه داخلی نوشته میشود تا از اختلافات جلوگیری نماید پس بتشکیل کتابخانه ملی پرداخته برای اینکار مکان مخصوص گرفته کتابخانه را دایر وانجمن را نیز در همان مکان منعقد میزنند .

اعضای انجمن هر يك بقدر احساسات خود در جمع آوری کتب برای کتابخانه مزبور کوتاهی ننموده بزمان کم یش از هزار جلد کتب در فنون مختلف جمع آوری گشته ریاست کتابخانه را بمحمد اسمعیل خان آجودان باشی میدهند .

انجمن معارف پس از آن بتأسیس مدرسه اکابر در مرکز خود پرداخته ریاست آنرا بمهدیه میرزا غیاث الدین ادیب کاشانی میگذارد و کلاسهای اکابر بخوبی دایر میشود . انجمن بتأسیس دارالتألیف و دارالترجمه نیز شروع نموده در صدد تشکیل شرکتی برای طبع و نشر کتب بر آمده میرزا محمد حسین فروغی ذکا، الملك و پسرش میرزا محمد علیخان و شیخ محمد بن عبدالوهاب قزوینی را برای انجام این خدمت اجیر مینماید چنانکه در فصل بیست و هفتم بمناسبت عنوان آن فصل نگارش یافته .

و هم در ماه جمادی الثانی مدرسه فی بنام مظفریه بخرج انجمن در محله بازار در کوچه غریبان بمدبری حاجی شیخ مهدی شریف کاشانی که یکی از اعضای انجمن است تأسیس مینماید .

احتشام السلطنه با یکدست انجمن معارف و مؤسسان آنرا راه میرد و با دست دیگر از تحریکات معاندین خود در انجمن و در خارج جلوگیری مینماید و با اینکه میبیند بر قوت و شدت آنها روز بروز افزوده میشود از فراهم آوردن موجبات رنجش دوستان خود و افزودن دشمنان نیز دریغ ندارد .

روزی آقا سید علی حکیم کیلانی معروف بخدا که پیر مرد فاضل محترم از دوستان مشیر الدوله وزیر خارجه است بر نگارنده وارد شده میگوید از احتشام السلطنه درخواست کردم بانجمن معارف آمده وضع آنجا را مشاهده نمایم مرا بخانه شما دلالت

کرد تا باتفاق بانجمن رفته باشم .

نگارنده میداند احتشام السلطنه با این سید نه تنها صفائی ندارد بلکه از بدگویی نمودن و نستیهای نالایق باو دادن نیز دریغ نمینماید و هم شنیده‌ام پس از واقعه مجلس خانه مفتاح‌الملک احتشام السلطنه حفظ غیب نگارنده را ننموده میگوید فلانی با مردم فاسدالعقیده خصوصیت نموده آنها را بدائرة معارف راه میدهد در این صورت فرستادن سید بخانه نگارنده و همراه بردن نگارنده او را بانجمن معارف ممکن است دسیه‌می باشد و احتراز نمودن از آن لازم است از این جهت درخواست سید را نپذیرفته او را تنها و پیش از خود روانه مینماید مجلس منعقد میگردد اعضا، بسی نفر بالغ گشته یکی از آنها که مطابق نظامنامه انجمن بمعرفی دو نفر از اعضا مدتی است پذیرفته شده آقامیرزا ابراهیم ملقب بسید العلماء .

سید العلماء را نگارنده یکی از معرفین بوده لیاقتش برای دخالت در معارف کمتر از دیگران نیست اخلاق بدی هم از او دیده نشده است .
در این مجلس کسیکه بتماشای آمده و هنوز عضویت ندارد همان سید خدای ینواست .

احتشام السلطنه مقام ریاست انجمن را احراز کرده میخواهد مجلس را رسمی نماید با حال پریشان و صورت برآشفته رو بسید نموده میگوید شما عضویت ندارید از مجلس خارج گردید سید که چنین انتظاری را ندارد با کمال دلتنگی از مجلس برخاسته میرود و بدشمنی احتشام السلطنه کمر مینهد و همچنین حاج میرزا حسن رشدیه را که اتفاقاً بانجمن آمده عذد میخواهد و بیرون میکند و برملاست وی میافزاید .

احتشام السلطنه به بیرون کردن سید و مدیر رشدیه تشفی خاطر حاصل نکرده چشمهای خود را که از حال طبعی خارج است باطراف مجلس افکنده سید العلماء را هدف تیر غضب خود ساخته میگوید عضویت شما نیز در انجمن محقق نیست از مجلس خارج گردید سید العلماء با ملالت فوق العاده از انجمن رفته بدامن زدن آتش مخالفین انجمن و احتشام السلطنه میردازد و چیزی که تصور نمیکند اینست که نگارنده در این قضیه یخبر بوده باشد .

احتشام السلطنه پس از بیرون کردن سعیدالعلماء بواسطه این رفتار احساس ملالت در صورت اعضاء نموده بنکارنده میگوید شما دلتنگ نباشید اگر کسی را معرفی نموده اید و او از انجمن اخراج میشود.

رفتار احتشام السلطنه در این مجلس دشمنان او را مرور و دوستانش را دلتنگ مینماید چه آنها را برسیدن آرزوهای خود نزدیک و اینها را از نگاهداری حوزه خود مأیوس میازد.

بعد از این مجلس نگارنده باید از احتشام السلطنه و رفتار او اظهار ملالت نموده باشم ولیکن بروی خود نیآورم و بواسطه اهمیت مقصد بخونسردی میگذرانم. احتشام السلطنه در همین مجلس بوزیر علوم میگوید همان بهتر که دارالفنون را نیز بانجمن واگذارید تا آنجا را هم منظم نماید در صورتیکه همه چیز او همین دارالفنون میمندی است وزیر علوم بواسطه این سخن و سخنان اهانت آمیز که مکرر از احتشام السلطنه شنیده دیگر بانجمن حاضر نگشته یکجبهت بمخالفت نمودن با این اساسی میردازد در صورتیکه شخص سلیم النفس بی آزاری است.

احتشام السلطنه اهتمام دارد کارهای انجمن را در مجالس خصوصی میان خود و همراهانش قطع نماید و بدست اکثریتی که در انجمن دارد اجراء سازد و هم میکوشد که مفتاح الملك و متحن الدوله از مجالس خصوصی یخبر بمانند کم کم مخالفین او باین ترتیب پی برده جداً درصدد برمیآیند از مذاکرات مجالس خصوصی آگاه گردند اوایل ماه رجب ۱۳۱۶ شاگردان مدرسه شرف مجانی بمجلس روضه خوانی آقامیرزا زین العابدین امام جمعه تهران برای تشکر از مساعدتی که بآنها نموده ورود مینمایند و این اول دفعه است که قریب دویست نفر شاگرد مکتبی منظم و با یرق در خیابان تهران حرکت مینمایند.

ورود شاگردان مدرسه شرف بمجلس روضه خوانی ذاکرین و مستمعین را مهیج گشته یکی از واعظهای معروف از معارف جدید و بنصوص از مدرسه شرف مجانی تمجید نموده آنها را طلاب علم میخواند و او میرزا محمد رضای واعظ همدانی است بعضی از طلاب علوم دینی و تمام معاندین مدارس جدید بهانه بدست آورده

حاج میرزا حسن آشتیانی را دامبارند بر ضد امام جمعه و واعظ مزبور قیام و بمعارف جدید اهانت نماید حاج میرزا حسن نیز بواسطه کدورتی که از امام جمعه دارد و بهانه میجوید که بهانه او نرود برای اقدام بانکار حاضر میشود و باز خطر بمدارس نزدیک میگردد .

امام جمعه بعنوان حمایت از معارف دهم برای حفظ مقام خود که وسیله بی بدست معاندین نداده باشد بتوسط نگارنده از انجمن معارف درخواست میکند حاج میرزا حسن را بمدرسه شرف دعوت نموده او را از ضدیت نمودن با اساس معارف جدید باز دارند تا بهانه مرتفع گردد .

برای مشورت اینکار احتشام السلطنه و نگارنده با چندتن دیگر از اعضای انجمن در عمارت مدرسه شرف پاسبی از شب گذشته مجلس معرمانه می داریم منتحن الدوله بیرون این مجلس بی برده بی خبر وارد گشته از هر گونه عذر که برای بی اطلاع گذاردن او برانگیخته میشود قانع نگردیده وزیر علوم و همراهان او را آگاه ساخته متمسکی که قابل انکار نیست برای بدنام نمودن احتشام السلطنه و همراهانش بدست میآورند. گرچه این مجلس برای کاری که تشکیل شده موقیت حاصل میکند حاج میرزا حسن را بمدرسه شرف آورده فتنه را خوابانیده امام جمعه هم بمقصود خود میرسد ولی آتش مخالفت معاندین از اعضای انجمن بعد از این مجلس شعله و تر گشته وسیله می برای موقیت خود بدست میآورند .

بالجمله احتشام السلطنه با کمال تهور کار معارف را ازیش برده بمخالفین اعتنایی نمینماید اما بدو سبب رشته کارهای او نزدیک است از هم گسته گردد .

یکی اقدامات مخالفین که روز بروز بر شماره آنها افزوده میگردد دیگر نگرانی صدراعظم از انجمن که تصور مینماید انجمن باطناً رنگ سیاسی بخود گرفته باشد سستی کار مشیر الدوله وزیر خارجه هم که یگانه دفاع کننده از احتشام السلطنه است نزد شاه و صدراعظم مدد میکند و معاندین احتشام السلطنه از این اسباب استفاده نموده بمهر و امضای انجمن معارف که در دست مفتاح الملك است عریضه می بنویسند حاصل مضمون آن اینکه ما اعضای صدیق انجمن معارف نمیتوانیم بینیم احتشام السلطنه

و چند تن از همراهانش بر ضد استقلال سلطنت اقدامات بنمایند میترسیم سوء نیت آنها دامن گیر ما هم بگردد صدر اعظم عریضه را بشاه رسانیده میگوید این است عاقبت تأسیسات امین الدوله .

بدیهی است این عریضه از طرف انجمن با تصدیق وزیر علوم و تأیید صدر اعظم بی نتیجه نیماند و دستخط شاه خطاب ب صدر اعظم بمضمون ذیل صادر میگردد .

ریاست انجمن معارف در عهده خود ملت و ما از طرف خود ریاست انجمن معارف کتابخانه ملی دارالترجمه و غیره را واگذار کردیم به نیرالملک وزیر علوم و معارف که کمال مراقبت را بنماید غفلت نکند و خود را مسئول اینکار بداند لاغیر .

احتشام السلطنه و همراهانش از این عریضه و از این جواب بکلی بیخبرند تا موقعیکه وزیر علوم متحدالمآلی بتمام اعضای انجمن معارف فرستاده آنها را بخانه خود برای زیارت دستخط شاه دعوت مینماید همه حاضر میگرددند غیر از احتشام السلطنه که دعوت نگشته و نگارنده که در شهر نبوده و اعتماد السلطنه که در جواب متحدالمآل وزیر علوم از عضویت انجمن استعفاء مینویسد .

شب این روز نگارنده از واقعه باخبر میشوم و میفهمم احتشام السلطنه میخواهد در مقابل عریضه مخالفین خود بشاه عریضه نگارشده اظهار برات ذمه نماید از این خیال خام حیرت نموده شبانه شرحی بلا نوشته از پیروی این اندیشه او را ممانعت مینمایم . روز دیگر صبح زود احتشام السلطنه و اعتماد السلطنه بمنزل نگارنده وارد میشوند هر دو در نهایت ملالت و ناامیدی احتشام السلطنه میبندد بعد از آن همه فداکاری رشته کار از دست او رفته در نزد دولت بدنام شده معاندینش بر او ظفر یافته و نمیداند عاقبت کار خودش بکجا میانجامد و کار معارف و مدارس چه میشود .

احتشام السلطنه هنوز در صدد است عریضه برات ذمه بشاه نوشته نگارنده و اعتماد السلطنه و چند تن دیگر از همراهان آنها امضاء نموده بفرستند .

نگارنده او را از تعقیب این خیال ممانعت نموده میگوید راه این نیست و عاقبت این اقدام برای همه خطرناکست و برای شما و برای من از همه بیشتر .

اینجا جای خونریزی است باید از در ملایمت و مسالمت در آمده از وزیر علوم

تمکین نموده و این حربه را از دست مخالفین گرفت .

و چون آنها تصور نمیکند ما باترینی که پیش آمده مساعدت نمایم این اقدام نقشه هایی را که در زمینه مخالفت ما با خود کشیده اند برهم زده آنها را با وضعی که اندیشه آنرا ننموده اند مواجه میکند وزیر علوم هم چون دیدماتمکین کردیم با سلامت نفس و صلح جوئی که دارد از آلت دست مخالفین شدن که نتیجه اش رنجاندن قسمت مهم اعضای انجمن است احتراز خواهد کرد راه سلامت و بیخطر این است اگر غیر از این راه را بخواهید پیمائید من بکلی کناره جوئی خواهم کرد .

احتشام السلطنه از شنیدن سخنان نگارنده اندکی آرام شده بالاخره برای رفع تردید میان اختیار نمودن نقشه ای که خود در نظر گرفته بوده و پیشنهاد نگارنده باستغاره از قرآن متوسل گشته استغاره نیز با پیشنهاد نگارنده موافقت نموده مقرر میگردد روز مجلس بترتیب سابق همه بانجمن رفته با خوشروئی و مهربانی از صدور دستخط همایون اظهار خشنودی نموده وزیر علوم را بیش از آنچه توقع دارد معزز داشته او را وادار نمایم اکثریت انجمن را محترم بشمارد .

این مجلس میگذرد رفقا هم از تصمیمی که گرفته شده متعذر و سرور گشته از نگرانی شدیدی که از عاقبت اینکار دارند اندکی آسوده خاطر میگرددند .
اینجا باید دانست کشمکش میان احتشام السلطنه و مفتاح الملك و متعین الدوله در انجمن معارف سرچشمه دیگر دارد که مربوط بکار معارف نیست و آن در وزارت خارجه است .

احتشام السلطنه در وزارت خارجه و رئیس دو شخص مزبور تا بین اویند در وزارتخانه يك قسمت از اعضا که این دو شخص هم از آنها هستند برضد ریاست احتشام السلطنه جداً اقدامات مینمایند سنی کار و وزیر خارجه نیز بر اقدامات آنها قوت بخشیده است و نیز يك دسته از اعضای وزارت خارجه برضد شخص وزیر قیام نموده و چون احتشام السلطنه با هر قوه ای که در دست دارد برای نگاهداری مشیر الدوله در مند وزارت کار میکند این دسته نیز میکوشند تا دست احتشام السلطنه را از معاونت او کوتاه نمایند و وزیر را تنها گذارده بتغییر دادن او موفق گردند .

بالجمله این مسائل و غرضند به روز بروز در وزارت خارجه شدت نموده اثرش در انجمن معارف بصورت کشمکش احتشام السلطنه و مفتاح الملک بر سر کار مکتب و مدرسه هویدا میگردد .

احتشام السلطنه این مسائل را کاملاً میداند و برای اینکه در وزارت خارجه از معاندین خودش گسست نخورده باشد و هم صدمه اینکار بوزارت مشیرالدوله وارد نیابد ناچار است حمله‌ای را که در انجمن معارف باز شده رفع نماید در صورتیکه اسباب این مدافعه را بواسطه اختیارات خود و پیش آمدها از دست داده این است که از روی ناچاری زیر بار حاضر شدن در انجمن و تمکین نمودن از وزیر علوم میرود چونکه اقل محذورین است تا بپسند عاقبت کار بکجا خواهد کشید .

احتشام السلطنه در مدت دخالت خود در کار معارف حساب داد و ستدی که در وجوه اعانه و غیره نموده بانجمن نداده است در اوائل همین ماه رجب صورت حساب مرتبی بانجمن آورده مورد تمجید واقع گشته و این خود بر حسانت مخالفین افزوده است که نتوانسته‌اند از این رهگذر سرراهی بر او گرفته باشند پس در حقیقت احتشام - السلطنه خدمت خود را بمعارف انجام داده جای اعتراضی باقی نگذاشته و اگر باقتضای اخلاق طبعی خود و اخلاق عمومی درباریان رفتاری نموده باشد که نتیجه سومی برای خودش یا برای معارف داشته باشد شاید خود را مقصر نداند و نزد وجدان خویش خجل نبوده باشد .

فصل سی و دوم

انجمن معارف و خطر انحلال

انجمن معارف که در داخل و خارج محل توجه عموم بیداران است انجمن معارف که در نتیجه انقلابات اخیر و فداکاریهای جانی و مالی خالصترین افراد این ملت و در سایه افکار وطن پرستانه دانشمندان مملکت تأسیس شده و یگانه مؤسسه ملی است که در اثر قتل ناصرالدینشاه و تجدید سلطنت و ریاست امین الدوله بر امور دولت با هیلهای تجدیدخواهی و وطن پرستی و معارف پروری عرض اندام نموده میخواست بمنزله

طلوع خورشید سعادت و اقبال در این مملکت بوده باشد در تاریخ چهارشنبه ۲۲ رجب سنه ۱۳۱۶ هـ در نتیجه اغراض شخصی و منافع خصوصی کوتاه نظرانی چند گرفتار بهران شدید گشته بحال انحلال میافتد.

روز چهارشنبه مزبور طرف عصر بر حسب معمول اعضای انجمن مخالف و مؤالف در ساعت معین در حالتیکه باران شدت میبارد در عملیات انجمن مجتمع میگردند. احتشام السلطنه و همراهان او قبل از وقت در کتابخانه ملی که متصل بمحل انجمن است جمع گشته بی آنکه اثر ملالتی از صورت آنها نمایان باشد میگویند و میشوند در این حال باقی اعضا در محل انجمن مجتمع و این جمع برایشان وارد میگردند. مخالفین از دیدن احتشام السلطنه و چند تن دیگر که تصور نمیشد بانجمن بیایند بحیرت فرورفته از عاقبت این مجلس نگران میمانند.

در این حال وزیر علوم که تا چند جلسه پیش از این هر وقت بانجمن میآمد مانند یکی از اعضای عادی با نهایت فروتنی کناری نشسته کمتر سخنی از او شنیده میشده است مانند حاکم مقتدری که بر ایالتی ورود نماید بمجلس وارد میشود.

وزیر علوم سرداری ترمه لاکمی که با وجود مخالف عادت مملکت نبودن برای پیرمرد هشتاد ساله پوشیدن آن خوش نما نیست در بر نهاده سرداری سفیدی بروی آن پوشیده بانجمن آمده و بملاحظه آقایان معمم که بالای مجلس نشسته اند با بشاشت و خرمی بای مجلس مینشیند.

احتشام السلطنه نیز در کناری نشسته در صورتیکه از بشاشتهای عادی و مصنوعی چیزی نشان نمیدهد یفاصله بعد از ورود وزیر علوم متحن الدوله بازیگر ترتیب جدید با پررویی که از خصائص اوست خود را بمجلس انداخته وزیر علوم را پای در نشسته میبیند. چرا برای چه اینجا جای شما نیست خواه یا ناخواه کشان کشان او را در صد مجلس مینشاند این رفتار اثر سوء در انجمن بخشیده افکار را متوجه انقلابی میسازد یعنی احساس میکنند که متحن الدوله نقشه می راکه در نظر داشته در غیاب احتشام السلطنه بموقع اجرا بگذارد با حضور او هم مجری خواهد کرد.

متحن الدوله یفاصله بعد از ورود خود و جابجا نمودن وزیر علوم لایحه می

از بغل در آورده میگوید آلاَن که بانجمن میآمد معارف خواهی این ورقه را بمن داد
و استدعا نمود در انجمن بخوانم .

رنگ احتشام السلطنه تغییر میکند آثار غضب از صورتش نمایان میشود میخواهد
باو حمله نماید ولی نظر بتصمیمی که گرفته شده خودداری مینماید ممتحن الدوله
لا یحیی را که خود نوشته میخواند و از گفتن هیچگونه سخنان اهانت آمیز در باره
احتشام السلطنه حتی از نسبت بی امانتی دادن بار در ریخ نمیدارد سخن باینجا که میرسد
شیشه صبر احتشام السلطنه بسنگ آمده چشمهای او سرخ شده از حدقه بیرون جهیده
بگوینده حمله نموده از گفتن هر ناسزائی که سزاوار رقیب و تا بین پرروی بی ملاحظه
اوست خودداری نمیکند .

احتشام السلطنه طوری از حال طبیعی خارج میشود که نه تنها رشته تصمیماتی
را که گرفته میگردد بلکه يك يك اقدامات مخالفت آمیز که در این مدت از مفتاح الملك
و ممتحن الدوله برضد او شده بزبان آورده پرده را از روی توطئه های گذشته و خفایای
امور برداشته مخالفین را در نظر یغرضان از اهل انجمن رسوا میکند .

احتشام السلطنه در حمله اول ممتحن الدوله را چنان تادیب میکند که دیگر
کلمه ای صحبت نداشته در بدترین احوال بجای خود مینشیند .

در حمله دوم مفتاح الملك و دوستانه را مفتضح ساخته در حمله سیم به نیر الملك
وزیر علوم میردازد .

احتشام السلطنه تهمتی را که مخالفین باو و همراهانش زده اند ویش از همه در
قلب شاه اثر نموده یعنی جمهوری طلبی ماو ضدیت با استقلال سلطنت مکرر بزبان آورده
از این اتهام آنچه میتواند دفاع مینماید .

بالاخره وزیر علوم در مقابل هتاکیه که باو میشود تلب تحمل نیارده از جای
برخاسته مجلس را برهمزده روانه میگرد .

بدیهی است برهم خوردن انجمن هتاکي نمودن بوزیر علوم در مقابل اختیاراتی
که شاه باو داده بآنچه از نظریات شخص اول دولت در موضوع این مؤسسه از پیش
نوشته شد نه تنها خطر بزرگ را بمدارس و معارف نزدیک نموده بلکه احتشام السلطنه

و همراهان او را نیز در مخاطره شدید میاندازد .
نگارنده کدورت باطنی صدر اعظم را با خود بواسطه همراهی با افکار امین الدوله و دوستی نمودن با او میداند .

نگارنده ملتفت است که احتشام السلطنه بواسطه اعتبارات شخصی و خانوادگی و از روی ملاحظه‌هایی که رجال دولت از یکدیگر دارند بصرف نظر نمودن از ریاست وزارت خارجه در نتیجه این حادثه باز کلیم خود را از موج بیرون کشیده حکومتی در داخل با مأمورینی در خارج گرفته روانه می‌گردد اعتماد السلطنه وزیر مطبوعات تنها به نیامدن بانجمن با عنوان وزارتیکه دارد خطری متوجه او نمی‌گردد .

دیگران از همراهان احتشام السلطنه نه جدیتی در کار معارف دارند و نه عملیاتی از آنها بروز نموده که مورد مخاطره واقع گردند .

تنها میماند نگارنده که در این شهر در حقیقت غریب است و دشمنیهای چندین ساله ظل السلطان افکار مخالفی برای او ایجاد نموده .

دست برداشتن از شغل روحانیت و پیرامون افکار جدید گردیدن نیز دشمنها برای او تدارك دیده و خصوصاً در کار معارف بیش از يك فوج از هم لباسهای مفروض طماع یا یکبار کشندگان چشم عداوت بوی نظر نموده بزبان حال و قال می‌گویند :
جئت لتخرجن من ارضنا بحرك يا موسى

در اینصورت اگر تصور نماید که در این مقدمه خطر با او از دیگر اعضای انجمن و بلکه از خود احتشام السلطنه نزدیکتر شده باشد تصور ییجائی ننموده با این همه نگارنده در این حال خطر نزدیک بخود را ندیده تمام قوای فکری و جسمانی خویش را برای مدافعه از معارف نورس و نگاهداری این اساس جمع آوری نموده با قوت قلبی که کمتر نظیر آنرا در عمر خود دیده بجلوگیری از مفسد بزرگ که از این مجلس متوجه معارف می‌گردد قیام و اقدام مینماید .

نگارنده یقین دارد اگر امشب از این حادثه بگذرد و شکایت‌نامه از وزیر علوم بشاه برسد انجمن معارف منحل مدارس هم اگر منحل نگردد بصورتی خواهد افتاد که مانند انحلال بوده باشد این است که مصمم میشود نگذارد وزیر علوم با انحلال از

انجمن رفته باشد اما کوشش بسیار در بر گرداندن وزیر بی نتیجه میبماند .

نابکار نگارنده اعضای انجمن را جمع نموده در حالیکه همه سرپا ایستاده اند (مگر احتشام السلطنه که در حال پست آمیخته بغیظ و غضب از عاقبت رفتاری که از روی بی اختیار از او صادر شده بجای خود نشسته) نطق مفصلی دایر بر اهمیت کار معارف و خطری که بآن و بانجمن و باشخاص متوجه گشته نموده در نتیجه از آنها میطلبد دوسه ساعت بانکارنده مساعدت کرده هر چه میگویم بجا آورند بلکه بجلو گیری از این خطر موفق گردیم و چون مفتاح الملك و ممتحن الدوله با وزیر علوم خراج شده اند عنصر مخالفی کمتر وجود دارد همه تمکین و بهدراهی نمودن حاضر میگرددند .

و از همه ییتر یکی از روحانیان با ذوق حاج سید محمد نام معروف بمصراست که بخصوصیت با نگارنده عضویت انجمن را اختیار نموده و بلکه من او را برای قوت کار خود بانجمن برده ام . نگارنده بدو نفر از اعضاء دستور میدهد احتشام السلطنه رادر تحت نظر نگاهداشته نگذارند از آن خانه بیرون برود تا دستور مجدد بآنها برسد زان پس باقی اعضاء را که از یست نفر متجاوز هتند با خود برداشته بخانه وزیر علوم میرود .

وزیر علوم بخانه میرسد عریضه شکایت آمیز خود را بشاه نوشته هنوز نفرستاده است که اعضای انجمن بر او وارد میگرددند .

وزیر علوم در اول ملاقات قسم یاد مینماید که طباچه خود را فشنگ گذارده برای کشتن احتشام السلطنه مهیا نموده است

دو ساعت بقیه روز و چهار ساعت از شب وزیر علوم و مفتاح الملك و ممتحن الدوله از یکطرف و نگارنده و باقی اعضای انجمن از طرف دیگر کشمکش و گفتگو نموده بالاخره بر آنها غالب گشته وزیر علوم را بر آن و امیداریم که بگوید هر چه در دامن داشتم ریختم و از فرستادن عریضه شکایت آمیز صرف نظر نمودم .

در اینحال نگارنده ییخبر از دیگران دو نفر از اعضای فعال انجمن را مأمور میسازد بروند احتشام السلطنه را بخانه وزیر علوم یاورند .

احتشام السلطنه هم کم کم بخود آمده از عاقبت و خیم نهوری که از او بظهور

رسیده است نگران می‌باشد لهذا حاضر شده بغانه وزیر علوم می‌آید .
بالجمله این شب به نصف نمیرسد که وزیر علوم واحتشام السلطنه صلح داده
می‌شوند و خطر نزدیک اندکی دور می‌گردد نزدیک نیمه شب اعضاء در نهایت خستگی
و با مررت از نتیجه اقدامات متفرق می‌گردند .

میان منزل نگارنده و خانه وزیر علوم دو قسمت از شهر تهران فاصله است بمران
هنوز بشدت می‌بارد کوجه ها در نهایت خرابی و تاریکی ناچار خود و رفیق روحانی
محترم پاها را برهنه نموده ساعتی از نصف شب گذشته افتان و خیزان خود را به منزل
میرسانیم .

وزیر علوم در ضمن صحبت مکرر می‌گوید بعد از این از مدارس و معارف وانجمن
نباید صحبتی داشته شود و مخصوصاً بنگارنده تأکید کنید آ میز مینماید که دیگر پیرامون
این سخنان نگردم و از مدرسه و انجمن صحبتی ندارم یعنی معارف جدید برهم خورد
فردای آن روز با وجود قرارداد شب وزیر علوم عربضه می بصدر اعظم نوشته مختصر
شکایتی نموده جواب دریافت مینماید که هر کس باشما مخالفت نماید از طرف دولت
سیاست خواهد شد .

احتشام السلطنه نیز بشیرالدوله از دو تا بین خود شکایت مینماید ولی نتیجه
نمی‌گیرد چونکه کار خودش متزلزل است .

مفتاح الملك مقصدش این بوده احتشام السلطنه را از انجمن بیرون نموده خود
بجای او نشسته معارفی که موافق سلیقه صدر اعظم و وزیر علوم باشد دایر نگاهداشته
اعتبارانی حاصل نماید .

ممتحن الدوله هم خیالات دیگر در سر دارد که راضی نیست بکلی انجمن و
مدارس منحل گردد نگارنده تمام روز پنجشنبه را در اندیشه کار معارف است تا بچه تدبیر
بتواند آنرا از چنگال اغراض اشخاص بیرون آورده مدارس ندرس را نگذارد دچار
تعطیل و انحلال گردد .

حاجی محمد علیخان معروف بتفلیسی که در فصل ۱۳ نام برده شده مرد آگاه
دنیا دیده صاحب افکار جدید از دوستان نگارنده طرف ملاحظه رجال دولت مربوط

با وزیر علوم برنگارنده وارد شده از واقعه با خبر گشته دادطلب میکرد روز جمعه وزیر علوم را بطوریکه مفتاح الملك و ممتحن الدوله خیردار نکردند بمنزل نگارنده آورده او را برای دائر نگاهداشتن مدارس، منحل نمودن انجمن معارف حاضر نمایم. حاج محمد علیخان شب جمعه خبر میدهد که وزیر علوم دعوت نگارنده را بناهار روز جمعه پذیرفته و بمستور بودن این دعوت و ملاقات قول صریح داده است. روز جمعه یست و چهارم رجب صحبت نگارنده با وزیر علوم و مرغبات بسیار که برای او در فسخ عزیمت از تعطیل نمودن مدارس گفته میشود بی نتیجه مانده میگوبد اصلاح اینست چندی مدارس تعطیل بوده باشد بدیهی است این پیش آمد برنگارنده بی نهایت ناگوار است در خاتمه مجلس که وزیر علوم در شرف رفتن است نگارنده آخر سخن خود را باین بیان بلا اظهار میدارد.

صد سال زمان را در هم پیچیده صفحات تاریخ را در برابر نظر گرفته بخوانیم. در اوایل سلطنت مظفر الدینشاه در ساقه پیش آمدها و باقتضای زمان چند تن از جوانان وطن خواه بامجاهدت بسیار چند باب مکتب ابتدایی برای نورسان ملت دایر نمودند و پیر مرد هشتاد ساله می که سالها مسند وزارت علوم این مملکت را اشغال نموده خود را از خانواده علم و فضل میدانست مکاتب مزبور را تعطیل نموده بساط معارف جدید را برچید و از تابش روشنائی داش و پرورش در مملکت جلوگیری نمود آقای وزیر علوم اگر آن تاریخ اکنون بدست شما یفتد خود را در چه حال دیده جواب وجدان خویش را چه خواهید داد.

وزیر علوم از شنیدن این سخن پریشان خاطر گشته میگوبد با اینکه میدانم دچار معذورات میشوم ناچارم رخصت بدهم فردا مکاتب دایر بوده باشد. آخر کار خود را کردید و مرا دچار زحمت نمودید.

وزیر علوم میرود نگارنده با نهایت خوشحالی بمدیران مدارس که در تکلیف فردای خود حیران و انتظار خبر نگارنده را دارند اطلاع میدهد بکار خود مشغول بمانید. مفتاح الملك و ممتحن الدوله میخواهند بعد از کوتاه کردن دست احتشام السلطنه از معارف وزیر علوم را آلت دست خود قرار داده هر چه میخواهند بکنند و راضی نخواهند

بود نگارنده قلب وزیر را بجانب خود جلب نموده معارف تازه را از ابتلای بدست اندازی آنها محافظت نماید .

وزیر علوم شبانه بدو شخص فوق الذکر اطلاع میدهد که تغییر وضع دادن در کار معارف صلاح نیست بی آنکه سبب رایان نموده باشد و آنها تصور میکنند از مقام مافوق امری باز رسیده است .

بالبجمله مدارس دایر میماند اما انجمن بلامتکلیف است .

مفتاح الملك میخواهد مدرسه افتتاحیه مرکز معارف و اداره ریاست او بوده باشد و اگر اجتماعی هم بنام انجمن میشود در همان مرکز بشود .

نگارنده میخواهد انجمن معارف در مکانی که بوده دایر و مؤسسات آن منحل نگردد و سه روز این کشمکش طول میکشد .

نگارنده نیز در ترغیب و تشویق وزیر علوم بحفظ مقام خود و باستقلال در رأی و بالبجمله در تبعیت صرف نمودن از افکار دیگران کوتاهی نمینماید کم کم مخالفین بی میبرند که وزیر علوم برای تسلیم شدن بآنها مانعی در کار دارد و افکار او از فکر دیگری مدد میگیرد این است که در صدد کوتاه کردن دست نگارنده از دخالت نمودن در کار معارف بر آمده از اعضای انجمن استشهاد مینمایند هر کس میداند دخالت فلانی در کار معارف صلاح ملک و ملت نیست شهادت خود را در این ورقه مرقوم دارد .

نگارنده از این اقدام مخالفین بیخبر است روزی ممتحن الدوله بر من وارد گشته میگوید تیر ما بنگ آمد زحمت ما بی نتیجه ماند هواخواهان شما زیاده کسی استشهاد ما را مهر نمیکند .

نگارنده - چه استشهادی چه هواخواهی ؟

ممتحن الدوله - این چند روز کوشش بسیار نمودیم دست شما را از کار معارف کوتاه کنیم و هیچ وسیله نداشتیم جز بدست آوردن اکثریت اعضای انجمن معارف اما اکثریت با شماست و استشهاد نامه باین صورت باقی مانده در این حال ورقه می بدست نگارنده میدهد که امضاء کنندگان آن مفتاح الملك و ممتحن الدوله و مؤتمن الاطباء میباشد و بس .

از این پیش آمد مرود کشته و با اینکه از پرروی متحن الدوله تنفر دارم در این موقع از يك روى او درین حقیقت امر اظهار امتنان نموده میگویم اکنون از من چه میخواهید .

متحن الدوله - میخواهیم شما از احتشام السلطنه صرف نظر کرده باما موافقت نماید .

نگارنده - من در کار معارف نظر خصوصی چه دوستی وجه دشمنی با کسی نداشته و ندارم با کارهای صحیح احتشام السلطنه صمیمانه موافق بوده با کارهای ناصحیح او نامساعد چنانکه بموجب نوشتهجاتی که محرمانه از پیش خوانده اید و مذاکرانی شنیده اید حقیقت این دعا بر شما پوشیده نیست اکنون هم با کارهای صحیح و اقدامات روشن معارف پرورانه دیگران موفق و با کارهای ناصحیح آنها نامساعد هستم اعتماد من بصحت عمل و نیت پاک خویش است بکسی امیدوار نیستم و از کسی هم بیم ندارم .

متحن الدوله - وزیر علوم با ابقای مدارس مساعدت دارد .

نگارنده - دلیل ندارد مساعد نباشد زیرا این وظیفه رسمی و وجدانی اوست

متحن الدوله - در باب انجمن معارف چه نظر دارید ؟

نگارنده - انجمن معارف باید دایر بوده باشد مؤسسه های آن نگاهداری شود و نواقض برطرف گردد .

متحن الدوله - گمان نمیکنم وزیر علوم با اینکار و باین ترتیب مساعد باشد .

نگارنده - شما عقیده مرا خواستید بیان کردم دولت هر چه میخواهد میکند متحن الدوله از نگارنده استزاج مینماید که آیا انجمن معارف با مؤسسات آن بمدرسه افتتاحیه انتقال یابد صلاح است یا نه نگارنده رأی نمیدهد و او خود نیز با وجود مناسبت و خصوصیتی که بامفتاح الملك دارد اظهار مساعدت نمیکند .

بالجمله در این مجلس نگارنده متحن الدوله را تا يك اندازه از دست مفتاح الملك گرفته با خود مساعد مینماید و در نتیجه مقرر میگردد انجمن معارف بعنوان سرکشی بمدارس هر جلسه در یکی از مدارس منعقد شود تا بعد مکن ثابت آن معلوم گردد .

متحن الدوله از نزد نگارنده خوشحال بیرون میرود وزیر علوم هم از اینکه من

اورا بخود جلب کرده از دردسری که از مخالفت او با من بوی میرسیده خلاص گشته اظهار امتنان مینماید .

پس زمام امر معارف در اینحال بظاهر در دست وزیر علوم است که بی مشورت نگارنده تا بتواند کاری نمیکند و لکن مفتاح الملك خیالات خود را تعقیب مینماید بقیه وجوه اعلاء را تصرف نموده دفاتر و اسنادی که نزد احتشام السلطنه بوده بوی رسیده سروکار محاسبات و همه کاره مدرسه دیگر علمیه و شرف و مظفریه با مدرسه افتتاحیه میشود مفتاح الملك برای پیشرفت مقاصد خود مصمم شده روزنامه می بنام معارف بمدیری خود دایر نماید این خیال از پیش در انجمن معارف شده بود و احتشام السلطنه با اجرای آن موفق نگردیده اینک مفتاح الملك اجازه آنرا از دولت صادر مینماید . و اما احتشام السلطنه بعد از این انقلابات توقف خود را در تهران صلاح ندیده از ریاست وزارت خارجه استعفا داده بحکومت کردستان منصوب میگردد .

فصل سی و سوم

انجمن و مدارس

در صفحه معارف جدید و مدارس نوری ما در اواخر رجب ۱۳۱۶ سه فکر مختلف دیده میشود که هر یک در وادی مخصوص سیر مینماید .

اول فکر وزیر علوم است بموافق نظر شخص اول دولت و آن این است که انجمن معارفی موجود نباشد چند مدرسه ابتدایی که تاکنون تأسیس شده سرر کار آنها با وزارت معارف باشد و نام ملیت از سر آنها برداشته شود گرچه بتدريج منحل گردد یا بصورت مکتب ابتدایی باقی بماند .

فکر دوم - فکر مفتاح الملك است که معارف و مدارس جدید را تحت ریاست عالی وزیر علوم و بمدیری شخص خود بطور استقلال غیر مربوط بدارالفنون نگاهداشته اعتباراتی را که احتشام السلطنه در این کار دارا شده بود بخود اختصاص داده از این راه استفاده های مادی و معنوی بنماید بی آنکه انجمن معارفی بالای دست خود بیند و رأی کسی را شریک رأی خویش نموده باشد .

فکر سوم - فکر نگارنده است که میخواهد مؤسسات معارفی بعنوان ملی باقی بماند افکار عالی امین الدوله در تأسیس ابن اساس تعقیب شده روز بروز بر قوت و حسن جریان آن افزوده گردد معارف جدید تابع دارالفنون می‌معنی که چیزی از آن باقی نمانده نبوده باشد و درجه می‌ازروشنائی که بروی ملت گشوده شده بسته نگردد .

نگارنده میخواهد دایره معارف طوری وسعت یافته عمومیت حاصل کند که نه تنها شاه و وزیر تواند آنرا منحل نماید بلکه در مقابل حمله های شدید کهنه پرستان و دشمنان دانش و پرورش نیز تاب مقاومت آورده بتواند اساس خود را بر بنیان خلل ناپذیر بگذارد.

بدیهی است فکر اول باندازه می‌ضعیف است که نمیتواند از حدود مغبله وزیر علوم تجاوز نماید خصوصاً که مدارس جدید نه بودجه دولتی دارد و نه دولت عجبالتاً در صدد مساعدت نمودن با آنهاست وزیر علوم هم استطاعت فکری و شخصی برای جبران کسر مدارس از مدرّ دیگر ندارد پس از این اندیشه که اینجبال صورت خارجی پیدا کند باید آسوده خاطر بود .

و اما فکر دوم درست است مفتاح الملك میخواهد مدارس را دایر نگاهدارد و لکن هر وقت اندیشه میکند بعد از تمام شدن بقیه وجوه اعانه کسر مدارس را از چه ممر پردازد و استفاده‌هایی که در نظر دارد از چه محل بنماید متحیر مانده چاره ندارد مگر آنکه بریاست موقتی و با سرمایه مختصر بیکه باقیمانده بازی کند تا ببیند چه پیش می‌آید پس از این اندیشه هم که مفتاح الملك بتواند بمقصود بیکه دارد برسد نگران نباید بود .

و اما فکر سوم وسایل امیدواری که در اطراف پیشرفت فکر نگارنده موجود است از قرار ذیل میباشد .

نیت پاک و یغرضی که در اجرای مقصد خود دارد بطوریکه نه تنها در مقام استفاده خصوصی از اقدامات خود نمیباشد بلکه هر چه از هر کجا بدست می‌آورد در این راه بمصرف میرساند و بزرگتر چیزی که نگارنده را در مقابل حمله های شدید دشمنان نگاهداشته همین بی‌طمعی و نیت پاک است .

دیگر قوت معارف است که هیچ قوه می‌نیتواند از آن جلو گیری نماید و اندیشه

محدود ساختن معارف در برابر فکر و خیال تعمیم و توسعه آن در حمله اول مغلوب و نابود است .

دیگر توجه افکار تجدد خواهان معارف پرور و بلکه عموم ییداران ایرانی است از داخل و خارج پیشرفت این اساس و توسعه و تعمیم آن و از همه مهتر احاسی احتیاجی است که در مغز بسیاری از اولیای اطفال بوجود مدارس جدید تولید گشته که بی منافع ظاهر و باطن آن برده اند و آن احاسات باقتضای زمان روز بروز در تزیاید می باشد و احتیاج بهتر مولد هر چیز است در این عالم .

پس وجود این وسائل میتواند تنهایی نهی دینی و بی اسبابی نگارنده را جبران نموده از مداومت دادن بفکر خود و برداشتن قدمهای سریع داندیشه ته و دین از تیرهای ملامت که از هر طرف میرسد دلگرم و مطمئن نگاهدارد .

مفتاح الملك بعد از خارج شدن احتیام السلطنه بفوریت روزنامه معارف را از غره شعبان ۱۳۱۶ تأسیس مینماید .

روزنامه معارف در یک کورنی کوچک راجع بحریان امور معارفی در ظاهر و در باطن نماینده مدرسه افتتاحیه و هر چه در آنجا میکند باطبع سنگی دایر میگردد چون مقرر شده است روزنامه را قبل از طبع نگارنده مطالعه نماید در شماره اول نام دو تن از روحانیان را میخواند که یکی را بعادت مملکت با القاب زیاد و دیگری را برخلاف رسم بی القاب مینویسد نگارنده یادداشت مینماید یا نوشتن القاب را موقوف باید کرد یا همه را با القاب باید نوشت مفتاح الملك القاب را حذف کرده روزنامه را طبع نموده يك نمره طبع شده بی القاب و مسوده خطی با القاب آنرا بنظر روحانی طرف توجه خود رسانیده میانه نگارنده را و تفتین مینماید پس از این واقعه نگارنده در روزنامه کناره جومی کرده با مفتاح الملك و کسان او با احتیاط معاشرت مینماید مفتاح الملك هم خود را مصروف توسعه افتتاحیه نموده بمدارس دیگر اهمیت نمیدهد با وزیر علوم ظاهر سازی و با دوسه تن از اعضای انجمن خصوصیت نموده بدیگران اعتنایی مینماید .

در این ایام کتابخانه ملی برهم میخورد مفتاح الملك می خواهد کتابها را نیز بمدرسه افتتاحیه ببرد ولی وزیر علوم رضا نداده آنها را بنخانه شخصی خود برده توقیف مینماید .

مدرسه اکابر برهم میخورد دارالترجمه با اداره شرکت مطبوعات منتقل میگردد چنانکه در فصل ۲۸ نوشته شد.

و اما انجمن معارف - انجمن روزیکشنبه ۲۶ رجب با اعضای سابق خود باستانی دوسه تن که استغفاره داده اند در مدرسه علمیه دایر میشود .

مدرسه علمیه هنوز در تحت ریاست علیخان ناظم العلوم است مدنی است علی المزاج شده یعنی بواسطه نامساعدتی اوضاع مملکت با استفاده نمودن ازان تحصیلات عالی خود ناامیدی شدید حاصل نموده باستمال مخدرات و افراط در این کار تمام قوای جسمانی و روحانی خویش را از کار انداخته بمرده منحرفی بیشتر شباهت دارد تا بشخص دارای تحصیلات عالی و هوش و ذکاوت سرشار و در حقیقت دارد بتدریج خود کشی میکند . دو ناظم مدرسه محمد کاظم خان و محمد صفی خان مدرسه را اداره میکنند و از پیش آمدنها شکایت دارند .

جلسه دوم انجمن معارف در بیت ونهم رجب در مدرسه افتتاحیه منعقد شده و مفتاح الملك کارهای خود را پیش از آنچه هست در نظر انجمن جلوه گر میازد . جلسه سوم در چهارم شعبان در مدرسه شرف و جلسه چهارم در هفتم ماه مزبور در مدرسه مظفریه منعقد میگردد .

گرددش انجمن معارف در مدارس تا يك اندازه نگرانی معارف خواهان را که پس از انقلاب انجمن حاصل شده بر طرف مینماید و بعد از این انجمن معارف هفته ای یکمرتبه در خانه وزیر علوم منعقد شده تا آنجا که بتواند ادای وظیفه مینماید نگارنده با یکدست از خود سر بها جلوگیری نموده در پیشرفت کار علمیه و شرف و مظفریه اعتنا مینماید و بدست دیگر معارف خواهان را بر آن میدارد که بتأسیس مدارس ملی با سرمایه های خصوصی قیام و اقدام نمایند .

میرزا محمد خان جوانی با هوش از تربیت شدگان دارالفنون تهران مدنی در مدرسه رشديه معلم بوده اکنون برای تأسیس مدرسه ای حاضر گشته نگارنده هم او را تشویق مینماید مفتاح الملك و رفقای او سخت ضدیت نموده رضا نمیدهند از وزارت معارف بلا رخصت داده شود بالاخره با اهتمام نگارنده میرزا محمد خان بتحصیل

اجازه موفق گشته مدرسه می بنام دانش تأسیس مینماید که از روی دستور العمل انجمن معارف رفتار نماید .

مدرسه دانش بزودی رونق گرفته در محل خود مورد توجه گشته هفتم مدرسه میگردد باین ترتیب : خیریه - رشديه - علمیه - شرف - افتتاحیه - مظفریه - دانش .
نگارنده بمدرسه دانش بر عایت ملی بودن آن و بمدرسه شرف بر عایت مجانی بودنش بیش از سایر مدارس توجه مینماید مدرسه رشديه را که ترقی کامل نموده از نظر دورنگرفته نمیکذارد بدخواهان امین الدوله بآن مؤسسه آسیبی برسانند .
مدیر رشديه بدستور امین الدوله از وزیر علوم و نگارنده حرف شنوایی دارد ولکن بمفتاح الملك و حوزه آن و بلکه بهیئت انجمن معارف واقعی نمیکذارد .
امین الدوله مبلغ دوازده هزار تومان که اعانه بمعارف داده پنجهزار تومان نقد و هفت هزار تومان دیگر را خانه ملکی جنب پارك مسکونی خود را بمدرسه رشديه میدهد و بیش از حرکت از تهران سفارشنامه می در حق رشديه و مدیر آن بوزیر علوم و انجمن معارف نوشته تذکر میدهد که حق سبقت آنمدرسه را رعایت نموده باشند و این شعر را بایان نیکومی شاهد میآورد :

ولاکن بکت قبلی فہیج لی البکا، بکا ها قفلت الفضل للمقدم

بالجمله مفتاح الملك و رفقای او صندوق انجمن را خالی دیده خیال میکنند بعنوان جشن افتتاح مدارس ملی در بهارستان جشنی بصورت گلادن بلانیهای اروپا تشکیل داده عایدات آنرا بمصرف معارف برسانند نگارنده اساساً مخالف اینکار نیست و برای تهییج نمودن روح جوان ملت این قبیل مجالس را بی اثر نمیداند ولکن در مقابل افکار مخالف که قوت داشته و قوی تر هم شده تردید دارد آیا آنچه از این مجلس عاید معارف بگردد و مضرتهایی که بر آن مترتب میشود برابری دارد بانه

بهر صورت مفتاح الملك و محتعن الدوله و غیره حاج میرزا محسنخان مشیر الدوله را باقدام باینکار و ادار نموده در عشر آخر ذی الحجه ۱۳۱۶ جشن مزبور را بآرایش و آلائی بسیار در بهارستان برپا نموده مبلغی عایدات آن مجلس بصندوق معارف میرسد در صورتیکه مباشرین از تهمت حیف و میل نمودن هم محفوظ نیسانند از طرف دیگر

روحانی نمایان از این مجلس اظهار ناراضی کرده بر ضدیت خود با معارف جدید و با مدارس نودین میافزایند.

دیگر از جمله وسائل که مفتاح الملك برای توسعه افتتاحیه بدست میآورد تأسیس دبستان دانش است در همان مدرسه در صورتیکه آنچه از بابت دبستان باد میرسد بیشتر از آنست که بمصرف میرساند.

دبستان دانش جیت و مؤسس آن کیت ۱

میرزا رضاخان ارفع الدوله متخلص بدانش از مردم آذربایجان در جوانی بواسطه ظرافت طبع و حسن قریحه‌ی که داشته در دوا بر رسمی خارجه ایرانی در روسیه و غیره مختصر استخدام یافته در سایه استعداد و قابلیت خود ترقی نموده زبان روسی و فرانسه را فرا گرفته در خط و ربط فارسی، معلومات ادبی اطلاعات یافته مدتی در تفلیس جنرال قنول بوده کم کم تمول حاصل نموده انابه و موزه‌ی مرتب ساخته بالاخره بدست وزیر مختاری بدربار امپراطوری روس منصوب میگردد.

ارفع الدوله ذاتاً نام جوشهرت طلب علاقمند بوطن و آثار آن است و از بند و بخشش در تحصیل نام هم مضایقه نمینماید ارفع الدوله در انجمن صلح لاهه نماینده ایران شده پیرایها بر این مأموریت میندد بعدیکه از دولت ایران رتبه شاهزادگی تحصیل نموده در آن انجمن پرنس صلح خوانده میشود.

در این ایام که صدای اشتها معارفی ایران در روسیه بلند میگردد او نیز در صدد میشود سری در میان سرهای معارف پرور داخل نموده شرکتی نموده باشد.

ارفع الدوله دفتر اعانه‌ی برای تأسیس يك مکتب ابتدائی مجانی در تهران گشوده از معارف خواهان ایران ساکنین حوزه مأموریت خود در روسیه وقفه‌ای و جوهی جمع آوری کرده در یکی از بانکهای سن پترزبورغ بر ابراهه میگذارد که سود آن بمصرف مکتب مزبور رسیده باشد و چون مر ابراهه سرمایه مزبور کفایت معارف آنرا نمیکند حاضر میشود از کیه خود مبلغی بر آن افزوده مکتب را زودتر دایر نماید.

ارفع الدوله نیت خود را با اقداماتی که در این راه نموده و نتیجه‌ی که گرفته بو وزارت خارجه تهران مینویسد این مکتوب وقتی میرسد که مفتاح الملك زمامدار کار معارف گشته.

مفتاح الملك انجام این خدمت را بعهده گرفته عده‌می از شاگردان مجانی افتتاحیه را نامزد شاگردی دبستان دانش نموده بر سر یکی دو از اطاقهای مدرسه مزبور لوحه دبستان دانش را نصب مینماید .

مفتاح الملك برای تأسیس دبستان مبلغی از ارفع الدوله گرفته و همراه چند برابر آنچه خرج یکی دو معلم دبستان میشود از او دریافت مینماید .

ارفع الدوله که از حقیقت مطلب بی‌خبر و تنها دلخوش است که گاهی درجراید مخصوصاً در روزنامه معارف اسمی از دبستان دانش با تجلیلی که از او شده باشد بخواند و یا صفحه عکس از عده‌می از کودکان بالاس یکجور و نشان دبستان دانش بر کلاه آنها دیده باین و آن بنمایاند .

و بالجمله مدرسه افتتاحیه تا مدتی از دبستان دانش و بول ارفع الدوله و معارین استفاده نموده بر توسعه خود میافزاید .

مفتاح الملك هر قدر سعی میکند بتواند مانند احتشام السلطنه از مردم وجه اعانه برای صندوق معارف بگیرد ممکن نمیشود چونکه اولاً اعتبارات شخصی و خانوادگی احتشام السلطنه را ندارد که مردم از او ملاحظه داشته باشند و دیگر آنکه انقلاب انجمن معارف خارج شدن احتشام السلطنه کناره‌گیری بعضی از اعضاء و بالجمله کشمکش‌ها که شده قهراً از ابهت انجمن کاسته بآن نظر که پیش از این بانجمن نظر میشده اکنون نمیشود خصوصاً که دیده میشود برای مرکز معارف بودجه‌می ترتیب میدهند که هیچ ضرورت ندارد از قیل خرج سفره اطلاق رئیس حقوق اعضای دفتر کسر بودجه روزنامه معارف و غیره اینست که صندوق معارف و جهات ملی خود را از دست داده معلوم نیست توجیهی را که در اوایل تأسیس از وطن خواهان بخود میدیده بعد از این بیند و این بزرگتر بدبختی است برای معارف جدید .

صندوق معارف اول صندوق ملی است که در سالهای آخر تأسیس شده بی‌آنکه نظر استفاده شخصی در آن بوده باشد و اگر بصورت اولی خود باقیمانده بود ممکن بود با مساعدت ملت خواهان و معارف پروران هر قدر دایره معارف وسعت بگیرد بتوان يك قسمت از بلاغ آنرا بدوش ملت گذارد و بوضع نمودن مالیاتهای مستقیم و غیر

مستقیم بعنوان توسعه معارف موقیبه‌های مهم تحصیل کرد ولیکن متأسفانه باقتضای اوضاع مملکت و اخلاق مردم آتش منفعت پرستیها مشتعل شده دیگر طمعکاری‌ها بجوش آمده این صندوق را هم همرنگ دیگر صندوقها نموده اطمینان مردم از آن برطرف و در آتیه عایدات منحصر خواهد گشت بآنچه دولت بآن پردازد.

بالاخره اعتراضات بر تصرفات مفتاح‌الملک در صندوق معارف زیاد میشد بعضی که مفتاح‌الملک مجبور میگردد کلیه جمع و خرج را طبع و نشر نماید. مفتاح‌الملک مانند یکی از حکام ولایات که برای دولت حساب میسازد برای ملت حساب ساخته تصدیق دفترخانه دولت را شاهد درستی حساب مزبور قرار داده درنمره ۵۶۵ روزنامه اطلاع صورت آن را منتشر میسازد.

انتشار صورت حساب مزبور زبان اعتراض کنندگان را درازتر و تیرهای انتقاد مخالفین را تیزتر میسازند چه مدلل میدارد بی احتیاطیها و بی‌بالاینها که در کار صندوق معارف شده بطوری است که نمیتوان بر آنها برده پوشی کرد.

اگر خوب نظر کنیم میبینیم مباشرین صندوق معارف عادت مخالف جاری دولت کاری نکرده‌اند زیرا که هیچ خدمت از خدمات دولتی مهم باغیر مهم بیچکس کرجک یا بزرگ رجوع نمیشود مگر مأمور آن کار پیش از هر چه بجانب مداخل آن نظر مینماید.

بهر کسی هر خدمت رجوع شود اول کلامی که میرسد اینست: چه دارد؟ یعنی در اینکار چقدر میتوان مداخل کرد هر قدر مواجب و حقوق بمأموری داده شود ممکن نیست از مداخل نمودن صرف نظر نماید پس اگر مباشرین صندوق معارف هم دست مداخل بجانب آن دراز نمایند خلاف معمول کاری نکرده‌اند.

بلی چیزیکه شکفت آور است این است که دست طامع بجانب صندوق ملی معارف دراز کرده شود البته تعجب آور است ولیکن وقایع گذشته ثابت نموده ویش آمدهای بعد ثابت تر مینماید که عنوان ملی بودن در حقیقت بعد از تغییرات که در انجمن معارف شد از سر این صندوق برطرف گشته و هم حوادث آتیه مدلل میدارد که مباشرین صندوق مزبور معارف را برای خود خواسته و میخواهند نه خود را برای معارف در اینصورت از این بیعد در این صندوق غیر از لعنت چیزی دیده نخواهد شد

پس از آن صرف نظر نموده به صندوقهای کوچک مدارس ملی که از روی احساسات وطنخواهی و معارف پروری تأسیس گشته و میگردد نظراً فکنده بینیم بتوسط آن صندوقچه ها معارف جدید چه روح نازدهنی بخود خواهد گرفت و چه نشود نمائی خواهد کرد .

فصل سی و چهارم

مدرسه متبر که سادات

درس گرمی شدید و اشتغال دائمی نگارنده بکار معارف عمومی و مراقبت نمودن در دفاع از بدخواهان خود و دشمنان معارف يك قسمت از خیال متوجه تأسیس يك اساس خصوصی است که شخصاً دخالت نموده افکار خود را در آن دایره بموقع اجرا بگذارم در اینحال مصمم میگردم مکتبی مخصوص ذریه طیبه رسالت پناهی تأسیس نموده اطفال فقیر سادات را که در معابر و مجالس بوضع های ناپسند دست تکدی بنزد خودی و ییگانه دراز کرده از هیچگونه بی احترامی دیدن و نمودن دریغ نمیدارند در آنجا جمع نموده نگاهداری و تربیت نماید .

و باید دانست که دیرگاهی است سیادت و اتساب بغانواده رسالت برای تن پروران بهتر وسیله تکدی گردیده در تهران یشر و در شهرهای دیگر کمتر جمعی از سادات دارای صفات فوق تن به یشر فی داده بختی از مردم طلب نموده از راه سیادت کسب معاش میکنند و عنوانشان گرفتن حق مشروع خویش است از کسانی که خمس آل محمد (ص) بر ذمه ایشان بوده باشد .

در مجالس روضه خوانی بانیها از دست سماجت اینگونه از سادات بخواه آمده اند از طرف نقیب السادات مأمور بتغزیه خوانها میایستد تا از ورود آنها جلوگیری نماید و این بمنزله باجی است که بانیهای روضه خوانی باید پیردازند چنانکه در فصل هشتم تگلارش یافت کار روز سیادت بجائی رسیده که اعیان و اشراف و تجار و اشخاص متعول که بامردم داد و ستد دارند برای وصول نمودن مطالبات خود از بدحکمران نوکر سید نگاهداشته مأمور انجام این خدمت مینمایند حتی در خزانه دولت هم برای

وصول بقایای مالیاتها از حکام معزول نمونه‌ای از آن سادات دیده میشود که دیدار او در چشم بدهکاران دولت اثر دیدار ملک‌الموت را دارد مانند سید جواد خزانه که سید رسمی خزانه داری است .

معلم است اگر مسلمانان حقوق مشروعی که بدارایی آنها تعلق میگردد باهش بدهند و اشخاصی که خود را ذیعق بمباشرت وصول و ایصال خمس و زکوة میدانند آنچه را میگیرند بمنحش برسانند دولت هم نظری در تنظیمات اینکار داشته باشد فقرای سادات با وضع آبرومندی بحق مشروع خود میرسند و جمعی از آنها سیادت را سرمایه مداخل و تعدی قرار نداده تن به یشرافتی نمیدهند و لکن نه خمس دهند گن دست ادا میکنند و نه خمس گیرند گن بصحت میگیرند و نه واسطه بتکلیف خود رفتار مینمایند دولت هم توجه و نظارتی در امور عاقله ندارد اینست که روز بروز بر شماره متکدیان سادات افزوده و از احترام ذریبه طیبه کاسته میگردد .

واما نقیب و نقابت - نقیب السادات آقا سید محسن شیرازیست سادات شیرازی در تهران جمعیت زیاد دارند بیشتر آنها روضه خوان میباشند بعضی اشخاص باسواد هم در آنها بوده و هست .

آقا سید محسن از طرف دولت نقیب السادات شده برای جلوگیری از تکدی سادات فقرا اداره‌ای تشکیل داده است ایام محرم و صفر در هر خانه‌ای که روضه خوانی میشود مأمور نقیب با اعتبارنامه‌ای وارد شده تنظیمات دم در تمیزی خانه و جلوگیری از سادات فقیر بعهده اوست از طرف بانیا مبلغ غیر میننی بتفاوت اعتبار مجلس بدارالنقاب داده میشود و انعامی بخود سید اگر چه این مبلغ را هم نقیب میگیرد که میان سادات فقیر تقسیم کند ولی آنها راضی هستند نه بدهند و نه بگیرند .

گویند در اوایل اسلام یکی از پادشاهان میخی احکام صادر شده از پیغمبر اکرم را شنیده تمجید مینماید چون بمسئله خمس میرسد میگوید محمد ص بواسطه این حکم اولاد خود را برای همه وقت کدایی هنر بار آورد بدیهی است مصالح این حکم از نظر اعتراض کننده پوشیده است ولی نتیجه‌ای که از تجاوز نمودن از حدود حکم الهی ظاهر شده سخن این پادشاه را میروراند بالجمله در تهران عده‌ای از اطفال که بعضی

هم منسوب بخاندان رسالت نمیباشند از سن چهار و پنج ساله تاده دوازده ساله و بیشتر هر يك پارچه سبز یاسیاهی بر سر و کمر پیچیده در معابر با سماجی که نظیرش در دیگر مردم دیده نمیشود دنبال اشخاص پیاده و سوار بر اسب و درشکه و غیره افتاده مطالبه پول نموده انواع بی احترامی را میبینند و دست از شغل ناپسند خود برنمیدارند پاره‌ای از رجال دولت هم در مقام خودنمایی چون از خانه بیرون می‌آیند مثنی‌پول سفید و سیاه بزمین پاشیده منتظرین از فقرای سادات و غیره را بجمع نمودن آنها سرگرم کرده روانه میشوند و این کسب ییز خدمت نکوهیده را ترویج مینمایند مخصوصاً در دوره ریاست میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان یش از پیش وسائل ترویج گمائی فراهم گشته است.

نگارنده از دیدن وضع ناهنجار بنی‌اعمام فقیر خود که از طفولیت یکاروی سواد، دست شکسته، هتاك بی آبرو و بتکدی عادت مینمایند بی نهایت آزرده خاطر میباشد و میداند جلوگیری از بزرگان آنها بی‌تیجه و انصراف کودکانشان جز بتعلیم و تربیت از راه دیگر امکان پذیر نمیشد در این حال سید مرتضی (۱) کاتب برگانی با نگارنده همدمت میشود مدرسه مخصوص اطفال فقیر سادات تأسیس نمایم و از این راه خدمت تازه‌ای بمعارف بشود بدیهی است تأسیس چنین مؤسسه خیری میتواند بسیاری از حمله‌های روحانی نمایان را دفع نموده پشت و پناهی برای استحکام اساسی معارف جدید بوده باشد و با وجود علاقه‌ای که مردم نسبت بخاندان رسالت دارند اگر وقتی بعلم و دانش نمیکذارند آیا نمیتوانند بعالم سیاحت بی‌اعتنائی نمایند.

خلاصه سید مرتضی نگارنده را در تأسیس مدرسه سادات مساعدت مینماید و خود برای پذیرفتن خدمتی در آنجا حاضر میگردد بی آنکه معلوم باشد مقصد اصلی او چیست.

نگارنده مصمم بانجام اینکار میشود تنها نگرانی که دارد از همراهی ننمودن انجمن معارف است و از اخلاقی که مفتاح‌الملک و رفقای او در تحصیل رخصت نامه از وزارت معارف بنمایند اینست که دفتر مخصوصی گشوده پریشانی ذراری طایفه مخصوصاً

(۱) سید مرتضی شخصی است درویش ملك مدنی در هندوستان بوده قریب چهل سال از عمرش میگذرد خوشگل‌دان و لبرك و شغلش كتابت خط نستعلیق است برای چاپ و بهره

نورسان آنها را شرح داده لزوم مساعدت با ایشان را بوصیت حضرت رسالت مرتبت بیان نموده فوائد تأسیس مکتبی مخصوص اطفال فقیر سادات را در آن بیان کرده تقاضای مساعدت از معارفخواهان و دوستان خانندان رسالت مینماید.

شکرالله خان معتمد خاقان صدری پیشخدمت مخصوص شاه که با من دوست صمیمی است و مرا در کارهای ملو مساعدت میکند میگوید دفتر اعانه مدرسه را بدو بدست شیخ شیور که بمردم اراده بدهد که اسباب خیال کسی نشود چونکه این شخص مسخره است و در عین حال وطن دوست و خوش فطرت میباشد وای من این رأی را پسند نکرده میگویم باید جرأت کرد و بی ملاحظه اقدام نمود چون کار خیر است خداوند مدد مینماید.

ایام نوروز میرسد وزیر علوم بدیدن نگارنده میآید از او عیدی بمطلم وزیر تعجب مینماید چونکه مرا اهل اینگونه توقعات نمیداند دفتر مدرسه سادات را برابر وی نهاده تحصیل ریخت در اقدام باینکار راعیدی خود قرار میدهد.

وزیر علوم با اظهار مسرت ریخت نامه می که نوشته شده امضاء مینماید زان پس بتوسط معتمد خاقان دفتر را نزد شاه فرستاده مظفرالدین شاه نیز دستخط نموده مبلغ مختصری هم اعانه میدهد مفتاح الملك و انجمن معارف از کار مدرسه سادات مطلع میشوند درحالیکه کاری است تمام شده نمیتوانند اخلاصی در او بنمایند و نه حق دخالتی در آن دارند.

زان پس اعلانی طبع و نشر نموده مردم را بمساعدت کردن باین خیال دعوت مینمایم نشر این اعلان در مردم بیغرض می نهایت حسن اثر مینماید و برحد بدخواهان میافزاید از آن اوراق یکی بدست حاج شیخ هادی نجم آبادی داده میشود شیخ اظهار مسرت نموده مرا بمطلب و در استقامت در این خیال تشویق میکند و فقط سفارش مینماید که بصورت گدائی در آورده نشود و او را بر نیت خود آگاه نموده مرادعا مینماید بالجمله خانهای در محله سر چشمه تهران اجازه نموده انانیه مختصر تدارک دیده لوحه مدرسه متبر که سادات بسر در آنخواه متبر که نصب میگردد.

سید مرتضی دفتر داری مدرسه را با حقوق معین پذیرفته با کوشش قابل تمجید

ادای وظیفه نموده بی‌دبی اعلانهای مفید صادر شده طبع و نشر میشود.
نشر اعلانات مزبور هیاهوی در شهر انداخته مردم بمساعدت نمودن باین اساس
مواقت مینمایند یش از آنچه با دیگر مدارس جدید همراهی نموده باشند و این از
نقطه نظر روحانیت و علاقمندی بخاندان رسالت است.

نگارنده لازم میند برای پیشرفت کار و جلوگیری از غرضندیها از سادات
متدین بافضل دارای ذوق معارفی انجمن مخصوصی برای نظارت داشتن در این اساس
انتخاب و اعضای مدرسه را از مدیر و ناظم، معلم و غیره که شرط شده همه سید بوده
باشند از اشخاص خوش نام و با فضل انتخاب نماید حاج میر محمد علی لاریجانی که از
روحانیان متدین و آقا سید خراسانی (۱) را که در میان سادات اخوی معروف بذوق
و فضل است برای عضویت در انجمن نظار انتخاب میکند و آقا سید جلیل خلخالی از
روحانیان درجه سیم را که شخص بافضلی است و بمعارف جدید هم اظهار خوش بینی
میکند بمدرسی مدرسه بر میگزیند باقی اعضاء را هم از اشخاص بالنسبه آگاه خوشنام
بزحمت بدست آورده جمعی از اطفال فقیر سادات را که در معارف بتکدی میپردازند
بمساعدت گرمیخان مختار السلطنه رئیس نظیه که مرد آگاه و وطنخواهی است در مدرسه
جمع نموده روز هیجدهم ذی الحجه ۱۲۱۶ بمناسبت عید غدیر مدرسه افتتاح میگردد.
البته نگاهداری اطفال بی تربیتی که با وضع نا پسندی نکدی مینموده اند و
داداشتن آنها بنحیله کار آسانی نیست و لکن بتدریج وبا اقدام و استقامت اطفال
بکار کردن عادت نموده بیوضعی و ناپسندی زندگانی یش از این خود را احساس کرده
رام و آرام میگردند.

دفتر اعانه مدرسه سادات گشوده میشود آقارضای رئیس التجار خراسانی یش

(۱) سادات اخوی سلسله بزرگی هستند در تهران مردم بآنها اظهار ارادت میکنند فتعلیقه
قاجار بجد آنها اخوی میگفت از این سبب آنها را باین اسم میخوانند سادات اخوی نکه دوشه خوانی
مصلی دارند که شب عاشورا جمع دهراغ بسیار در آن نکه دوشن و فلز و ببال با آغا برده بشود
بعدی که جمعی از قزاق آنها از این راه معاش مینمایند و هم در به شبان با همه سادات اخوی محل
نوبه هومی است برای جشن میلاد امام دوازدهم عجلائ فرجه شرا و ادباء در آن جشن داد سخن
سرائی میدهند. حاج میر سید علی اخیری شخص بافضل باذوقی است پاهمه کس آمد دولت دادنام
سال زحمت رونق دادن بچشم پیه ماه شبان و میگردد در اینکار تاجی که در نظر دارد بگیرد.

از دیگر تجار در فراهم آمدن اسباب پیشرفت دفتر مزبور مساعدت مینماید حاج حسین آقای امین الضرب و دیگر تجار و محترمین را بمعاضدت و امیدارد دفتر اعانه مدرسه بزودی دارای مبلغی وجه استمراری و غیر استمراری میگردد و مخارج اساسی و کسر مخارج را هم نگارنده میپردازد.

پس از چند هفته برای نمایی که داده شده باشد از رجال خیر خواه دولت و ملت دعوتی بمدرسه سادات میشود در این مجلس میرزا اسدالله خان ناظم الدوله طباطبائی که حاکم تهران است نگارنده را تشویق بمداومت دادن بخدمت باین اساس نموده پیشنهاد میکند که تا کار عده‌ای که تا آنوقت پذیرفته شده و بشصت نفر بالغ میگردد مرتب نشود بر عده محصلین نیافزاید چون در اعلان مدرسه وعده داده شده بمدائمه ماه بر عده افزوده میشود و این نصیحتی است عاقلانه که مدرسه سادات در آیه از آن استفاده مینماید.

و هم منشأ الملك کرگانی که از مستوفیان دولت و شخص خیرخواهی است نان و گوشتی بقدر کفایت ناهار شاگردان و اعضای مدرسه بطور ماهیانه اعانت نموده بزودی ناهار مدرسه مرتب و خاطر محصلین و اجزای مدرسه از این بابت آسوده میگردد. نام مدرسه سادات بادفتر مرتبی که دارد در داخل و خارج مملکت بلند شده معارف خواهان دور و نزدیک باین اساس مساعدت مینمایند اداره مدرسه سادات مستقل است و انتکالی بانجمن معارف ندارد نگارنده میکوشد بار این مؤسسه خیر بدوش ملت یفتد که همه بیشتر بدوام آن اطمینان داشته باشند و هم برای پناه بودن این اساس نسبت بمعارف جدید مفیدتر بوده باشد.

و بدیهی است بزرگتر چیزی که میتواند این اساس را نگاهداری نماید صحت حساب و اطمینان عمومی است از اینکه هیچگونه حیف و میل در وجوه اعانه نباشد و اینست آن چیزیکه در محیط امروز ما تارگی ندارد.

معلم است نگارنده که از بذل وقت و مال خود در تأسیس این اساس دریغ ننموده طبعی بعایدات آن ندارد لکن چنین نیست که اعضای مدرسه همه دارای این عقیده باشند و بحقوقی که میگیرند قانع گردند در این صورت بهتر چنان میدانند که هر سه ماه یا

هرش ماه صورت دخل و خرج مدرسه راطبع و نشر نماید تاهمه از دور و نزدیک بر صادر و دارد این اساس آگاه گشته بر اطمینان خاطر آنها از صحت عمل و پاکی نیت مباشرین افزوده گردد.

نگارنده عقیده خود را در باب طبع و نشر حلب مدرسه بدفتر دار اظهار نموده موجب اضطراب خاطر او می گردد.

دفتر دار - بچه صورت حلب را منتشر نمایم؟

نگارنده - بصورت حقیقی خودش.

دفتر دار - بصورت حقیقی ۱ - نگارنده پس چه - دفتر دار - مردم نباید بدانند دخل و خرج ما چیست - نگارنده - مردم باید بدانند دخل و خرج ما چیست اینکار ملی است ما در حقیقت امین هستیم از طرف کسانی که پول آنها مدرسه دایر است چرا ندانند که ما در امانت خیانت نمینماییم تا بیشتر و بهتر مساعدت نمایند و چرا ندانند تأسیس مدرسه سادات برای جلب نفع شخصی نیست بلکه برای خدمت بمعارف و نگاهداری نمودن از ذراری طایفه رسالت پناهی است.

دفتر دار از شنیدن این سخنان نگران میماند نگارنده برای بهتر آگاه شدن از مقاصد او میگوید حساب باید منتشر شود شما هر طور در نظر دارید صورتی نوشته بیاورید اگر صلاح باشد همان را نشر مینمایم دفتر دار خشنود گشته بعد از دو روز صورتی مرتب نموده ارائه میدهد در صورتیکه بهی حایب نزدیکتر است تا بحساب نگارنده صورت مزبور را ضبط نموده نویسنده را نصیحت و گذشته را عفو وادرا بنوشتن صورت صحیح و طبع و نشر آن وامیدارد - انتشار ورقه جمع و خرج مدرسه سادات در نظر معارف خواهان و حقیقت شناسان تأثیر نیکو نموده بر اعتبارات مدرسه افزوده میشود ولیکن بند ملالتی در قلب دفتر دار پاشیده میشود که نگارنده و مدرسه را دچار زحمت بسیار مینماید دفتر دار بعد از این واقعه میفهمد که نمیتواند در اینکار منافع خصوصی خود را انجام داده باشد اینست که با کمال خصومت ظاهری در باطن از هر گونه مخالفت و ضدیت دریغ ننموده نزد اشخاصی که بداند بگوش لکارنده نمیرسد میگوید مدرسه سادات را از خود تأسیس نموده مرا بمناسبت عضویت در انجمن

معارف برای پیشرفت کار شرکتی داده است .
نگارنده میشود و اعتنا نمیکند اما از عاقبت کار با این شخص نگران میشود
زیرا که میان افکار من و او فاصله بسیار است .

بدیهی است دشمنان معارف راضی میشوند مدرسه سادات با این عنوان محترم
و با وضع مرتب بسوی ارج ترقی سیر نموده پشت و پناهی برای معارف نورس بوده
باشد و معاندین نمیتوانند بیستد اینکار بدست من جاری شده در مقابل تیرهای اغراض
خصوصی بمنزله سیر بوده باشد .

در اینصورت بودن شخصی کار آمدی در داخل مدرسه که باطناً مخالف من باشد
برای اسباب دست آنها بودن وسیله خوبی خواهد بود .
دفتردار شروع میکند بسازش نمودن با هر يك از اعضای مدرسه که سخت
با افکار او دارند از جمله سید مهدی دامغانی ناظم مدرسه میباشد .

سید مهدی بنای خودسری را گذاشته از حدود خود تجاوز مینماید يك روز
بیپانه می بمدرسه نیامده در موقع بازگشت اطفال بخواهائی خود سر راه ایستاده جمعی
از آنها را بمنزل شخصی خود در مدرسه سپهسالار قدیم برده میگویی چند تن از طلاب
علوم دینی باین حجره میآیند با حضور آنها بگوئید بعد دیگر بمدرسه سادات برویم چو که
رئیس مدرسه ما را مجبور میکند بخواندن کتابهایی که برخلاف مذهب است طلاب وارد
میشوند شاگردان مطابق دستوریکه دارند رفتار نموده همه میان طلایکه برضد
معارف جدید و بر علیه نگارنده میباشد افتاده بزار بدگویی و فتنه انگیزی رواج میگردد.
سید مهدی باین اقدام قناعت نکرده بشاگردان دستور میدهد صبح روز دیگر
بمدرسه آمده شیشه های درها را شکسته بدیگر شاگردان اذیت رسانیده آنها را متفرق
نمایند و از هر گونه شرارت دریغ ندارند شاگردان باینکار اقدام و فتنه در مدرسه برپا
میشود مدیر مدرسه سیاست نمودن اطفال شرور موقتاً مدرسه را آرام مینماید تا
موقتی که نگارنده خبردار و برای جلوگیری از مفاسد حاضر میگردد .

البته اقتضای سیاست شخصی من اینست که در اینگونه موارد با مخالفین مدارا
نموده بآتش عملیاتی که موجب اشتغال نایر و جد آنها بوده باشد دامن نزده بیلری بهر

جهت بگزداند ولی صلاح کار در اینست که شرارت کنندگان را تنیه نموده دست مسبین را کوتاه نماید هر چه میخواهد بشود صلاح مدرسه را بر سیابت شخصی مقدم داشته مرتکبین را مجازات و مفدین را اخراج کرده از معلمین مدرسه سید اسحق اردیلی که شخصی خوش اخلاق و غیر نمد بنظر میآید بناظمی برگزیده مدرسه را منظم مینماید تنها خطی که میشود این است که از مؤسس حقیقی فساد باز رعایت نموده در کوتاه کردن دست او خودداری مینماید بلی در این وقع نیز اقدام ناقص نمودن و باقی گذاردن دیشه مفد شاخه و بر کهای زهر دار میر و باندو خاره های سهندا میر و راند. در این ایام يك هیئت چهار نفری از وزیر علوم اجازه تأسیس مدرسه میطلبند وزیر علوم بنکارنده رجوع مینماید تا يك تن از ایشان را انتخاب نماید و اجازه بنام او داده شود نکارنده از خطه نظر اخلاقی یکی را انتخاب میکند و اجازه بنام او صادر میگردد دیگران از من مکدر گشته اقدامات مخالف مینمایند دفتر دار مدرسه سادات هم بنصومیتی که با آنها دارد باتفاق همدستان خود که در مدرسه هستند یا اخراج شده اند بایشان ملحق شده حوزه مخالفین قوت میگیرد یکی از این جمع که مربوط است با آقا سید محمد طباطبائی (۱) از طرف حوزه مخالفین برای کوتاه نمودن دست نکارنده از مدرسه سادات و بلکه از کلیه کار معارف بلا توسل میجوید.

مخالفین اجتماعات خود را بر ضد من مداومت داده هر کجا موافقتی باخیالات خود بینند بخود جلب مینمایند در مجالس و محافل از دادن هر گونه نسبت نا شایسته و از افکندن هر گونه تیر تهمت بجانب من دریغ نمیدارند.

نکارنده در مقابل این اقدامات چه میکند بی اعتنائی و بلازم بی اعتنائی بلی از سخن

آقا سید محمد طباطبائی خلف آقا سید صادق پدرش از روحایان دوره اول تهران فوت میبانت و روحانیت را بهم آینه طرف توجه دولت و ملت بوده است آقا سید محمد در اوایل سن با احتضای آقا زاده کی دادای احرامات و بواسطه فوق فطری با اختصاص تجدخواه و با جوانان خوشگذران آمیزش نموده دوره جوانی را با آزادی و خوئی گذاریده پس از گذشتن آن دوره و سالخورده شدن چند سال بر اقرب وقت در سامره اقامت نموده جرد اصحاب میرزای شبرازی شده بالاخره بنهرن آمده از روحایان محترم شمرده میشود آقا سید محمد زبان نرا به تحصیل کرده نرا موشمانه وقت خود را از بیماران و تجد خواهان میسرود پسران ادهم میخواهند متعل جلات پدر بوده باشند و لکن آنچه پدر دارد ذانی و طبعی است میان پسران آقا سید محمد بامن رقابتی تولید گشته که من لاین از آن استاده میکنم.

حق باید اندیشه کرد چونکه حق است و باطل اعتنای نباید نمود چونکه باطل است حرف حق را تکرار باید کرد تا منتشر گردد و سخن باطل را نباید بزبان آورد تا از میان برود در اینوقت اگر خوب ملاحظه کنیم در دایره معارف غیر از شخص نیرالملک و زبرعلوم که حسن نیت و صحت عمل نگارنده را احراز نموده بامن مساعدت مینماید باقی اعضای انجمن معارف و مباشرین مدارس و مکاتب بیشتر بانکارنده مخالف میباشند روحانی نمایان و دشمنان معارف هم که همگی مخالفند کسانی هم که با آنها مهربانی نموده در کارها دخالت داده ام بموجب کلام شریف بترسید از شر کسی که باو نیکی کرده باشید از ضدیت بامن خودداری نمیکند در این صورت هر چه در اطراف خود نظر میکند از دور و نزدیک مخالف میبند و باز هم مخالف آیا باجه حربه میتوان در مقابل اینهمه دشمن بدخواه ایستادگی نمود با حربه استقامت، اعتماد بنفس، درستکاری و یطعمی پیروی نمودن از امر الهی: قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلمعون.

فصل سی و پنجم

مدرسه ادب و قدسیه و کمالیه و سعادت

در ابتدای تأسیس انجمن معارف مکرر صحبت بمیان میآمد که نگارنده در محله چاله میدان تهران مدرسه می تأسیس نموده راه کودکان آن محل را بمعارف جدید نزدیک نماید در آن هنگام که احتشام السلطنه دخیل کار معارف است چنین مقرر میشود که آن مدرسه احیایه نامیده شود و بودجه اش راجع بصندوق معارف باشد تغییر وضع انجمن و افتادن صندوق معارف بدست مفتاح الملک این تصمیم را برهمزده افتتاح مدرسه را بتأخیر میاندازد زیرا از صندوق معارف بمدرسه می که نگارنده تأسیس نماید مساعدت نمیشود نگارنده نیز چون چندان استطاعت ندارد که مخارج اساسی و کسر بودجه مدرسه را هر قدر بشود تحمل نماید در اینصورت جستجو میکند کسی را که قدرت مالی و حالی داشته باشد بدست آورده بدست او مدرسه را دایر نموده هر چه بتواند باوی مساعدت نماید ملاحظه دیگر این است که با عنوان خانوادگی و شون

ظاهری من باقتضای وقت مناسبت ندارد خود مدیر يك مكتب ابتدائی بوده باشد و
 باین وصف میخواهد هرچه زودتر در محل اقامت خود مدرسه خوبی تأسیس نماید .
 درماه ذی الحجه الحرام ۱۳۱۶ پس از فراغت یافتن از کلام مدرسه سادات از همسایگان
 من میرزا شکرالله خان تفرشی ملقب ب مترجم الدوله تحصیل کرده دارالفنون تهران
 تقاضای همراهی نمودن با او در تأسیس مدرسه مینماید نگارنده تقاضای او را در کمال
 مهربانی استقبال نموده تصور میکند آنکسی که او را جستجو مینماید یافته شده
 بزودی رحمت نامه ای از وزارت معارف صادر نموده نام مدرسه را ادب میگذارد.

مترجم الدوله مدعی است برای خرج تأسیس مدرسه و ادای کسر بودجه
 آن بی استطاعت نمیشد و هم میتواند مدبری مدرسه و تدریس زبان خارج را در موقع
 ضرورت بعهده بگیرد اما بزودی معلوم میشود مدیر مزبور نه تنها استطاعت مالی ندارد
 بلکه آلودگی بسیار او را بخیال این اشتغال انداخته این انتخاب بی رویه هم برگزینیهای
 من افزوده در دسری تازه تولید مینماید اما کاریست شده و بزودی نمیتوان بر همز مدرسه
 ادب تا دو ماه بظاهر جمع و خرجش بامترجم الدوله است و هرچه از من میگیرد بعنوان
 قرض میباشد بعد از دو ماه که تبی دستی او محقق میشود بناچارای رشته کار از دست او
 گرفته حقوقی برای او معین و نگارنده خود مدرسه را اداره مینماید .

از جوانهایی که سالها زحمت تربیت آنها را کشیده ام و اکنون بعد رشد رسیده
 بلیاقت و امانت آنها اطمینان دارم یکی را برای دفتر داری این مدرسه انتخاب مینمایم
 و آن غلامعلی خان قاجار قزلاباغ است .

غلامعلی خان دفتر مدرسه را منظم نموده اختیار مالیه را در دست گرفته بکارهای
 مترجم الدوله نظارت مینماید .

در مدرسه ادب بزودی شاگرد جمع شده آن مدرسه توجه عمومی معارفخواهان
 را بجانب خود جلب مینماید بدو سبب یکی آنکه نماینده روح ملی معارف جدید و
 مرکز افکار بی آلاش معارفخواهان حقیقی است با اقدامات جدی که در حسن تربیت
 و تنظیم آن نموده دیگر آنکه سرگرمی نگارنده بتأسیس مدرسه سادات و ادب ضرورتاً
 مرا از توجه زیاد بانجمن معارف و کلهای مدارس مربوط بانجمن بازداشته وزیر علوم

هم نمیتواند خود توجه سودمندی بآنها بنماید این است که مدارس مزبور خصوصاً مدرسه‌هایی که صندوقدار معارف ملاحظه از آنها ندارد یعنی علمیه، شرف و مظفریه بحال وقوف مانده بلکه رو به تنزل می‌گذارد و تنزل آنها موجب مزید ترقی مدارس ملی مخصوصاً مدرسه ادب میگردد.

و هم در این ایام آقامیرزا ابراهیم سیدالعلماء که بعد از خراج شدن از انجمن معارف جمعی از معارفخواهان محله سرچشمه تهران را با خود همراه نموده در صدد تأسیس مدرسه در آن محل برمیآید و موفق میگردد مدرسه‌ای بنام قدسیه تأسیس نموده بزودی آن مدرسه ملی نیز رونق مییابد.

نگارنده پیش از همه چیز از بابت مالیه مدارس ملی نگرانی دارد و از اینکه وزارت معارف و حوزة افتتاحیه بتوانند چهار مدرسه‌ای که اکنون دولتی نامیده میشود راه ببرند اطمینان ندارد چه رسد که از آن ناحیه بمدارس ملی انتظار مساعدتی بوده باشد اینست که بخیال جمع آوری اشخاص با فکر معارف پرور میافتد که از مساعدت فکری آنها برای مدارس ملی استفاده نموده باشد.

محمد ابراهیم خان معاون الدوله غفاری حاج حسین آقایی امین‌الضرب آقازضای رئیس‌التجار و عده‌ای دیگر را دعوت نموده لزوم مساعدت با مدارس ملی را برای محافظت معارف جدید خاطر نشان ایشان نموده پیشنهاد میکند شرکت خیریه تشکیل داده از صندوق آن شرکت کمکی بمدارس ملی نموده شود آقایان مزبور پیشنهاد نگارنده را پذیرفته وعده تشکیل شرکت را داده مرا امیدوار می‌زنند.

بعد از این مجلس بامید تأسیس این شرکت در ماه جمادی‌الاولی ۱۳۱۷ مدرسه کمالیه در محله سید نصرالدین تهران بمساعدت حالی و شرکت مالی نگارنده و شرکت و مدیریت مرتضی خان غلام پیشخدمت تأسیس شده قسمتی از وقت مرا بخود مصروف میدارد.

کمان مینمایم رسیدگی بمدرسه سادات ادب و کمالیه که در نقاط مختلف تهران واقع است بالزوم مراقبت از جمیع کلاهای تدریسی و تنظیمی آنها در صورتیکه هیچگونه اختلاف و کشمکی در کار نباشد برای گرفتن تمام وقت يك شخص کافی بوده باشد چه

رسد که بخواهد بکلیه دائره معارف هم نظر داشته باشد و از حمله هائیکه از هر طرف
بلو میشود دفاع نماید و از خود سربهای اجزاء و اعضاء جلو گیری کند .

در اینحال اگر تصور شود گرفتاری نگارنده نزدیک است از حدود تحمل خارج
گردد تصویری بجاست و غیر از عشق بمعارف هیچ قوه‌ی نمیتواند دوش مرا در زیر این
بار سنگین نگاهدارد خصوصاً که امیدواری بنأسیس شرکت خیریه و مساعدت مالی
آن بنا امیدی مبدل گردد و تنها امیدی که بخود میدهد اینست که مدرسه سادات بهمت
معانین و مدرسه ادب و کمالیه زیاد شدن محصلین بزودی بتواند روی پای خود ایستاده
هر يك از مساعدت مالی نگارنده بی نیاز گردد و لکن حوائث آنی که بواسطه طامعکارها
و اغراض خصوصی روی میدهد تیر این نوید را هم بسنگ رسانیده دهر گرفتاری را بر
نگارنده تنگ تر مینماید .

چند ماه بدینموال میگذرد زمزمه های مخالفت آمیز از دفتر دار مدرسه سادات
و از مترجم الدوله بلند شده بایکدیگر هم صدا میگردند .

مترجم الدوله شغل آبرومندی تحصیل کرده مختصر معاشی که مرتب بلو میرسد
بدست آورده گرچه اختیارات او در مدرسه محدود است و لکن احترامش محفوظ
میشود در این صورت دلیل ندارد که خشنود نباشد و از کسی که این اسباب را فراهم
آورده ناراضی بماند ولی حوزه مخالفین که در کار مدرسه سادات تولید شده مترجم الدوله
را نیز بحال خود باقی نگذاشته او را بمخالفت نمودن وامیدارد .

مترجم الدوله دلتنگی که در مدرسه ادب دارد اینست که زمام مالیه بدست او نیست
و دفتر دار مدرسه تابع اراده او نمیشود باین سبب با او مخالفت مینماید نصیحت بلو
اثر نمیکند پند و اندرز فایده نمیبخشد گاهی شنیده میشود خود را مستقل و مدرسه
را از خود میداند گاهی اقدامات و افکار دیگرانرا بخود نسبت میدهد و بالجمله زمزمه
های مخالفت آمیز او بکوش میرسد و بالا و مدارا میشود بلکه بخود آید و وسیله آسایشی
را که بدست آورده بر ایگن از دست نداده باشد و بالاخره او را وامیدارند که بمخالفت
نمودن با سکارنده اقدام نماید .

مترجم الدوله مهمانی مفصلی در خانه خود نموده مهمانی مزبور برای اجرای

مقاصد مخالفت آمیز اوبانکارنده است در صورتیکه برای مصارف همان مهمانی نیز بدخواست مساعدت مادی از نگارنده نیازمند میباشد.

مترجم الدوله آقا سید علی اکبر تفرشی را که اکنون یکی از حجج اسلام مهم این شهر است بمناسبتی که با او دارد دعوت نموده باقی مدعوین را از مخالفین من باز کسانی که میتوان آنها را بمخالف واداشت انتخاب میکند.

مترجم الدوله در این مجلس بمهمانیهای خود تظلم نموده چنین وانمود میکند که در کار مدرسه کسی با او ستیمکاری مینماید.

مترجم الدوله خود را مؤسس مدرسه میخواند و مداخله دیگری را در اینکار مخالف حق و انصاف می شمارد و حاضرین نیز تصدیق کرده امر بر آقای تفرشی هم منتهی میگردد.

مترجم الدوله مهمانیهای خود را اجماعاً بمدرسه برده مساعدت آقای تفرشی را تقاضا مینماید برای استقلال خود در کار مدرسه و کوتاه کردن دست دخالت نگارنده.

همینکه خبر انعقاد مجلس در مدرسه بمن میرسد چنین صلاح میبینم که خود بمجلس رفته نگذارم یش از این دامنه فساد و سعت ییابد مجلس پر است از جمعیت غیر از آقای تفرشی که با خانواده ما مهربانست و از دلبسته می که شده بی اطلاع میباشد و بوسیله پسر تطمیع شده اش بمهمانی مدیر و بدیدن مدرسه آمده باقی حاضرین از حوزه مخالفینتد ورود نگارنده بمجلس یش از آن اندازه که آقای محترم را سرور دیگران را مکدر میازد خصوصاً که مهربانی بر حرارت آقا را دیده مذاکرات مرا با او میشوند.

نگارنده خطاب بید کرده میگوید اگر مدرسه تشریف میآوردید چرا مرا خبر نکردید برای پذیرایی حاضر کردم.

سید - بنانبود بمدرسه ییایم در خانه مترجم الدوله مرا بمهمانی بردند آنجا خواهش کردند تماشائی هم از مدرسه کرده باشم و تصور نمیکردم شما بی خبر باشید. نگارنده - بلی من بکلی بیخبر بوده ام و نمیدانم بچه ملاحظه مرا بی خبر گذارده اند سید از شنیدن اینجواب احساس میکند که فریب خورده نگاه غضب آوردی بمترجم الدوله و فرزند خود که پای مجلس نشسته اند مینماید مؤسین این دلبسته کاری میفهمند تیر

آنها بنگ خورد و از این اقدام نیز نتیجه نگرفتند يك يك برخاسته روانه میشوند سید نیز بفاصله چند دقیقه بامعدنی که ازمن میخواهد روانه میگردد .

نگارنده هم بهیچوجه بروی مترجم الدوله نیلورده با خوشروئی از مدرسه روانه شده بعد از مشورت نمودن با بعضی از اعضای شرکت خیریه مقرر میگردد اگر مترجم الدوله خیال خود را تعقیب ننمود او را بحال خود گذارده با احترام آقای تفرشی در صدد مؤاخذة از گذشته بر نیاید و اگر دنبال کرد و تجدید مخالفت نمود دست او را کوتاه رفته را بر طرف سازم .

اما اقدامات روز بعد مترجم الدوله مرا مجبور میکند انانیه را جمع و مدرسه را موقتاً تعطیل نمایم در این حال اجزای مدرسه از ناظم و معلم و غیره باظهار تفر نمودن از اقدامات حق شکنانه مدیر اجمالاً بمنزل من آمده میگوبند تا مترجم الدوله در مدرسه ادب است ما قدم بآنجا نمیکذاریم نگارنده حاضر شده مدرسه را تعطیل نماید ولی نمیخواهد در اخراج مترجم الدوله تعجیل نماید این است که از اجزاء دوسه روز مهلت میخواهد ولی آنها نمیپذیرند مدرسه تعطیل شده شاگردان بی معلم هم بغانهای خود میروند .

مترجم الدوله هر چه میخواهد چند ساعت مدرسه را نگاهداری کند نمیتواند ناچار سفارشنامه می از آقای تفرشی در نگاهداری از از خطاب بنکارنده صادر نموده میفرستد در جواب این مکتوب خاطر آقای محترم را از تمام مطالب آگاه مینمایم و هم از طرف بعضی از تجار بسید نوشته میشود در اینکار مداخله ننماید سید مضطرب شده مینویسد من در کار مدرسه ادب مداخله نکرده و نمیکم اگر نوشته می ازمن اظهار کرده باشند واقعیت ندارد و بلشبه صادر کرده اند .

پس از وصول این مکتوب خاطر نگارنده از محذور طرف شدن با آقای مزبور آسوده گشته اعضای مدرسه را امیدوار نموده از طرف دیگر بوزارت معارف شرح واقعه را اطلاع داده جواب میرسد مترجم الدوله مستخدم مدرسه ادب میباشد اگر میخواهد خود مدرسه داشته باشد برود جای دیگر تأسیس نماید .

پس از محکم کردن اطراف کار مترجم الدوله را خارج نموده دیگری را باقتضای زمان بجای او نصب مینماید.

مترجم الدوله باظهار پشیمانی و برازگیختن و سابط نزد من چند روز اقدام نموده پس از مایوسی بدستکاری حوزه مخالفین و بعضی از رفقای خود از هر گونه بدگویی نسبت بمن و از جلو گیری نمودن از ادبیای اطفال که طفل خود را بمدسه ادب بفرستد دریغ ننموده شبنامه هاست که شبها بدرد دیوار شهر میچسباند کاغذ پرانیهاست که باطراف مینماید و بالاخره مدرسه منی بنام سعادت در نزدیکی مدرسه ادب گشوده جمعی از شاگردان مدرسه را میرد ولی بواسطه عدم استطاعت خالی و مالی که دارد نمیتواند نگاهداری کند و برهم میخورد.

در آن ایام که شبنامه ها بر ضد نگارنده منتشر میگردد رئیس نظمیته تهران یکی از آن اوراق را نزد میرزا علی اصغر خان صدراعظم فرستاده در اقدام نمودن بمجازات مرتکبین که معلوم است کیانند دستور میطلب صدراعظم جواب مینویسد اعتناء نکنید چنانکه فلانی خود اعتناء نمیکند.

خلاصه آنکه فتنه و فسادیکه متوجه مدرسه ادب شده بود بلا حمت خالی و خیالی بسیار بر طرف میشود ولی خسارت مالی که بر صندوق مدرسه از این فتنه انگیزی حاصل گشته گرفتاری و آلودگی مرا بر زیادت مینماید بلی در مملکت بی قانون با حکومت بی لاس با نبودن امنیت با وفور اغراض خصوصی اقدام نمودن باینگونه کارها البته زحمت و خسارت دلد و چاره منی جز صبر و تحمل نیست.

مدرسه ادب چندماه گرفتار کشمکش با مدرسه سعادت میشود تا رفتن فتنه اولیای اطفال میفهمند میان این دو مؤسسه تفاوت چیست سعادت در ادب است و ادب در سعادت نیست این است که اولاً خود را باز بمدسه ادب بر میگردد و مدسه رونق پیشین خود را بدست میآورد.

بهترین معلمین تهران مانند میرزا محمد علیخان ذکاءالملک، دکتر سید ولی الله خان نصر، علی خان رباضی قهر و غیره در این مدرسه تدریس مینمایند و معلمین فلاسی و عربی بنوشتن دوره های کتب ابتدائی اشتغال میورزند ترتیب دروس مدرسه و تنظیمات داخلی

آن از رعایت حفظ‌الصحه و کیفیت ورود و خروج شاگردان و ورزش بدنی و مشق با و غیره بصورت‌هایی مقرر می‌شود که اغلب در سایر مدارس از این مدرسه اقتباس می‌نمایند .

مدرسه ادب در معنی مرکز افکار روشن معارف خواهان حقیقی شده معلم و کتاب و دستور بولایات می‌دهد و بمدارس ایرانی که در قفقاز و غیره دایر می‌گردد معلم و کتاب می‌فرستد تا اینوقت حتی در مکاتب جدید تدریس زبان فارسی از روی قواعد علمی معمول نمی‌باشد و حتی مضای مملکت تصور نمی‌نماید آموختن زبان فارسی محتاج بتعلیم و تعلم باشد در مدرسه علیه که از دیگر مدارس دولتی سبقت می‌گیرد و در مدرسه ادب تدریس زبان فارسی از درسهای اجباری می‌گردد .

برای تدریس زبان فارسی نه معلمی موجود است و نه کتاب درسی تألیف گشته اما بزمان کم دوره های کتاب درسی فارسی با معلمین مخصوص حاضر می‌گردد معلمین و مؤلفین کتب مزبور از مقدمه های فرهنگهای فارسی و از کتبی که در مدارس خارجه مخصوصاً در هند و مصر و قسطنطنیه و قفقاز تألیف شده و بهترین آنها کتاب دستور سخن تألیف میرزا حبیب دستان می‌باشد که از روی تألیفات آلمانی برداشته است استفاده میکنند و بالجمله بهترین افکار در توسعه و تعمیم معارف و تنظیمات مدرسه و تشویق معلمین و شاگردان و اجزاء بفرایند اقتضای زمان در مدرسه ادب بموقع اجرا گذارده شده روز بروز براهبیت این مدرسه افزوده می‌گردد و مرکز معارف ملی واقع شده، عموم معارف پژوهان تجدیدخواه بجانب مدرسه ابتدائی و متوسطه ادب متوجه می‌گردند .

فصل سی و ششم

مدرسه سادات و طغیان فساد

پس از فتنه‌ئی که تحریک حوزه مخالفین در مدرسه ادب روی می‌دهد و نتیجه آن کوتاه شدن دست مترجم الدوله از مدیریت مدرسه و بشیمانی سخت او از گفته ها و کرده های خویش می‌گردد دفتر دار مدرسه سادات پریشان خاطر شده از عاقبت کار خویش نگران می‌ماند .

گرچه حوزه مخالفین برهم نمیخورد و حاسدین و مفرضین آرام نگرفته آسوده نمیانند ولیکن دفتر دار بظاهر سر تمکین فرود آورده با مخالفین کمتر آمدورفت نموده از رفتاری که موجب مزید نگرانی من از او بوده باشد اجتناب میکند نگارنده نیز از اظهار مهربانی با و دیگر اعضای مدرسه سادلت دریغ نمیدارد.

دفتر دار مدرسه سادات هر قدر بیشتر مهربانی از نگارنده میبند باز صمیمیت حاصل نموده راه یگر و می و حقیقت را نمیپاید چونکه بحق مشروع خود قانع نیست و مقاصد نامشروع او نزد من بر آورده نمیشود.

موقع طبع و نشر ورقه جمع و خرج سیم مدرسه میرسد یعنی نهماء از تأسیس این اساس میکند ماه رمضان ۱۳۱۷ بدفتر دار دستور طبع و نشر ورقه مزبور داده میشود چون ورقه را میآورد که نگارنده مهر و امضاء نماید مبینم چند موقع راسفید گذارده و ورقه ناتمام است معلوم میشود تدبیری کرده که ورقه ناتمام را با مضله برساند زان پس حساب را بدلخواه خویش مرتب سازد.

نگارنده امضاء نمودن ورقه را موکول باتمام آن مینماید دفتر دار بظاهر پذیرفته میرد تکمیل نماید و برگرداند ولی با کمال جرئت مواقع ناتمام را بدلخواه خود تمام کرده مهر معمولی را بر آن زده بی اطلاع نگارنده ورقه را طبع و نشر میدهد.

ورقه بدست من افتاده مبینم دفتر دار حقوق خود را زیاد کرده حساب را مطابق نظریات خویش نوشته بالاخره خویشتن را مؤسس مدرسه خوانده بغیال خود مؤسسه را تصاحب نموده است.

مدرسه سادات تا اینوقت نظامنامه داخلی مختصری دارد که برای جلوگیری از اینگونه خودسریها کافی نمیشد بعد از اطلاع یافتن بعضی از معاونین مدرسه برخلاف کلری دفتر دار و بر نادرست بودن صورت حساب مقرر میگردد نظامنامه مفصلی نوشته حدود هر يك از اعضا معین شده برای قوت اجرای آن اعانت کنندگان بنویسند مساعدت ما با این اساس فرع اجرای این نظامنامه خواهد بود.

نگارنده از یکطرف نظامنامه را حاضر نموده با مضای معاونین میرساند و از طرف دیگر وزیر علوم را از قضیه باخبر نموده او را بر اغراض خصوصی دفتر دار در اقدام

مخالفتی که نموده است متعذر می‌آید .

وزیر علوم حاضر میشود برای حفظ مدرسه و تلافی آنچه از حدود صحت تجاوز نموده بهر اقدام لازمی تثبیت نماید از این سبب اعلانی منتشر مینماید حاصل مطلبش آنکه مدرسه سادات قریب ده ماه است در نهایت انتظام دایر میباشد اخیراً یکی از اجزاء صورت جمع و خرج سه ماه سیم را بمهر و امضای معمولی منتشر نموده آن ورقه از درجه اعتبار ساقط است و مجدداً صورت صحیح با تصدیق وزارت معارف منتشر خواهد گشت بدیهی است نشر این اعلان بر دفتر دار و حوزه مخالفین بی نهایت ناگوار است و لکن نتیجه مقدماتی است که بدست خود فراهم آورده‌اند .

چنانکه در فصل ۳۴ نوشته شد دفتر دار و رفقای او آقا سید محمد طباطبائی و اولاد او را بمدد خود طلیده وعده داده‌اند دست نگارنده را از مدرسه کوتاه و آنها را قائم مقام من نمایند دفتر دار نزد آقا سید محمد ادعا نموده اومؤسس مدرسه میباشد بشهادت ورقه‌ای که خود نوشته و امضاء نموده در این صورت میتواند هر کس را بخواهد بریاست انتخاب نماید آقا سید محمد نمیخواهد تنها باین متمسک دخالت در کار مدرسه سادات نموده باشد از این سبب در صدد بر می‌آید فرمانی از جانب دولت برای اولویت خود بدخالت در این اسلح صادر نموده آنگاه بمیدان معارضه بانگلارنده ییاید .

چون نمیتواند نسبت خیانت نمودن بمال مدرسه بمن بدهند ناچار باید باتیر تهمت فساد عقیده مرا هدف ساخته صلاحیت و اولویت خود را احراز نماید آقا سید محمد باوجود خصوصیتی که با امین السلطان صدراعظم دارد شاید پی برده باشد که امین السلطان در این ایام بانگلارنده باطناً صفائی ندارد ولی باز صادر نمودن این فرمان را از او درخواست نمینماید شاید هم درخواست نموده او بملاحظاتی که داشته پذیرفته باشد اینست که بتوسط شخص معمم شروری از میرزا محمود خان حکیم الملك که رقیب امین السلطان است صدور این فرمانرا طلب مینماید .

روزی چند نیکی‌گذرد که فرمان ریاست آقا سید محمد طباطبائی در مدرسه سادات و لزوم کوتاه شدن دست نگارنده از دخالت در اینکار صادر شده از صحنه همایون میکندد .

همان ساعت که شاه فرمان راصحه مینماید یکی از خلوتیان مرا از واقعه خبردار میازد.

بدیهی است اینجا دیگر جای بی‌اعتنایی و مسلمعه کاری نیست در اینموقع نه تنها خسارت حالی و مالی میرسد و زحمات من برباد میرود بلکه شرف و آبروی خود و خانواده‌ام در خطر افتاده تاچاره‌ستم تا آنجا که میتوانم از خود از خانواده و از مدرسه دفاع نمایم.

اینست که شرح حالی بواسطه میرزا کریم خان سردار مکرم مؤسس مدرسه خیره که از پیش نامبرده شده و از دوستان صمیمی نگارنده است و با حکیم الملك هم‌مانوس میباشد نوشته میفرستم که عیناً بوی اراده دهد حاصل مضمون آنکه برای ادای وظیفه وجدانی در راه خدمت بمعارف عمومی پس از زحمت بسیار بخیال افتاده مدرسه‌ای مخصوص بنی‌اعمام خود تأسیس نمایم خانه‌ای اجاره کرده اثاثیه خریداری نموده اطفال ینوائی را که بنکدی میپرداخته اند در آنجا جمع نموده بتحصیل علم و هنر واداشته از مال خود و باعانت معارف پروران و دوستان خانندان رسالت آنمؤسسه خیر را که مدرسه سادات نامیده میشود راه میرد جمعی از سادات محترم را در آن اداره مدبر و دبیر و ناظم و معلم و غیره نموده برای هر يك حقوقی معین نموده است بعضی از آقایان مزبور که دخالت مرا منافی مقاصد خصوصی خود دانسته ساز مخالفت آغاز نموده برای پیشرفت کار خود با آقا سید محمد طباطبائی توسل جسته ایشان نیز بتوسط آقای محمود خان حکیم الملك در صدد صدور فرمان دولتی بر آمده‌اند تا مستندی برای دخالت خود در دست داشته باشند غافل از اینکه مدرسه سادات خالصه دیوان نمیشد که دولت فرمان واگذار نمودن آنرا بدیگری صادر نماید.

اگر این مسئله حقیقت داشته باشد صریح میگویم این فرمان در مدرسه سادات بموقع اجرا گذارده نخواهد شد مگر باتلاف نفوس و فتنه عظیم و شرح این بی‌اعتدالی در جراید عالم خواهد رفت.

هر کس مرا میشناسد میداند غیر از خیر خواهی خلق و خدمت بدولت و ملت غرضی ندارم در اینصورت شایسته است اگر اعانت ننمایند اهانت هم نکرده باشند.

سردار مکرم بغوریت این مکتوب را بحکیم الملك ارازمیدهد و از طرف دیگر حاج حسین آقا امین الضرب همان روز خاطر صدراعظم را از واقعه فرمان غلط و بدنامی که برای دولت دارد متذکر میسازد نتیجه اقدامات این میشود که امر همایونی بیاطل نمودن صحه فرمان صادر میگردد فردای آنروز نگارنده از باطل شدن فرمان وی نتیجه ماندن اقدامات مخالفین خبردار شده خشنود گشته آسوده خاطر میگردد از طرف دیگر مقرر شده است عصر همان روز آقا سید محمد با فرمان شاه بمدرسه آمدن مدرسه را تصرف نماید ولی سید و اعضای مدرسه تا عصر اینروز از باطل شدن فرمان بیخبرند طرف عصر در مدرسه لوازم پذیرائی مهیا و دعوت کنندگان در انتظار ورود رئیس تازه مدرسه میباشند سید هم مهیای آمدن و منتظر دریافت نمودن فرمان میباشد.

مدتی است نگارنده بمصلحت بمدرسه رفته به بی اعتنائی میگذراند در اینوقت ناگهان بمدرسه وارد میگردد و میبیند مدیر و دختردار در اطاق پذیرائی نشسته معلمین در سردرها هستند موقع مرخصی شاگردان گذشته و برای آمدن مهمان محترم آنها را نگاهداشته اند بدیهی است ورود من بمدرسه فوق العاده موجب تشویش خاطر و تعجب آقاییان میگردد.

میرسم انتظار کیرا دارید جواب میدهند بلی آقا سید محمد طباطبائی خواسته اند مدرسه را بپند انتظار ایشانرا میکشیم آفتاب غروب میکند مهمان وارد نمیکردد بالاخره میفهمند قضیه می رویداده که سید خلف وعده نموده است دختردار بعد از اطلاع یافتن از باطل شدن فرمان و انصراف آقا سید محمد از مداخله نمودن در این کار سفارشنامه می از سید خطاب بجای حسین آقا امین الضرب میگیرد که از او نگاهداری نمایند امین الضرب از نگارنده درخواست مینماید چندی بازبای معاشات نمایم دختردار نیز پوزشنامه می نوشته از کرده های خود اظهار پشیمانی کرده وعده میدهد خلاف خود را در صورت حساب طبع و نشر شده جبران نماید پوزش وی پذیرفته میشود.

شوال و ذی القعدة میکند در ماه ذی الحجة ورقه آخر سال مدرسه باید طبع و نشر گردد و جشن عید غدیر گرفته شود روزی دختردار تکلیف طبع و نشر جمع و خرج را بر من مینماید میگویم صورت حساب ششماه را خواهیم نوشت و منتشر ساخت

دفتردار میخواهد تمکین نماید بالاخره مجبور میشود مطابق دستور رفتار کرده بی حسابی گذشته را تصفیه نماید اینورقه باامضای وزارت علوم ووزارت مطبوعات منتشر میگردد .

جشن عید غدیربهبتر وجه که ممکن است گرفته میشود لباس شاگردان یکجور و یکرنگ خطابهها مهیج ومؤثر و بالجمله نمایش جشن مزبور قابل توجه و جالب نظر ارباب نظر گردیده براعتبار واحترام مدرسه افزوده میشود .

وزراء واعیان و اشراف تهران میبینند همان کودکان سادات را که در معابر با چوب برسر آنها زدن هم نمیتوانستند ازساجت آنها درتکدی جلو گیری نمایند اکنون با وضع آبرومند بتحصول پرداخته در آتیه هریک نه تنها خود بمقامی میرسند بلکه میتوانند جمعی ازبنی اعمام خود را ازذلت فقر وپریشانی نجات داده باشند .

بخطردارم روزی بمدرسه وارد شده درخیم مدت تفریح شاگردان هرچهزنگ زده میشود شاگردان باطاقها نرفته میگویند یکی ازما دیده شده دست طلب نزد کسی دراز کرده تا او اخراج نشود ما نمیتوانیم برسر درس حاضر گردیم دیدن این حال برامیدوارها افزوده مرتکب موقه اخراج ومحصلین بکار خود میردازند .

در اول سال دوم میباید نظامنامه اساسی و داخلی مدرسه کاملاً بموقع اجرا گذاشته شود دفتردار باهمه تعهدات که نموده مدبر وپاره می ازاعضاء را با خود همراه کرده بلکه از قبول شرائط نظامنامه که اختیارات آنها را محدود مینماید تجافی نموده باشند .

نگارنده نمیخواهد شخصاً با آنها طرف شده خود را آلوده کشمکش نماید از این سبب پیش ازهر کار سه نفر از اشخاص خیر خواه معارف پرور علاقه مند باعانت سادات را باکثرت آراء اعانه دهندگان عظام انتخاب نموده انجمن نظار را بنام وکلای مدرسه سادات تشکیل میدهد و آن سه تن میرزا علی نقی خان مستشار السلطان میرزا شمس الدین حکیم الهی و آقا میرزا عبدالرحیم اصفهانی میباشند .

هیئت نظار روزی باتفاق نگارنده بمدرسه آمده درصدد اجرای نظامنامه برمیآیند دفتردار آقا سید جلیل مدیر را زبان خود قرار داده بانکارنده وبا هیئت نظار مخالفت

مینماید هیئت نظر درجمله اول و دوم غرضمندی آنها را احساس نموده خود را دچار زحمت مینماید.

دفتردار نیز ازاینکه بتواند بظاهر سازی مقاصد خود را انجام داده باشد مأیوس گشته شی جوزه مخالفین را جمع نموده ورقه می مینویسند نام جمعی از رؤسای روحانی تهران را در صدر آن ورقه با تجلیل بسیار نوشته در ذیل مینویسند این رؤسای دین و مذهب حکم مینمایند یحیی حق وارد شدن و دخالت نمودن بهیچ مدرسه می ندارد و بر مدیران مدارس ملی واجب است از ورود این شخص بمدرسه خود معانعت نمایند از این اوراق قسمتی را شب در شهر منتشر و قسمتی را پشت در مدرسه ها میاندازند فردای آن شب دفتردار شرحی در اظهار دل سوزی بمن نوشته یکی از همان اوراق را لفافه ستاده مینویسد هر چه بشما نصیحت کردم ایتقد در کارها سختی ننمایید پذیرفتید تا کار را باینجا رساندید که ملاحظه مینمایید.

دفتردار يك نسخه از همین اوراق را با خود بمدرسه سادات برده بمدير ساده لوح میگوید بعد از دیدن این ورقه بر شما لازم است بدربان مدرسه بسپارید فلانی را راه ندهد مدیر نیز با حضور اجزائی که همه مورد مهربانی من میباشند دربان را خواسته مطلبی را که باو التاء شده با کمال تشدد میگوید و میپاردا اگر فلانی خواست بمدرسه بیاید از ورود او باید معانعت نماید بدیبهی است تکلیف ظاهری من خودداری نمودن از آمد و شد بمدرسه میباشد و تکلیف حقیقی دلگرم نگاهداشتن هیئت نظر و سایر اعضا و اجزای مدرسه از يك طرف و اقدام نمودن بکوتاه کردن دست فساد کنندگان بتوسط دولت از طرف دیگر نگارنده تمام وقایع را روزانه به نیر الملك وزیر علوم نوشته خاطر او را از جزئیات مطالب آگاه ساخته او نیز بیفرضی و صمیمیت مرا احراز نموده از هر گونه مساعدت دریغ نمیدارد جعفر قلیخان نیر الملك اگر چه باقتضای زمان و ترتیب کار دولت و دولتیان قدرت و استقلال در کار خود ندارد و ذاتاً کم حال بنظر میآید و لکن از آنجا که شخص نیکو فطرتی است درجائی که حقیقت و حقانیت را احراز نمود از هر گونه اقدام و استقامت دریغ نمیدارد.

برای بیان عاقبت کار با حوزه مخالفین لازم است بوضع دولتیان در این هنگام اشاره نموده زان پس بیان نتیجه اقدامات خود در اصلاح مدرسه سادات و دفاع از مخالفین بپردازد.

فصل سی و هفتم

دولتیان و مدرسه سادات و تأسیس مدرسه سیاسی

درحالتیکه قسمت دولتی معارف جدید در سایه مقاصد خصوصی مدیر مدرسه افتتاحیه ترقی معارف مینماید و قسمت ملی آن دچار لغراض اشخاص و گرفتار کشمکش میان خودخواهی و معارف پروری طمعکاری و بیطمعی است شخص جوان تحصیل کرده‌ی بدآموزه معارف قدم نهاده مختصر مددی بکارهای معارفی مینماید.

شخص مزبور میرزا حسنخان مشیرالملک است که از مأموریت روسیه بازگشته برای ترویج معارف فکر روشن و سر پرشوری دارد.

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدرا بنجوان وزیر خارجه میباشد.

مشیرالدوله از اهل تالین چندسال نویسنده میرزا سیدخان وزیر خارجه ناصرالدین شاه بوده در سایه سعی و عمل خود بیش از آنچه انتظار میرفته ترقی نموده در وزارت خارجه مصدر خدمت شده بمقام معاونت رسیده در ایام وزارت خارجه قوام الدوله و صدارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان از بی مهری صدراعظم بوزیر خارجه استفاده نموده تقرب تام بمقام صدارت حاصل کرده در عنوان معاونت وزیر خارجه زیر دست صدراعظم کار وزارت مینموده است این شخص اولاً ملقب بمصباح الملک میشود از آن پس مشیرالملک میگردد و بعد از رحلت حاج میرزا محسنخان مشیرالدوله دارای این لقب گردیده بر اعتبارات او افزوده میشود و بالاخره بوزارت خارجه رسیده خود را برای اشغال نمودن مسند صدارت نیز آماده میسازد.

مشیرالدوله سه پسر قابل دارد و با این که خود ممالک خارجه را ندیده و از معلومات جدید بی اطلاع است از معاشرت با خارجیها و از خدمت طولانی که در وزارت خارجه داشته بلزوم حسن تعلیم و تربیت اولاد خود پی برده دقیقه‌ی در انجام این وظیفه کوتاهی ننموده است پسران مشیرالدوله همه نیکو تربیت یافته اند و خصوصاً میرزا حسنخان مشیرالملک، مشیرالملک پس از ورود بتهران و آگاه شدن از ترتیب معارف بخیاال میافتم مدرسه‌ی برای علوم سیاسی تأسیس نماید محسنات این کار را پدرش خاطر نشان نموده

بعلاوه اورا ترغیب نمایند که در کلیه کار معارف مساعدت و اقدام جدی بنمایند مشیرالدوله یکی بواسطه آنکه میرزا حسنخان وزیر خارجه مشیرالدوله پیش از او بمعارف ورزی ستوده میشد و دیگر بواسطه تشویق و ترغیبی که از فرزند خود میشد و باو علاقه زیاد دارد خود را دخیل کار معارف نموده بموجب امر شفاهی پادشاه بدخالت خود در این کار رسمیت میدهد .

اگر چه میباید میرالملک وزیر علوم از دخالت مشیرالدوله در کار او دلنگس باشد و لکن برعکس او خوشحال است زیرا که از این دخالت میتواند از هر جهت استفاده نماید میرزا حسنخان مشیرالملک بوزارت خارجه پدرش رونقی تازه داده دفتر آن وزارتخانه را که ترتیب و تنظیمی نداشته مرتب میازد .

اوائل ورود مشیرالملک بتهران گمانده باو آشناسده باحدود پدرش باو میگویی شما طفل معصوم هستید تازه از خارج آمده هنوز بمرضای اجتناعی که در این مملکت هست مبتلا نکرشته اید اولاً بکوشید رنگ صورت شما مانند دیگران زرد نکردد و ثانیاً در کار معارف با ما مساعدت نمایند مشیرالملک دست صمیمیت بنگارنده داده وعده میدهد در مساعدت با کار معارف فروگذار ننماید.

پس از دخالت یافتن مشیرالدوله بکار معارف اگر چه من میباید از مخالفت مفتاحالملک و بستگانش که در وزارت خارجه هستند نسبت بکار های عمومی معارف نگران بمانم که آنها توجه مشیرالدوله را بجانب خود جلب نموده بیش از پیش خیالات شخصی خود را تعقیب نمایند ولی نظر به بی آلاشی مشیرالملک که دخیل واقعی کار معارف است از این بابت نگرانی ندارم و تنها لازم میدانم يك مجلس از جریان امور ترتیب انجمن معارف نظریات افتتاحیه وضع مدارس ملی ملاحظات وزیر علوم اقدامات شخصی خود و عملیات حوزه مخالفین خاطر مشیرالدوله را آگاه سازم.

نگارنده با اتفاق دوست صمیمی خود محمد ابراهیم خان معاونالدوله مشیرالدوله راملاقات کرده در يك مجلس پنجساعت صحبت داشته خاطر او را از جمیع امور معارف تازه متحضر میازد معاونالدوله هم که باو صمیمیت دارد همه را تصدیق و مشیرالدوله از این مجلس سرور و ممنون میگردد.

مشیرالدوله پس از اطلاع بر خالی بودن صندوق معارف و بی توجهی مدرسه افتتاحیه به مدرسه علمیه و شرف و مظفریه و تنگستی مؤسین مدارس ملی و حاجتمندی ایشان بمساعدت حالی و مالی از طرف دولت چنان صلاح میدانند دفتر اعانه می کشوده و جوهری جمع آوری نموده دولت هم مساعدتی بنماید و جرح معارف براه افتد. نگارنده پیشنهاد مینماید که در اعضای انجمن معارف جرح و تعدیلی بشود تا اینکه روح تازه گرفته با اقدامات خود سرانه افتتاحیه خاتمه داده شود چهار مدرسه دولتی و چهار مدرسه ملی که تا این وقت تأسیس شده در تحت نظر انجمن معارف دارای یک ترتیب و تنظیم گشته عنوان دولتی و ملی از میان برداشته شده از وجوه اعانه بهمه مساعدت گردد و از این راه از افراط و تفریطی که روی داده جلوگیری شود مشیرالدوله و معاون الدوله این پیشنهاد را میپذیرند و در مقام انجام آن و کشودن دفتر اعانه بر میآیند نگارنده از این مجلس و از این پیش آمد مرور و بآتیه روشن معارف امیدوار گشته بدخواست مشیرالدوله کتابچه مفصلی مشتمل بر تاریخچه گذشته معارف و تکلیفات آن برای وی میفرستم که بتواند بشاه و صدر اعظم اراده داده بگرفتن اعانه از طرف دولت موفق گردد.

در ماه ذی الحجه ۱۳۱۷ روز عید غدیر در مجلس جشن مدرسه سادات مشیرالدوله بنگارنده محرمانه میگوید سالی شه هزار تومان وجه اعانه برای مدارس جدید معین شده سه هزار تومان دولت بدهد و سه هزار تومان رجال محترم بپردازند باید بتشبیهم قرار تقسیم آن را بگذاریم من از شنیدن این خبر مرور و از او تشکر مینمایم. در این حال که مشیرالدوله بامن در این موضوع صحبت میدارد در طرف دیگر مجلس مفتاح الملك دیده میشود که سر تا پا گوش شده گفتگوی ما را استماع مینماید در همان حال نگارنده احس می کند که مفتاح الملك نخواهد گذارد این کار بوجه صحت جاری گردد.

مفتاح الملك بعد از این مجلس بمشیرالدوله میگوید مدارسی که مردم بصرافت طبع خود تأسیس نموده اند حاجتمند مساعدت نییاشد نمیخواهند یا نمیتوانند اداره کنند منحل نمایند ما باید چهار مدرسه می که بلاش بدوش دولت افتاده راه برده آبروی

دولت را حفظ نمایم پس بهتر اینست وجوه اعانه دولتی و ملتی را بصندوق انجمن معارف ریخته بمصرف چهار مدرسه. برسانیم مشیرالدوله هم این مطلب را میپذیرد خصوصاً که تصدیقی هم از مخبر السلطنه که تازه دخیل کار معارف شده میشوند.

مخبر السلطنه مهدیقلیخان فرزند سوم علیقلیخان مخبرالدوله و داماد وزیر علوم میباشد تحصیلاتش در آلمان شده بعد از رحلت علیخان نانلم العلوم ریاست مدرسه علمیه باو مفوض گشته است.

مخبر السلطنه مدرسه علمیه را از تحت فشار بی اعتنائی مدرسه افتتاحیه در آورده نظریات معارف پرورانه خود را در آن مدرسه بکار انداخته بروفق آن اساس میافزاید در اینوقت که مشیرالدوله میخواهد سالی شه هزار تومان وجه اعانه را تقسیم نموده کسر مدارس را جبران نماید مجلسی تشکیل داده که اعضای آن وزیر علوم مخبر السلطنه مفتاح الملك محمد ابراهیم خان مدیر مدرسه شرف حاج شیخ مهدی شریف مدیر مدرسه مظفریه میباشند مشیرالدوله از مخبر السلطنه میپرسد مدرسه علمیه چه مبلغ کسر دارد مخبر السلطنه مبلغی را معین مینماید که مدرسه علمیه بواسطه کلاسهای متوسطه آن کسر را دارد.



مخبر السلطنه

از مفتاح الملك میپرسد کسر افتتاحیه چیست میگوید مثل علمیه در صورتی که هیچ کسر ندارد بلکه مبلغی اضافه دارد خرج شرف را نیز معین نموده همه را مینویسد

مبلغ کمی باقی میماند آنرا هم بمظفر به داده وجوه اعانه مابین چهار مدرسه با عده می از اشخاص معین تقسیم گشته بمدارس ملی و صندوقهای تنگدست آنها که بایقاری انتظار مساعدت دولت را دارند بهره می نمیرسد.

نگارنده انتظار دارد مشیرالدوله بعد از آنهمه مواعید و پس از اطلاع کامل از جزئیات امور در تقسیم وجوه نظریات مرا مراعات نموده از افراط و تفریط احتراز نماید من نیز بر ذسای مدارس ملی از این بابت نویدها داده آنها را بمساعدت دولت امیدوار ساختم یکوقت خبردار میشوم مرا خبر نکردند و هر چه خواستند کردند بدیهی است بعد از دو سال زحمت و با ابتلای شدید بکار مدارس ملی از شنیدن این خبر بمن چه میکند .

روزی چند بعد از این واقعه مشیرالدوله برای تأسیس مدرسه سیاسی مجلسی در خانه خود منعقد ساخته مرا نیز دعوت مینماید در آن مجلس باو میگویم اکنون که شما را هم فریب داده و نگذاشتند عدل و انصاف را رعایت کرده باشید پس آخر ماه مفتشی بمدارس غیر مجانی فرستاده بینید اگر بر عایدات آنها افزوده شده کسری را که صورت داده اند کمتر یردازید مگر آنکه وجوه اعانه محل موجب برای اشخاص شده باشد مشیرالدوله سر بزر افکنده اظهار شرمساری مینماید و نمیتواند کار گذشته را برگرداند بعد از نا امیدی از استفاده نمودن صندوقهای مدارس ملی از وجوه اعانه نگارنده گرفتار زحمت شدید میگردد زیرا که مدرسه ادب بواسطه فادی که در آن رویداده دچار خسارت گردیده .

مدرسه سادات بواسطه مخالفت کارها حاجتمند مساعدت مالی گشته و از همه سختتر مدرسه کمالیه است که مدیر تهی دست آن مدنی است بانتظار مساعدت دولت امر اروقته نموده اکنون نه میتواند مدرسه را راه ببرد و نه میتواند منحل نماید طاقت تحمل هم بیش از این برای او نمانده مرا سخت درد سر میدهد و جز صبر و شکیب و افزودن بر آلودگیها و انتظار دستی که از غیب بیرون آمده از بی اعتدالها جلوگیری نماید چاره می ندارد .

در میان این پریشان احوالی که از هر طرف مرا احاطه نموده وقایع مدرسه

سادات ازیش آمده است که حواس مرا سخت مختل میازد رفع فتنه مدرسه سادلت جز با اقدام وزارت معارف ممکن نمیشود وزیر علوم به تنهایی نمیتواند در این کار اقدام نماید. مظفرالدین شاه سفر اروپا رفته کار دولت در هیئت وزاری که رئیس آنها میرزا احمدخان مشیر السلطنه است میگذرد مشیرالدوله هم تنها نمیتواند در رفع این فساد اقدام کند میرسد در غیاب شاه مخالفین من و دشمنان معارف بهانه جوئی نموده دست بدست یکدیگر داده فتنه می برپا نمایند.

نگارنده با وزیر علوم توافق نظر حاصل نموده که مدیر و دفتر دار مدرسه را اخراج نمایم ولی لازم است مشیرالدوله مساعدت کامل داشته باشد مشیرالدوله بدفع الوقت میگذراند مکرر وعده میدهد که از طرف هیئت وزراء خطایی بوزیر علوم صادر نماید و بوعده وفا نمیکند بالاخره در جواب یکی از مکتوبات شکایت آمیز نگارنده میگوید کار مدرسه سادات سابقه و لاحق می یداکرده نمیشود بی احتیاطی کرد مبادا فتنه می برپا گردد پس از رسیدن این مکتوب شیشه صبر و طاقت من بسنگ آمده مکتوبی قریب باین مضمون برای وی مینویسم: چه سابقه چه لاحق سابقه اینست که من بعد از زحمت و خسارت بسیار که در تأسیس مدارس ملی تحمل نموده برای خدمت خصوصی به بنی اعمام فقیر خود بتأسیس این اساس پرداخته ام و لاحق آنکه اشخاص کوتاه نظر طماع چشم از سخط خالق و ملامت مغایر پوشیده اسباب زحمت برای من فراهم آورده شخص عالی هم که از کم و کیف و ظاهر و باطن کار خبردارید و با اقدام شما باید کار معارف از اینگونه حق شکنیها محفوظ بماند بملاحظه از اشخاص در مقام احقاق حق بر نیایید بلکه بواسطه دفع الوقتی که میشود مدعیان جرئت یافته با بروی من و خانواده ام تجاوز مینمایند صریح مینویسم با بغوریت امر کنید وزارت معارف نظامنامه مدرسه سادات را بموقع اجرا گذارده دست اخلاص کنندگان را کوتاه نماید و اجازه بدیید من بر حسب تکلیف و برای نگهداری شرف و آبروی خود مدرسه را منحل و موضوع مفیده را از میان برده در اینصورت بدنامی که از این اقدام برای دولت و ملت حاصل میگردد بشخص شما متوجه میشود.

مشیرالدوله بعد از رسیدن این مکتوب با اظهار مهربانی زیاد درخواست مینماید

تا روز مجلس درباره اقدامی ننموده انتظار نتیجه آن مجلس را داشته باشم .
در این دوروز وزیر علوم کتباً و شفاهاً بخواهش نگارنده بمدير دفتر دارمدرسه
نصيحت مينمايد بلکه بتواند آنها را باطاعت نمودن وادارد لکن نتیجه نگرفته مصمم
ميشود عذر ایشانرا از مدرسه بخواهد .

روز مجلس درباره برای یادآوری شرح ذیل را بمشیرالدوله نوشته بدربار میفرستد .
اقدامات و زحمات داعی در تأسیس مدارس ملی عموماً و مدرسه سادات و دو
مدرسه دیگر خصوصاً اگر بر خلق پوشیده است بر خدا پوشیده نیست و چون برای
خدا کردهام اجر و مزد از او میطلبم ولی از آنجا که این اقدامات برای دولت هم
بی نتیجه نیست آبا اینقدر ذیحق شدهام که اولیای دولت حفظ آبروی مرا برخود
واجب بدانند یا نه اگر ذیحقم میگویم در مدرسه سادات که بخون جگر آنرا تأسیس
نموده‌ام فتنه می روی داده که آبروی مرا تهدید مینماید با امر کنید وزارت معارف
بفوریت این فتنه را برطرف نماید یا بمن رخصت بدهید مدرسه را منحل و آبروی
خود را محافظت نمایم .

این مکتوب را مشیرالدوله در هیئت وزراء خوانده بر حقانیت من تصدیق مینماید
وزراء نیز مساعد میگردند ولی باز بر عایت احتیاط چنان صلاح میدانند که قبلاً خاطر
ملك منصور میرزای شجاع‌الطنه را که در غیاب شاه مقام نیابت سلطنت را داراست بموجب
نموده بعد از آن اقدامی در اینکار بنمایند اینست در موقعی که بیست اجتماع نزد
نایب‌الطنه رفته شمه‌ای از خدمات من بمعارف و گرفتاریها که پیش آمده شرح داده
اجازه میگیرند که اقدام مجدانه در دفع این غائله بنمایند .

شاید خوانندگان کتاب من تعجب نمایند کوتاه کردن دست يك مستخدم از يك
مدرسه چه اهمیت دارد که مورد این همه ملاحظه نزد دولت و دولتیان بوده باشد ولی
دو مطلب را نباید فراموش کرد .

یکی اوضاع دولت و درباره وضع درباریان که مانند ملا گزیده از دیلمان سفید
وسیه اندیشه مینمایند .

دوم آنکه این قضیه مدرسه سادات و مخالفت نمودن دو نفر مستخدم بامن نمیباشد

بلکه مخالفین معارف جدید عموماً قوای خود را جمع آوری نموده میخواستند باین عنوان انتقام خود را از نگارنده گرفته روح معارف‌پروری را خفه نمایند در این صورت احتمال میرود در این اقدام دولت فتنه‌های خفته‌ییدار و عناصر مختلف آشوب‌طلب باین بهانه درغیاب شاه آشوبی برپا نمایند از این سبب دولتیان در اینکار با احتیاط قدم بر میدارند بالجمله حکمی در همان روز از مجلس وزراء خطاب بوزیر علوم صادر شده بمضمون ذیل :

مدارسی که در تهران ایجاد شده‌ام از دولتی و غیره باید در تحت نظارت دولت بوده باشد و امروز کار مدارس بموجب دستخط مبارك همايوني بر عهده جناب وزیر علوم است باید در کلیه امور مدارس از هر جهت منتهای دقت را بجا یاورند از مجلس وزرای عظام هم بجانب معزی‌الیه ابلاغ میشود که در این امور منتهای مواظبت را نموده هر که را مخل و مخرب کار میداند اخراج نمایند سیم ربیع الاول ۱۳۱۸
مشیرالدوله جواب مرا از طرف هیئت وزراء مینویسد که بوزیر علوم نوشته شد مفده مدرسه سادات را بر طرف و خاطر شما را آسوده نمایند .

وزیر علوم نیز شرحی بمضمون ذیل نوشته برای نگارنده میفرستد :

مؤسس مدرسه مشیر که سادات آقای حاج میرزا یحیی میباشند یکسال و کسری است محض عزت و سعادت و ثواب و اجر اخروی قبول این زحمت را فرموده‌اند مبلغی از کیسه خود با اطلاع اینجانب مخارج نموده‌اند برای قوام و دوام این مکتب شرکائی معتبر و محترم از معارف رجال انتخاب نمودند نظامنامه بصواب دید جمعی از معتبرین باهزاران ملاحظه نوشته بمهر و امضای شرکا، و وزارت علوم رسانیده‌اند که مادام این مکتب برقرار است نباید احدی از شروط نظامنامه تخلف ورزد همواره منظم و برقرار باشد و هر يك از خدمات و اجزای این مکتب بنای خود سری و بد سلوکی را بگذارند جناب مؤسس مختار است او را برداشته و دیگری را بجای او بگمارد دهم ربیع الاول ۱۳۱۸
وزیر علوم در مکتوب دیگر بنگارنده مینویسد سید مرتضی باید از مدرسه خارج شود باز بگوید خود برود والا میفرستم او را خارج نمایند .

و چون هیئت نظار یا وکلای مدرسه سادات بنخواستن نگارنده هر هفته با کمال

کراهت در مدرسه مجتمع شده با مخالفین مدارا نموده انتظار نتیجه اقدامات مرا میکشند. وزیر علو خطابی نیز بوکلای مزبور مینویسد باین مضمون که معلوم و محقق شد سیدمرتضی مشاق و دفتر دار اسبابچینی و اخلاص در امر مدرسه مینماید و منحل اجرای نظامنامه میباشد لهذا بر شما لازم است او را از مدرسه خارج و دیگر را بجای او برقرار دارید تا امور در تحت انتظام بوده باشد.

احکام دولتی و وزارتی بدست نگارنده رسیده میا میگردد ریشه فساد را از مدرسه سادات کنده خاطر خود را از این بابت آسوده نموده بآئیه این اساس خیر و حسن عاقبت آن اطمینان حاصل نمایم.

فصل سی و هشتم

رفع فتنه و اوضاع معارف

در عشر اول ربیع الاول نگارنده از یکطرف با کمال جدوجهد میکوشد از قوت دولت و وزارت معارف در دفع فتنه مدرسه سادات استمداد و استفاده نماید و از طرف دیگر بتوسط کلای مدرسه مراقب است مخالفین که تردید است نا امید گردند خللی بکار مدرسه نرسانند یعنی نتوانند اغتشاشی در داخل مدرسه تولید نمایند و هم نگران میباشم که دفتر دار اسباب و اسناد مدرسه را بیرون برده نظم و ترتیب مدرسه را بر همزده اسباب زحمت آئیه را فراهم آورد چون مجلس و کلا در هر هفته یکمرتبه آنهم یکی دو ساعت بیشتر منعقد نیست برای جلوگیری از مفاسد مزبور تدبیر دیگر لازم خواهد بود و آن اینست که یکی از جوانان حلس معارف خواه از بستگان خود حینعلیخان نام را که تازه باین شهر آمده نه او کسیرا میشناسد و نه کسی او را دستور میدهد بمدرسه سادات رفته بگوید مرا شخص محترمی فرستاده چند روز در این مدرسه مانده از جزئیات امر مالیه و تحصیل و شاگردان و غیره آگاه گشته نتیجه تفتیش خود را بلا اطلاع داده بلکه مساعدت کاملی با این اساس بنماید باین عنوان شخص مزبور از صبح تا شام در مدرسه میماند و از جزئیات امور و مذاکرات و خیالات مخالفین آگاه شده شامگاه که مدرسه خلوت میشود روی قفل اطاق دفتر قفل دیگر زده نتیجه کار

روز را آخر شب بمن اطلاع میدهد در اول مجلس مخالفین از او میرسند فلانی را میشناسی - خیر اسم او را شنیده - خیر آنگاه مطمئن گشته او را محرم دانسته هر چه در دل دارند بزبان میآورند مفتش يك هفته همه روزه پیش از همه بمدرسه میآید و بعد از همه قفلی بروی قفل دفتر زده روانه میگردد صبح زود قفل را میگشاید و کسی ملفت نمیکردد يك شب اتفاقاً زودتر از مدرسه رفته نه در را میبندد و نه مرا خبردار میازد در همین شب نگارنده احکام دولتی را بمدير و دفتر دار ارائه داده آنها را از رفتن بمدرسه ممانعت مینماید دفتر دار چون پاسی از شب میگذرد خود را بمدرسه رسانیده در بانرا از خواب بیدار کرده قسمتی از اسناد و دفاتر را بمنزل خود برده بدربان میگوید مدرسه برهم خورد صبح شاگردان و اعضاء که آمدند همه را جواب داده بطباخ نیز بسیار طبخ نماید در بان اذان صبح بمنزل ناظم رفته او را خبر مینماید و بدستور وی مرا متعذر نموده میفهمد دفتر دار معزول است و اقدامی که نموده بناحق بوده بفوریت باز میگردد در حالیکه دفتر دار دوباره بدفتر آمده هر چه بوده همه را بسته بدوش گرفته تا برده باشد در بان او را ممانعت نموده بالاخره بر او غالب شده در مدرسه را بروی او میبندد صبح فردا مدیر و اعضاء وارد شده محبوس را مستخلص و اسباب دفتر را بجای خود میگذارند دفتر دار معرمانه بمدير میسپارد دوسه روز آمد و شد خود را بمدرسه ترك نماید بلکه او بتواند وسیله ای برانگیخته باز مقام خود را اشغال نماید اما من از پیش کار آن هر دو را بدیگری داده اعضاء جدید مشغول کار میکردند و آن هر دو خارج میشوند .

دفتر دار جمعی از سادات قمی را که در این شهر بسلامت نفس معروف نمیشاند تعريك نموده بمدرسه میفرستد تا فتنه ای بر پا نموده مدرسه را برهم بزنند ولیکن کامیاب نمیکردند پس از اخراج مدیر و دفتر دار و کلای مدرسه را دعوت نموده برای رسیدگی بدفتر و اسناد و استرداد آنچه بسرقت رفته و بالجمله برای اجرای نظامنامه و ترتیبان آتیه حاضر میگردد .

اگر بخواهم آنچه را در دفتر مدرسه در جزو مودعهای باطل شده ادراک مشاهده نموده و هم تصرفاتی که در پاره ای از اسناد شده بیان نمایم باید از حدود نزاکت که در

هر حال رعایت آنرا لازم می‌شمارم تجاوز نماید پس همان بهتر که بهین اندازه قناعت نموده بنویسم تقدیر الهی جاری شده بود این مؤسسه خیر باقیمانده پایه آن در محور صحیحی که در کارهای جاری مملکت کم نظیر است گردش نماید.

خلاصه دست مخالفین داخلی از دامان مدرسه سادات کوتاه و بواسطه کوتاه دستی آنها بر حوزه مخالفین و بدخواهان معارف شکست فاحش وارد میگردد.

مدیر و دفتر دار مدرسه بعد از این واقعه نامدنی از هر گونه دوندگی بر ضد من، بر ضد هیئت نظار و بر ضد مدرسه فروگذار نکرده بی آنکه هیچ نتیجه برسی آنها مترتب گردد.

میرزا علی قلی خان مستشار السلطان ماعدت خود را با مدرسه سادات مداومت داده مصارف تحصیل چند نفر از شاگردان را دائماً بهمه خود میگیرد و از هر گونه مراقبت دریغ نمیدارد میرسید حسن نقیب السادات از سلسله قائم مقامی که شخص ذیرک باخط و ربطی است بدفتر داری مدرسه منصوب میگردد و یکی دوتن از سادات ظاهر الصلاح را مدیر و ناظم نموده امور مدرسه منظم میشود.

البته خوانندگان کتاب من از خواندن این وقایع که بطور اجمال بیان گشته باوضاع و احوال مملکت پی برده میفهمند اقدام نمودن بکاری بی آنکه اقدام کننده خود را هم رنگ جماعت سازد چه محذورات دربر دارد.

بالجمله در اواخر ربیع الاول ۱۳۱۸ که خاطر نگارنده از طرف مدرسه سادات آسوده میگردد متوجه کار انجمن معارف میشود.

از انجمن معارف در اینوقت جزاسمی باقی نیست اعضای انجمن گاهی در منزل وزیر علوم اجتماع مینمایند بی آنکه بر اجتماع آنها انتری مترتب باشد رفته رفته معارفخواهان از افتتاحیه و حوزه آن و از روزنامه معارف تفر حاصل کرده مقاله ها بر ضد انجمن و اقدامات مفتاح الملك نوشته بجزایر فلاسی خراج میفرستند روزنامه های مزبور هم از حوزه افتتاحیه انتقاد و روزنامه معارف دفاع نموده با کمال بی اعتنائی با اقدامات خود مداومت میدهد مخیر السلطنه بمدرسه علمیه رسیدگی میکند بی آنکه دخالتی در سایر مدارس دولتی نموده باشد.

مخبر السلطنه از اقدامات حوزه افتتاحیه دلتنگ و با نگارنده در رعایت صحت مزاج کار معارف هم عقیده است ولیکن خود را آلوده بمعارضه نمودن با آن حوزه نمینماید وزیر علوم هم نیز از خود سری مفتاح الملك افسرده خاطر مییابد ولیکن باتقاضای طبع سلامتجویی که دارد مدارا مینماید.

نگارنده مکرر با وزیر علوم و مخبر السلطنه کنکاشی نموده بلکه بتوانیم طرح اساسی برای معارف دبخته اینکار را اذ دستبرد مقاصد خصوصی اشخاص دور گرفته از تجاوزات و بی حسیها جلوگیری نمایم موفق نمیکردیم البته چگونه میشود برای معارف اساسی ریخت در صورتیکه وزارت معارف بی اساس است ویی اسلیمی وزارت معارف مربوط است به بی اساسی دولت.

خلاصه تا اواخر ماه رجب ۱۳۱۸ یعنی تا اواخر مدت دوری پادشاه از مرکز سلطنت اوضاع معارف و مطبوعات با هیاهوی زیاد و کشش بسیار در جریان است.

ورود پادشاه بنهران از سفر اروپا نزدیک دلو لازم استقبال و تشریفات ورود موکب همایون تدارک دیده میشود چیزیکه در تشریفات مزبور تازگی دارد و برجسته و شکوه آن میافزاید حضور شاگردان مدارس جدید است بالباسهای بکرنگ و بیرقهای الوان که خیابان سردر الماسیه را مشحون نموده اجتماع و حرکات آنها جالب انتظار گردیده معارف خواهان انتظار دارند مظفر الدین شاه اروپا دیده در هنگام گذشتن از میان صفوف متعلمین مدارس که بهترین آثار عهد سلطنت اوست بآنها توجه مخصوص نموده تفقد و تشویقی بنماید ولیکن نه از همراهان او کسی او را تذکر میدهد و نه او خود متذکر گشته به بی اعتنائی میکند و خاطره ملالی در خاطر محصلین و اعضاء و اجزای مدارس میگذارد همه کس انتظار دارد مظفر الدین شاه پس از مراجعت از اروپا دائره معارف را وسعت داده آزادی زبان و قلم را افزوده افکار تجدد خواهان را ترویج نماید ولی حوادث ارتجاعی که بفاصله کمی بعد از ورود موکب همایون بروز مینماید بطلان این تصور را ثابت نموده امیدوارها بنامیدی مبدل میگردد.

شرح واقعه آنکه بعد از استقرار آمیخته سیاست پر ضرری که دولت از روسها نموده و در حقیقت بواسطه شرایط استقلال شکن که در بردارد اول لطمه ایست

که باستقلال این مملکت وارد میکرد.

از باب قلم مخصوصاً نویسندگان ایرانی در خارج از سیاستهای تازه ایران و روس و از بیوضعی دولت و سهل انگاری دولتیان سخت انتقاد مینمایند و از همه بیشتر جبل‌المتین کلکته و پرورش مصر داد سخن داده همچنان شدیدی در افکار تولید میکرد بدیهی است دولت روس که بدادن چند کرور تومان قرض بایران قدرت و اختیار خود را بر زیادت ندوده میخواهد سرتاسر مملکت را تحت نفوذ خود درآورد و دوازی نمیشود زبانها و قلمها ایندجه آزاد بوده باشند که حقایق را بی پرده بگویند و بنویسند خفتگان را بیدار و بیداران را بهیچن آورند امین‌السلطان صدراعظم هم که سیاست روس را پیروی مینماید و واسطه استقراض و استحکام روابط تازه سیاسی و اقتصادی روسیه با ایران است بکی بملاحظه سیاست روس دیگر از روی احساسات فطری خودش که چندان باینگونه آزادیها که موجب ترویج افکار جدید است مناسبت ندارد برای جلوگیری از قلمهای حقیقت نگار و محدود ساختن آزادی افکار دوازی خصوصی دارد در اینصورت چه مانع خواهد داشت که بغواهی روسها برای کشیدن سدی در مقابل افکار تازه و آزادی مطبوعات مهیا شده باشد.

امین‌السلطان پس از ورود موکب همایونی بفاصله چند روز از تابک اعظم میشود و این بزرگتر لقبی است که بشخص اول دولت داده میشود بعد از میرزا تقیخان امیر کبیر این اول دفعه میباشد که این لقب بصدد اعظمی داده شده ارتقا رتبه صدراعظم میتواند دلیل بوده باشد بر باین آمدن درجه آزادی افکار تجدد خواهان از اوج ترقی و رفعتی که داشته و شروع میکرد مقدمه ارتجاع بجلوگیری از ورود جراید فلسفی مصر و کلکته بخاک روسیه و بعد از آن بلافاصله ورود آنها بخاک ایران ممنوع میشود. دولت ایران متحد المآلی بمأمورین سیاسی خود در هندوستان و مصر و غیره میفرستد که اگر روزنامه نگاران فارسی بخواهند بکار خود مداومت داده روزنامههای آنها در ایران منتشر گردد باید بایران آمده اداره روزنامه را در اینجا دایر نمایند بدیهی است مراد از این اظهار محدود ساختن آزادی قلم میباشد بآنچه ممکن است در داخل مملکت ننگارش یابد چه اولاً نویسندگان جراید مزبور اگر توانسته بودند در داخل مملکت

نگارشی باید چه اولاً نویسندگان جراید مزبور اگر توانسته بودند در داخل مملکت خود قدمی روبه مقصد برداشته قلمی بآزادی روی کاغذ بگذارند ترك دیار خود نگفته اقامت در غربت اختیار ننمودند در این صورت چگونه اقدام مینمایند اداره خود را از محیط وسیع آزادی به تنگنای پر آشوب داخله آورده احسانت وطن پرستانه خویش را تابع اراده معدودی اشخاص طماع هوسناك بنمایند .

حبل المتین تلاوتی روزنامه ملی ایران و توجه عموم ایرانیان است که در کلاکته در فضای امن و آزاد نگارش یافته احوال و اوضاع ایران را از آن منظره بلند دیده ی ملاحظه حقایق را مینویسد نامه پرورش تلاوتی آینه حقیقت نمای افکار آرا دار ایرانیانست که از نسیم روح افزای رود نیل در محیط امن و آزاد قاهره استفاده مینماید و گر نه در ایران غیر از ملاحظه و بازهم ملاحظه غیر از نامنی و مقهوریت و باز هم مقهوریت چه خواهد بود چنانکه نامه نریا که پس از طلوع پرورش خوانندگانش در ایران معدود گردیده و نگارنده اش در کار خود حیران مانده در این موقع از حکم دولت میخواهد استفاده نماید باین بهانه اداره خود را از قاهره به تهران نقل و تحویل مینماید .

مدیر نریا نامه خود را بامختصر استفاده ملای که از دولت میکند در تهران دایر مینماید بی آنکه بتواند کلمه ای از حقایق امور بنویسد و بالاخره با بدبختیهای بسیار دچار انحلال و تعطیل دائمی میگردد حبل المتین و پرورش بجای خود نشسته بطبع و نشر نامه خود مداومت داده بی آنکه اوراق نامه های آنها بایران وارد گردد ولی در خفا و برای اشخاص مخصوص فرستاده میشود .

مدیر حبل المتین همه گونه استطاعت دارد که با منتشر نشدن نامه او در ایران اداره را تعطیل نموده بانتظارات غیر سیاست دوات امر ارجیات نماید اما مدیر پرورش آن جوان غیرتمند وطن پرست عصبانی همان جوان آزاده نهی دست نمیتواند خود را نگاهداری نماید پس از چند نمره که بعد از ممانعت از انتشار آن در ایران طبع نموده در خارج نشر میدهد عاجز مانده اداره را تعطیل قلم و کاغذ را بدور افکنده از غصه و اندوه بمرض دق مبتلا شده طولی نمیکشد بایکدنیا حشرت از زجهت زندگانی رهائی مییابد و چنانکه در شماره اول نامه خود پیش بینی نموده جان شیرین را فدای حب وطن و قلم

آتش بار خویش میسازد بالجمله قدغن ورود جرابید از خراج بایران و محدود گشتن مطبوعات داخلی در های آگاهی را بروی ملت بسته سرتاسر مملکت را دچار تاریکی و یخبیری میسازد .

نفس ها در سینه ها تنگ دلها پریشان خاطر ها افسرده بهار آزادی کلک و بنان در مرحله اول زندگانی بفصل خزان مبدل میگردد .

روزنامه معارف از زحمت مدافعه نمودن از اعتراضات همقلان خراج خود خلاص میشود نه تنها از این زحمت خلاصی مییابد بلکه از زحمت زندگانی نیز آسوده گشته طولی نمیکشد که تعطیل شده اداره آن منحل و بلکه حوزه افتتاحیه نیز برهم میخورد. مفتاح الملك که تمام نظرش تحصیل رضای خاطر اتابك اعظم است بدیهی است در سیاست اخیر دولت که نتیجه اش حصول ارتجاع و خاموش نمودن آتش آزادی افکار است نمیتواند بامدرسه داری و حریبه نگاری از سیاست موجود دولت استفاده نماید این است که خود را از روزنامه و بلکه از حوزه معارف دور گرفته بی علافگی خویش را باینکار عملاً هویدا میسازد و این در شوال ۱۳۱۸ می باشد .

مدرسه افتتاحیه در حال انحلال و باز بواسطه قسمتی از وجوه اعانه که بدانجا تخصیص داده شده بامر وزارت معارف تا چندی صورتی از آن باقی و محل مصرف نمودن وجه مزبور میگردد .

مسلم است مفتاح الملك تا اندر ضائی اتابك اعظم را احراز نکرده باشد از ریاست افتتاحیه و اداره معارف بامنافی که برای او دارد صرف نظر ننماید پس معارف جدید در این وقت و در این هنگامه ارتجاع خود را دچار مخالفت سیاست دولت همان سیاست سلطنت نزاری که مانند کابوس مرگ بر روی پیکر این مملکت افتاده میبند تا چه اندازه بتواند در سایه قوت معنوی معارف و در پناه میل باطنی شخص پادشاه و آزادی معارف خواهان حیات خود را محافظت نماید .

بعد از برهم خوردن حوزه افتتاحیه نیر الملك وزیر علوم دست و پایش گشوده تر گشته بر دخالت خود در مداخلی که در تحت نظر حوزه افتتاحیه دایر بوده مبادرت می ی آنکه بخواهد با بتواند نواقص آنها را بر طرف نماید .

تنها مدرسه علمیه در پرتو مراقبت مغیر السلطنه ترقی نموده کم کم تاباک اندازه برفع نواقص خویش کامیاب میگردد .

مغیر السلطنه بعد از خراج شدن مفتاح الملك بکار معارف عمومی نیز پیش از پیش توجه نموده وزیر علوم را مساعدت مینماید صمیمیت نگارنده نیز برای موفق شدن او بانجام خدمات معارفی بی اثر نمیباشد بی آنکه انجمنی بنام انجمن معارف منعقد بشود

در این حال قسمت ملی معارف جدید بدست اشخاص معارف پرور در اوج صعود و قسمت دولتی آن باستانی مدرسه علمیه در تلبیکی سیاست دولت در حقیقت وقوف است .

فصل سی و نهم

(دبستان دانش و فتنه مدرسه رشدیّه)

پیش از این نگارش یافت که در مدرسه افتتاحیه با سرمایه‌هایی که از میرزا رضا خن ارفع الدوله گرفته میشد عده‌ای از اطفال بی بضاعت مجاناً تحصیل و اطلاق درس آنها دبستان نامیده میشد ارفع الدوله بواسطه هیاهویی که در ابتدای تأسیس دبستان بگوش دی میرسد از هر گونه مساعدت دریغ ننموده تصور مینماید اساسی طرح شده که خلل بذیر نگردد ناظر از آنکه اساس آن منحصر است بلوحه‌ای که بر سر یکی دیوانی از مدرسه افتتاحیه نهاده شده و انانیه مختصری که دارد .

نگارنده گاهی بخاطر می‌آورد بی‌اساسی این مؤسسه را خاطر نشان مؤسس آن بنماید و بملاحظات خودداری مینموده .

در این حال خبر بر هم خوردن افتتاحیه و متفرق شدن شاگردان دبستان بگوش ارفع الدوله رسیده بی‌نهایت آزرده خاطر میگردد .

ارفع الدوله در روسیه بتأسیس دبستان دانش پیرایه‌ها بسته این مؤسسه را یکی از خدمات بزرگ ملی خود شمرده نزد خودی و یگانه در این موضوع رودربانی شدید دارد در اینحال حاج حسین آقای امین الضرب بن بطرز بوزغ رفته با ارفع الدوله ملاقات

واز روی معارفخواهی و یا بضمیمه ملاحظه‌ای که از ارفع الدوله دارد خانه کوچکی از خانهای خود را نیاز دبستان مزبور مینماید .

يك روز جوانی که او را نمیشناختم بر من وارد شده میگوید مرا مشیرالملک بدینجا فرستاده خود نیز خواهد آمد میرسم برای چه میگوید دبستان دانش را بهما میپارند مشیرالملک میآید و پس از اظهار خشنودی از خدمات معارفی نگارنده اظهار میدارد ارفع الدوله از سن بطرز بودغ یدرم مشیرالدوله میزبند و ضم دبستان دانش در مدرسه افتتاحیه و صورتیکه عاقبت بخود گرفته موجب سرشکنگی من در انظار داخل و خارج گشته حاج امین الضرب خانه‌ی دبستان نیاز کرده از شما میخواهم دبستان را در خانه ملکی تشکیل و اختیار آن را بشخص بی‌طمعی واگذارید که قصدش خدمت بمعارف بوده باشد و مخصوصاً شما را نام برده و درخواست نموده زحمت اداره نمودن دبستان را قبول نماید و این جوان را که حسین خان نام و بستگی با ارفع الدوله دارد بناظمی دبستان پذیرد .

نگارنده از مشیرالملک مهلت طلبیده تا با اندیشه جواب گفته باشم یکی دو روز بعد از این واقعه شرح ذیل را بمشیرالملک مینویسم .

در موضوع دبستان دانش اسب خیل مرا بمرحله‌های در ظاهر دور و در باطن نزدیک برده تا باین مقام رسانیده که بگویم شوق من بتوسعه مدارس ملی حاجت به بیان ندارد ولیکن در این مدت که در کار معارف دخالت نموده تجربه‌ها آموختم و از مکر و کید ارباب غرض و طمع ابتلاها یافته که مرا سخت دچار زحمت و مرارت نموده امروز بخواهش شما و ارفع الدوله بدون هیچ اجر و مزد دنیایی قبول این زحمت را نموده دبستان را تأسیس و قسمتی از وقت خود را مشغول اینکار مینمایم از کجا که چون دبستان دایره منظم گشت ارباب غرض فتنه انگیزی نموده و کار را بجای نرسانند که نه بتوانم آنرا نگاهدارم و نه بتوانم آنرا رها نمایم چنانکه در کار تأسیس مدارس ملی دچار همین متعکراتها گشته زحمت بسیار دیده و کشیده‌ام خواهید گفت اینکار غیر از دیگر کارها و مؤسس آن غیر از دیگر مردم است بلی و لکن اغراض خصوصی هم بعدی است که عقل دوراندیشی را حیران میسازد دخالت من در کار دبستان موکول

بتحصیل اطمینان است که در آتیه اسباب زحمتی فراهم نکردد در جواب این مکتوب دو خط یکی از مشیرالدوله و دیگر از مشیرالملک میرسد و مرا بمساعدت خود در بر طرف نمودن هر گونه معذوری که پیش آید اطمینان میدهند پس از حصول اطمینان بتأسیس دبستان شروع مینماید.

وزیر علوم نمیخواهد اثاثیه دبستان دانش از افتتاحیه خارج گردد نگارنده هم نمیخواهد با وی مخالفت نماید بالاخره بمساعدت مشیرالدوله از این مرحله گذشته دبستان دایر میگردد و بیفاصله بعد از دایر شدن حسین خان ناظم که شناخته باین خدمت گماشته شده درد سری برای من تولید مینماید که زحمتش از زحماتی که از دیگران رسیده کمتر نباشد.

این شخص جوانی است قفقازی از آنجا فراراً بتهران آمده در قراقخانه خدمت نموده در مقابل خطاها سیاست هادیده اکنون بیکار و پریشان مانده بالاخره ارفع الدوله از او سفارش نموده که در دبستان دانش خدمتگذار بوده و از این راه تحصیل معاش نماید. دبستان دانش با اعضا و شاگردان جدید از روی اساس صحیح دایر شده هیچگونه نگرانی در کار آن نیست مگر نگرانی که از این جوان ناشناس دارم و هر چه بیشتر بر حل و کار او پی برده میشود نگرانی افزوده میگردد ولیکن چاره نیست باید ساخت تا عاقبت چه بوده باشد اما انجمن معارف بمناسبت دخالت من در کار دبستان بتوسط مشیرالملک و بواسطه محرمیت مشیرالدوله بدروی با صدراعظم نگارنده فرصت را غنیمت شمرده از مشیرالملک درخواست مینماید انجمن معارف منحل شده را دوباره دایر نموده در کتبه کار معارف و رفع نواقص مدارس از طرف دولت توجیهی مبذول گردد. نگارنده مشیرالملک را تشویق میکند بخصومیت نمودن با مخبر السلطنه و داشتن جلسات مرتبی برای پیشرفت کار معارف خصوصاً که حوزه افتتاحیه برهم خورده و موانعی که برای اجرای مقاصد بیفرضانه بود بر طرف گشته است.

مشیرالملک با مخبر السلطنه خصومیت یافته مشیرالدوله را نیز بر سر کار آورده در نتیجه سعی و کوششی که میشود شرحی بوزیر علوم از طرف مشیرالدوله نوشته میشود که انجمن معارف را با اعضای معینی دایر نماید و در بحبوحه ارتجاع موفق شدن

تشکیل انجمن مزبور کاری فوق‌العاده بنظر می‌آید وزیر علوم نیز بعد از کوتاه شدن دست مفتاح‌الملک از کار معارف برای اینکه بار تمام مسئولیت بدوش وی نبوده باشد مایل است انجمنی مرکب از اشخاص بی‌غرض که مخالفتی با وی نمایند با اجازه دولت دایر گردد و این در ماه ذی‌الحجه ۱۳۱۸ می‌باشد.

تشکیل انجمن موکول می‌شود بپس از علشورا نگارنده با کمال مسرت از موفقیت بتجدید تشکیل انجمن معارف وظائف ماه ذی‌الحجه را در مدرسه سادات از طبع و نشر ورقه جمع و خرج و گرفتن جشن افتتاح در عید غدیر انجام داده انتظار تشکیل انجمن بتجدید نظر نمودن در کلیه کار معارف را دارد

روز دوازدهم محرم هزار و سیصد و نوزده انجمن معارف در خانه نیرالملک منعقد می‌گردد اعضاء مجلی نیرالملک وزیر علوم رضا قلیخان فرزند وی مخیرالسلطنه مشیرالملک و نگارنده پس از انعقاد مجلس که ریاستش بلیعاً با وزیر علوم است من از تشکیل انجمن اظهار تشکر نموده می‌گویم امیدوارم این مجلس در راه معارف ما را بمقصد رسانیده گره از کار فرو بسته ما باز نماید زان پس شمه‌ای از مفاسد مدارس موجود و نقایص آنها را بیان کرده بکرفتاریهای شخصی خود اشاره مینمایم و همه از شنیدن بیانات من اظهار تأسف مینمایند.

در این مجلس در موضوع اصلاحات معارفی مذاکرات شده نتیجه بجلسات دیگر مقرر می‌گردد.

اگرچه تجارب گذشته باید بمن فهمانیده باشد که در مملکت بی‌اساس در دولت بی‌قانون در وزارت خارجه بی‌بنیان و بالعجله در میان مردمیکه هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمیدانند و بلفظ مسئولیت معنی نمیدهند توقع نظم و ترتیب و رعایت حقوق و حدود داشتن شرط عقل نمیباشد ولی از آنجا که امید در وجود نابود این بنده بر ناامیدی غلبه دارد و در کارهای خیر موانع را کمتر دیده بآنها اهمیت نمیدهم و از دیدن اندک مقتضی بسیار امیدوار می‌گردم از تشکیل این انجمن امیدواری زیاد بخود داده تصور مینمایم میتوان بزودی قدمی رو بتوسعه معارف عمومی برداشته مزاج از صحت منحرف شده معارف را باز بدائرة صحت و سلامت برگردانیم و بواسطه این صفت در زحمت هستم.

هر هنگام یکی از تجربه های گذشته می خواهد بر من وارد شده آیه یاسی بخواند
 او دارد نموده با خود می گویم فلان مجلس که بی نتیجه ماند بواسطه وجود فلان شخص
 بود که اکنون وجود ندارد یا فلان کار که عکس مقصود نتیجه بخشید یا فلان علت بود که
 اکنون بر طرف گشته است خلاصه آنکه در هر کار مرغبات برای خود می چینم نویدها
 بخوشتن می دم که این مرتبه برخلاف گذشته اقدامات نتیجه مطلوب خواهد داد اساس
 این کار که سرمایه سعادت است روی بنیان خلل ناپذیر گذارده میشود تن ناتوان من از
 زیر فشار سنگینی این بار گران در آمده نفس راحتی خواهم کشید گرفتاریها و خوارتها
 پایان خواهد یافت و اوقات من که اکنون صرف معارضه با دشمنان دوست نداشت
 بنکاش کتابهای زیبا با سلوب تازه که نورسان را بکار آید و مکاتب را رونق افزاید
 مصروف خواهد گشت.

يك هفته را با این نویدها گذرانیده روز پنجشنبه نوزدهم محرم ۱۳۱۹
 مجلس دوم در خانه نیرالمک منعقد میگردد.

نگارنده می خواهد عنوان دولتی و ملی را از سر مدارس برداشته همه را یکی
 نموده و در تحت دستور واحد در آورد و خود حاضر گشته از اختصاص چند مدرسه
 بخوبی صرف نظر نموده اختیار آنها را هم بانجمن و ابگذار چهار مدرسه دولتی نیز
 بانجمن سپرده میشود چند مدرسه ملی دیگر هم بسمی اشخاص تأسیس گشته از انجمن
 تبعیت نمایند.

مخبر السلطنه در این رأی بامن موافقت مینماید وزیر علوم هم مخالف نییاشد
 ولکن مدیران مدارس ملی تمکین نمینمایند سعی و کوشش ها در این راه بی نتیجه
 میماند و بالاخره مقرر میگردد چهار مدرسه دولتی و چهار مدرسه اختصاصی نگارنده
 بابکدیگر اتحاد نموده در تحت يك نظم و ترتیب دایر بوده باشد در صورتیکه مدارس
 دولتی از وجوه اعانه دولت و ملت مدد میگیرد و مدرسه های من از وجوه مزبور بهره منی
 ندارند با وجود این نگارنده حاضر میگردد برای پیشرفت کار معارف زحمات مجانی
 خود را بعنوان انجمن معارف مداومت داده بی آنکه از وجوه اعانه برای صندوقهای
 مدارس خود استفاده نموده باشد.

بالجمله درسه جلّه انجمن که در ماه محرم منعقد میشود با امیداری از حد
 بیرون با مخبر السلطنه و مشیر الملک متحد الفکر دستوری برای کلیه مدارس از تنظیمات
 داخلی و تعلیمات عمومی نوشته مصمم میشود هشت مدرسه را در تحت آن تنظیم
 در آورده مدیران چند مدرسه خارج از انجمن را با اشتراک و اتحاد تشویق نموده
 بحسن موافقت دعوت نمائیم .

بدیهی است این اقدامات نام انجمن را که مدنی است متروک مانده تجدید و
 همه تازگی در دایره معارف تولید مینماید دشمنان معارف که تصور مینمودند ارتجاع
 حاصل شد ستاره آزادی مضبوط غروب نمود خورشید معارف جدید ناپدید گشت
 یعنی چند مدرسه نارس منحل و این بساط بکلی برچیده شد اکنون که همه تنظیمات
 جدید در مدارس و اقدامات بنام انجمن معارف تجدید مطلع نموده آنها را بهیچان
 آورده به اقدامات مخالفت کارانه خود میپردازند .

روز بیست و هشتم محرم جلّه چهارم انجمن معارف منعقد میگردد . مشیر الملک
 در آمدن تأخیر نموده اندکی موجب نگرانی میشود گرچه تصور میشود که مشیر الملک
 بنوسط پدرش بمیدان صدراعظم رفته تا مساعدتی از وی در توسعه معارف طلب نماید
 و شاید این تصور نیز بی اساس نبوده باشد ولیکن نتیجه مثبت خواهد بود یا منفی معین
 نیست در این حال مشیر الملک وارد شده مخصوصاً بهلوی نگارنده مینشیند با حال
 پر مالل آهسته میگوید با ما همراهی نمیکنند از این اقدامات خرسند نمیباشند من
 نیز بعد از این باین مجلس حاضر نمیگردم .

بدیهی است شنیدن این سخن بر من چه اندازه ناگوار میباشد مطلب در مجلس
 آشکار نمیشود مخبر السلطنه کدورت خاطر مرا بضیمه مأیوسی که از وجنات احوال
 مشیر الملک هویدا است احساس نموده مجلس را بزودی خاتمت داده متفرق میگردیم
 مخبر السلطنه از مأیوسی و استغفای مشیر الملک مستحضر و بانکارنده در ملالت شرکت
 مینماید . انجمن معارف در این تجدید حیات بی آنکه باندک اصلاحات موفق گشته
 باشد منحل میگردد .

نگارنده بترتیب کار مدارس خود مشغول و مخبر السلطنه نیز مدرسه علمیه را اداره

و در کار معارف و وزیر علوم را مساعدت مینماید تا سیاست دولت چه اقتضا کند و عاقبت کار معارف بکجا منتهی گردد .

در این ایام خود سری و بداخلاقی ناظم مدرسه ادب که بصرافت طبع خود با تحریک مخالفین ساز مخالفت آغاز کرده اسباب درد سر بزرگی برای من فراهم میکند که صدمه روحانیش برای من کمتر از صدمات گذشته نباشد بعلاوه شخص مزبور که خالی از فتنه انگیزی نیست و در ظاهر خدا پرستی و تدین مینماید اسباب زحمت و گرفتاری برای جمعی از وطن پرستان فراهم میآورد .

شرح مطلب آنکه خانبا با خان قجر ناظم مدرسه ادب در تعقیب اقدامات مخالفت کلانه خود مدرسه ادب را ترك کرده ناظمی مدرسه رشديه را اختیار مینماید و با آنکه مدیر رشديه که بجهت غیر معلومی از نگارنده مکدر شده او را بخود و بمدرسه رشديه جلب کرده نصیحت مرا که از شر این شخص اجتناب باید کرد نمیپذیرد .

اتفاقاً بعد از عزل امین الدوله جمعی از ییداران و تجدد خواهان بر ضد ریاست امین السلطان و موافق با تجدید ریاست امین الدوله سر اجتماعاتی دارند و بیشتر محل اجتماع آنها مدرسه رشديه است بواسطه اتسایش با امین الدوله و بودن بعضی از ییداران و تجدد پروران در اطراف این مؤسسه بدیهی است در آن اجتماعات نام اتابك اعظم بخوبی برده نمیشود خانبا با خان کم کم از مذاکرات مجلس مزبور آگاه میشود و اشخاص ضد اتابك با مساعد امین الدوله را میشناسد .

از طرف دیگر جمعی از رجال دولت هريك يك غرضی بعضی فقط بضدیت با اتابك بعضی بخواهی از امین الدوله بعضی بطرفداری از عبدالحمین میرزای فرمانفرما که اوایل دولت حاضر چنانکه در فصل ۲۹ نگارش یافت مبغوض گشته و در بغداد اقامت نموده است و بعضی بخصوصیت با حکیم الملك که با اتابك طرف و داعیه ریاست دارد دست بدست یکدیگر داده در مخالفت با اتابك اتحاد نموده پای جمعی از روحانی نمایان را بمیان آورده اعلانات زلاتینی منتشر میکنند و در بد گوئی از اتابك افراط مینماید بطوریکه اتابك را پریشان حواس نموده باتمام قوت و قدرت خود در صدد پی بردن بمرکز این نشریات بر میآید .

در اینحال یکی از روحانی نمایان طماع که باین جمع هم قسم شده خود را باتابك رسانیده در مقابل استفادہ مختصری اسرار رفقای خویش رافتنی و هر کس را شناخته معرفی مینماید بامر دولت جمعی از آن مردمان رجال معتبر و غیره گرفتار و تبعید میگرددند. گرچه حوزه مدرسه رشديه که قسمت عمده آن را اشخاص تجدد خواه واقعی تشکیل میدهند و کمتر اغراض شخصیه در آنجا دیده میشود چندان دخالت در کارهای تبعید شدگان ندارد لکن بتهمت و بخطر از همه نزدیکتر میباشد بواسطه دشمنی خصوصی اتابك بامؤسس رشديه و بسیاری از آن اشخاص تجدد خواه آزادی طلب که در آن حوزه دیده میشوند.

اینجاست که فطرت ناظم جدید رشديه بروز کرده اعضای حوزه رشديه را بکایك بهر وسیله می هت باتابك معرفی مینماید و حکم گرفتاری آن جمع بنظمیه صادر میگردد. ریاست نظمیه در اینوقت با آقا بالاخان و کیل الدوله است از تربیت یافتگان کامران میرزای نائب السلطنه و از اشخاص بد سابقه و بی عاطفت.

رئیس نظمیه بعامت عهد ناصرالدین شاه بدترین صورت این حکم را بموقع اجراء میگذازد و شبانه بخانهای مردم میریزد آقا سید حسن کاشانی را که برادر مدیر جبل التین و شخص وطن خواه تجدد پروری است گرفته محبوس میازد شیخ بحبی کاشانی را که نویسنده زبردستی است گرفتار نموده تبعید مینماید مدیر رشديه فرار کرده در مأمنی تحصن میجوید و در همین شب میرزا محمدعلیخان نام از سادات محترم جوان بیست و پنج ساله که دارای احساسات سرشار وطنخواهی است در تعقیب ورود مأمورین نظمیه بخانه او خود را از بام بزیر انداخته ترك جان میگردد.

حدوث این واقعه اهالی دارالخلافه را عموماً و تجدد خواهان را خصوصاً باضطراب افکنده هیچکس در خانه خود ایمن نیست و چه فجایع در ضمن اینکار رویداده که شرحش موجب اطلب است.

در این واقعه باز خطر بنکارنده نزدیک میگردد و مراهم جزو مخالفین اتابك و طرفداران امین الدوله معرفی نموده اند و لکن خداوند محافظت فرموده از میان هیاهوها که از بدخواهان بلند و تحریکها که برای گرفتاری من میشود سلامت سر برون آورده

نمیگذارد این انقلاب بمدارس عموماً صدمه برساند و معارف دچار زحمت گردد .
 بعد از گذشتن این قضیه هولناك مدیر رشديه برخبط و خطای خود در پناه دادن
 بخانباخان پی برده از او اجتناب میکند افسوس که دیر خبردار شد و شد آنچه نباید
 بشود بالجمله حدوث این واقعه و کشته شدن بعضی از ییداران و گرفتار گشتن جمعی از
 آنها و برهم خوردن حوزه های مخالف اثنایك بظاهر بر قدرت او افزوده از قوت مؤسسات
 جدید که عمده آنها مؤسسات معارفی است میبکاهد .

انجمن معارف که وجود خارجی ندارد کسی هم بصرافت انتقاد آن نیست
 مدارس دولتی در حال زار و بدست بی تربیتی شدید گرفتار مدارس ملی بواسطه حوادث
 واقعه و تنگمندی مؤسبین و بسبب اغراضی که هر روز در هر يك از آنها بصورت های
 مختلف بروز کرده بر پریشانی آنها میفزاید در حال یأس و ناامیدی استبداد حکومت
 روز بروز درازد یاد و تنها چیزی که در برابر استبداد مزبور وضدیت ظاهری و باطنی
 دولتیان بامعارف مانع است که این اسل را در هم پیچد همان نارضایی باطنی شاه
 است از برهم خوردن کار معارف چونکه در خارجه و داخله تأسیس معارف موجب ستایش
 او شده است و دیگر ملاحظه بدنمایی شدید در انتظار ییکانگلن که در برهم زدن اساس
 معارف روی خواهد داد بهر صورت تاریکی موحش احاطه کرده معلوم نیست از کجا
 روشنائی ابدی تابش نماید .

فصل چهارم

فتنه جدید و رایحه امید

واقعه تازه ای که باز برای من اسباب زحمت فراهم میکند فتنه ایست که بدست
 حسینخان ناظم دبستان دانش روی میدهد .

حسینخان که تازه متأهل شده عیال خود را آزاد بسیار مینماید مکرر او را میزند
 جمله هایش را در آتش میوزاند و از ارتکاب هر کار بد دریغ نمیدارد و توقع دارد
 چون وابسته بمن است در کارهای شرارت آمیز او بلوی همراهی نمایم و چون مساعدت
 مرا با خود نمیبیند بنای مخالفت را میگذارد و بالاخره دبستان را ترك کرده در هرانجمن

وبلكه در كوچه و برزن از من بدگویی مینماید حینخان هر كجا مینشیند میگوید
شبنامه‌هایی كه بر ضد دولت و صدارت نوشته میشود بدستور فلانی است بمشیرالدوله
وزیر خارجه مینویسد نویسنده شبنامه ها را پیدا کرده و میتوانم ثابت نمایم کیست و
چون او را باستنطاق میآورند اندك دلیل هم برمدعای خود در دست ندارد .

در خلال این احوال ارفع الدوله بتهران میآید از ملاقات اومشوف مېشوم
ارفع الدوله مردی با ادب است و رسوم معاشرت را نیکو میداند و از زحمات
من در کار معارف عموماً و در کار دبستان خصوصاً اظهار مسرت و امتنان مینماید .

حینخان معلوم الحال بلا متوسل شده از او نا امید گشته است از اینجهت در
كمر عداوتی كه برای من بمیان بسته بود ارفع الدوله را هم شريك میازد بار ققایی خود
كه دشمنان من باشند پیوند کرده از آنها كمك حالی و مالی میگیرد .

روزی شخصی بر من وارد میشود كه او را میشناسم تقریباً پنجاه ساله با قامت
بلند در لباس نو كری لهجه‌اش تركی از من سراغ مرا میگیرد میپرسم با او چكار داری
میگوید طفلی دارم میخواهم او را بمدسه ادب بپارم آمده ازاد سفارشنامه‌ای بگیرم
میگویم آن منم شخص دارد نگاههای حیرت آمیز بمن نموده مینشیند و سخنی نمیکوید
تا وقتیكه حاضرین میروند و تنها میشود میگوید مثله طفل بمدسه سپردن بهانه بود
آدم شمارا بینم و بشناسم و از شما پیرسم حینخان ابرو دانی را میشناسید میگویم بلی
ناظم دبستان بود مدتی است خراج شده میرسد برای چه خارج شد شرح حال او را
حكایت میکنم و او بی دربی میگوید سبحان الله خدایا پناه میبرم بتو میرسد شما با
مفتاح الملك چه کرده اید میگویم مهربانی میگوید بس چرا از شما دلنگ است میگویم
میان او و احتشام السلطنه در كار معارف كدورت شد من با احتشام السلطنه كه طمعی
بوجود معارف نداشت همراهی كردم او دلنگ شد حالا كه دبستان دانش را هم از او
گرفته و بمن داده اند لابد رنجیدگی خاطرش بر زیادت شده باز میگوید سبحان الله پناه
میبرم بخدا میرسد آیا ممكن است ارفع الدوله بمنزل شما بیاید و من او را اینجا
ملاقات نمایم داستان خطرناکی است بلا بگویم میپرسم چه داستانی میگوید داستانیكه
شاید صد هزار تومان بوی ضرر برسد سفارت كبرای او باستانبول بر هم بخورد وزیر

مختاری میرزا حنغان مشیرالملک بسن بطرز بوغ تغییر کند برای شما و امین الضرب هم بی خطر نباشد .

اصرار میکنم مطلب را بگوید نمیکوید بالاخره ازمن تقاضا میکند او را کتباً برفع الدوله معرفی نمایم نامش رامیرسم میگوید امین تبریزی یکی دوروز درانجام خواهش وی تأخیر میشود بواسطه آنکه اصل قضیه را نمیدانم و تردید دارم وساطت من دراینکارصلاح باشد یا نه دوروز بعد از این واقعه میرزامهدیخان متحن الدوله با حال پریشان لغت بر پدر و مادر مردم کنان برمن وارد شده میشنید و میگوید خدا صاعقه می از آسمان بفرستد ما مردم را بسوزاند که نه دین داریم نه مروت نه انصاف میرسم چه شده میگوید خبر بدیوم باز گذار بعد میگوید چیزی نیست همینقدر آمده ام بگویم ارفع الدوله دربار مرا دید و گفت فوراً برو منزل فلانی و بگورقه می بمن نوشته از مداخله در کار دبستان استعفاء نماید بدیهی است من از شنیدن این خبر باطناً دلشنگی بشوم و میفهمم سبب هر چه هست مربوط است بامذاکرات امین تبریزی ولی در ظاهر بروی خود نیاورده وعده میدهم بزودی استعفاء نامه را بفرستم از يك طرف این قضیه رخ میدهد که نمیدانم علتش چیست و عاقبتش بکجا میانجامد و از طرف دیگر بعد از مدتی که امور مالی مدارس مختل بوده چند روز است باصراف معتبری قرارداد دستم تقدی داده ام و میخواهد خیالم از این بابت آسوده گردد در همین حال مکتوبی از صراف مزبور میرسد مضمونش اینکه چون عزم مسافرت دارم میترسم صرافخانه در غیاب من نتواند درست از عهده انجام رجوعت شما بر آید لهذا همین امروز باید حساب ما تفریق گردد .

این خبر غیر مترقب بیش از خبر اول خاطر مرا پریشان میکند خصوصاً که نمیدانم این قضا با باهم چه ارتباط دارد منشاء آنها چیست و دشمنان من چه نیرنگ تازه می زده و چه نتیجه خواهند گرفت خلاصه با حال دلشنگی استعفاء نامه خود را از دخالت در کار دبستان نوشته برای ارفع الدوله میفرستم و دو روز جواب نمیرسد .

روز دوم طرف عصر میرزا امین تبریزی باز میآید و میپرسد چه کردی حقیقت امر را با من میگویم که چون اصل مسئله را نمیدانستم در اقدام بآن کار دست نگاهداشتم

میگوید حالا آمده‌ام اصل قضیه را بیان نمایم .

چند شب پیش در بازارچه عباسعلی در دکان عطاری نشسته بودم دیدم جوانی بلند بالا در لباس نو کوری از عطار تقاضا کرد برای او عریضه‌ای بنویسد عطار پرسید بکه مینویسی گفت باتابك اعظم جوان شروع به گفتن کرد و عطار بنویشتن و من به‌کوش فرا دادن چونکه بنظم عجیب آمد باتابك نوشت اعلانها و شبنامه‌هایی که بر ضد شما منتشر گشته نویسنده آنها را میشناسم و مسوده‌های آنها را میدانم کجاست اجازه بدهید برای شما بیاورم من ناظم دبستان دانش بودم و از خیالات ارفع الدوله از پیش آگاه وقتی ددسن بطرز بدو رغ بود مرا بتهران فرستاد که برای او را پرتهای اینجا را بفرستم تمبر پست دوسی بمن داد که نوشتجات خود را با آن تمبرها به پستخانه بدهم تا برسیدنش مطمئن باشد شاهد صدق عرض من آنکه یکی از آن تمبرها را با مکتومی که ارفع الدوله با خط خود بمن نوشته جوف عریضه میفرستم ملاحظه فرمایید ارفع الدوله در سن بطرز بدو رغ و حاج میرزا یحیی دولت آبادی و حاج حسین آقا امین‌الضرب در تهران باهم همدمت شدند و بعضی از عملیات پرداخته مشیرالملک هم سرش داخل اینکار هاست حالا که ارفع الدوله بتهران آمده با یکدیگر مجلسی محرمانه دارند از کار آنها غافل شوید چون فهمیدند من بحال و کار آنها پی بردم مرا از دبستان بیرون کردند ارفع الدوله هم بالاینکه من بلا بستگی دارم مرا از خود دور کرد محض خدمت بوجود مبارك این عریضه را عرض کردم دیگر امر امر مبارك است .

امین میگوید جوان سرپا کت را بنام اتابك نویساندا جرت عطار را داد و روانه شد دیدم افسانه عجیبی بود با خود گفتم این مرد بد نفس که بود اگر آنچه گفت حقیقت بود که دور از عقل و دانش اشخاص است و اگر دروغ بود که دور از انصاف و مردت است بالعمله توانستم خود داری کنم برخاسته رفتم بار رسیدم و گفتم نام شما چیست گفت حسینخان این عریضه که نوشته غریب است آبا صحیح است آنچه گفنی گفت چرا صحیح نباشد گفتم ارفع الدوله و مشیرالدوله و امین‌الضرب را میشناسم آنها اهل اینکارها نیستند ولی بکنفر دیگر را که نام بردی نمیشناسم کیت و چکاره و در چه لباس است از شما معرفی کرد و نسبتهای غریب و عجیب بشما داد منزل شما را

نشانی گرفتم و بالاخره گفت چون این شخص مرا نزد بستان بیرون کرده و آنها که میباید از من حمایت کنند نکردند منم این عریضه را نوشتم تا کار همه را خراب کنم و بدانند بامن نباید اینطور رفتار کرده باشند گفتم بی انصاف از خدا بترس از خیال دادن این عریضه منصرف باش گفت برو خدا کیست من حالانان ندارم بخورم آدم گرسنه نه دین دارد نه ایمان این بود که عزم کردم ارفع الدوله یا امیر الملك یا امین الضرب را ملاقات کرده شرح واقعه را یکی از آنها بگویم و هم بخیال افتادم شما را پیدا کرده بشناسم و بدانم این حرفها که در حق شما زده است چه صورت داشته آدم شما را دیدم تعجب کردم چگونه باین شخص اینگونه نسبتها را میتوان داد از اینجا بیرون رفتم محض رضای خدا تمام واقعه درد کان عطارزی و آنچه را که از حبیبخان شنیده بودم کتابچه نوشته صبح زود بردم درب بارک اتابك اعظم ارفع الدوله آمد سوار شود بلا دادم یقین دارم باتابك خواهد داد که اگر عریضه حبیبخان را خوانده باشد این شرح حال را هم بخواند بعد از شنیدن این کلمات در حق او دعا کردم و وعده تلافی دادم و رفت.

عریضه حبیبخان باتابك اعظم میرسد و متغیر میگردد عریضه را با ارفع الدوله میدهد و میرسد چه حکایت است ارفع الدوله شرح کار دبستان و دخالت من و تقلبات حبیبخان را نقل میکند اتابك از روی دلتگی میگوید در این شهر کسی دیگر نبود مدرسه‌ات را بلا بسیاری این مذاکره سبب میشود که ارفع الدوله آن یتیم را بتوسط متحن الدوله بمن میدهد اتفاقاً استغفانامه من و کتابچه میرزا امین تبریزی هر دو بدست ارفع الدوله آمده آنها را باتابك میدهد اتابك در آخر شب در جزو نوشنجات این دو نوشته را میخواند و همانوقت شب مشیر الدوله و ارفع الدوله را طلبیده با هم صحبت میدارند در نتیجه مقرر میگردد مشیر الدوله با اظهار مهربانی بمن بنویسد استغفای شما از کار دبستان پذیرفته نمیشود من از این وقایع بی‌خبر هستم و اگر چه خلاصی از کار دبستان موجب راحتی من است ولی بملاحظه کار مدارس جدید و دست آویزی که بدست دشمنان می‌آید بانهایت کدورت خاطر انتظار رسیدن جواب استغفانامه را دارم در این حال چنان صلاح میبینم شبانه بمنزل مشیر الدوله رفته از او تحقیق کنم مطلب چه بوده و بکجا رسیده است مشیر الدوله را ملاقات نموده میگویم و جواب میبخشود

که غیر از استغفار شما خبری ندارم ظاهراً باید از طرف اتابك اعظم صحنی شده باشد و گرنه ارفع الدوله بصرافت طبع خود چنین کاری نمیکرد .

مشیرالدوله از من میخواهد که من خود اتابك اعظم را ملاقات کرده اگر رنجشی از من دارد یا بدگمانی حاصل نموده بر طرف سازم فردای این شب منتحن الدوله پیغام ارفع الدوله را میآورد که آن اظهار من از روی مصلحت بود و گذشت جواب خط شما از وزارت خارجه میرسد بپذیرید و اگر رد کنید موجب ملالت من خواهد بود میرسم مطلب چه بوده که این نتیجه گرفته شده است میگوید دبشب اتابك اعظم و مشیرالدوله و ارفع الدوله صحبت طولانی کردند و آن هر دو نزد اتابك نسبت بشما اظهار دلوزی نمودند و ارفع الدوله باتابك گفته بود منتحن الدوله میگوید در این مصلحت که بر فلانی در راه خدمت بوطن وارد میشود دل کافر بحال او میوزد و مراد دل خودش میباشد بحمد الله غایله رفع شده شما آسوده خاطر باشید تمجب کردم مشیرالدوله تا پاسی از شب گذشته دبشب در منزل خود بوده چگونه میشود اتابك را دیده باشد منتحن الدوله رفت و من با انتظار جواب خط خود از وزارت خارجه ماندم جواب رسید نوشته بود استغفار شما رسید قبول نمیکند و باید کماکان دبستان بدست شما باشد و معلوم شد در آخر شب که اتابك کتابچه میرزا امین تبریزی را خوانده همانوقت مشیرالدوله و ارفع الدوله را طلبیده و آن مذاکرات که نتیجه اش اظهار مهربانی اتابك نسبت بمن و بپذیرفتن استعفا از کار دبستان بوده است بمیان آمده خلاصه فردای آروز میروم اتابك اعظم را در خلوت ملاقات میکنم و میگویم چند سال است در کشمکش ما با ظل السلطان بعد از فضل الهی بمرحمت شما ما از شر او محفوظ ماندیم حالا دلیل ندارد که بدون سبب از من مکند باشید اتابك میگوید از کجا فهمیده اید من از شما مکند شده ام میگویم از احوال پی میبرم میگوید خیر من کدورتی ندارم مردم مفید و بد دانند همانطور که از من بشما بد گفته اند از شما هم بمن صحبتها داشته اند چنانکه من گوش نداده اعتنا نکرده ام شما هم اعتنا نکنید میگویم کار مدارس جدید مفید است جواب میدهد میدانم میگویم اینکار بزرگ را چرا نعت نظر خود نیگیرد برای نام نیک ابدی شما چه کار بهتر از اصلاح کار معارف خواهد بود چرا مردم بگویند چون

اینکار را دیگری بانی بوده شما نمیخواهید سر بگیری و نگویند چون کار بزرگی است شما هم میخواهید بآن کمک برسانید میگوید از این حرفها هم میزنند میگویم بلی جواب میدهد چه کاری شده است که من نخواسته ام بآن مساعدت کنم بنائی است بی اساس و بروی خاکستر و مرادش بی قانون بودن دولت است میگویم از دست اشخاص ناتوان همین ساخته بوده است که کرده اند شما توانا هستید پایه اش را محکم نمائید و اگر حقیقه میل ندارید من در کار معارف مداخله کنم یا اصلاح نمیدانید صریح بفرمائید من از اینجا که میروم اسم مدرسه را نمیآورم زیرا که میدانم بر خلاف میل و رضای شخص اول مملکت در اینکارها اقدام نمودن بی نتیجه خواهد ماند انابك اظهار مهربانی مینماید و زحمات مرا در کار معارف تصدیق و تقدیر کرده میگوید سفر مختصری در پیش است بعد از چند روز شما و مشیرالدوله را میطلبم و قراری در اینکار میدهم که شما هم بتوانید خدمات معارفی خود را ادامه بدهید .

ملاقات انابك اعظم خاطر مرا سرور میکند و بخود نوید میدهم که رسیدن بآرزوها نزدیک خواهد بود .

در آن مجلس که با مشیرالدوله انابك را ملاقات خواهیم کرد هر چه میدانم میگویم و هر چه میخواهم میطلبم و اگر تمام مقاصدم انجام نشود لااقل قسمتی از آن انجام داده خواهد شد و این قدمی است که رو باصلاح کار معارف برداشته میشود .

بعد از چند روز انتظار روز دهم رجب ۱۳۱۹ هـ از مشیرالدوله خطی میرسد مینویسد فردا عصر جمعه یازدهم دربارك اعظم برای اصلاح کار مكاتب مجلسی منعقد خواهد بود شما را هم بآن مجلس دعوت مینمایم .

چون میفهمم این مجلس خصوصی نیست نگران میمانم و از مشیرالدوله علت خصوصی نشدن آنرا میپرسم جواب میدهد ترتیبی پیش آمد که ناچار میباید در این مجلس جمعی از وزراء و رجال دولت حاضر باشند هر مطلبی را که میدانید باید قبلا انابك اعظم مسبوق باشند بنویسد و بمن برسانید این است که کتابچهئی ترتیب داده اوضاع مكاتب را با نظریات خود در اصلاح آنها در آن درج نموده تا آخر شب بمشیرالدوله میرسد و بدست انابك اعظم میرساند .

مجلس بلك منعقد ميگردد اتابك ييش از وقت بانتظار نشسته سي ضر تقريباً ازوزراء ورجالدارد شده منشيبتند اتابك ازطرف اعليحضرت ابلاغ ميكند كه من در يشرفت كار معارف ييش ازهر كار كوشش نمودم وليكن اغتشاش كار معارف بدرجه يي رسيده كه نزديك است من هم منصرف كردم مدرسه بايد باشد وليكن در تحت نظم و ترتيب انعقاد اين مجلس براي ابلاغ فرمايش ملوكانه دشور دراصلاح كلمعارف است .

اتابك اعظم ازير الملك وزير علوم تمجيد ميكند كه آدم خوبي است ولي وزارت علوم اورا من كه پسند نميكنم شايد خودش هم پسندد وزير علوم بايد مجلس منظمي داشته باشد كه لااقل ييست و چهار نفر در آن عضو باشند در هفته دو مرتبه منعقد گردد در كلمعارف شور كنند و وزير علوم نتيجه مشورت آنها را اجراء نمايد وزير علوم معالوي لازم دارد كه اورا كمك كند و نكذارد كار مدارس بهرج ومرج بكشد هر وقت محتاج بتقويت دولت شدند بمن اظهار كنند اگر لازم بمرض همايوني است بمرض برسانم اگر لازم بمذاكره باوزراء است مذاكره كنم وبا وزارت معارف همراهي نمايم .

چون بناست هين دوروزه پسر و برادرزاده اتابك اعظم كه هر دو طرف تعلق خاطر ادا هستند براي تحصيل باتفاق ارفع الدوله بلاروپا بروند اتابك در ضمن صحبت ميگويد بعضي تصور ميكنند من باتوسعه معارف همراه نيستم و حال اينكه كمال ميل را دارم و گر نه چرا اطفال خود را بعلاقه مي كه شايد بآنها دارم براي تحصيل بفرنگ ميفرستادم اما چكنم اينكار هنوز بصورت بازي است هر كه سراز خواب برميدارد و ييكار است بفكر تاسيس مدرسه ميفتد و براي مردم آبرومندي كه در اين كار دخالت كرده اند اسباب يي آبرومي فراهم ميآورد مثلاً اين آقا و اشاره بنكازنده ميكند براي معارف ازروي شوق زحمت ميكند يك وقت نا اهلي را از مدرسه بيرون مينمايد بناي هتاكي را نسبت بلاميگذارد چرا بايد اينطور باشد آقا يان وزراء کدام يك از شما هستيد كه پسر ي يا برادرزاده مي در فرنگ نداريد يا نميخواهيد بفرستيد اگر ما مدرسه خوب و منظم ميداشتيم چرا همچا تحصيل نميكردند چون انعقاد اين مجلس براي اصلاح كلمعارف است لهذا اول بايد وزارت علوم تشكيل داد مجلس مشورت براي اودرست كرد تا آن مجلس كتابچه هاي راجع بمعارف را بنويسد و بهتر اين است كه يكي از

نظامنامه های فرنگ که برای ترتیب وزارت علوم نوشته اند ترجمه شده جرح و تعدیل لازم بشود و از آن قرار رفتار نمایند همه تصدیق میکنند ترجمه و تهیه نظامنامه بعهده وزیر علوم مقرر میشود برای جلسه دیگر روز جمعه بعد تعیین و مجلس پایان میابد .

انقاد این مجلس با این مذاکرات و خصوصاً که ادامه خواهد داشت موجب مسرت و امیدواری تمام معارفخواهان میشود و تصور میکنند این دفعه کار معارف اساس خواهد یافت هرچند و مرجی که در تأسیس مکاتب ملی شده است بواسطه دخالت دولت بکلی بر طرف خواهد گشت نگارنده هم از همه امیدوارتر میگردد خلاصه مجلس دوم رسمی معارف از جمعه هیجدهم رجب ۱۳۱۹ به یکشنبه یستم افتاده در پارك اتابك منعقد میگردد . در این مجلس از وزراء و رجالی که در مجلس اول بودند جمعی حاضر نمیکردند ولی اتابك اعظم حاضر شده کتابچه می که از طرف وزارت معارف تهیه گشته میخواند و میگوید من که پسندیدم تالوزراء بیابند بینم آهاچه میگویند و بالاخره مقرر میشود وزیر علوم کتابچه را بدربار برده بتوسط اتابك اعظم بدستخط همایون موشح سازد مجلس منقضی میگردد در پایان این مجلس اتابك اعظم بحاضرین میگوید روز پنجشنبه یابید یعنی هر پنجشنبه یابید تا اینکار تمام بشود .

روز پنجشنبه یست و چهارم رجب ۱۳۱۹ مجلس سیم رسمی معارف در پارك اتابك اعظم منعقد میگردد .

نیر الملك کتابچه موشح بدستخط همایون را میآورد و ریش از آمدن اتابك اعظم بدست وزراء و رجال میدهد میخوانند محمد ابراهیمخان معاون الدوله اعتراض میکند چرا سه مدرسه را از اداره وزارت معارف خارج کرده اند و از هیچکس جوابی نمیشنود سه مدرسه که استثناء شده مدرسه سیاسی است که با وزارت خارجه است مدرسه نظامی است که با وزارت جنگ است و مدرسه فلاحه که جزء حکومت تهران میباشد اولی را بملاحظه مشیر الدوله وزیر خارجه دومی را بملاحظه وجیه الله میرزای سپهسالار و سیمی را بملاحظه عین الدوله حاکم تهران استثناء کرده اند .

اتابك اعظم حاضر میشود مجلس منعقد میگردد ولی پیداست که اتابك حالت انتظار و نگرانی دارد و نگرانی مزبور بواسطه حاضر نشدن عین الدوله و امیرخان

سردار است (رجیه الله میرزا) این دو برادر در مجلس پیش حاضر نشدند و آنها اکنون قوی ترین دشمنان اتابك اعظم میباشند چنانکه در فصل ۲۳ اشاره شد این دو برادر روز شب بر ضد او کار میکنند شاه هم از آنها ملاحظه دارد و ممکن است بر انعقاد این مجلس معارفی که رنگ ملی باو داده میشود و از سنخ کارهای امین الدوله است پیرایه بسته باین بهانه هم بتوانند نزد شاه از اتابك اعظم کارشکنی نمایند این است که هر چه آمدن آنها دیرتر میشود بر نگرانی و لغزشان حواس اتابك اعظم افزوده میگردد وزیر علوم از اتابك اعظم اجازه میطلبد کتابچه را در مجلس بخواند و با اینکه اتابك میگوید کتابچه ب صبحه همایون رسیده دیگر خواندن لازم ندارد وزیر علوم بملاحظه اینکه شاید کسی در موضوع سه مدرسه استثناء شده اعتراضی بنماید اصرار کرده رخصت میگیرد کتابچه خوانده میشود بی آنکه کسی مختصر اعتراضی نموده باشد .

اتابك اعظم بوزیر علوم دستور میدهد نام سی چهل نفر از اشخاص که صلاحیت عضویت شورای عالی معارف دولتی را داشته باشند و بتوانند بکارهای معارف و مدارس رسیدگی کنند نوشته بزودی نزد وی بفرستند تا اوازمیان آنها دوازده نفر برای عضویت مجلس شورای معارف و چند نفر را برای رسیدگی بکارهای مدارس انتخاب نماید وزیر علوم از اتابك اعظم میپرسد نام فلانی را هم بنویسم اتابك اعظم رو بنگارنده کرده میگوید مگر شما از عضویت این مجلس ابا دارید میگویم اگر مجلس صحیح باشد همه کس بافتخار حاضر میگردد میگوید انشاء الله صحیح خواهد بود این مجلس منقضی میگردد بی آنکه تکلیف جلسه بعد معین شده باشد .

فصل چهل و یکم

شورای معارف و احوال مدارس

چنانکه در فصل پیش نوشته شد وزیر علوم مأمور است اسامی اشخاص لایق عضویت شورای عالی معارف را نزد اتابك اعظم برده اعضا مجلس منتخب شوند ولی تکلیف روز پنجمین معین نیست که آیا مجلس خواهد بود و باید یارك اتابك رفت یا خیر روز پنجمین نگارنده احتیاطاً یارك میرود میبندد از مجلس خبری نیست جمعی از

وزراء و رجال هم حاضر شده اند متعیرانه در بارك قدم میزنند و بالاخره مأیوسانه مراجعت مینمایند و معلوم میشود مخالفین کار خود را کرده از مکرر شدن مجلس جلوگیری نموده اند .

نگارنده میرود بمنزل وزیر علوم و میرسد چرا امروز مجلس منعقد نشد وزیر اظهار بی اطلاعی مینماید میرسد مطلب بکجا کشید وزیر میگوید نام اشخاصی نوشته شده شنیدر طیب فرانسوی بمناسبت اینکه عضو انجمن ترجمه نظامنامه بوده ورقه را برده بنظر اتابك رسانیده اشخاصی هم انتخاب شده اند که شما جزو آنها هستید در موقع خود اطلاع میدهم حاضر شوید .

نگارنده بعد از حالت ناامیدی که از برهم خوردن مجلس بارك حاصل نموده از شنیدن این خبر که وزیر علوم اسامی اشخاص را بتوسط شخص یگانه نزد اتابك اعظم فرستاده نخواست و باتوانسته است بدون دخالت یگانگان اینکار را انجام داده باشد افسرده خاطر گشته از روی بی اختیاری اظهار میکند نظامنامه که بموقع اجرا گذارده شد شرحی باتابك اعظم نوشته از دخالت بکار معارف استعفا خواهم داد وزیر علوم جواب میدهد چون مدرسی که اتساب شما دارد از مدارس دیگر منظم تر است آنها خیال دارند ریاست کل مدارس را شما بدهند و این فکر با استعفا دادن شما منافات دارد .

باری روز شنبه ۲۵ شعبان ۱۳۱۹ بر حسب دعوت وزیر علوم باول مجلس شورای عالی دولتی معارف میروم بی آنکه از پیش بدانم همکاران من در آن مجلس چه اشخاص خواهند بود .

اعضای این مجلس از ایرانیان وزیر علوم است، مخبر السلطنه، میرزا کریم خان سردار مکرّم، میرزا مهدیخان زعیم الدوله مدیر روزنامه حکمت مصر که موقتاً بتهران آمده و چند نفر از اجزای دارالفنون و مدرسه سیاسی و نگارنده و از اروپاییان دکتر شنیدر طیب شاه میو هینیک مشاور عدلیه میو و اثر دبیس مدرسه فلاحه .

مجلس عالی معارف بریاست آقای وزیر علوم دایر میگردد وزیر علوم نظامنامه تشکیل وزارت معارف را بنکارنده میدهد میبینم نوشته است مجلس روز فلان در

خانه وزیر علوم منعقد شد و با حضور این اشخاص که سه نفر اروپایی سابق الذکر باشند این کتابچه نوشته شد بی آنکه نامی از اعضای ایرانی برده شده باشد و دیگر برای تعلیمات ابتدایی و متوسطه و عالی يك ریسی قائل شده رؤسای مزبور را هم بالاستحقاق حق عضویت در شورای عالی معارف داده اند قسمت اول دلتنگ مبشوم که فرنگیها خواسته اند در اینکار تحصیل عنوانی کرده باشند و تشکیل وزارت معارف ایرانرا بخود نسبت دهند بی آنکه کسی باین مسئله توجهی کرده باشد ولی اظهاری نمیکنم د کتر شنید کتابچه را از اول تا آخر میخواند با يك ورقه ضمیمه آن که موشح است بدستخط همایون و در آن ورقه ریاست کل مدارس ابتدایی را بنام نگارنده نوشته اند ریاست مدارس متوسطه را باسم احمد خان مجاهدالدوله و ریاست مدارس عالی را باسم حاجی میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله .

نگارنده صلاح حال و کار خود را نمیداند در این وقت از جانب دولت دارای عنوانی بشود از طرف دیگر از نکته ای که راجع بلر و پامیلان نوشته شده دلتنگ هستم اینستکه مخبر السلطنه را برداشته باطابق دیگر رفته صحبت طولانی میداریم و عاقبت توافق نظر حاصل میشود که دو مجلس داشته باشیم یکی مجلس کیر معارف که خارجیا هم بتوانند عضو افتخاری آن باشند و دیگر مجلس اداری مدارس ملی که اعضای آن از میان اعضای مجلس کیر از ایرانیان انتخاب شوند مجلس انتظار نتیجه خلوت نگارنده را با مخبر السلطنه دارد و میخواهند در همین روز کتابچه مزبور را بفارسی و فرانسه بطبع برسانند ولی ماتبیجه شور خود رامو کول بمجلس دیگر کرده از تمجیل در طبع کتابچه جلو گیری مینمائیم و مجلس منقضی میگردد .

در میان این هفته يك مجلس خصوصی منعقد میشود در این مجلس که مرکب است از وزیر علوم و بر سرش رضاقلیخان و مخبر السلطنه و زعیم الدوله و نگارنده چند ساعت صحبت شده مطلب باینجا میرسد که کتابچه موشح بدستخط همایون را تغییر داده اسم فرنگیها را از آن خارج نمائیم و مجدداً بصح همایون برسانیم وزیر علوم میگوید فرنگیها ایراد خواهند کرد مخبر السلطنه میگوید جواب فرنگیها با من زیرا که آنها قصدی جز تحصیل عنوانی در مملکت خود از اینراه و بدست آوردن امتیازی از

دولت ندارند ملفوفه فرمانی بهر يك مبدعهم آنها هم قانع میشوند و هم در این مجلس مقرر میشود که چهار مدرسه از مدارس موجود متوسطه باشند یکی مدرسه علمیه و دیگر مدرسه ادب و دومدرسه دیگر که بعد انتخاب شود از مدرسه اسلام و افتاحیه صحبت بمیان میآید که آنها را یکی کرده سیم متوسطه باشند و هم از مدرسه خرد گفتگو میشود که با یکی از مدارس غربی تهران یکی شده چهارم متوسطه بگردد . از مدارس ابتدائی و اصلاح نواقص آنها صحبت شده نظریاتی گفته میشود بی آنکه نتیجه گرفته شده باشد.

در این ایام نگارنده بواسطه گرفتاری حالی و مالی که در کلامدرسه حاصل کرده سخت در زحمت هستم هر چه مدرسه هاترقی میکند خرج آنها افزوده میشود و مختصر وجهی که بعضی از شاگردان میدهند و فابخرج مدرسه نمیکند و من ناچار هستم کسر آن را پیردازم اینستکه بر آلودگی و گرفتاری من پی در پی افزوده میگردد از طرف دیگر مدرسه کمالیه که شرکت نگارنده در یکی از محلهای دور دست شهر تأسیس شده دچار کشمکش با ممرضین محل گشته تا میخواهد عایدات آن بخرجش وفا کند و خیال نگارنده و مدیر آن آسوده گردد یکی از شیادان بنام دیانت شریعت، ایداز و نظیر آنها در نزدیکی آن مدرسه مدرسه می باز کرده بکسر کردن حقوق شاگردان و بتهمت زدن بکارکنان مدرسه کمالیه شاگردان آن مدرسه را متفرق ساخته اسباب خسارت حالی و مالی برای مدیر بیچاره فراهم میکند .

این وقایع هم موجب مزید گرفتاری نگارنده است و همه را انتظار میکشم قانون دولتی مجری گردد تکلیف هر کس معین شود و از تجاوز اشخاص طمعکار ممرض جلو گیری نماید آنها بواسطه هرج و مرج امور دولات و بحالی وزیر معارف هفته ها بلکه ماهها بتعویق افتاده از انجامش انری هویدا نیست مکرر بامخبر السلطنه جلسه های خصوصی چند ساعتی داریم در خصوص ترتیب و تنظیم امور مدارس ملی موجود و جلو گیری از خودسریها و اداره نمودن چهار مدرسه متوسطه و هشت مدرسه ابتدائی از عایدات خود آنها بضمیمه سالی شش هزار تومان وجه اعانه دولتی صحبت میداریم و همه بی نتیجه میماند .

در اواسط رمضان ۱۳۱۹ شورای عالی معارف در خانه نیرالملک منعقد میشود. میرزا نظام الدین خان مهندس الممالك کاشانی که یکی از تحصیل کردگان نامی است عضویت یافته کتاب هندسه عالی خود را که در چند مجلد تألیف نموده میآورد حاضرین میبینند و زحمت فوق العاده او را در تألیف این کتاب تقدیر کرده آرزو مینمایند روزی برسد که محصلین ما بتوانند از اینگونه کتابها استفاده نمایند.

اعضای شورای عالی از ایرانی و اروپایی جمع میشوند مجلس منعقد میگردد کتابچه که در تشکیل وزارت معارف و شورای عالی آن در انجمن خصوصی با ملاحظات لازم فقط بفارسی نوشته شده خوانده میشود خلاصه مطالبش برای اروپائیان ترجمه شده مقرر میگردد آن کتابچه را هم بصبح همایون برسانند بعد از آن از طرف وزارت معارف تکلیف مکاتب ملی و حقوق و حدود آنها معین گردد و از تجاوزات جلوگیری شود. در این مجلس نگارنده با دکتر شنید در موضوع آلیانس فرانسه که در تهران تأسیس شده بی آنکه مصالح تعلیمی ابتدائی مملکت در آنجا رعایت شده صحبت طولانی نموده بالاخره بر او مدلل میدارم که اروپائیان در اظهار انسانیت پروری که مینمایند چندان صادق نمیشوند زیرا در میان ملت های دیگر غیر از منافع خصوصی خود هیچ چیز را رعایت نمیکند در هنگام تفرقه مجلس مهندس الممالك صورت مرا میبوسد و از مذاکراتی که با دکتر مزبور شده اظهار امتنان میکند.

در آخر این مجلس از مدارس متوسطه و عالی صحبت بمیان میآید و مقرر میشود در هر رشته از علوم جمعی از علمای آن فن انجمن کرده کتابهای لازم را بنویسند. اعضای انجمن طب و هندسه و ریاضیات معین میشوند ترتیب انجمن برای فارسی و عربی و ادبیات هم بمهده نگارنده مقرر میگردد.

نگارنده بوزیر علوم تأکید میکند کتابچه آخر را بصبح همایون رسانیده تکلیف مدارس ملی و مباشرین آنها را معین نماید بلکه از فشار بار زحمت حالی و مالی مدارس که بردوش نگارنده است اندکی کاسته شود ولی باز مدتی تأخیر میشود و کاری انجام نمیکیرد قدمی رو باصلاح و جلوگیری از فساد که تولید شده برداشته نمیشود خصوصاً که در این ایام مذاکره استقرار نازدهمی از دولت روس بمبلغ هشت میلیون

نومنان بمیان آمده حواس دولتیان مصروف استقراض مزبور است و بیفاصله بعد از بدست آمدن وجوه استقراضی شاه و جمعی از درباریان مصمم مسافرت با اروپا میگردند تا وجوه استقراضی را بمصارف غیر لازم برسانند و بعد از چند روز روانه میشوند.

نگارنده میبیند کسانی که باید مرا مساعدت نمایند رفتند و چند ماه اصلاح کار معارف بتعویق افتاده از طرف دیگر در افواه دوست و دشمن معارف جدید افتاد که مجلس کردند وزرا، و امرای مملکت جمع شدند دستور برای وزارت معارف نوشتند بصبح همایون رسید شورای عالی معارف انتخاب کردند برای مدارس نظامنامه مرتب ساختند برای هر کس حقوق و حدود معین کردند و هیچ تأثیر خارجی ننموده مختصر تغییر هم در هرج و مرج اوضاع معارف حاصل نگشت در اینحال تنها کاری که از من ساخته شد این بود که کتابچه موشح بدستخط همایون را که بطبع رسیده نسخ آنرا از وزیر علوم گرفته انتشار بدهم نشر کتابچه مزبور که توجه شاه و دولت را بمعارف جدید ثابت میکند و بوزارت علوم و شورای عالی آن و بمعارف جدید رسمیت میدهد طرفداران معارف را خشنود و بدخواهان را دلتنگ میسازد بی آنکه تأثیر فعلی بر آن مرتب شده باشد.

مفتاح الملك باز بکار خود مداومت میدهد در وجوه معارفی چه عایدات مدارس که با مر بوط است وجه اعانه ماهی یا صد تومان دولت هر تصرف میخواهد میکند وجوه اعانه اگر از خارج میرسد بدست آنها افتاده بمر مصرف میخواهند میرسانند و با اینوصف در رساندن حقوق معلمین و اجزای مدارس کوتاهی میشود و همه بسدا در آمده اند. گاهی بخیال میافتم با آنحوزه طرفیت کرده نگذارم میدان کوچک معارف تازه جولانگاه افکار طمعکاران بشود گاهی اندیشه میکنم که باید دست نگاهداشت تا شاه و همراهانش از فرنگ مراجعت نمایند اگر دیدم بتوسعه دادن معارف و انتظام امور آن علاقمند شده اند در این صورت آنها بوجود من محتاج تر خواهند بود تا من بآنها را اگر غافل رفته باشند و غافل برگردند و اوضاع مدارس و معارف بهمین هرج و مرج که هست باقی بماند و یا بدتر بشود که هر چه گرفتاری من سبکتر باشد بهتر خواهد بود ولی مخارج زیاد چند مدرسه که اداره نمودن آنها بهمده من است با تنگدستی

شدید که دارم مرا و امیدارد که دست از کوشش باز نداشته آرام تشبیم این است که روز بیست و سیم ربیع الثانی ۱۳۲۰ در امتحان آخر سال سیم مدرسه سیلسی بامیرزا نصرالله خان مشیرالدوله مذاکره نموده قرار میگذاریم در یک مجلس طولانی صحبت داشته بلکه برای استخلاص خود چاره می بیندیشم در این مجلس بشیرالدوله میگوید اگر مجدی بنا کنید که مردم در آن نماز بخوانند و ببینید که شبها دزدان در آن بنا جمع شده مال دزدی را تقسیم مینمایند چه خواهید کرد در آن مسجد را میندید یا خیر میگوید البته میندم میگویم منهم نسبت ببعضی از مدارس جدید همین گرفتار را دارم مثلاً مدرسه شرف که فقط برای اولاد فقرا تأسیس شده اولاد ملکها و دوله ها و سلطنه ها چرا در آن از درشکه ها و کالسکه ها پیاده شده حق فقرا را غصب مینمایند جمع و خرج معارف چرا بصورت ناصحیح با حیف و میلها که دارد بطور رسمی طبع و نشر میگرد و شما هم مینید و بروی خود نمیآورد آقای مشیرالدوله من مشیرالدوله وزیر خارجه یش از شما متعدد دیده ام همه مردند و رفتند نه مشیرالدوله بودن نه وزارت خارجه توانسته نام آنها را باقی نگاهدارد و من و شما هم هر دو خواهیم رفت اگر خواهیم نام نیک ما باقی بماند باید اثری از خود بگذاریم وجه اثر بهتر از اصلاح کار معارف این مملکت خواهد بود.

مشیرالدوله از من میرسد کجای حساب معارف که نشر شده اشتباه دارد صورت جمع و خرج معارف را که در روزنامه تربیت طبع نموده اند با ارااه میدهم و تقبلاتی را که در آن شده حالی میکنم تصدیق و تعجب میکند و بالاخره جواب میدهد شما پنج سال است زحمت کشیده صبر کرده اید پنج سال و دو ماه باشد شاه مراجعت کند قراقاطمی در اصلاح کار معارف خواهیم داد که آسوده خاطر گردید.

در آخر این مجلس از مشیرالدوله میخواهم مفتشی برای مدارس تعیین کنند که لا اقل از حقایق احوال و از غرض رانها و حیف و میلها که میشود آگاه گردند این پیشنهاد پذیرفته میشود بی آنکه صورت خارجی پیدا کند.

بلی یکسال است از طرف دولت برای معارف قانون و نظامنامه نوشته شده و هنوز يك فصل آن جاری نگشته روز بروز بر اغتشاش کار مدارس افزوده میشود و از

اغراض شخصی اشخاص بوالهوس که جز استفاده‌های ملای مقصدی ندارند جلوگیری نمیشود همه انتظار میکشند شاه و رجال دولت از اروپا مراجعت نمایند و دیدن اوضاع حیرت‌انگیز اروپا اینقدر مؤثر شده باشد که بچهار مدرسه کوچک ابتدائی نوس خود اهمیت داده نواقص آنها را برطرف سازند ولی باید دانست که مسافرین فرنگ ما در اروپا جز با آنچه مطبوع طبع حیوانی آنها بوده است چیزی نگاه نکرده‌اند.

خلاصه روز بیست و نهم رجب ۱۳۲۰ موکب همایون از سفر مراجعت مینماید و با اینکه سال گذشته بشاکردان مدارس که باستقبال رفته بودند توجیهی نشده بود و معارفیان از این بابت دلشک هستند دعوت وزیر علوم را برای فرستادن شاگردان مدارس باستقبال از روی ناچاری میپذیرند و شاگردان که عدد آنها امسال بیش از پلاست در خیابان باب همایون صف کشیده انتظار ورود موکب ملوکانه را میکشند در اینحال بواسطه بی‌انتظامی امور تشریفات سوارهای کشیکخانه و حشیانه بآن محل وارد شده صفوف شاگردان را طوری متفرق می‌سازند که بعضی از آنها بنخطر مرگ نزدیک میشوند و رؤسای مدارس بزحمت زیاد اطفال مردم را بمدرسه‌ها برمیگردانند این طلیعه ناگوار که در ورود شاه بمعارف و معارفیان آشکار میشود همه را بیش از پیش افسرده می‌سازد.

بعد از چند روز نکارنده برای اینکه افکار شاه و درباریان را راجع بمعارف بعد از مراجعت از سفر بهتر بدانم يك ملاقات خصوصی از مشیرالدوله مینمایم مشیرالدوله در این مجلس بلازعه می‌دهد که بزودی در کار اصلاح معارف و مدارس اقدام مؤثری بنماید ولی پیداست که هنوز از افکار تازه‌وارد هادرست اطلاع ندارد بلز بعد از چند روز زیاد آوری مینمایم جواب می‌آورند این مطالب بوزارتخارجیه مربوط نیست با وزیر علوم صحبت بدارید از این جواب فهمیده میشود که دولتیان در صدد اصلاح معارف نمی‌باشند و از این سفر برای معارف پسر و هان ارمغان نیکومی نیاورده‌اند در این ایام حاج حسین آقای امین‌الضرب از فرنگ مراجعت مینماید از نکارنده میرسد از دوندگی در کار معارف خسته نشده اید از قرائت خانه عمومی باز کردن و ترجمه و تألیف کتاب نمودن پشیمان نگشته اید مینماید مملکت اقتضا ندارد مینماید هر چه میکوشید نتیجه نمی‌گیرید

آیا باز هم شما در بیس التجار (عمو زاده) بر من ابراد میگیرید که چرا در اینکارها آن اقدام که باید بکنم نمیکنم ملامتهای حاج معزی الیه در من اثری نمیکند و باو میگویم اول و آخر اگر این مملکت راه نجاتی داشته باشد از مدرسه خواهد بود دبس و هم در این ایام مخبر السلطنه از سفر اروپا مراجعت مینماید و او را در حال ناامیدی از پیشرفت کار معارف میبینم با این حال نگارنده در سایه خوشبینی ذاتی که دایم بعملیات خود مداومت داده در نهایت تنگدستی مدارس خود را با هر مشقتی که داشته باشد راه میرم و باز مخبر السلطنه را حاضر مینمایم با تائبك اعظم و با مشیر الدوله و با نیرالملک وزیر علوم صحبت بدارد بلکه حاضر شوند قدیمی رو با اصلاح مدارس و معارف بردارند و قانونی که گذاشته شده بموقع اجرا گذارده شود در این احوال اوضاع چهار مدرسه که بیشتر مربوط بوزارت معارف است علمیه ، افتتاحیه و شرف و مظفریه بواسطه نرسیدن وجه اعانه دولتی بآنها از مدارس ملی بدتر و فریاد و فغان بیچارگی و درماندگی اعضا و معلمین مدارس مزبور بلند شده کار بجایی میرسد که از روی بیچارگی مصمم میشوند اجماعاً در یکی از سفارتخانه های خارجه پناهنده شوند در اینحال نگارنده مشیر الدوله را از تصمیم معلمین و اجزای مدارس آگاه ساخته بر مسامحه می که از طرف دولت در ادای حقوق معارفیان پریشان روزگار شده و میشود سخت ملامت مینماید اتفاقاً اوضاع سیاست وقت طوری است که نمیبخواهند از جانی صدائی بلند شود چه رسد که بگذارند جمعی از معلمین و اجزای معارف در سفارتخانه اجنبی تحصن یابند و در نتیجه مشیر الدوله معلمین را جمع کرده چند هزار تومن حقوق عقب افتاده آنها رامیدهند و هم شش هزار تومن اعانه دولتی که سه هزار تومانش از خزانه دولت داده میشود و سه هزار تومن دیگر را باید اعانه جمع کنند و جمع نمیشود مقرر میگردد همه از خزانه دولت داده شود . مخبر السلطنه هم مأمور میگردد وزیر علوم را در اجزای امور مدارس مساعدت نماید مخبر السلطنه نگارنده را میطلبد و در اصلاح کار معارف همدست میشوند و تصمیم گرفته میشود بشرح ذیل کارمدارسی را که تا این تاریخ موجود است اصلاح نمایم اولاً عنوان دولتی و ملتی را از سر مدارس برداشته همه در تحت امر وزارت معارف یک ترتیب اداره شود .

تأباً مدرسه شرف مجانی که قسمت مهم وجوه معارفی دولتی صرف آنجا میشود منحل شده شاگردان مجانی آن بمدارس متوسطه و ابتدائی دیگر فرستاده شوند .
 ثالثاً عایدات هر مدرسه از متوسطه و ابتدائی معین شود و معلوم گردد کسر آنها با رعایت شاگردان مجانی که بآنجا فرستاده شده چقدر است کسور مزبور از مبلغ ششزار تومان درجه دولتی پرداخته گردد .

پس از این تصمیم مشیرالدوله بتقاضای نگارنده وزیر علوم و مخیر السلطنه رادر منزل خود دعوت مینماید که با حضور نگارنده قرار اجرای نظامنامه دولتی را بگذارند روز شنبه ۲۸ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۰ این مجلس در خانه مشیرالدوله منعقد میگردد باینکه نیرالملک وزیر علوم میخواهد این مجلس را بکله گذاری از دولت بگذراند که چرا بدارالفنون بی اعتنائی میشود بودجه دارالفنون که در موقع ارزانی همه چیز بسته شده حالا دیگر وفانمیکند و باید بر بودجه آن افزود ولی مشیرالدوله سخت گیری نموده اصرار میکند که وزیر علوم با معاونت مخیر السلطنه باصلاح کار مدارس جدید و اجرای نظامنامه آنها اقدام نماید و بعد بکله گذاری پیردازد بعد از این مجلس مقرر میشود مخیر السلطنه و رضاقلی خان پسر وزیر علوم و نگارنده باصلاح مدارس شروع نماییم .

روز یکشنبه ۲۹ ذی الحجة ۱۳۲۰ این هیئت بمدرسه شرف مجانی رفته آنجا را یکی از مدارس شهریه بگیر نموده شاگردان بی بضاعتش را بمدارس دیگر سرشکن مینماید و مدرسه شرف مجانی بهم میخورد و بعد از آن باصلاح مدرسه افتتاحیه میردازد افتتاحیه بعد از استعفای مفتاح الملک میباید برهم خورده باشد ولی چون از وجوه دولتی مبلغی بآنجا میرسد وزیر علوم صورتی از آنرا محفوظ نگاه میدارد ریاستش را بمیرزا علی اصغر خان ملک الشعراء میدهد میرزا حسنخان منطق الملک ناظم آن مدرسه میگردد چون ملک الشعراء مرد صادق ساکنی است ناظم زبردست مدرسه کارها را در تحت اختیارات خود در آورده عایدات و پولی که دوات میدهد محل معانی اشخاص میگردد با حفظ صورتی از مدرسه .

مدرسه افتتاحیه با معدودی شاگرد و دوسه نفر معلم بی درس و بی ترتیب دیده

میشود و هیئت مصمم میگرد آنجارا بایکی ازمدارس آن محل یکی نموده يكمدرسه صحیح تشکیل دهد پس از نه روز دیگر باتفاق مخیرالسلطنه بمدرسه مظفریه رفته این مدرسه در اینوقت پیش از شصت نفر شاگرد ندارد درس و نظم قابلی هم در آن دیده نمیشود فقط چون نام شاه بر سر آنت مدیر آن میخواهد از این نام استفاده کرده آنجارا یکی ازمدارس متوسطه محسوب بدانند و مذاکره میشود که مدرسه مظفریه محل خود را تغییر داده در نقطه می از شهر که از روی نقشه برای يك مدرسه متوسطه در نظر گرفته شده است قرار بگیرد و یکی ازمدارس دیگر بآن منضم گردد بلکه بشود باحترام نام شاه آنجا هم متوسطه بوده باشد مدرسه مظفریه جای خود را تغییر میدهد و کاری از پیش نمیرد و بالاخره منحل شده نام او با شرف توأم گشته در جای مدرسه افتتاحیه که نامش محو میشود يك مدرسه متوسطه بنام شرف مظفری تأسیس میگردد و یکی از چهارمدرسه دولتی علمی میشود که کر آن از وجوه دولتی پرداخته میگردد .

دوم در این روز باتفاق مخیرالسلطنه بمدرسه ادب میر ویم مدرسه ادب چنانکه از پیش گفته شد در محله جالیدان در یکی از عمارتهای صاحب دیوان تأسیس گشته و هنوز در محل خود باقی است و از روی نقشه تهران در همین محل باید يك مدرسه متوسطه بوده باشد و این مدرسه صلاحیتش برای متوسطه شدن محرز گشته است . مدرسه ادب در اینوقت قریب دویست نفر شاگرد دارد و کلاس هفت دایر نموده است که جز در مدرسه علمیه در دیگر مدارس جدید هنوز کلاس هفت وجود ندارد . مخیرالسلطنه درس و نظم مدرسه ادب را پسند کرده میگوید این مدرسه از نظر نظم و ترتیب از مدرسه علمیه (که در تحت نظر خودش اداره میشود) بهتر است و تصمیم گرفته میشود که مدرسه ادب متوسطه دولتی گردد یعنی کسر مخارج آن از وجوه دولتی پرداخته شود .

اما در شرف چنانکه گفتم نامش بضمیمه نام مظفری بر مدرسه افتتاحیه محو شده گذارده میشود و انابه اش بایک عدد از شاگردان آن تسلیم مدرسه دانش شده بنام نرون یکی ازمدارس متوسطه دولتی میگردد و بمناسبت وقوع آن مدرسه در

محلّه بازار تهران بآن مؤسسه این نام گذارده میشود که بعد شاید مدرسه تجارت بشود. انجمن معارف چون میخواهد با اصلاحات مدارس شروع نماید مدیران مدارس ملی را طلبیده بآنها میگوید اکنون غیر از مدرسه سادات و خیریه و دبستان دانش که هر کدام اختصاصاتی دارد یازده مدرسه جدید در تهران موجود است که چهارمدرسه علمیه و افتتاحیه و شرف و مظفریه جمع و خرجش بعهده وزارت معارف است و دولتی نامیده میشود و هفت مدرسه که رشديه و ادب و قدسیه و کمالیه و خرد و دانش و اسلام باشد مدارس ملی گفته میشوند میخواهیم عنوان دولتی و ملتی را از سرمدارس برداشته آنها را در تحت يك نظم و ترتیب در آورده چهار مدرسه از میان آنها برگزیده در چهار نقطه شهر تهران بنام علمیه یا متوسطه دایر نموده کسر هر يك را از وجوه دولتی بدهیم و باقی مدارس هر کدام نظامنامه وزارت معارف را پذیرفتند در حدود ابتدایی بماتند و هر کدام از آنها که کاملاً در تحت دستور انجمن معارف در آمدند از وجوه دولتی مختصر اعانه بآن داده شود و هر کدام پذیرفتند از انجمن معارف توقع مساعدت نداشته باشند و در این صورت وزارت معارف اعلان خواهد کرد که مدارس صحیح که در تحت نظر انجمن معارف دایر است مدرسی است که نام برده میشود و غیر از اینها اگر مدرسه می باشد در حکم مکتبخانههای سر گذرها خواهد بود حالا هر کدام حاضرید این ترتیب را بپذیرید بشما داخل مذاکره شده قرار می که لازم است بگذاریم مدیران مدارس ملی استعمال میکنند که نظامنامه را بدقت مطالعه کرده بعد جواب بدهند .

نگارنده در این وقت چهار مدرسه را بطور خصوصی اداره میکند یکی مدرسه سادات است که ترتیب مخصوص دارد و کارش مربوط باینکارهائست دوم مدرسه ادب است که بحال کنونی آن اشاره شد .

سیم دبستان دانش که باز دفتر مخصوص دارد چهارم مدرسه کمالیه که بشرکت نگارنده تأسیس شده امور داخلیش بامر تفضی خان مدیر است و کارهای اساسی آن با نگارنده چون تمام ترتیبات جدید انجمن معارف و اصلاحاتی که در نظر است بعضی و کوشش نگارنده و بعضی اقدام مخبر السلطنه میشود نگارنده سبقت جسته مدرسه ادب را بشرط آنکه امور اداری آن با خودم باشد واگذار بانجمن مینمایم و در تحت

تنظیم وزارت معارف در میاوردم وزارت معارف هم قبول میکند کسر آنجا را پردازد و هم قبول میکنم مدرسه کمالیه یکی از مدارس ابتدایی باشد که نظامنامه وزارت معارف را بپذیرد و مبلغی وجه اعانه بگیرد و انجمن قبول نموده مختصر اعطایه بآنجا داده میشود. بعد از چند روز حاج میرزا حسن مدیر رشديه قبول میکند مدرسه اش در حدود ابتدایی و تابع انتظامات جدید بوده باشد و اعانه از دولت بگیرد.

میرزا محمدخان مدیر دانش میپذیرد مدرسه دانش را بانجمن معارف رسمی واگذار نموده بهر صورت صلاح میدادند آنجا را اصلاح نمایند این است که بواسطه لیاقت ذاتی مدبر مزبور انجمن معارف چنانکه نوشته شد کار آن مؤسسه را منظم کرده کار اداره کردن آنرا بخود میرزا محمدخان میپارد مدرسه خرد و قصبه که مدیر اولی میرزا عبدالرزاق خان مهندس است و مدیر دومی آقا میرزا ابراهیم سعیدالعلماء بحال خود میمانند و جزو انجمن نمیشوند.

و اما مدرسه اسلام. بواسطه آنکه مؤسس آقا میرزا سید محمد طباطبائی است و خود را فوق انجمن تصور میکند هر قدر از طرف انجمن کوشش میشود که قبول کند اصلاحاتی در آنجا بشود نمیپذیرد و بالاخره اعانه از طرف دولت گرفته بحال خود باقی میماند.

و باید دانست که بعضی مدارس ابتدایی کوچک هم از طرف اشخاص بر ضد مدارس دیگر تأسیس شده از قبیل شریعت و ایمان و غیره که محل توجه نمیباشند مگر برای جلوگیری از ستمکاری آنها نسبت بدیگران باین ترتیب کار مدارس سر و صورتی گرفته مدارس متوسطه هر يك عایدات خود را جمع آوری نموده خود خرج مینمایند و کسری که دارند از وزارت معارف دریافت میدارند.

نگارنده سعی میکند که انجمن معارف صندوق مرتبی دائر کرده تمام عایدات مدارس در آن تمرکز یابد و خرج مدارس چهارگانه متوسطه و اعانه مدارس دیگر از آن صندوق پرداخته شود ولی نمیتواند اکثریت انجمن و رأی وزیر علوم را تحصیل نماید و صورت نمیکرد.

بهر صورت وقوع این اصلاحات و برداشته شدن بار ادای کسر مدرسه ادب در

هرماه ازدوش نگارنده ورسیدن مختصر اعانه بمدسه کماله اندکی موجب آسایش خاطر شده بعد از پنج سال زحمت و خسارت تحمل ناپذیر میتوانم نفسی کشیده ساعتی استراحت نمایم .

واما انجمن معارف - انجمن معارف که بنام شورای عالی معارف نامیده میشود تا این وقت در منزل نیرالملک وزیر علوم منعقد میگردد از این وقت که انجمن اداری معارف تا يك اندازه موفق میشود از هرج و مرج مدارس جلوگیری کند و مدارس را از متوسطه و ابتدائی در تحت نظم و ترتیب واحد در آورده از روی يك دستور دایر سازد و از تدبیرات اشخاص طماع که بضدیت بامدارس دیگران مدسه دار شده اند تا يك حد جلوگیری کند حیثیت شورای عالی معارف زیاد میشود و احتیاج خود را يك مکان ثابت احساس مینماید که دفاتر و اسناد را در آن جمع نموده جلسات رسمیش در آن مکان دایر گردد و برای اینکار کتابخانه قدیم دارالفنون که در زاویه مابین دارالفنون و مدرسه نظام واقع است انتخاب شده اثاثیه مختصری برای آن محل تهیه دیده میشود روز سه شنبه هشتم جمادی الثانیة ۱۳۲۱ شورای عالی معارف در دارالفنون منعقد میگردد شرح حال دارالفنون و اوضاع معارف را در فصل ۴۳ خواهید خواند اینک فصلی از اوضاع مملکت و احوال خانواده باید نکاشت .

فصل چهل و دوم

اوضاع مملکت و احوال خانواده و نفقت جنوب

در این ایام رقابت روس و انگلیس در این مملکت شدت میکند و موجب بدبختیهای گوناگون میگردد .

شرح واقعه آنکه قرضه های بی دریی ایران از دولت روس نفوذ آن دولت را در سر تاسر مملکت بر زیادت کرده کلر بجائی میرسد که کارکنان روس در ایران مانند قشون فاتحی در يك ملت مغلوب رفتار میکنند و روز بروز بر طلبات خود از دولت و بر مداخلات خویش در امور مملکت میفزایند .

میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم هم جانب آنها را نگاه میدارد چونکه بمساعدت آنها میرزا علیخان امین الدوله صدراعظم حریف وی از میان رفته و رقیب روسها یعنی انگلیسیان هم نظر خوبی بلانداوند در این صورت ناچار است روسها را از خود راضی نگاهدارد و این اوضاع موجب نگرانی شدید انگلیسیان میشود .

انگلیسیان میبینند از دیادند روس بواسطه قرضه هایی است که بایران داده اند آنها هم حاضرند بایران قرضی بدهند و از رقیب خود عقب نیفتند ولی روسها از پیش این راه را بروی آنها بسته اند چه در ضمن شرایط استقرائش قید شده است تا وقتی که دولت ایران قرض خود را بروس ادا نکرده باشد نتواند از هیچ دولت دیگر استقرائش نماید بیچاره ایرانیان هم ناچار بوده اند این شرط استقلال شکن را بپذیرند .

با وجود این انگلیسیان بعنوانهای مختلف قرضهای كوچك دستی بدولت میدهند و ایرانیان هم برای اسكات آنها قبول میکنند و بعلاوه در مقابل امتیازاتی که روسها میگیرند آنها هم از دولت تقاضائی مینمایند و بزرگتر موقعیتی که حاصل میکنند گرفتن امتیاز نفت جنوب است که معروف است بامتیاز دارسی انگلیسیان بقدری با رغبت بگرفتن این امتیاز اقدام مینمایند که از دادن سهای هم بواسطه های گذراندن آن از ایرانیان مخصوصاً از رجال مهم دریغ نمیدارند .

یاد دارم چند سال پیش با یکی از صاحب منصبان انگلیسی در تهران صحبت میداشتم و میرسیدم انگلیسیان چرا در این مملکت میدان را پیوسته برای روسها خالی میکذارند جواب داد در لندن دو سیاست مختلف راجع بایران هست یکی آنکه باید بهر قیمت باشد سیاست انگلیس در داخله ایران قوت داشته باشد و از تجاوزات روس در تمام مملکت جلوگیری شود دسته دیگر میگویند سیاست انگلیس در ایران در خود مملکت موضوعیت ندارد بلکه برای جلوگیری کردن از تجاوزات روس است بر حداث هندوستان هر وقت دیدیم این موضوع خواست صورت خارجی حاصل کند در محل خود جلوگیری خواهیم کرد و لازم نخواهد بود همه وقت بدون ضرورت مبلغی پول صرف حفظ پلیتیک دولت در داخله ایران بشود مدتی بود طرفداران سیاست دوم روی کار بودند از این جهت سیاست ما در داخله ایران ضعیف شد اکنون اوضاع

اندن تغییر کرده دست مخالف آنها روی کار آمده‌اند سیاست ما هم در ایران تغییر کرده است و بزودی آثارش مشاهده خواهد شد.

بدیهی است دولت انگلیس در موقع تغییر سیاست خود برای پیشرفت مقصد خویش به‌تمام وسائل توسل خواهد جست و مهم‌ترین آن وسائل جلب قلب میرزا علی‌اصغر خان اتابک اعظم است بدوی خود و با کوتاه نمودن دست او از کار مملکت داری چون اولی بواسطه بست و بند محکمی که اتابک با روسها دارد صورت پذیر نیست ناچار بیرهمزدن کار جدارت او میبردازند و برای حصول این مقصود تمام عوامل کار آمد خود را در سر تنسار ایران و در عراق عرب بواسطه نفوذ و قدرت روحانیان شیعه مذهب بکار می‌نندازند و از صرف نمودن پول هم دریغ نمیکنند چنانکه ذیلاً ببعضی اقدامات آنها اشاره میشود.

عوامل انگلیس در عراق عرب و امیدارند از طرف حجج اسلام اعتراض‌هایی بدولت نوشته شود مشتمل بر سه مطلب اول آنکه وجوه استقراضی از روس بچه مصرف رسیده است و چرا صورت خرج آنرا بملت ارائه نمیدهند تا معلوم باشد حیف و میلی نشده و در راه مصالح مملکت صرف شده است دوم از شیوع منہیات شرعیه و تظاهر بارتکاب فروش و استعمال مسکرات چرا دولت جلوگیری نمینماید سیم طایفه بابی در ایران چرا تظاهر نموده از اظهار عقاید خود باک ندارند و دولت چرا از آنها جلوگیری نمینماید.

و اینجا باید دانست که در زیاد شدن نفوذ روس در ایران بواسطه استقراضی که شده بر تظاهرات فرقه بابی افزوده شده است چونکه این طایفه مستظهرند بر کزی که در عشق آباد دارند و روسها از آن مرکز حمایت میکنند و مقاصد سیاسی خود را تا آنجا که بتوانند بدست بهائیان که آنها را بهر وسیله بوده است در دوائر دولتی جا داده‌اند اجرا مینمایند آنها هم تکیه گاه قوی برای خود دارند و از هر گونه تظاهر خودداری ندارند بدیهی است انگلیسیان حالا که میخواهند سیاست از دست رفته خود را در داخله مملکت دوباره بدست بیاورند یکی از وسائل آن گرفتن حربه‌های سبلی است که در دست رقیب زورمند خویش مشاهده مینمایند و این حربه یعنی بکار انداختن

طایفه بهایی که در اغلب دوائر دولتی مصدکار هستند از حربہ های مؤثری است که انگلیسیان ناچارند آن را در دست دشمن نگذارند و بلکه اگر بتوانند بدست خود گرفته از آن استفاده نمایند.

از این نقطه نظر سیاست انگلیس اقتضا میکند که این طایفه را هم گوشمالی داده از تظاهرات آنها جلوگیری شود شاید باین وسیله بجانب انگلیسیان متمایل گردند. این سیاست توأم میشود باینکه سیاست ظاهر سازی که دولت اختیار میکند و آن این است که دولتیان نهایت اجتناب دارند که مسئله صورت خراج خواستن رؤسای روحانی از قرصه های از روس شده تعقیب گردد زیرا که نمیتوانند بگونه بیشتر این وجوه بمصرف لہو و لعب در داخله و در اروپا رسیده است و از طرفی هم نمیتوانند جواب قانع کننده ای بر رؤسای روحانی بدهند خصوصاً که میدانند دست اجنبی در صدور این اعتراضنامه دخالت داشته است این است که جواب میدهند از منہیات شرعیه و از تظاهرات طایفه بهایی جداً جلوگیری خواهد شد و مسئله صورت خراج وجوه استقراض شده را مکوت عنه میگذارند و بی درنگ بستن مشروبات فروشہا را در تمام مملکت بحکم و در مرکز بنظمیه دستور میدهند و تمایل دولت را بتعرض نمودن بیایہا مخصوصاً در نقاط جنوب بطور خصوصی بحکم و روحانی نمایان آشوب طلب میفہمانند و تعرض بآنها شروع میشود.

اینجا برای توضیح مطلب باید یک رشته دیگر از توسلات انگلیسیان در جلوگیری از نفوذ سیاست روس اشاره کنیم و باز بنقطه فوق الذکر بازگشت نمائیم تا معلوم شود چرا گفته شد مخصوصاً در نقاط جنوب.

انگلیسیان بعد از آنکه بزرگتر شخص ایرانی را که طرفدار سیاست آنها بود و با روسها میانه نداشت از دست دادند و نتوانستند از طرفداران خود کسی را جانشین او قرار بدهند يك دسته از درباریان را که عین الدوله و وجیه الله میرزا برادرش در رأس آنها واقع بودند در مقابل میرزا علی اسفر خان اتابک اعظم نگاهداشته آنها را در مخالفت با اتابک ترویج و تشویق میکردند اینک که سیاست آنها تفسیر کرده است برای کوتاه کردن دست اتابک از کار مملکت مخالفین او را سخت بکار واداشته و بعین الدوله

وعدۀ صدارت میدهند ازهم ازهر گونه اقدام بر ضد صدارت امین السلطان دریغ نمیکند و تصور میشود که در صدور اعتراضنامه رؤسای روحانی هم دست عین الدوله و نازکنان او داخل بوده باشد (گویند عین الدوله بعضی از ارباب جرابدار هم مانند مدیر حبل المتین با خود همراه ساخته است) و هم انگلیسیان در تمام نقاط جنوبی بمامل خود را بکار انداخته که از جمله آنهاست ظل السلطان حاکم اصفهان و پسر او جلال الدوله حاکم یزد و جمعی از خوانین بختیاری که در اصفهان و اطراف اصفهان میباشند .

ظل السلطان با انگلیسیان کاملاً مربوط است و مانند يك نوکر فرمانبردار بآنها خدمت میکند پسرش حاکم یزد هم بطریق اولی .

ظل السلطان بامیرزاعلی اصفرخان اناپاک اعظم کدورت دارد جدتی که از بدگویی نمودن علنی هم از وی مضایقه نمیکند در اینوقت که دانسته انگلیسیان میخواهند اناپاک را بردارند و هم میخواهند بهائیان را بجای خود بنشانند که کثرت سیاست روس خدمت کنند و هم دانسته که دولتیان مضایقه ندارند بلکه مایلند برای اسکان رؤسای روحانی و مسکوت عنه ماندن مسئله صورت خرج وجوه استقراضی تعرضی باین طایفه بشود و اسباب کاری هم مانند شیخ محمد تقی نجفی که شهرت خود را در طرف شدن و آزار رساندن بیابها میداند و روحانی نمایان شهرت طلبی را هم که این سیاست را تعقیب مینمایند در اصفهان و یزد در دست دارد در این صورت اصفهان و یزد بطور خصوصی محل اجرای این سیاست میشود و دولتیان مایلند سیاست تعرض بیایی فقط در جنوب مملکت باشد بدوجهت یکی آنکه نفوذ روس در حمایت نمودن از آنها در جنوب کمتر است تا در شمال و نقاط دیگر و از این جهت کمتر دچار درسر میشوند و دیگر آنکه چنانکه نوشته شد اسباب تعرض بآنها در جنوب مخصوصاً در اصفهان با سابقه هائی که دارد بیشتر فراهم است تا در نقاط دیگر بهر صورت یکمرتبه آتش فتنه بایی کشی در اصفهان و یزد بطور شدت شعله ور میگردد .

در صورتیکه در سفر دوم مظفرالدینشاه بارو با بعضی از بهائیان که تبعه انگلیس و فرانسه اند از شاه تقاضا مینمایند که همکیشان آنها در ایران آزاد بوده باشند شاه هم این وعده را بآنها داده است و شاید یکی از اسباب تجری اینطایفه اخیراً علاوه بر ارتباط

با روسها همین وعده شاه باشد که در فرنگ بآنها داده است و صورت جواب و سوال با شاه در کار آنها میان آنها منتشر شده است .

خلاصه در اصفهان ویزد يك عده از طلاب علوم دینی اشاره میشود هر کس را که تهمت یا نسبت بایگیری باز داده شده است گرفته آزار نمایند آن مردم آشوب طلب هم حدی برای عملیات خود قرار نداده از تعرض باشخاص تجاوز نموده متعرض خانواده آنها میشوند اموال آنها را ضبط مینمایند مردم بحکومت شکایت میکنند اعتنا نمیکند بلکه در اموال آنها شريك عمده محسوب میگردد .

مقارن این احوال در اصفهان یکی از بایها کتابی میدهد بصحافی که آنرا جلد نماید صحاف کتاب رامیرد نزد آقای نجفی که در رأس قضیه تعرض بیایه واقع است صاحب کتاب پنهان میگردد کسان آقای نجفی بجنبجوی او برمیآیند شخص صرافى از همسایگان صاحب کتاب بیرون آمده دست تعرض کنندگان را از کریبان خانواده صاحب کتاب کوتاه مینماید آقای نجفی جمعیت زیاد فرستاده او رامیرند و بعنوان اینکه وقتی او را مت دیده اند حد شرعی میزنند صراف حد خورده بقنصلگری روس میرود و جمعی از بایها که خود را در معرض خطر میبینند زن و مرد قریب سیصد نفر در قنصلخانه مزبور پناهنده میشوند قنصل روس پناهنده شدگان را حمایت میکند و از سفارت روس در تهران کتب تکلیف مینماید ملاها هم بتحریرك حکومت تلگراف بدولت نموده دفع و دفع بایها و برهم زدن متحصن قنصلخانه را تقاضا میکنند نه بقنصلخانه جواب صریح مساعدی میرسد و نه بروحانیان ملاها سستی کار پناهندگان را حس کرده برای اینکه شخص معین مقصر واقع نگردد میفرستند از دهات اطراف شهر رعیت بسیاری بشهر آمده اطراف قنصلخانه رامیگیرند بی آنکه کسی بقنصلخانه داخل گردد و بی در پی بر عده محاصر کنندگان افزوده میشود اجزای قنصلگری و پناهنده شدگان وحشتناك شده چون پاسی از شب میگذرد قنصل روس بمتحصنین میگوید خارج شوید کسی متعرض شما نخواهد بود متحصنین اطمینان حاصل کرده خارج میشوند اشخاصی که در کمین نشسته اند رؤسای آنها را گرفته بعضی را در راه ما بین قنصلخانه و خاله آقای نجفی بقددی میزنند که میمیرد و بعضی را نیمه جان

بخانه آقای مزبور می‌رسانند هر يك از آنها در حال مرگ در دهلیز خانه و در صحن
 حیاط می‌افتند آقای نجفی از مسجد مراجعت کرده این اشخاص را در این حال می‌بیند
 از روی آنها گذشته باندرون می‌رود و اعتنائی نمی‌نماید بعضی از ملاهای دیگر هم در صدد
 میشوند يك یا چند بایی را پیدا کرده بقتل رسانیده تا وسیله شهرت آنها در دنیا
 و رسیدن باجر و ثواب در آخرت بوده باشد از جمله دو نفر تاجر که با هم برادرند
 و یکی از آنها از انتساب باین طایفه ابائی ندارد و شخص الانامی است و دیگری تاجر
 معتبر ظاهر الصلاح می‌باشد در همسایگی یکی از روحانیان منزل دارند روحانی مزبور
 شبانه این دو برادر را بمنزل خود می‌خواند و در اطاقی حبس کرده فردا صبح رجاله
 را خبر نموده می‌گوید بایی بودن این دو برادر بر من ثابت شده و آنها را بدست مردم
 می‌دهد تا اعدام نمایند مردم دو تاجر مزبور را بی‌زار کشانیده باجوب و چماق و میل
 و تخته دکن و میل قبان هر دو را هلاک کرده بر جنازه آنها نفت ریخته آتش می‌زنند.
 پس از وقوع این واقعه وصیت نامه برادر کوچکتر که تاجر معتبر است آشکار شده
 و معلوم می‌شود او متدین بدین اسلام بوده گویند و عهده صحت این خبر بر گویندگانست
 که تاجر مزبور مبلغ هفتصد تومان از روحانی حاکم قضیه طلبکار بوده بدیوار در آن
 شب که طلبکار را در خانه خود نگاه میدارد می‌گوید سند مرا رد کن و الا ترا بکشتن
 میدهم او ابا کرده و کشته می‌شود این وقایع در اوایل ماه ربیع الاول ۱۳۲۰ واقع می‌گردد.
 در این وقت در اثر دشمنی ظل السلطان حاکم اصفهان و آقای نجفی خطر بزرگی
 بخانواده نگارنده متوجه می‌گردد شرح واقعه آنکه تاجر مقتول که حاجی محمد حسین
 نام دارد شهر بخیاط با برادر بزرگ نگارنده که مقیم اصفهان است داد و ستد داشته
 دشمنان خاندان ما باین بهانه در صدد اهانت نمودن برادرم که پاکدامن ترین روحانیان
 اصفهان و محسود اقران خود می‌باشد بر می‌آیند جمعی از مردم بی‌سروبارا تطمیع نموده
 دسته جمع در معلات اصفهان راه افتاده نسبت بخانواده ما هتّاکی می‌نمایند بخيال آنکه
 جمعیت آنها زیاد شده بتوانند بمعله احمد آباد که خانه ما در آن محل است ریخته
 برادرم را کشته خانه را بنما و خراب نمایند و لکن بچند جهت بانجام این مقصد موفق
 نمی‌گردند اول آنکه مردم اصفهان که عموماً بخانواده ما بی توجه نیستند از شرکت

نمودن در این شرارت خودداری مینمایند و چون جمعیت اشرار که اغلب رعیت‌های شرور دهات آقا نجفی و اولاد او میباشند و شهری در میان آنها بسیار کم دیده میشود باحمد آباد نزدیک میشود اگر از عده آنها کشته نشده باشد افزوده نکر دیده دویم بستگان ما مسلح شده آماده مدافعه میشوند که به آن محل هم دکان را بستن اطراف خانه ما جمع شده برای مدافعه حاضر میگرددند سوم قنول روس اتفاقاً در اینوقت در این محل بدیدن یکی از دوستانش آمده و چند نفر مسلح همراه دارد بجمعیت اشرار پیغام داده آنها را تهدید مینماید حاکم شهر و یاسایر محرکین فساد میبینند فتنه دارد بزرگ میشود میفرستند اشرار را متفرق میازند .

از تلگرافخانه اصفهان خبر این واقعه بتهران میرسد نگارنده خبردار شده بغوریت مبلغی پول تلگرافاً با اصفهان میفرستد و دستور میدهد که چون شهر آشوب است و حکومت از اشرار جلوگیری نمینماید و سائل دفاع فراهم نموده اگر خواستند تعرض نمایند تا آنجا که ممکن باشد دفاع کرده شود برادر و بستگان نگارنده هم خود را آماده مینمایند در این حال پدرم شکایت نامه مشروحی بمظفرالدین شاه نوشته جلو گیری از شرارت ظل السلطان و همدرستان او را نسبت بخانواده ما جداً تقاضا مینماید مظفرالدین شاه بعلمت بیحالی ذاتی و جبن فطری که دارد جواب پدرم را بخط میرزا محمد ختن وکیل الدوله منشی حضور و بصره خود خطاب بصدد اعظم میدهد و هر کسی این جواب خوف آمیز پادشاه را میبیند بر عقل و دانش او میخندد مضمون دستخط شاه که عین آن نیز بنظر خوانندگان میرسد از قرار ذیل است .

جناب اشرف انابك اعظم بهتر این است شفاهاً و محرمانه حالی نماید که خودش و پسرانش و آن پسر که در اصفهان است همه شان چندی بخارج بروند تا این گفتگوها بر طرف شود و صلاح آنها در اینست و بجهت حفظ علاقه آنها بکنفیری را با اصفهان فرستاده تا ضبط و ربط نموده حفظ نماید جمادی الاولی ۱۳۲۱ .

بدیعی است پس از بدیدن این دستخط ملوکانه محقق میشود که از دولت و دولتیان در مدافعه از دشمنان برای ماکلاری ساخته نیست ناچار بوسائل خصوصی در تهران و اصفهان از تعرضات اشرار جلوگیری مینمایم در این اثنا نگارنده ملاقاتی از امین السلطان

اتابك اعظم نموده باو ميگويم ظل السلطان معمم و آقا نجفي مكللا در اصفهان تاكي از دشمني نمودن با خانواده ما دست پر نميدارند تبسم کرده ميگويد شما هم كه از دفع شر آنها عاجز نميآيد .

خداوند خدای من که خدای من است و من که خدای من هستم

در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد
در این روزگار که هر کس را که بخواهد

دستخط مظفرالدینشاه

اقدامات نگارنده در تهران در حمایت از خانواده خود در اصفهان ظل السلطان و ملا نمایان اصفهان را بر آن میدارد که بوسیله همکیشان خود در تهران نگارنده را تعقیب نموده آزار برسانند خصوصاً که میدانند بواسطه اقدام نگارنده بکار مدارس جدید جمعی از معتمین تهران را با خود دشمن نموده ام شبنامه هست که بر ضد نگارنده شبها بدیوارهای تهران چسبانده میشود بدگوییهاست که در مجالس و محافل گفته و شنیده میگردد بی آنکه اندك اثر بر گفته و نوشته های مزبور مترتب گردد خلاصه در این قضیه هم خداوند خانواده ما را از شر دشمنان محفوظ میدارد اما بقیه احوال بایی

کشی در اصفهان و یزد روزی که دو نفر تاجر مزبور در اصفهان کشته میشوند بموجب دستور محرمانه مرکز حکومت اصفهان قضیه را خانه داده روحانیان را میسپارد که بهمان اندازه که واقع شده قناعت نموده دیگر دست از پا خطا ننمایند چه میترسند فتنه بالا بگیرد و از عهده جلوگیری بر نیایند و البته از روستاهای ملاحظه دارند و نمیخواهند بیش از این آنها را برنجانند .

و اما در یزد فجایع زیاد میشود تعرض بزنها و اطفال یکنه متهمین نیز ددیغ نمیدارند چنانکه شنیده میشود تعرض کنندگان اطفال شیرخوار متهمین را از گهواره در آورده دهان آنها را نزدیک شیر سمار که در حال غلیظ است برده طفل بنصورتان مادر دهان را باز کرده بجای شیر آب جوش میخورد تاجان میدهد و هم یکی از مردم یزد که پس از واقعه بتهران میآید در مقام اظهار دیانت و شجاعت برای نگارنده حکایت کرد که تاجر زاده می در همسایگی ما گفته میشد بایی است تازه عروسی کرده بود اتفاقاً به حاجتی از شهر بیرون رفت من خود را باو رسانده سرش را بریده در دستمالی پیچیده بشهر بازگشته بتازه عروسی تسلیم نمودم و هم شنیده میشود که در ربيع الاول ۱۳۲۱ در بحبوحه فتنه بایی کشی یزد در مکتبی که تازه دایر شده بمعلم متعصب نادان مکتب خبر میدهند که پدر یکی از شاگردان را بتهمت بایگیری کشتند معلم بآن طفل رو کرده میگوید الحمد لله رب العالمین که پدر ترا هم بجهنم فرستادند طفل یکنه بر خود لرزیده فریاد و فغانش بلند شده میخواهد از مکتب بیرون رفته از حال پدر پرسش نماید معلم میگوید معلوم است تو هم بایی هستی طفل را بفلک بسته مدت طولانی چوب میزند خبر بغانواده او میرسد خواهر جوانش با کمال شتاب خود را بمکتب رسانده برادر کوچک را از بر جوب در حالت بیهوشی میبند خود را بروی برادر میاندازد و مردم در اثر این هیاهو بمکتب هجوم آورده خواهر و برادر هر دو زیر دست و پای خلق کشته میشوند و از این قیل فجایع بسیار واقع میشود آری بلوی کوراست میان کوچک و بزرگ و بی گناه فرق نمیکند خصوصاً که در این قیل مواقع دشمنیها و غرض رانیها هم کار رود ای می کنند خاصه که در چشم مردم متعصب پیرایه حفظ دیانت هم بر آن بسته شود .

بالجمله انكاسيان در اينه مقدمه يك تير چندان نشان ميزند و همه كار در
مگر در بندها ميفهمانند كه حمايت روس نمي تواند آنها را نگاهداري نمايد بروسها
ميفهمانند كه آنها در ايران هر چه بخواهند ميتوانند اجرا كنند بامين السلطان حالي
ميكنند كه نبايد سياست ميانه روي را از دست بدهد بالاخره دست از تعقيب امين السلطان
بر نميدارند تا وقتي كه بتوانند دست او را از كار مملكت داري کوتاه نمايند چنانكه اعمال
آنها ميكوشند از رؤساي روحاني نجف حكم كفو و ارتداد اتابك اعظم را صادر نمايند
مسلم است رؤساي روحاني مزبور هر گز بچنين امر اقدام نمينمايند وليكن عمل مزبور
حكومي از جانب آن بزرگواران جعل کرده با گراور متعدد ساخته از نقاط مختلف
حرج جوف باكت بمعاريف ايران ميرساند صورت آن بنظر خوانندگان ميرسد .

نگارنده تصور مينمايد كه اين ورقه كه ظاهر امر و امضاي از رؤساي روحاني
مزبور ميشود در موضوع ديگر صدور بافته و سازندگان ورقه آن موضوع را محور
كرده در جاي آن اين موضوع را نوشته اند و قوت ميدهد اين تصور نگارنده را ديدن
غلطهاي لغوي و معنوي و حتى غلط نوشتن آيه شريفه كه ممكن نيست از نظر حجج اسلام
گذشته باشد و هم تصور ميكنم كه گراور و طبع اين ورقه در مصر يادركه يادربمبئي
باشد چه در عراق عرب هنوز وسائل اينكار درست مهيا نيست و باز قوت ميدهد اين
تصور را آنكه اصل اين ورقه كه بنظر خوانندگان ميرسد در جوف پاكتي بنگارنده
رسیده كه در مصر پستخانه داده شده است و اما مضمون ورقه .

بسمه نبارك و تعالي بر قاطبه اهل اسلام سيما ساكنين ايران مخفي نماند كه
تسلط كفر و استيلاي اجانب بر نفوس محترمه اسلاميه و بخشيدن حریت بفرقه ضاله
بايه خذلهم الله و اشاعه منكرات و اباعه مسكرات در ايران بعدي رسیده كه جاي
توقف و مجمل تأمل باقي نمانده و يومآقوما در تزايد و آنچه در مقام تدبير و رفع اين
عوامل هائله شديد انري نديديم و اين نيز بر مائات و محقق گرديد كه تمام اين مفاسد
منند بشخص اول دولت عليه ايران ميرزا علي اصغر خان صدر اعظم است و پادشاه اسلام
اعلي حضرت مظفر الدين شاهنشاه ايران خلد الله ملكه در نهايت دين داري و رعيت پروري
و غايت اهتمام را در حفظ حدود مسلمين داشته و دارند و تمام اين مفاسد را اين شخص

خائن ملت و دولت اسلام بر آن ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار مافی الضمیر ندیدیم لهذا بر حسب تکلیف شرعی و حفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است بخیانت ذاتی و کفر باطنی و ارتداد ملی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و عامه مؤمنین بدانند که از این بعد مس بطوبت میرزا علی اصفرخان جایز نیست و اطاعت او امر و نواهی او مثل او امر و نواهی جبت و طاغوت است و در زمره انصار یزیدین معاویه محسوب خواهد بود قوله تعالی لن یجعل الله الکافرین علی مسلمین سیلا لهم ان انشکوا الیک فقد نینا و غیبت ولینا بتاریخ یست و یکم جمادی الثانی الاحقر محمد الشرایانی الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی الاحقر محمد حسن المامقانی محل مهر فاضل شرایانی. محل مهر ملامحمد کاظم خراسانی محل مهر فاضل مامقانی الجانی نجل المرحوم المیرزا خلیل.

محل مهر حاج میرزا حسین طهرانی.

عجب تر آنکه این حربه مخالفین خارجی و داخلی امین السلطان تا از عراق عرب بمصر و هند رفته بایران برسد امین السلطان با حربه های دیگر دشمنان خود از میان رفته و این حربه نه تنها بی اثر میماند بلکه غرض رانی و اسباب چینی مخالفین او را دلیلی معظم میگردد.

بعد از انقلاب اصفهان و یزد و فجایع بایی کشی بدیهی است روسها که میداند همه مستند است به نیرنگ بازی رقیب خارجی آنها آرام نگرفته بر دولت فشار میآورند دولت هم برای اسکات آنها شیخ محمد تقی نجفی را از اصفهان بتهران تبعید مینماید شخص تبعید شده هم از اینکار دلنگ نمیباشد و از اینگونه تبعیدها ترفیع مقام و زیادتى شهرت حاصل مینماید چنانکه در دفعه دیگر بهمین عنوان از اصفهان تبعید شده بر احترام او افزوده شده است بعلاوه چون شخص عیاشی است و در تهران اسباب این کار برای او فراهم تر میشود هر چند گاه بکمر تبه دوست میدارد چندی در تهران اقامت داشته باشد. در اینوقت که آقا نجفی در تهران است حاجی میرزا هاشم امام جمعه اصفهان که دشمن دیرین خاندان ما و دست قوی یدادگری ظل السلطان است در رمضان ۱۳۲۱ از دنیا میرود و بدان میماند که دست راست ظل السلطان قطع شده باشد اما نگارنده

از شنیدن این خبر خوشحال نمیشود زیرا که میداند خوشحال شدن از مرگ دشمن دلیل ضعف نفس است خلاصه روز چهار شنبه ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ در منزل خود مشغول نوشتن وقایع هشتم که خبر میرسد میرزا علی اصغر خان انا بک اعظم از صدارت معزول گشت و عبدالمجید میرزای عین الدوله جانشین او خواهد بود و هم خبر میرسد که صدر معزول مصمم شده از راه روسیه بشرق اقصی سفر نماید و از شاه تقاضا کرده مهدیقنبلخان مخبر السلطنه مصاحبوی بوده باشد.

تأثیر مسافرت مخبر السلطنه را در کار معارف جدید در فصل بعد خواهید خواند و همچنین تأثیر عزل انا بک اعظم را .

در اینوقت که اوضاع مملکت از هر جهت درهم و برهم است و دو سیاست مختلف جنوب و شمال در زیر پرده نازکی بایکدیگر در زد و خورد میباشد انگلیسیان بیکوشند که نفوذ از دست داده خود را دوباره بدست آورند و روسها کوشش مینمایند نفوذ بدست آورده خود را از دست ندهند در فصل های بعد خواهید خواند چیزی که اینجا لازم است تذکر باشید این است که امین السلطان بالینکه پس از معزولی اول و دوباره بر کار آمدن با خلوتیان مظفر الدین شاه تا بک درجه اظهار همدردی و همرنگی مینموده با وجود این مورد رودربایستی بوده و وصله ناهمرنگ بنظر میآمده است از اینرو مختصر ملاحظه از او میشده اکنون که او میرود عین الدوله عبدالمجید میرزا که از خلوتیان قدیم و محرم همه چیز شاه است و شاه او را عینی میخواند بجای امین السلطان مینشیند اوضاع دربار را میتوان تصور کرد که بدرخانه ایام ولیعهدی مظفر الدین شاه در تبریز بی شباهت نشده باشد خدا عاقبتش را بغیر گرداند .

فصل چهل و سوم

دارالفنون تهران و گزارشات

از پیش وعده دادیم شرح حال دارالفنون تهران را در فصلی جداگانه بنویسیم اینک بوعده خود وفا مینمایم پیش از نگارش شرح حال دارالفنون بموجب تأسیس آن اشاره کنیم در اواسط قرن سیزدهم اسلامی که مراده ایرانیان با اروپاییان زیاد شد

باقضای زمان افکاری در ایران بهیچان آمده بخیال میفتند از روشنائی عمر حاضر استفاده نموده یا از ملل مترقیه تقلید و تبعیت کرده باشند اینست که درصدد برمیآیند از اروپا معلم بایران بیاورند و از ایران محصل باروپا بفرستند .

در سنه ۱۲۶۰ هـ بموجب دستخطی که از محمد شاه قاجار در هشتم میزان سال مزبور صادر میگردد يك عده شاگرد از تهران بیایس فرستاده میشود رفتن محصلین مزبور بخارج ضروره روابط فکری ایران را با اروپا مخصوصاً با فرانسه زیاد میکند تا سلطنت بنام الدین شاه میرسد از یکطرف هیهوی تمدن و ترقی غرب زیاد شده در خاطر شرقیان تأثیر شدید مینماید و در قلب ایرانیان تازه بفکر تقلید کردن از افکار اروپاییان افتاده نیز تأثیر خود را ظاهر میآورد و از طرف دیگر انقلاباتی دارد در داخله مملکت روی میدهد و خونریزیهایی بنام تغییر مذهب و غیره میشود که موجب تهییج افکار داخلی و توجه خارجیان باین مملکت میگردد و این احوال مصادف میشود با رباست شخص وطن دوست باهوش قوی الاراده ای بر امور دولت یعنی میرزا تقیخان امیر نظام که اقدامات عاقلانه آن بزرگ مرد احساسات وطن دوستی ایرانیان را نشو و نما داده روح درستکاری و معارف پروری را ترویج میکند بعدی که از تنبیر اساس سلطنت استبدادی و تأسیس مجلس قانون گذاری هم در محافل خصوصی صحبت بمیان میآید و از جمله کارهای بزرگ آن صدر عالی مقام تأسیس دارالفنون تهران است و این نام بتقلید او نیورسیت های خارج باین مؤسسه داده میشود مدرسه دارالفنون سال سیم سلطنت ناصری در سال ۱۲۶۶ هـ بنا میشود و در سال ۱۲۶۸ دایر میگردد .

برای تدبیس دروس نظام از ییاده و سواره و توپخانه و برای علوم طب جراحی فیزیک شیمی معدن شناسی ریاضیات تاریخ جغرافی نقاشی و زبانهای خرج معلمین اروپایی از فرانسوی اطریشی انگلیسی ایتالیایی جلب میشوند و جمعی از ایرانیان آشنا بزبانهای خارج در دارالفنون استخدام یافته میان معلمین اروپایی و محصلین مترجم واقع میگرددند .

دارالفنون تهران با صورت آبرومندی دایر میشود بشاگردان واجزاء لباس و ناهار میدهند دروس تمام مجانی دولت از هر جهت نهایت مساعدت را در پیشرفت کار

دارالفنون مبدول میدارد دای بات نفس بزرگ دردارالفنون هست که بواسطه نقصان تجربه دربدو تأسیس این مؤسسه عالی آن نفس درست دیده نمیشود و آن اینست که دارالفنون تأسیس میشود و علوم عالی در آن تدریس میگردد در صورتیکه محصلین مراحل تحصیلات ابتدائی و متوسطه را هنوز نیمه‌وده اند و دروس عالی دارالفنون اساس و بنیانی ندارد و فقط چیزی که نوانسته است یکمده شاگرد نیم آشنا بتحصیل دراین مؤسسه جمع آوری نماید وجود مکتبخانه‌های خصوصی درخانه اعیان و اشراف و متولین مملکت است که اولاً آنها در مکتبخانه‌های مزبور خواندن و نوشتن فرا گرفته خط و ربط و سیاقی تحصیل کرده‌اند و اینک اغلب آنها بلمر دولت در دارالفنون جمع میشوند .

اعیان و اشراف و اعیان نازپرورده خود درو بار آمده بکلی از زندگانی تحصیلی اجتماعی بیخبر مانند يك كله آهوی صحرائی در يك محوطه محدود جمع شده میخواهند آنها را در تحت نظم و ترتیب در آورند و آنها اطاعت ننموده تصور میکنند دارالفنون هم مکتبخانه خصوصی آنهاست و رؤسا و معلمین آن الله ها و معلم سرخانهای ایشان .

شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه که از شاهزادگان بزرگ بافضل ایران است بریاست دارالفنون منصوب میگردد امور داخلی آن بعهد رضاقلیخان هدایت الله باشی مفوض میشود و محمد حسینخان اسفهمانی که شخص باعرضه و دارای صفات نیکو میباشد آجودان دارالفنون میشود و برای جلوگیری از نافرمانی بزرگزادگان بلمر دولت ده نفر فرائی قرمز پوش با جوب و فلك معمولی آنعهد بدارالفنون فرستاده میشوند که اعیان و اشراف را در خلاف کار و افرایش دولتی باجوب و فلك سلطنتی تأدیب نمایند .

دارالفنون تهران در اوائیل زندگانی خود يك مانع بزرگ بر میخورد که او را از سرعت سیر باز میدارد و آن اینست که درباریان بی علم و بی خبر از اوضاع روزگار رفته رفته خاطر شاه جوان را از دارالفنون مضطرب ساخته بسا میگویند تحصیلات دارالفنون در منز محصلین تولید افکار ضد سلطنت مینماید و باینواسطه توجه باطنی شاه را از این مؤسسه کم مینماید خصوصاً که صحبت اصلاحات اساسی و محدود ساختن اختیارات سلطنت هم بیان آمده نظریات درباریان را نزد شاه تأیید مینماید در این

حال بزرگتر صاعقه محو کننده از دست اغراض جاهلانه و تحریکات خصمانه رجال نااهل خیانتکار مملکت برفرق ملک و ملت میرسد و رشته حیات امیر کبیر مؤسس و بیکانه حامی دارالفنون منقطع میگردد شرح واقعه بطور اجمال آنکه افکار بلند امیر کبیر و عملیات مشتمع او بموجب دشمن طلوس آمد بر او رجال منصوب کهنه پرست نادان و درباریان نااهل بی خرد را بر آن میدارد که خاطر شاه جوان بی تجربه را از دستور عالیمقام خویش ظنین ساخته در مقام عزل او برآیند لکن شاه بملاحظه شاهزاده خانم عزت الدوله خواهر خویش که متعلقه امیر کبیر است در اینکار تعجیل نکرده اتهام فرصت میکشد تا در سنه ۱۲۶۸ که او را معزول ساخته بکاشان میفرستد در موقعی که امیر بحمام رفته مأمور شاه با حکم اعدام امیر کبیر بحمام وارد شده او را از اراده ملوکانه آگاه میسازد و اختیار طریق اعدام را بخود او وامیکشاند امیر دستور میدهد که فتاد رگهای بازوان او را باز کرده بگذارد تلجانش با خون از بدن بیرون برود و اینکار بزمان کمی انجام گرفته پنجه خون آلود یگانه مرد وطن پرست ایران بر دیوار حمام کاشان مانند مهر بدبختی بریشانی ایران نقش مینند .

گویند در آنوقت که امیر کبیر از تهران دور میشود بمأمور نظامی دولتی که او را بکاشان میرده میگوید تصور میکردم مملکت وزیر عاقل میخواهد ولی اشتباه کرده بودم مملکت پادشاه عادل میخواهد.

خلاصه برگردیم بشرح حال دارالفنون که بعد از کوتاه شدن سایه امیر کبیر از سر مملکت عموماً و از سر دارالفنون خصوصاً باوجود بدگمانی که شاه از این مؤسسه علمی حاصل نموده و توجهی که دولتیان بسحو نمودن تمام آناری که از امیر کبیر باقیمانده دارند میباید دارالفنون بکلی از میان رفته باشد ولی بدو سبب این مؤسسه صوره برهم نمیشورد یکی آنکه شاه از خارجه ها ملاحظه دارد و نمیشواید یا نمیتواند معلمین خارجی را که همه قرارداد با دولت دارند بدون يك عذر موجه جواب بدهد و دیگر آنکه اعیان و اشراف مملکت بی برده اند که تحصیل اولاد آنها در دارالفنون بهتر و باصرفه تر است از مکتب خانهای خصوصی که در خانه های خود داشته اند. و راضی نمیشوند مؤسسه منحل گردد اینست که صورتش باقی میماند بی آنکه باقیماندن معنای آن

رعایت شده باشد دارالفنون علاوه بر اینکه مورد یمرحمی شاه و دولیان واقع است دچار بک بدبختی دیگر هم میشود که روز بروز بوسعیت دائره آن بدبختی افزوده میگردد و آن اینست که بودجه این مؤسسه از بابت حقوق معلمین و اجزاء و خرج لباس و نهار اجزاء و شاگردان در موقعی تعیین شده که ارزاق فراوان و ارزان بوده است و هرچه ارزاق گران شده در این بودجه تغییری حاصل نشده و ناچار شده اند از کمیت و کیفیت نهار و لباس مدرسه بکاهند و اعضاء و اجزاء را کم نمایند تا صورت آن محفوظ بماند و هم جمعی از اعضاء و اجزای دارالفنون که مواجب دولتی هم دارند و جمعی از دوستان آنها و دوستان دوستانشان حقوق دیوانی خود را جزو بودجه دارالفنون کرده اند که سریع الوصول تر باشد اینکار هم بر اغتشاش امر مالیه دارالفنون افزوده است .

بعد از شاهزاده اعتضادالسلطنه ریاست دارالفنون بملیقلیخان مخبرالدوله رسیده است و امور داخلی مدرسه بجمفرقلیخان نیرالملک برادر مخبرالدوله بانظامی محمد حسینخان آجودان ادیبالدوله بدیبهی است چنانکه هیچ چیز دارالفنون شباهت بدارالفنون زمان اعتضادالسلطنه ندارد اوضاع اداری و یا ریاستش هم بهمان نسبت ضعیف گردیده است با این همه نواقص و موانع که در کار دارالفنون و در پیش پای او بوده است نمیتوان گفت این مؤسسه خدمتی بمعارف مملکت ننموده است بلکه میتوان گفت موفقیت مؤسسه ملی اخیر علی الخصوص در قسمت ریاضیات در نتیجه خدمات دارالفنون میباشد زیرا که انتظامات مدارس جدید و تدریس ریاضیات در آنها بمده تربیت یافتگان دارالفنون است .

دارالفنون در طول مدت عمر خود در هر رشته از فنون اشخاصی را تربیت نموده که نسبت باوضاع و احوال مملکت وجود آنها ذی قیمت بوده و هست مانند میرزا عبدالغفار منجم و ریاضی دان میرزا محمد خان کمالالملک استاد صنایع مستظرفه ناصرالدینشاه سالی بکمرنبه بدوائر دولتی خودسرکشی میکند از جمله سالی بکروز هم بدارالفنون میرود رئیس دارالفنون مجبور است برای تشریفات ورود شاه مدرسه را تنظیف کرده اطاق پذیرائی را مزین سازد شاگردان را لباس تازه پوشاند

چند روزی پیش از ورود شاه آنها را مشق نظامی بدهد موزیک مدرسه نظام را که قسمتی از دارالفنون است برای ورود شاه آماده سازد این است که در مدت چند روز ایام سال در دارالفنون آمد و رفت و نشست و برخاست صدا و ندائی شنیده میشود و همچنین در ایام سلامهای عام که قسمتی از دارالفنون هم باید حاضر باشند جنبشی در آن مؤسسه پدیدار میگردد اکنون که چند مکتب ابتدائی بسبک جدید هم با بودجه مخصوص ضمیمه وزارت معارف شده و شورای عالی معارف رسمی که در رأس معارف جدید واقع است در یکی از عملرتهای دارالفنون منعقد میگردد آمد و شد دارالفنون بر زیادت گشته آن مؤسسه قدیم پسر و سامان مانده هم میخواهد سر و سامانی بخود بدهد خصوصاً که از کلاسهای متوسطه جدید باید شاگرد دارالفنون برود در این صورت ناگزیرند در آن مدرسه هم اصلاحاتی نموده باشند خلاصه روز سه شنبه ۸ جمادی الثانی ۱۳۲۱ خبر میکنند شورای عالی معارف در دارالفنون منعقد میگردد فضای حیاط مدرسه را باید طی کرد تا باطابق پذیرائی رسید در طی نمودن این فضا حال از این مؤسسه علمی سالخورده را در برابر نظر آورده چنان مینماید که بدبختیهای آنرا يك يك مشاهده مینمایم و هیولای ویرا مانند مریض در حال نزع میبینم.

و نباید تصور کرد که جعفر قلیخان نیرالملک وزیر علوم یا رضا قلیخان سرش رئیس دارالفنون در پیرشان عالی آن مؤسسه زیاد مقصر بوده باشند زیرا که ادلا مؤسسه می را که دولت و سلطنت بنخواهد لفظ بی معنی و صورت بی حقیقت باشد بهتر از این نمیتوان نگاهداشت خصوصاً که حقوق آنها نه تنها ماه بماه بلکه سال بسال عقب یفتند آنها هم حقوقی که بافتضای زمان و ترقی قیمت ارزاق بنصف مخارج آن وفا نمیکند.

بالجمله بصحن مدرسه وارد میشویم ناظم دارالفنون ادیب الدوله ولد محمد - حبیبخان ادیب الدوله که بتقل سامعه مبتلاست و ناظمی دارالفنون بورانت بار رسیده مرا استقبال میکند بعضی معلمین و اجزاء هم جمع میشوند در اطرافها درس قیل و قالی شنیده میشود صدای موزیکی بگوش میرسد و معلوم میگردد عبد مولود مظفر الدینشاه نزدیک است دارالفنون هم تبه رفتن سلام را مینند.

شورای عالی معارف در تحت ریاست وزیر علوم و معاونت مخبر السلطنه و عضویت

نگارنده و رضاقلیخان رئیس دارالفنون و چند تن دیگر دایر میکرد در این مجلس مقرر میشود کتابخانه قدیم دارالفنون مرکز ثابت شورای عالی معارف باشد در تحت نظر رضاقلیخان و هم در این مجلس در جایجا شدن بعضی از مدارس ملی که از روی نقشه تهران جای آنها مناسب نیست قراری داده میشود باز در این مجلس مخبر السلطنه از توجه بحال مکتبخانه های سر گذرها و وضع ناهنجار آنها صحبت میدارد که شاگردان آنها را بمدارس ملی ببرند و یا آنکه چند مکتبخانه را یکی کرده در خانه ای جمع نموده يك مکتب ابتدائی دایر کنند و نیز در این مجلس نگارنده در خصوص لزوم تأسیس مکتب دوشیزگان صحبت طولانی میدارد بی آنکه بتواند بفوریت نتیجه می بگیرد .

روزه شنبه ۱۵ جمادی الثانیه مجلس شورای عالی معارف در محل ثابت خود منعقد میگردد این مجلس قسمتی بکله گذاری و زیر علوم از دولت و قسمتی در تعقیب مذاکرات گذشته در جایجا نمودن مدارس و قسمتی بتوسط مخبر السلطنه بتشویق نمودن از وزیر علوم و بیشتر توجه کردن بحال و کار معارف میکند .

روز پنجشنبه ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۲۱ چون روز جلسه شورای عالی معارف است و مسلم شده مخبر السلطنه باتفاق انابك مافرت خواهد کرد شرحی بلانوشته از پیش آمد کار معارف که ناله دارد سر و صورتی بخود میگیرد بعد از مافرت او اظهار نگرانی مینماید و مینویسم :

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آینه تصور ماست
مخبر السلطنه جواب مینویسد :

بلی قضاست بهر نيك و بد عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست و علاوه مینماید که البته امروز جلسه شورای معارف خواهد بود منم برای وداع حاضر خواهم شد در این روز شورای عالی معارف منعقد میگردد مخبر السلطنه چند دقیقه حاضر شده بی آنکه دخالتی در کارها و یا آنکه شرکتی در صحبتی کرده باشد اسناد کارهای معارفی را تحویل داده خدا نگهدار گفته روانه میشود پس از رفتن مخبر السلطنه سکوت طولانی در مجلس حکمفرما میگردد چه عمده ناطق مجلس او بوده و نگارنده او که رفت نگارنده هم از یکطرف بواسطه مافرت دوست فعال خود

در حال تأثر است و از طرف دیگر نمیداند کدام يك از اعضای مجلس و پاچه شخص از خارج معاون وزیر علوم میشود ورشته کارهایی را که منبر السلطنه انجام میداده کی بدست خواهد گرفت .

ولی این مجلس خصوصی دارد که نمیتوان کارش را بسکوت گذرانید زیرا که برای تأسیس روزنامه معارف و نشر اخبار معارفی میرزا محمد حسینخان فروغی ذکاءالمالك را دعوت نموده ایم و برای ترتیب کتب هندسه و ریاضی حاج میرزا عبدالغفار نجم الدوله دعوت شده است و هر دو حاضر گشته اند باید تکلیف آنها را معین کرد آنها هم مانند دیگران در حال بهت هستند تنها از صورت وزیر علوم آثار بشاشت هو بداست در صورتیکه میباید بواسطه دور شدن معاون و داماد خود دلتنگ بوده باشد بلی وزیر علوم خوشحال است که شاه فرموده بعد از عزل اتابك اعظم و تشکیل دولت جدید وزراء هر يك در کار خود استقلال خواهند داشت در صورتیکه برای دولت بی قانون بی اساس و سلطنت استبدادی که معنی وزارت فقط برای شخص اول مملکت است این فرمایشات ملوکانه غیر از الفاظ فریب دهنده چیزی نخواهد بود هر چه شاه و شخص اول مملکت بخواهند میشود هر چه را نخواهند نمیشود چه وزیر مسئول باشد وجه نباشد. نگارنده در این حال متذکر میشود که خوب است از وزیر علوم تقاضا شود رضا قلیخان پسرش را معاون قرار داده رشته امور مدارس را باو بسپارد و البته بسیار مایل خواهد بود که از پسرش ترویج شده باشد و شخص خارجی هم بجای منبر السلطنه انتخاب نکردد که موی دماغ وی بوده باشد برای ما هم خوب است که بارضا قلیخان کار کنیم تا بابك شخص ناشناس که معلوم نیست با ما چه رفتار نماید رضا قلیخان هم این ترصد را دارد و حواشی جمع رسیدن باین مقام است .

خلاصه این اندیشه را فوری عملی نموده از وزیر عاوم تقاضا میکنم چند دقیقه صحبت محرمانه بداریم مطلب را باو گفته اظهار مروت میکند و میگوید بشرط آنکه همان همراهیها که با منبر السلطنه میکردید با رضا قلیخان هم بکنید باو میپارم در کارها با شما شور نماید پس از اطمینان از وزیر علوم مطلب را علنی کرده حاضرین همه همراهی میکنند و رضا قلیخان بجای منبر السلطنه منصوب میگردد در

۲۹ جمادی الثانیه ۱۳۲۱ اتابك اعظم و منبر السلطنه از تهران روانه میگردند .

بعد از رفتن منبر السلطنه صلاح دیده نمیشود که روزنامه مخصوص برای انجمن معارف تأسیس گردد و باذکار الملك صحبت میشود كمك خرجی بوی داده شده اخبار معارف را در روزنامه تربیت در ورقه جداگانه نشر نماید با نجم الدوله هم قراری در ترتیب کتب ریاضی داده میشود و این مجلس منقضى میگردد .

روز پنجشنبه دوم رجب ۱۳۲۱ مکتوبی از رضاقلیخان میرسد که امروز روز جلسه شورای عالی معارف است زودتر بیاید دستخط همایون رسیده است قرائت خواهد شد روز مزبور مجلس منعقد میگردد علاوه بر اعضای شورای عالی معارف معلمین ایرانی و فرنگی دارالفنون هم حاضر میشوند وزیر علوم بشارت فوق العاده دارد مدنی مجلس در انتظار رسیدن دستخط همایونی است بالاخره گماشته دیر الملك پرمیرزا نصرالله خان دیر الملك که وزیر رسائل است آمده باکنتی در دست دارد همه با احترام دستخط شاه سر یا ایستاده دستخط خوانده میشود حاصلش آنکه دیر الملك همانطور که وزیر علوم بوده است باز هم خواهد بود بعد از این مجلس روزی با رضا قلیخان نشسته کسر چهار مدرسه علمی را معین مینمایم که مدرسه ادب هم یکی از آنهاست و در این سال مقرر شده است کسر آنرا دولت بپردازد و اعانه بمدرسه ابتدائی کمالیه داده شود و این دو قسمت اندکی موجب آسایش خیال نگارنده میشود که یش از این آلودگی مالی بکار مدارس پیدا ننمایم خصوصاً که مذاکره میشود دولت بتدبیر قروض اساسی مدرسه ادب راهم بپردازد .

در این ایام قضیه نزاع طلاب علوم دینی تهران و مضروب واقع شدن آقا سید عبدالله بهبهانی روی میدهد شرح واقعه آنکه :

بر سر تولیت یکی از مدرسه های دینی تهران دودسته از طلاب نزاع کرده چند نفر از دو طرف مجروح میگرددند و یکطرف بخانه آقا سید عبدالله بهبهانی که از طرفداران جدی میرزا علی اصغر خان اتابك معزول است پناهنده میشوند دسته مخالف این طلاب شبانه با آقا سید عبدالله در حالیکه سواره از بر ابر جلو خان مسجد شاه میکندد برخورد

ادرا باجوب بقصد کشتن میزنند وقاطر سواری او رم کرده ادرا از میان عمر که زنده بیرون میرد.

همان شب جمعی از روحانیان و ائمه جماعت بمنزل سید رفته اجماعاً بعین الدوله که باریاست وزرا، وزارت داخله حکومت تهران راهم دارد شکایت مینمایند عین الدوله شاید بی میل نبوده است و هنی بآقا سید عبدالله برسد اینک هم موقع را مفتنم می شمارد که آب جشمی از معصین تهران که امین السلطان زیاده از حد بآنها پروبال داده بود گرفته باشد این است که جواب میدهد دولت حاضر است طلاب شرور را سیاست نماید بشرط آنکه شماها خود از آنها توسط نمایندگان آقایی ملتزم میشوند که توسط نکنند و مأمورین دولت رؤسای طلاب را از هر دو دسته گرفته شب در نظمیة محبوس میدارند و فردای آنروز همرا زنجیر بگردن در کاری ریخته با سوار نظام و میر غضب و فرائی و هیاهوی بسیار بلادی که در خارج شهر زده شده برده آنها بیک ک را در غل و زنجیر سوار استر کرده باردیبل تبعید مینمایند و بعضی از آنها را که از خانه آقا سید عبدالله باهر او در حضرت عبدالعظیم نحصن جسته اند در صحن مقدس زنجیر میکنند و هر قدر از طرف روحانیانی که در التزام عدم توسط شرکت نداشته اند توسط میشود هیچ فائده نمی بخشند این اقدام دولت موجب رعب عامه و مخصوصاً روحانیان و روحانیانی که تصور نمیکرده اند بشخص معصمی آنها طلبه بتوان اهانت کرد میکرد از طرف دیگر عموم طلاب از آقا سید عبدالله و تمام روحانیانی که التزام عدم توسط داده اند متغیر میگردند و بالاخره بمنزله اظهار قدرت و حیاتی است که از رئیس دولت حالیه میشود گرچه هنوز مقام ریاست وزرا، با صدارت را رسماً دارا نمیشود هم یکی از قضایا که موجب کدورت میان عین الدوله و آقا سید عبدالله بیبهانی میشود قضیه ایست که نگارنده راهم در مدت طولانی دچار زحمت جانی و حالی مینماید شرح قضیه آنکه مدتی است نگارنده در صدد میباشد برای مدرسه سادات مکان ملکی تهیه نمایم و صورت نمیکرد مکرر بارجال دولت در این باب صحبت میدارم و کسی مساعدت نمیکند در این ایام یکی از زنهای معروف تهران که اهل کرمان است وفات میکند بی آنکه وارثی داشته باشد خانه و مختصر اسباب خانه دارد آقا سید عبدالله میفرستد در خانهای او را مهر و موم میکنند که ضبط

نماید خبیر بحکومت تهران میرسد شاهزاده حاکم تهران و وزیر داخله نمیخواهد روحانیان باینگونه عملیات خود مداومت دهند خصوصاً از دخالت آقا سید عبدالله که با او موافقت ندارد دلتنگ است از طرف دیگر نمیخواهد خود با او طرف شود این است که بنیال میفتد اینمال را بمدرسه سادات بدهد که بفروشد و تپه منزل ملکی بنماید و تصور میکند قوت مدرسه آنهم مدرسه سادات میتواند تصرفات سیدجلوگیری نماید اینکار را میکند و بتوسط رئیس نظمیته تهران حکمی نزد نگارنده میفرستد که این اموال متعلق است بمدرسه سادات نگارنده تا اینوقت نمیداند مطلب چیست و تعجب میکند که رجال دولت بصرافت طبع درصدد تپه منزل ملکی برای مدرسه سادات برآمده باشند همینکه میفرستم تصرف نمایند قضیه کشف میشود ناچار بطور خصوصی نسبت بسید تأدب کرده از او میپرسم اگر ناراضی است صرف نظر نمایم ظاهراً اظهار ناراضی نمیکند ولی عقده می میشود در قلب او که نازنده است از تلافی نمودن و در دسر بمن رساندن صرف نظر نمینماید خوشبختانه اینمال بمدرسه سادات هم وصل نمیدهد چونکه صلاحیت ندارد باین ترتیب که متوفات طلبکار بسیار دارد و نگارنده ناچار میشود آنها را راضی نماید و بالاخره مختصری میماند که برای او واری در کرمان پیدا شده تسلیم او میکرد اما این قضیه یکی از قضایائی است که در مدت دو سال مرا دچار زحمت بسیار میکند از جمله میرزا محمد کرمانی صاحب کتب یداری ایرانین که بنظر نگارنده بهتر این بود یداری در آن کتاب بیدخواهی تعبیر میگشت با من طرف شده از هر گونه هتاک زبانی و قلمی در روزنامه نوروزی دریغ نمیدارد که چرا تقاضای او را باینکه کرمانی بوده است و اهل ولایت متوفات و از من تقاضا کرده بهره می از این مال منحوس با او بدهم نپذیرفته ام.

این شخص پیش از این از اجزای پدم بوده است و اکنون از بستگان آقا سید محمد طباطبائی و ناظم مدرسه اسلام است بهر صورت بموجب اصولی که در زندگانی اختیار کرده ام نمیتوانم از راه صحت قدم برون بگذارم و ناچار دچار اینگونه حمله ها از ارباب غرض میگردم دریغ از نقصان اخلاق.

و هم در این ایام خبر میرسد که امین الدوله میرزا علیخان از شاه رخصت یافته است

بغاك ايران بازگشت نمايد و بكيلان رسیده در لشتنا ملك خود اقلعت گزيده است. امين الدوله بعد از معزولي از صدارت ميخواست در همين ملك امرار حیات کند ولی امين السلطان راضی نشده حکم تبعید او را از خاك ايران صادر کرد امين الدوله به حجاز رفته بفقار مراجعت نموده تا اینوقت با خانواده خود در مملکت اجنسی اقلعت داشته اکنون که امين السلطان معزول میگردد امين الدوله اجازه ورود بایران یافته در گوشه ملك گیلان مقیم میگردد.

نکارنده تبریک ورود او را بضمیمه شرح گرفتاری و ابتلای خویش بکار معارف مکتوبی بوی نوشته میفرستم و در ماه رمضان ۱۳۲۱ بمضمون ذیل جواب میرسد :

شبهه نماند که در اینماه عزیز راه فیض و سعادت باز است و درهای رحمت فراز خط شریف که نعمت غیر منتظره بود چون دولت یدار بیالینم آمد راست است که بامقامات معنوی و ارتباط قلبی از طرف جنابعالی بگفتن و نوشتن محتاج نیستم و عندی سکوت و الهوی بنکام اما باز طلوع رقیمه کریمه مبلنی اثر داشت و در این ناتوانی و نقاهت که هستم خاصیت آب حیات بخشید.

از ددوران دهر و احوال زمانه نالیده اید که با آزادگان دایم بکین است.

بقول شمس المعالی قابوس هل عاندا الدهر الامن له خطر میخواستید در هدایت قوم و رفع غبارت و جهل و ارت اجداد مظاهرین باشید و از منکرین جور و زحمت نیند نصوری است محال بجناب مستطاب شریعت دار آقا دامت برکاته در انزواء و انقطاع تاسی و اقتفاء نفرمایید آنقدر ابدل که توانی بگوش.

این مردم خواه ناخواه باید آدم شوند و مسلمانی باشند از مغلوبیت کفر بجهند ننگ ایمان و اسلام و مایه خجالت شارع مقدس ارواح خانداه نشوند هر که در این راه حق قدسی بردارد با قلمی بر کاغذ بگذارد البته مأجور است خسته نشود خداوند مدد خواهد کرد.

رسیدن این مکتوب از آن شخص بزرگ، نکارنده را ب مداومت دادن بخدمت معارفی و ملی با هر قدر زحمت و خسارت که دزیر داشته باشد تشویق مینماید.

در این ایام محمد صفی خان پسر محمد حسینخان ادیب الدوله که ناظم مدرسه

علمیه و شخص درستی است بمضویت شورای عالی معارف انتخاب میشود و سمت مفتشی مدارس را هم عهده دار میگردد نگارنده و رضاقلیخان و محمد صفی خان هیئت اصلاح کننده مدارس و رسیدگی بامور معارف جدید میگرددیم مجالس عدیده با یکدیگر مینشینیم راه اصلاح مدارس را در نظر گرفته از طرف وزارت معارف بموقع اجراء میگذاریم .

شورای عالی معارف هم در هفته یکمربه در کتابخانه قدیم دارالفنون منعقد میگردد و آنچه بتواند در پیشرفت کار معارف جدید کوشش مینماید .
وهم در این ایام عین الدوله وزیراعظم میشود و دیگران ازوزراء و رجال باطاعت کامل نمودن ازادتن در می دهند .

عین الدوله بشاه وعده میدهد که تا اول سال نو خرج و دخل مملکت را مساوی ادارات دولتی را منظم و اغتشاشات داخله مملکت را رفع خواهد کرد شاه بوعده های او ابدوار شده و بدستور وی از بخشهای بیجائی که مینماید تا یک اندازه خودداری مینماید .

وزیراعظم حکام ولایات را تماماً بمرکز احضار کرده و دستورالعملها در امور مالیه و انتظامات کشوری بآنها میدهد تاچه اندازه اثر کند و تاچه پایه در اصلاحات موقبت حاصل نماید وهم در این ایام وفات ناکهانی حاج میرزا زین العابدین امام جمعه تهران داماد ناصرالدین شاه اتفاق میافتد .

امام جمعه اول روحانی شهر ایران است که از راه اروپا سفر حجاز میکند تا یک اندازه دنیا را ببیند و از اوضاع روزگار باخبر میگردد .

امام جمعه یداران و آزادیخواهان ایران را میشناسد در موقعیکه ملک خان در تهران فراموشخانه تأسیس کرده امام جمعه هم از واردین بوده چشم و گوشش باز است و اگر بعد از این سفر زندگانش بطول میانجامد ممکن بود مملکت از وجود او استفاده کند ولی اجل مهلت نمیدهد و بعد از ورود بتهران که از طرف عموم خلق نهایت اعزاز میبند بفاصله هفت روز در سن شصت و چند سالگی در شب شانزدهم ذی القعدة ۱۳۲۱ بواسطه کسالت حال بدو رود زندگی میکوید .

این شخص بواسطه اینکه جنبه دولتی و ملتی هر دو داشت و شخص خوش فطرتی بود وجودش در میان روحانیان و روحانی نمایان ایران مفتخرم شمرده میشد.

فصل چهل و چهارم

خطر جدید مدارس و نظای بمدارس قدیم

چنانکه در فصل ۴۲ نوشته شد در تعقیب قضایای فوج اصفهان دولت شیخ محمد تقی نجفی را به تهران احضار میکند آقا نجفی مدت طولانی در تهران میماند و از همراهی تجار و کسبه اصفهانی متبیم تهران استمداد نموده مجدد و منبر و ریاستی بدست آورده ضمناً بخوشگذرانی میردازد.

ظل السلطان حاکم اصفهان هم بعد از مردن امام جمعه اصفهان چون میبندد اگر آقا نجفی زود مراجعت کند بدون مانع و رقیب دائره ریاست شرعی خود را وسعت میدهد و ممکن است موی دماغ وی بشود بهر وسیله باشد اسباب طول اقامت او را در تهران فراهم میآورد و حتی آنکه بخانواده ما متوسل میگردد که برای طول توقف او اسباب چینی نمایم بی آنکه از این توسل استفاده می کرده باشد.

آقا نجفی بعد از مدتی توقف تهران میبندد مردم آن اقبالی را که او انتظار دارد باو داشته باشند ندارند و میفهمند که روح نومی در این شهر هویدا گشته که آن روح بر ضد خرافات و آخوند پرستی و مداس پروری است و تصور میکند این روح از کالبد مدارس جدید بروز کرده و یا اگر از جای دیگر هم بروز کرده باشد از مدارس جدید تقویت میشود چشم و گوش مردم بی دربی بازتر میگردد و حق دارد این تصور را بکند زیرا که چند هزار طفل که روزها در مدرسه ها درس میخوانند شبها در خانهای خود تحصیلات خویش را برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود نقل کرده رفته رفته چشم و گوش آنها هم تابک اندازه باز شده میفهمند غیر از این ویرانه بدبخت که نامش ایران است جاهای دیگر هم درد دنیا هست که همه چیزشان از ایرانیان بیشتر و بهتر است حتی خیرات و مبرات و نوع پرستی آنها که هر که بیشتر داشته باشد باهل بهشت بودن سزاوارتر است از ما افزون است و نمیشود تصور کرد که بهشت را خداوند خلق کرده

باشد برای هشتی مردم خرافت پرست که پیشوائی امثال آقا نجفی از هر دری از درهای آن بخواهند وارد کردند خصوصاً که روحانی نمایان یسواد بی علم بدعمل پول دوست و شهوت پرست را هم در میان رهبران بیشت مشاهده مینمایند و برستی عقیده آنها افزوده میگردد بدیهی است شخصی که در املاك خود و املاك مردم آنقدر مالکیت داشته باشد که بعد از اسباب چینی بسیار برای ندادن مالیات املاك خود بدولت و سرشکن نمودن مالیاتهای خود بر املاك دیگران سالی شصت هزار تومان مالیات بدولت بدهد در قرن بیستم هر قدر هم که مردم کم اداك باشند نمیتواند بآنها بگوید من اعتنا بدنیا و مال دنیا ندارم و حساب یش از پانصد تومان را نمودن نمیتوانم چنانکه مکرر شده است وقتی میخواهد بگوید هزار تومان میگوید دو پانصد تومان و خجالت نمیکشد از شنندگان چونکه باین تحمقها عادت نموده و ترك عادت موجب مرض است.

بخاطر دارم ایامی که در نجف در حوزه درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی تحصیل علوم شرعیه میکردم روزی با استاد خود در ضمن صحبت و بطور خصوصی گفتم همنام شما (بنی آقا سید کاظم یزدی که جنبه عوام فریبی داشت) بواسطه صورت حق بیجانی که بخود میدهد عوام را جمع کرده نماز جماعت مفصلی دارد در صورتیکه در نماز جماعت شما غیر معدودی از خواص طلاب کسی حاضر نمیکرد و برای ارادت مندان شما دیدن وضع این دو مجلس نماز جماعت (که یکی در صحن مقدس و دیگری در بالای مهابی کفشکن منعقد میگردد) ناگوار است استاد معظم که شخصی مبادی آداب موقر خوش لباس و پاکیزه بود جواب داد من خود این مطلب را ملفت هستم ولی دنیا ارزش ندارد که انسان برای جلب قلب عوام که نه با قبالهان اعتباریست و نه بادرشان تحقق نماید.

خلاصه آقا نجفی در این سفر دولت را بخوبی اعتنا مینماید بواسطه اینکه نمشاه با خوندهای قشری اعتقادی دارد نه شاهزاده رئیس دولت بآنها واقعی میگذارد آزاد بخواهان و اشخاص منور الفکر هم که اینگونه اشخاص عوام فریب را دوست نمیدارند عوام هم تا یکدرجه فهمیده اند که زهد و تقوی با این اندازه تمول در ایندرجه شهوترانی و عیاشی منافات دارد اینست که مثل سابق اطراف او جمع نشده و نمیشوند از طرف دیگر نگارنده

را ملاحظه میکند در تهران طرف توجه خواص شده و بواسطه خدمت بی اجر و مزد دنیایی که بازلاذ خاس و عام مینمایم عوام هم نظر مهربانی بمن دارند در صورتیکه مکرر بصرافت طبع خود و یا بتحریر حاکم اصفهان درصدد اعدام و افشای من بوده است و موفق نشده البته برادر ناگوار است خصوصاً که تصور میکند در طول اقامت او در تهران وجود نگارنده مداخلت دارد .

بالجمله بهر ملاحظه هست برای اینکه مرا آسیبی رسانده باشد و وسیله شهرتی بدست آورد و دولت را مرعوب ساخته برای همراهی با خودش حاضر نماید در ماه شعبان ۱۳۲۱ بخیل میفتد تعرضی بمدارس جدید نموده باشد و چون بتهائی نمیتواند باینکار موفق گردد خصوصاً که میبند شاه و دولتیان با مدارس جدید همراهند و روز بروز کارمدارس بالا میگیرد اینست که تدبیری بنظرش رسیده درصدد میشود از علمای نجف اشرف عربضه تلگرافی بتوسط او بشاه صادر گردد که این مدارس برای عالم دیانت مضر است امر بفرمایند آنها را منسوخ نمایند .

آقا نجفی صورت تلگرافی را که باید از طرف علمای نجف صادر گردد نوشته در حضور بعضی از خواص خود از تجار و طلاب جوف پاکت نهاده با شرحی که یکی از منسوبان خود ساکن نجف مینویسد میفرستد و تقاضا میکند که بفوریت گرجه مصلاف و مخارجی هم داشته باشد این تلگراف را باعضای رؤسای روحانی رسانده با قصد بغنائین میفرستد و از آنجا بتوسط آقا نجفی بشاه مغایره شود .

و باید دانست که اوضاع نجف و احوال اطرافیان رؤسای روحانی هم مانند سایر اوضاع و احوال مملکت منزله نیست و اشخاص طماعی در اطراف آن حوزه مقدس راه یافته باختن نوشتجات و تقلب نمودن در مهر و امضای آن ذوات مقدس جلب منفعت مینمایند و از هر گونه ییدباتی دریغ نمیدارند در اینصورت تلگرافی بامضای رؤسای روحانی مزبور آنهم بتقاضای آقا نجفی و بواسطه کسان او در نجف و با استطاعت و دست بازی که دارند چندان مشکل نیست .

خلاصه همان ساعت که این مکتوب لاک شده سفارشی از طرف آقا نجفی یتخانه تهران فرستاده میشود یکی از تجار محرم او که بمعارف هم بی علاقه نیست خبر این

واقعه را بنگارنده میدهد و میگوید چون میدانم آقا نجفی برای خدا باین کار اقدام نکرده است و بیقای مدارس جدید علاقمند هستم و اگر این تلکراف احیاناً بامضای رؤسای روحانی بشاه برسد بایودن آقا نجفی در تهران ممکن است لطمه‌ئی بمدارس برسد از این جهت بعضی خدمت بمعارف شما را مستعمر ساختم هر طور میتوانید جلوگیری نمائید که خطری متوجه معارف نورد ما نشود و اگر باور ندارید دولت بفرستد در پستخانه عین مکتوب را ملاحظه نماید و اگر این تلکراف بامضای علمای نجف رسید و بر کشت بداند از اینجا فرستاده شده است و فرستنده کی بوده و بچه مقصود بچنین کار اقدام نموده است.

نگارنده بلافاصله وزیر علوم را از قضیه مسبوق ساخته را پرتی تنظیم کرده اظهار میشود که اگر لازم میدانند امر صادر گردد در پستخانه عین مراسله و صورت تلکراف مشاهده گردد و راپرت بتوسط عین الدوله نزد شاه فرستاده شده دستخط همایون صادر میشود که باز کردن پست لازم نیست اگر این تلکراف امضاء نشد و بر نکشت که هیچ و اگر آمد وزیر علوم خدمت خود را از پیش انجام داده است.

یکماه و نیم تقریباً از این تاریخ میگذرد روزی خبر میآوردند که آقا نجفی در حضور جمعی از طلاب اظهار میدارد که علمای نجف بتوسط من تلکراف بشاه کرده تقاضا نموده‌اند مدارس جدید بسته شود با اظهار خردشالی بسیار بفاصله چند ساعت طلایی که از مدارس جدید دلتنگ هستند بسبب اینکه مکتبخانه‌های سرخانه اعیان و اشراف را منحل نموده و آنان آنها را قطع کرده است این خبر را در شهر منتشر می‌سازند خبر بمدرسه‌ها رسیده موجب نگرانی تمام مدیران و اعضاء میگردد غافل از آنکه بواسطه اقدام سابقی که شده است بر این تلکراف هیچ اثر مترتب نیست مذاکره آقا نجفی را در حضور طلاب باز نگارنده بوزیر علوم اطلاع میدهد و او بعرض شاه میرساند آقا نجفی یقین دارد تیر تدبیر او بهین آمده مدرسه‌ها بسته میشود و دکن بی رونق او بواسطه این فتح که نموده است رونق خواهد گرفت عریضه بشاه عرض کرده تلکراف را لفاً میفرستد و ضمناً یکی دو تقاضا هم غیر از اجرای درخواست رؤسای روحانی نجف از شاه میکند شاه در جواب خطاب بعین الدوله دستخط مینماید بآقا نجفی بگوید

تقاضاهای دیگر شما بر آورده است ولی راجع بتلکراف علمای نجف جواب آنها را ماخود مستقیماً خواهیم داد شما در اینکار دخالت ننمائید عین الدوله جواب آقا نجفی را میدهد و سواد جواب را برای وزیر علوم میفرستد .

آقا نجفی بعد از مایوس شدن از مساعدت دولت بکلی انکار میکند که چنین تلکرافاتی از نجف رسیده باشد و میفهمد که ضدیت او بامدارس جدید بی نتیجه است و هم میفهمد که اقدامات او بر ضد نگارنده اثری ندارد و از طرف دیگر دانسته که ناراضی شدید من از او ممکن است در تأخیر افتادن کار او مؤثر بوده باشد این است که در مجالس لعن خود را نسبت بنگارنده تغییر داده بنای اظهار مهربانی را گذارده بالاخره تقاضای ملاقات کرده نگارنده هم بمصلحت در منزل امام جمعه تهران از او ملاقاتی مینماید و بهمین اکتفا شده میگذرد بی آنکه کمترین مناسبت در میان حاصل شده باشد. کار مدارس هم بواسطه اعتنا نکردن دولت بتقاضای چهار نفر از بزرگترین رؤسای روحانی نجف و بتوسط آقا نجفی در بستن آنها قوت میگیرد و وزیر علوم هم تشویق میشود که بهتر از پیش در کار مدارس تازه مساعدت نماید افسوس که نه حال شخصی او و نه احوال مملکت اقتضا دارد که قدم راستخیزی رو بمعارف برداشته شود .

نگارنده پس از گذشتن این خطر در شورای عالی معارف ایستادگی میکند که دستور جامعی نوشته شود و عموم مدارس چه دولتی و چه ملتی مطابق آن دستور رفتار نمایند و هم برای جبران کسر مدارس در نظر گرفته شود که بر شهریه شاگردان افزوده شود و از مخارج بیپوده کاسته گردد لکن هیچیک از این دو مقصود صورت نمیگیرد. در این ایام که حکام ولایات عموماً بتهران احضار میشوند ظل السلطان حاکم اصفهان هم بتهران میآید اشخاص خوشبین تصور میکنند احضار حکام عموماً بمرکز برای اجرای اصلاحاتی است که دولت جدید در نظر دارد در صورتیکه اینطور نیست بلکه بیشتر باغراض خصوصی منسوب است تا بفرضهای ملکی عین الدوله از احضار حکام چند مقصود دارد یکی آنکه اظهار قدردانی کرده باشد و حکام از نزدیک او را بشناسند. دوم آنکه هر کدام برای او هدیه و تقدیمی بیاورند و باز برای بازگشت نمودن بمحل مأموریت خود تقدیمی قابلی بیاورند . سیم اسناد مالیاتی را از آنها بگیرد

و هر چه بتواند بواسطه تحمیل اضافه مالیاتها و تیولات و غیره بار آنها را سنگین نماید یعنی بار دوش مالیات دهندگان را زیاد نماید. چهارم که تا بک اندازه نوعی شمرده میشود این است که از حکام سند بگیرد خرج تراشی نکنند و وجوه را بصندوق خزانه داری که در تحت نظر مسیونوز بلجیکی است تمرکز دهند.

بدیهی است ظل السلطان یکی از اشخاصی است که کبه عین الدوله برای استفاده کردن از تمول سرشار او پیش از دیگران انتظار دارد ابرهم تا آنجا که ممکن است خست بخرج میدهد و دست آخر با کمال مخالفت که ظاهراً با آقا نجفی بروز میدهد برای پیشرفت کار خود سرآبا اوساخته نزد دولت از او توسط مینه‌ابد در صورتیکه اوائل ورودش به تهران علنی در مجلس از او بدمیگوید و تمام فتنه و فساد اصفهان را باو نسبت میدهد و در عین حال محرمانه بوی پیغام میدهد که بدگویی من از شما برای اینست که دولتیان تصور نکنند ما باهم ساخته‌ایم و بالاخره اصلاح کار شما بدست من خواهد شد معلوم است اهل دنیا زبان یکدیگر را بهتر میدانند و هم‌دیگر را بهتر میشناسند و اطمینان دارند این بدگوئیهای ظاهری با ساسی اتحاد و ارتباط آنها خلی نمی‌رساند.

خلاصه اشخاصی که انتظار داشتند دولت اجازه ندهد آقا نجفی دیگر باصفهان برگردد و تصور میکردند حکومت اصفهان ظل السلطان هم پایان یافته است و دیگر باصفهان بازگشت نخواهد کرد و هم از کدورت این دو نفر با یکدیگر میشود برای دفع شر آنها از سر مردم اصفهان استفاده نمود بکوقت خبردار میشوند که ظل السلطان واسطه اصلاح کار آقا نجفی است در نزد دولت و بزودی برادروار دست هم‌دیگر را گرفته باصفهان می‌روند و بهمان کارها که اشتغال داشته‌اند مشغول میگردند.

در این آمدن ظل السلطان به تهران با وقایع گذشته که در فصل ۴۳ نوشته شد بدردم از ظل السلطان ملاقات نمیکند خصوصاً که عایل المزاج است و انزوا اختیار نموده نگارنده هم از او دوری مینماید تا اینوقت که محقق میشود او و آقا نجفی با یکدیگر ساخته و بقول عوام روی هم ریخته‌اند و متفق‌الروانه اصفهان میشوند بخیال میفتد برای آسایش برادر در اصفهان و جلوگیری از اخلاف در امر معاش خانواده با ظل السلطان بظاهر از در مالت در آیم ظل السلطان هم بواسطه اینکه خواهرزادگان او با او

طرف هستند و با خانواده ما مربوط میباشند مبدا در غیاب او بتوانند از دشمنی ما با ظل السلطان استفاده نمایند مایل شده است طرح آشتی ریخته شود بهر وسیله هست اسباب اینکار فراهم شده آمد و رفتی حاصل میشود صورت ظاهری محفوظ میگردد نگارنده در یکی دو ملاقات خصوصی که با او میکند آنچه را در دل دارد بلامیکوید و خسارت های مادی و معنوی که بخانواده ما رسانیده است همه را باین لحظه بلا شرح میدهد ظل السلطان تصدیق کرده میخواهد بگوید دشمنی امین السلطان با من و حمایت نمودن او از شما سبب شد که این صدمات بر خانواده شما وارد گشت حالا که او از میان رفته است من حاضرم گذشته ها را تلافی نمایم خلاصه ظل السلطان تعهد میکند که دست از دشمنی کشیده خسارت های را که وارد آورده است تلافی نماید .

ظل السلطان آقا میرزا مهدی برادر سیم مرا که دارای اخلاق پسندیده و شخص فاضل ادیبی است و مدتی است بواسطه دشمنی ظل السلطان در تهران مانده باصفهان بر میگردد و در بازگشت خودنی باصفهان با برادر بزرگتر من اظهار مهربانی مینماید و لکن کجا تلافی میکند این اظهار مهربانی ها خسارت بسیار را که بدست این شخص و همسرانش بخانواده ما رسیده است .

و هم در ماه ربیع الاول ۱۳۲۲ میرزا علیخان امین الدوله در گوشه لشتنای رشت با يك عالم اندوه از دار دنیا میرود ایرانیان عموماً معارفیان خصوصاً از فقدان او متأثر میگرددند .

و اما اوضاع معارف در این ایام نه از شورای معارف کاری ساخته میشود و نه از وزارت علوم و نه بر سعی و کوشش نگارنده اثری مترتب میگردد و عمده این است که بواسطه اغتشاش امر مالیه دولت حقوق ارباب حقوق چند ماه تأخیر شده کسر و نقصان میابد مختصر مساعدتی را هم که دولت بمعارف جدید میکند بموقع نمیرسد و این موجب اختلال امور مدارس و دلسردی کارکنان امور معارف است خصوصاً که بواسطه بروز مرض و بادریملکت و جنگ روس و ژاپون که شرح هر دو قضیه داخلی و خارجی را در فصل ۴۵ خواهید خواند بر اختلال امور مالی مملکت افزوده میشود و مخصوصاً رشته انتظام امور مدارس یکی بواسطه اختلال مالیه و دیگر بواسطه بلای ناکهانی گسته میگردد.

اینک می‌خواهم در موضوع مدارس قدیم مملکت و نظریات و اقدامات خود شرحی بنویسم وضع طلاب علوم دینی در این مملکت بسیار بد شده است و صورت ناپسندی بخود گرفته تمام مدارس مذهبی که بیشتر آنها دارای موقوفات و بعضی از آنها موقوفه بسیار دارد پر است از طلاب و طلبه کسی را گویند که معامله سفید یا سیاهی بر سر قبا و ردائی دربر و اغلب در یکی از مدارس مذهبی مکانی داشته باشد نه سواد داشتن شرط طلبه بودن است و نه بلایات بودن بسیاری از دهاتیان تنبل بشهر آمده در سلك طلاب در آمده از موقوفات مدارس امرار معاش مینمایند یعنی مختصر سوادى تحصیل میکنند و روزها بمعلمی اطفال و نوکری خانه بزرگان سر برده شهادت در مدرسه یتوته کرده از موقوفه مدرسه استفاده مینمایند شهربان هم برای استفاده نمودن از موقوفات در مدارس حجره تحصیل مینمایند چه محصل باشند و چه نباشند گاه میشود يك شخص در تمام مدت عمر بعنوان طلبگی در مدرسه حجره دارد و چون از دنیا میرود حجره مزبور بضمیمه سهم او از موقوفه مانند میراث پسرش میرسد شاید روحیات آن پسر ذاتاً و اختیاراً باطله بودن مناسب نداشته باشد لیکن بلباس طلبگی درمیآید برای اینکه وظیفه قطع نشود و حجره از دست نرود و این مفسده البته در مدرسه‌های بزرگ که حجره‌های عالی و موقوفه زیاد دارد بیشتر دیده میشود مانند مدرسه چهار باغ اصفهان که یکی از بزرگتر آثار عهد صفویه است و در سنه ۱۱۲۰ قمری بنا شده است و مدرسه صدر اصفهان که حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بنا کرده و مدرسه خان مروی تهران که هم در آن زمان بتوسط محمد حسینخان مروی بنا شده و مدرسه سپهسالار تهران که بتوسط میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی در زمان سلطنت ناصرالدینشاه تأسیس گشته و بنام ناصری نامیده شده .

تولیت مدارس دینی هم باستثنای مدرسه ناصری که بنا بشاه وقت است در خانواده‌های روحانین بمیراث میگردد و متولیان اغلب از حیف و میل نمودن مال موقوفه دریغ نمیدارند طلاب مدارس مزبور همچنانکه گفتیم چون اغلب اهلیت ندارند از این سبب بمختصر حقوقی که بآنها میرسد قانع شده بتجاوزات متولیان اعتراض نمینمایند .

باین سبب عنوان تحصیل علم و تکمیل نفوس از میان رفته بسیاری از اراذل و اوباش

در لباس طلبگی در آمده همه کار میکنند غیر از تحصیل همه چیز دارند غیر از دیانت و اخلاق اگر معدودی محصل و مذهب‌الاخلاق هم در میان پیدا شوند در اقلیت واقع و در زوایای خمول از شر نااهلان خود را دور نگاه میدارند .

طلبه نمایان شرور بیشتر اطراف روحانی زادگان بی سواد جمع شده بازار ریاست و شرارت آنها را رونق میدهند از این جهت نوع روحانی و طلبه علوم دینی در انظار عامه خوار و ذلیل شده مورد هیچگونه تقدیس و احترام واقع نمیکردند خاصه در شهر اصفهان که باقتضای سیاست و بواسطه ارخا، عنان نمودن حکومت محل از روحانی نمایان و اطرافیان ایشان طلاب کار میرغشی و فراشی نموده بر تنفر خلق از نوع خود میافزایند .

رؤسای روحانی هم در همه جای مملکت دو طایفه اند یک طایفه اشخاص متدین بی غرض طالب آخرت و معرض از دنیا بدیهی است آنها را با شرارت و اشرار ارتباطی نمیباشد و اغلب در زوایای گمنامی بحال و کار خود مشغولند .

طایفه دوم متصدیان امور و مراجع امور جمهورند این طایفه بیشتر بجمع مال و خوشگذرانی و اشتراك مساعی بادیوانیان و متمکاران میردازند و هر یک برای حفظ حوزه ریاست خویش جمعی از طلبه نمایان را موظف ساخته اطراف خود نگاه میدارند طلاب هم مجلس درس برای آقا تشکیل میدهند در صورتیکه قیل و قال بسیار است و تحصیل نایاب و اگر احياناً شخص رئیس مختصر تحصیلی در فقه و اصول کرده باشد همه را فراموش کرده غیر از باب قضاوت که ناچار است برای حفظ دکان خود رؤس مسائل آنرا در نظر داشته باشد .

بالجمله اگر بخواهم شرح حال روحانی نمایان این عصر و طلبه نمایان این عهد را بنویسم کتاب بزرگی خواهد شد و چنان تصور مینمایم که همین مختصر که نوشته شد بضمیمه آنچه در اداتل این کتب نوشته شده برای آنکه نمونه‌ای از اوضاع و احوال این دو طایفه باشد کافی خواهد بود .

چند سال است نگارنده میخواهد یکی از مدارس تهران را انتخاب کرده بتدریج محصلین آنجا را باشخاص طالب علم متدین و خوش اخلاق منحصر نمایم و سالی

یکمربنه از تحصیلات آنها امتحان شده پس از تکمیل تحصیلات بمشاغل روحانی اشتغال یابند و از محصلین مدارس جدید هر کدام بخواهند بشغل روحانیت بپردازند بآن مدرسه وارد گردند تا آن مدرسه سرمشق سایر مدارس دینی بگردد و رفته رفته همه اصلاح شود تصور میکردم صلاحیت دارترین مدارس برای اینکار مدرسه سپهسالار ناصری باشد که چون تولیتش پادشاه است و از طرف پادشاه غالباً یکی از رجال متدین واگذار میشود شاید بشود او را وادار کرد نظریات اصلاح خواهانه را در آن مدرسه بموقع اجرا بگذارد.

در اینوقت که تولیت مدرسه مزبور از طرف مظفرالدین شاه بمیرزا سید علیخان موقوف الملك صندوقدار همایونی واگذار شده و او در اتمام بنای مدرسه که مدتی بتعمیق افتاده سعی بلیغ مینماید مصمم میشوم مقصد دیرینه خود را باشخص مزبور بمیان گذارده بلکه او را برای انجام مقصد حاضر نمایم.

مدرسه ناصری چنانکه گفته شد از مؤسسان میرزا حسینخان سپهسالار است در ایام ریاست و صدارت خود این بنای عالی را که در قرنهای اخیر کمتر مثل و مانند دارد تأسیس نموده در سنه ۱۲۹۷ هجری که نگارنده بتهران آمده بخراسان میرفتم اساس قسمت غربی آن بنادر میگذارند و میدیدم عمق پایه ها از بلندی دیوارها که بعد ساخته شد کمتر بنظر نیامد بانی مزبور موقوفه بسیار برای آن مقرر کرده وقف نامه مفصل تنظیم و در کتیبه مدرسه نوشته شده است و تا این تاریخ تمام فصول وقف نامه مجری نگشته است.

مدرسه ناصری کتابخانه مفصلی دارد مشتمل بر کتابهای فارسی و عربی تازه و کهنه بسیار در سنه ۱۳۰۷ هجری که نگارنده مجدداً بتهران میآیم ریاست مدرسه بابیحی خان مشیرالدوله برادر سپهسالار است بمباشرت احمد علیخان رئیس مزبور بناهای ناتمام مدرسه را قریب الاتمام میسازد و کتابخانه را که بایر مانده بود دایر میگردد و بعد از مردن بابیحی خان مشیرالدوله یکی از خلوتیان شاه امین همایون از طرف شاه به نیابت تولیت منصوب و قسمتی از ناتمامیهای مدرسه بدست او باتمام میرسد و امر تدریس مدرسه و امانت مجدد آن بحاجی میرزا ابوالفضل کلاتری که از علمای

تهران است و سالها در سامره نزد حاجی میرزا حسن شیرازی تحصیل کرده و اگذار میشود او طلاب مدرسه را زیاد، امر تحصیل آنها را تا یکدرجه منظم میکرد و در سلطنت مظفرالدین شاه چنانکه نوشته شد نیابت تولیت بموق الملک داده میشود؛ نگارنده برای اجرای مقصد خود بموق الملک داخل مذاکره شده باو میگوید حالا که شما در اتمام بنای مدرسه ناصری سعی مینمایید چه بهتر که در امر تحصیلات آنجانب نیز اقدامی بفرمایید خصوصاً يك قسمت از شاگردان مدارس جدید هم البته در صدد تحصیل علوم دینی بر خواهند آمد از معقول و منقول و مدرسه‌ئی که صلاحیت ورود آنها را داشته باشند داریم چه بهتر آنکه مدرسه ناصری اختصاص باینکار بیاید و در آتیه جامع ازهری مانند جامع ازهر مصر در تهران دیده شود از نظامنامه هم استفاده میشود که نظر حقیقی بانی این بنا همین بوده است موق الملک اظهار مساعدت مینماید بی آنکه اقدام عاجلی نموده باشد بعد از مدتی باز او را ملاقات کرده با اجرای این مقصد و جرح و تعدیل طلاب مدرسه و قرار دادن مجلس امتحان برای آنها ترغیب کرده باو میگویم نه موق الملکی نه صندوق داری شاه ندریاست مدرسه ناصری هیچیک نمیتواند ناميك شما را باقی بگذارد مگر آنکه مدرسه ناصری را بترتیبی که گفتم اصلاح کنید وعده انجام میدهد تا چه اندازه موفق گردد.

بدیهی است هر کس بخواهد باصلاح امور تحصیلی هر يك از مدارس دینی موجود ما خصوصاً مدرسه ناصری بپردازد بمشکل بزرگی برخورد خواهد خورد گفتم خصوصاً مدرسه ناصری بلی بواسطه آنکه سکونت در این مدرسه بواسطه خوبی بنا و نیکویی آب و هوا و عنوانی که دارد بزرگداشت اشخاص آمده و اشخاصی که این نعمت را بدست آورده‌اند وسایل و وسائط زیاد داشته‌اند برای ازدست ندادن مکان خود نیز همان وسایل و وسائط را بکلامیاندازند در این صورت مشکل مزبور در این مدرسه بیشتر از سایر مدارس است در اینصورت بنایب التولیه کنونی مدرسه ناصری حق باید داد که بتواند در شروع باصلاح درس مدرسه قدم عاجلی بردارد زیرا بمحض اقدام باید دو نکت یسه ربع از ساکنین مدرسه را بیرون و حقوق آنها را قطع نماید و باضعف دولت و نفوذ و قدرت روحانیان ممکن است از این راه در شهر آشوبی برپا گردد این است که

نگارنده هم توقع ندارد موثق الملك بزودی بتواند تمام نظریات مراد اصلاحات تحصیلی مدرسه ناصری بموقع اجرا بگذارد فقط دو کار میتواند بکند . اول آنکه برای ورود اشخاص شرابلی وضع و بادستخط شاه آنرا قانونی نماید . دوم برای کسانی که اکنون در مدرسه سکونت دارند عنوان امتحان سالیانه بمیان بیاورد تا بتدریج اشخاص نا اهل وارد نشوند و نااهلان حاضر از میان بروند .

فصل چهل و پنجم

احوال داخلی و اوضاع خارجه

سال ۱۳۲۲ برای نگارنده و برای مملکت سال پر مشقت و حزینانگیز است اما برای نگارنده بدو سبب : اول آنکه بواسطه مصارف زیاد مدارس که بعهده گرفته ام باتسکمتی که دارم بصورت شدید گرفتار میگروم و بعلاوه از سعی و کوشش خود در پیشرفت کار معارف عمومی و اصلاح مدارس موجود و رفع نواقص آنها در مرکز و ولایات آثار موفقیت دیده نمیشود دولتیان بخود مشغولند ملتیان باین صرافتها نمیباشند و باز بعلاوه در مدارس خصوصی خود بواسطه همان نقصان مالی و نواقص اخلاقی اعضا و اجزاء غالباً آنها ناراضی میشوند و مرا دچار زحمت و پریشانحالی مینمایند .

سبب دوم پریشانی خاطر من در این سال فقدان مادر است مادری که علاقه او بمن و من با او فوق العاده بوده است .

مادر من بعد از مدتی ابتلای بمرض شدید و زمین گیر شدن که زندگانی برای او و پرستارانش صعب شده بود شب سه شنبه ششم شهر رمضان ۱۳۲۲ دار فانی را بدرود گفته در مزار ابن بابویه قمی مدفون میگردد و مصیبت او نگارنده را سر آمد پریشانی روزگارها میشود و اما برای مملکت درحالتیکه اوضاع مملکت بواسطه ضیق مالیه و هرفور اغراض داخلی سیاست بازی ییکانگن درهم و برهم است دو حلقه بزرگ داخلی و خارجی روی میدهد که بربدبختیهای ملک و ملت میفزاید .

اول آنکه در این احوال خبر موحش بروز مرض و بادر کرمانشاهان میرسد و

اسباب وحشت عموم میگردد از طرف دولت طیب فرستاده میشود قرطین میگزارند و لکن طولی نمیکشد که در همدان و ملایر و قم و کاشان و بابر و میمند و در ربیع الثانی ۱۳۲۲ با بنهران میگزارد از وبائی که سابق در فصل ۱۷ نگارش یافت هفده سال گذشته اما فجایع آن بلای عظیم هنوز از خاطر ها محو نشده از این سبب اضطراب شدید در عموم خلق پدیدار شده مردم فوج فوج تهران را گذاشته بیلاقات مسافرت مینمایند .
مرض از جنوب بنهران که بیشتر غربا و قرا در آن جهت منزل دارند بروز کرده فاصله چند روز کشتار زیاد مینماید .

شورای عالی معارف برای چند ماه تعطیل میشود مدارس عموماً بعنوان یکماه بسته میشود بعضی از آنها تا دوسه ماه باز نمیکرد و پس از دایر شدن مدارس در شاگردان آنها نقصان دیده میشود بواسطه تلف شدن و متواری گشتن شاگردان .

اگر چه در ممالک دارای همه گونه وسائل حفظ صحت در هنگام بروز امراض عمومی باز گاهی مشاهده میشود که تلفات بسیار واقع میگردد سعی و کوشش کارکنان اداره صعبه باتمام وسائل که در دست دارند بی اثر یا کم اثر مینماید ولی مسلم است که در شهرهای ما کثافت زیاد در خانهها و در معابر و نهرا و ناپاکی آبهای آشامیدنی موجب تولید مرض های گوناگون میگردد و در موقع بروز امراض مری بر شدت وحدت آنها میافزاید.

چیزی که میان جان این مملکت رسیده هوای خوش و آفتاب تابنده آن است که تا یک اندازه میتواند از موجبات تولید و تکثیر امراض بکاهد .

شهر تهران در ناپاکی آبهای جاری از هیچیک از شهرهای دیگر ایران عقب نمانده است در سرتاسر این شهر یک رختشوی خانه وجود ندارد سر هر نهر آب و در هر گند جامه های کثیف با هر چه در بردارد در آبهای جاری شسته میشود و همین آبها بخانهها رفته بمصرف شرب مردم میرسد در اینوقت هم که آب های پراز و با آشامیده میشود کسی ب فکر حفظ الصحه نمیباشد و اگر معدودی از اشخاص باخبر بخواهند گرچه فقط بجوشاندن آب مشروب حفظ صحتی بنمایند مورد ملامت عوام و بی خبران میگرددند از طرف دیگر مردم عوام بموض هر کار بزازداری و سینه زنی میردازند در دست است

که در این قبیل مواقع بیشتر باید بارواح مقدسی توسل جست و لکن شبها تا صبح دسته راه انداختن و با هیاهوی بسیار تمام محلات شهر گشتن و شربت و چای و قهوه و قلیان عمومی استعمال کردن و بافریاد و داد عزاداری اشخاص ضعیف القلب را بوحشت انداختن و از مریضان سلب راحت نمودن نه از دین شمرده میشود نه از انصاف و لکن دین و انصاف کجاست؟

و باید باور کرد يك قسمت از تلف شدگان از دوا بواسطه دهشت و وحشت حاصل شده از همین اوضاع مبتلا بمرض شده بدرد زندگانی گفته اند و این درجه خلطه و آمیزش زن و مرد كوچك و بزرگ در میان دسته ها و تمیز به خانه ها در توسعه دایره اشتداد مرض مدخایت عظیم دارد و لکن کی جرأت دارد در این موضوع سخن بگویند. رئیس بلدیه تهران کریمخان مختار السلطنه گرچه عزام است و لکن مردی آگاه و خیر خواه میباشد و این اول دفعه است که تهران دارای بلدیه شده و شخص قابلی امور آن را متصدی گشته است این شخص خوش فطرت باعزم با اقدامات خستگی ناپذیر در کفن و دفن اموات و فراهم آوردن موجب تقلیل بدبختی مردم این شهر میکوشد گورستان مخصوصی بوضع گورستانهای ممالك مترقیه در خارج شهر تأسیس کرده میخواهد در آنجا را گلستان نماید ولی اجل مهلت نداده در سیم جهادی الاولای ۱۳۲۲ بمرض و با بدرد زندگانی میکوبد.

مختار السلطنه در جانب غربی تهران عمارت باشکوهی ساخته و برخلاف معمول زیر آن بنا دخمه می بنا کرده موقه در بآن را مسدود نموده بدان میماند که از پیش بخاطر میآورده در موقعی وفات خواهد یافت که برداشتن نمش او امکان پذیر نمیباشد و دخمه مزبور قبر موقتی او خواهد بود.

نمش مختار السلطنه را در آن دخمه میبایند تا اوضاع شهر بصورت عادی بر گشته از آنجا بمزار ابن بابویه نقل داده مدفون میبازند.

خلاصه بواسطه حادثه بلای مزبور اغتشاش امور مالیه مملکت و بریشانی احوال حقوق بران دولت افزوده میشود و يك حادثه بزرگ خارجی هم در اغتشاش امور مالیه

ایران پادشاهی مینماید و آن وقوع جنگ مابین دولت بزرگ روس با دولت کوچک گمنام زاین در شرق اقصی است .

چندماه است ایندو دولت در مملکت منچوریا دزد و خورد هتند چندین هزار نفر از دو طرف کشته شده در تمام میدانهای جنگ فتح و ظفر نصیب دولت زاین بوده است هیچکس باور نمیکرد که دولت با اقتدار روس با وجود قشونی که کارترین و مطیع ترین قشونهای دنیا تصور میشد در مقابل قشون بی نام و نشان دولت کوچکی اینطور مغلوب و مغهور گردد اگر چه بدیهی است دولت زاین از دولتهای دشمن روس مدد معنوی میگردد لکن این حقیقت را باید تصدیق کرد که علم و تربیت چون با یکدیگر پیوسته شد زاین میشود و غرور و نخوت چون بهم آمیخت روس میگردد این يك نام و نشان خود را پست میکند و آن يك از بی نام و نشانی بنام و نشان میرسد .

خلاصه گرفتاری دولت و ملت روس بکار جنگ زاین در امور اقتصادی ایران و نقصان مالیه عمومی ما تأثیر شدید مینماید و بر بدبختیهای این مملکت میافزاید و يك مضرت معنوی فوق العاده دیگر هم ایجاد میکند و آن پیش افتادن سیاست انگلیس است بر سیاست روس و بر هم خوردن موازنه‌ای که در سیاست خارجی این مملکت لازم بوده است .

انگلیس چنانکه نوشته شد دوباره سیاست خود را در سرتاسر ایران نفوذ میدهند و گرفتاری روس بچنگال جنگ با زاین با فرصت میدهد که بهتر و بیشتر بتواند سیاست خود را در این مملکت بسط داده باشد و باید دانست که عین الدوله وزیر اعظم نظر بوعده‌ای که بشاه داده با وفور حوادث داخلی و خارجی که همه موجب مزید اختلال امور اقتصادی مملکت بوده است پس از گذشتن ایام و بای و جمع شدن متفرق شدگان میکوشد گرچه بصورت سازی باشد بوعده خود وفا نماید بلکه در این سال بقرضه جدید نمودن محتاج نبوده باشد .

بتأسیس صندوق مالیه در مرکز و ولایات و محدود ساختن اختیارات حکام در وصول و ابعال مالیات و خرج تراشیهای معمول دیگر نمودن يك عشر از کلیه حقوق بر آن و بضمیمه نمودن عایدات سه ماه اول سال بعد بمایدات سال قبل و بگرفتن پاره‌ای

تقدیمی ها از رجال متمول صورتی باینکار داده جمع و خرجی ترتیب میدهند و بنظر شاه که چندان عمقی ندارد میرسانند اصلاح کنندگان مالیه بترتیب فوق میدادند هنوز کار با اساسی نکرده اند باوجود این بر اقدامات خود که بظاهر نتیجه اش تعدیل جمع و خرج است مباهات مینمایند .

بلی چیزیکه آنها میتوانند بآن افتخار کنند این است که يك طرف از بخل و بخشش های بیموقع وی حساب شاه که بیشتر درباره خلوتیان وخواجه سرایان مبذول میگشته تا حدی جلوگیری نموده اند و از طرفی حساب سازی و خرج تراشی حکام را چنانکه گفته شد محدود ساخته صندوق مالیه را که ممکن است در آتیه يك خزانه داری با اساس مبدل گردد بدست يك نفر اروپایی تشکیل داده در سالی که بواسطه حوادث داخلی و خارجی با اقتصادیات مملکت لطمه بزرگ رسیده بی آنکه دست باستقراض خارجی دراز کرده باشند چرخ مملکت را راه برده حقوق مردم را دیر یا زود رسانیده اند .

باز چند کلمه از حال و کار خود بنویسم در این سال خداوند بمن دختری میدهد نام او را مجدیه میگذارم بمناسبت اینکه پسر من مجدالدین نام دارد و اینکه سه سال و کسری از عمرش میگذرد پسر من طفل با هوشی است حرفهای بزرگ میزند در جواب و سؤال استدلال مینماید هر چه را میبیند و میشنود دنبال دلیلش میگردد و این مورد حیرت است خداوند او را محفوظ دارد و مرا توفیق عنایت نماید که حق تریب او را بتوانم ادا نمایم .

در این ایام عین الدوله رئیس الوزرا میرزا رضاخان ارفع الدوله را از استانبول بتهران احضار مینماید ارفع الدوله در بحبوحه شیوع مرض وبا بتهران رسیده بر عین الدوله وارد میگردد چیزی را که نگارنده تصور نمیکرده این بوده است که دشمنان من ارفع الدوله را هم نسبت بمن محافظه کار نموده باشند بعدی که بخواهد بفهماند رابطه او با من فقط بمناسبت دبستان دانش است ولی بعد از مدتی که او را ملاقات میکنم این تغییر حال را هم از او حس میکنم کم کم وبا تخفیف حاصل نموده مدرسه ها دایر میگردد ارفع الدوله هم از دیدن دبستان دانش و ترقیات آن مشغوف

میشود از خدمات مجانی من در کار معارف عموماً و دبستان دانش خصوصاً اظهار امتنان مینماید ولی افسوس که از بی‌ترتیبی کاروزانت معارف و فراهم بودن اسلب و نقصان مالیه و نلسماعدنی دولتیان روز بروز امور معارف جدید و بستی نهاده سیر قهرانی میکند بعدیکه با آمدن مخیر السلطنه بتهران از سفری که باتفاق امین‌السلطان نموده است جد و جهدیکه در اصلاح کار مدارس باتفاق یکدیگر مینماییم در جلوگیری از سیر قهرانی مزبور مؤثر واقع میگردد و در اینحال وزارت معارف از جعفر قلیخان نیرالملک استراخ و بلکه از خانواده هدایت که این وزارت سالها اختصاص بآنها داشته است بیرون رفته بیرزا! محمودخان علاءالملک مقروض میگردد .

علاءالملک برادر نظام‌العلمای تبریزی چنانکه در فصل بیست و سوم نوشته شد سفیر کیر ایران در استانبول بوده و یکی در حکومت هم نموده و اینک وزیر علوم میگردد خانواده علاءالملک اغلب در لباس نوکری دولت و از مقربان مظفرالدین شاه میباشند و بهترین آنها میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله میباشد .

نگارنده در اول ملاقات با وزیر علوم جدید میگویم ندیدانم امروز را روز خوشبختی معارف باید گفت یا روز بدبختی آن زیرا اگر شما اقدام کامل در اصلاح مدارس و رفع نواقص آنها بنمایید البته روز خوشبختی خواهد بود و الا راهی که میرفتیم از دست‌خیرود در راه دیگری هم که مارا بمقصد برساند بدست نیاید علاءالملک مرا امیدوار میکند و تقاضا مینماید شرح حال مدارس موجود را با نواقص آنها و طریق اصلاحی نوشته برای او بفرستم نگارنده باین کار اقدام نموده باتظار عملیات وزیر علوم جدید مینشیند .

در این ایام میانه حاج میرزا حسن مدیر رشديه و حاج میرزا محسنخان فرزند مرحوم امین‌الدوله بر سر مدرسه رشديه کشمکش واقع شده بالاخره حاج میرزا حسن مدرسه رشديه را رها کرده مدرسه‌ئی بنام مکتب دابر مینماید تا امین‌الدوله با مدرسه رشديه که خانه ملکى در جوار بارک او دارد و یکی از بهترین یادگارهای پدرش امین‌الدوله مرحوم است چه معامله نماید .

وهم در این ایام اخبار جنگ روس و ژاپن عالم را بحیرت افکنده خصوصاً که بندر برت آرتور که یکی از مهمترین بندر شرق اقیانوس و یکی از محکمترین نقاط حریه بشمار است بعد از محاصره طولانی بدست ژاپونها میافتد و جمع کثیر از لشکریان روس که سردار آنها استوسل نام دارد اسیر قشون جوان ژاپن گشته اموال و ذخایر بسیار از روسها نصب ژاپنیان میگردد و این فتح ژاپن را یکی از دول مقتدر عالم ساخته نام او را در ردیف دول عظیمه میرد و از ابهت و عظمت دولت روس کاسته میشود خصوصاً بعد از غرق شدن کشتیهای دریای بالتیک که روسها با هیلهای بسیار آنها را دور دنیا گردانیده جنگ ژاپن فرستادند و چنان بخرج میدادند که رسیدن این کشتیهای بزرگ جنگی با بهای ژاپن آن دولت داسرنگون خواهد کرد و جنگ را خاتمه خواهد بخشید ولی در اول تصادف کشتیهای مزبور با کشتیهای ژاپنی تمام امیدواری روسها بنا امیدی مبدل گشته کشتیهای مزبور در قمر دریا قرار میگیرند و عالم را بچشم روسها تیره و نار میکند عجباً در وقتی که کشتیهای روس از دریا های بزرگ عبور میکنند که بزاین برسند در بعضی جاها از روی نخوت و غرور قایقهای ماهیگیری را هدف تیر بلا ساخته قدرت و شجاعت خود را در نبرد با ماهیگیران بروز میدهند و نمیدانند طولی نمیکشد که این نخوتها این غرورها با خود آنها و کشتیهایشان و هر چه دارند در قمر دریا مدفون میگردد بدیهی است روسیه تا مدت مدید نمیتواند خسارت مادی و معنوی که از جنگ ژاپن بلا رسیده جبران نماید وهم مسلم است که این صدمه را هم روسها بطور غیر مستقیم از حریف با سیاست خود انگلیسها میخورند و البته همین طور که ابتلای روس باین جنگ ضرر اقتصادی زیاد بایران وارد میازد از نفوذ سیاست روس هم در ایران کاسته میشود چنانکه از پیش اشاره شد و برای سیاست رقیب آنها میدان بازتر میگردد - خلاصه سخن در اوضاع معارف بود وزارت علوم علامه الملك در پنج شش ماه اول نه تنها اصلاحی از مدارس جدید نکرد بلکه بواسطه بی حالی و بی اطلاعی از و دخالت دادن باشخاص نااهل در کار معارف بر مفاسد مدارس افزوده و مشکلات اصلاحات را بر زیادت کرد شورای عالی معارف که بعد از تعطیل و بانی بزرگمت دایر شده بود دوباره تعطیل گشت و وجوه معارفی تأدیه نشد و وزیر علوم

بعدی یحالی بروز داد که معارفیان گفتند چون ما تصور کردیم دولت یحعل تر از نیرالملک کسی رانداشت بوزارت معارف بکمارد لهذا دولت وزارت را باین شخص داد که بگوید از نیرالملک یحعل تر هم دارم .

در این احوال باز قضیه مسافرت شاه بفرنگیان پیش میآید وزیر معارف با شاه میرود و شخصی را که هیچ مناسبت باین شغل ندارد قائم مقام خود میبازد و آن غلامحسینخان کاشانی ملقب بصاحب اختیار است و کفیل مزبور هم باقتضای کم حالی وی اطلاعی از اوضاع معارف قدی برای معارف بر نمیدارد و اگر بکقدم ناقص هم بر دارد بفلفط و ناصحیح برداشته میشود اما سبب مسافرت شاه چیست ؟

مظفرالدینشاه بواسطه کسالت مزاج لزوم آشامیدن آبهای معدنی را بهانه کرده باروبا میرود عین الدوله صدراعظم میکوشد او را از این سفر منع نماید بعنوان اختلال امور داخلی و اغتشاش روسیه ولی شاه نمیدارد دول اروپا دیگر قبول نمیکند شاه را بطور رسمی پذیرند و باز منصرف نشده بطور غیر رسمی میرود محمدعلی میرزای ولیعهد از تبریز بتهران آمده در غیاب شاه نائب السلطنه و دارای اختیارات تمام میگردد .

ولیعهد بانکارنده سابقه شناسائی دارد از خدمات معارفی من اظهار رضایت میکند ولی در معارف دوستی او تردید دارم و در این موضوع در آذربایجان امتحان خوبی نداده است اینست که امیدی ندارم در غیاب شاه از او توجهی بمعارف بشود .

مظفرالدینشاه روز یکشنبه دوم شهر ربیع الاول ۱۳۲۳ هـ از تهران باروبا روانه میشود و محمدعلی میرزا جانشین او میگردد محمد علی میرزا بعبادت حکام قدیم که در ابتدای حکومت خود کاری میکرده اند که آب چشمی از خلق گرفته شود يك نفر محبوس را که متهم بقتل نفس بوده است بدون محاکمه بقتل میرساند و از هیچگونه بد سلوکی نسبت بهر طبقه دریغ نمیدارد .

پنج ماه و چند روز مدت مسافرت شاه طول میکشد ولیعهد و کارکنان او مردم را بستمه میآورند بعدیکه مردم آرزو مینمایند شاه زودتر مراجعت نموده از تحت فشار تحکیمات بی معنی ولیعهد خارج گردند معارفیان هم انتظار دارند ببینند بعد از

مراجعت شاه علاءالملک وزیر علوم خواهد بود یانه و اگر خواهد بود دیدن اوضاع اروپا در او اثری کرده است که نگذارد اوضاع معارف جدید این درجه دچار هرج و مرج باشد یانه مراجعت شاه نزدیک میشود ورود او بروز شنبه هفتم شعبان ۱۳۲۳ مقرر میگردد شاه در سرحد استرا با عین الدوله در مقابل خدماتی که در سفر بلا نموده است لقب اتابک اعظمی میدهد در ورود بنهران در ضمن تشریفات دوازده مدرسه جدید هم در تشریفات ورود شاه شرکت مینمایند چند روز بعد از ورود شاه روزی که شاه و خلوتیان او بعمارت فرح آباد بگردش میروند عضدالملک قاجار که رئیس ایل قجراست و محترمترین رجال دولت میباشد بحضور شاه میرود شاه از عضد الملک احترام بسیار مینماید و در موقعیکه او را میپذیرد در حالتی که ولیعهد نیز حضور دارد شاه از عضدالملک میپرسد که البته در غیاب ما از حسن رفتار ولیعهد راضی بوده اید چنانکه خاطر ما هم از رفتار او خشنود است و نشان کلاه مکرل بجواهر خود را هم که قائم مقام جقه سلطنت است بلا مرحمت فرمودیم عضدالملک که مردی است راستگو و بیماحقظه میگوید بلی کمال رضایت را از رفتار آقا (یعنی ولیعهد) داریم خدمتی با علیحضرت نموده اند که قیمت ندارد ولیعهد میخواهد خوشحال شود عضدالملک دنبال عرض خود را گرفته میگوید آقا کاری کردند که تمام اهل این مملکت دعا میکنند خداوند صدویست سال با علیحضرت همایونی عمر بدهد که خلق خدای نکرده دیگر گرفتار سوء سلوک آقا با آنها نگردند خلوتیان حاضر هر چه میخواهند نگذارند عرض عضدالملک با آخر برسد و خلط مبحث میکنند او اعتنا نکرده عرض خود را در انتقاد از عملیات ولیعهد باین زبان تمام میکند ولیعهد از خوزه خارج شده در موقع رفتن عضدالملک از حضور شاه در معبر او ایستاده بوی میگوید برای من زدید باشد تا از شما تلافی نمایم عضدالملک میگوید من برای خدا گفتم و هر چه بمن برسد از جانب خدا خواهد بود راوی این حکایت دکتر خلیل خان اعلم الدوله طیب مخصوص شاه است .

و اما اوضاع معارف بعد از مراجعت علاءالملک از فرنگستان - علاءالملک بنخیل میافتد اقدامی در اصلاح کار مدارس نموده باشد از این جهت در یست و یکم شعبان ۱۳۲۳ در مجلس شورای عالی معارف انجمنی کرده مدیران مدارس را دعوت مینماید

و آنها را نصیحت میدهد که باهم سازش کنند و از یکدیگر بدگویی نکنند و هم مقرر میشود که این هیئت بر بایست وزیر علوم در مدارس گردش نموده نواقص هر یک را مشاهده کرده تا آنجا که ممکن باشد اصلاح نمایند و هم در صدد میشود کتابهای تندبسی رایجی نموده بهترین کتابهای موجود را انتخاب و ترویج نمایند و مؤلفین را بنویشتن کتابهای بهتری تشویق کنند علاءالملک بترغیب نگارنده با مغیر السلطنه الفت کرده او را در نوشتن پروگرام و نظامنامهها دخیل میسازد و هر چه میکند از روی بی‌طامی است که در رجال دولت وقت این صفت کمیاب است.

علاءالملک در کار مدرسه فلاحت اهتمام نموده روزنامه فلاحی دایر مینماید.

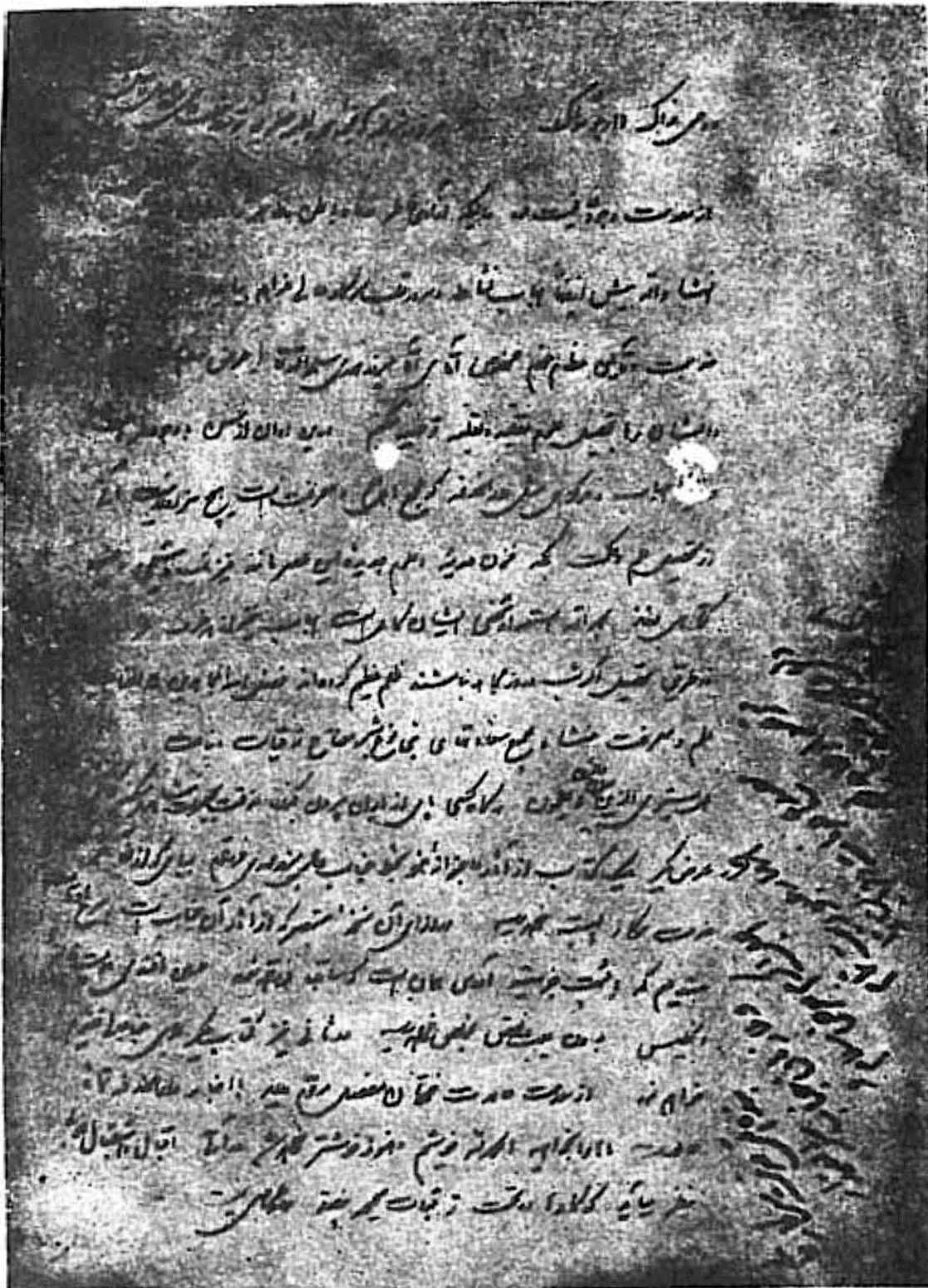
علاءالملک چون در قضیه گرفتاری میرزا آقاخان کرمانی و ورقای او در استانبول چنانکه در فصل ۲۳ نگاشته شد خود را قاصر یا مقصر تصور میکند بنخبل میافتد جبرانی بنماید و باین ملاحظه کتاب آئینه سکندری تاریخ ایران تألیف میرزا آقاخان را بطبع میرساند.

خلاصه بهمان اندازه که بی‌اعتنائی علاءالملک بکار معارف پیش از سفر فرنگ او کار را ست و معارفیان را ناامید ساخته بود اقدامات بعد از مراجعت او امیدواری میدهد که او بتواند مدارس جدید را از هر بابت ترقی و تعالی بدهد ولی باید دانست که تنها خواستن وزیر علوم کافی نیست و باید دولت اصلاح مدارس را که اولش دادن بودجه کافی است فراهم سازد والا با حرف بکار معارف و هیچ کار صورت نمیگیرد.

بالجمله در چند ماه آخر ۱۳۲۳ نگارنده دچار گرفتاریهای تازه میشود که زحمات حالی و خیالی مرا بر زیادت میکند چه در کار معارف و چه در کارهای دیگر که بعضی آن ابتلاها اشاره مینمایم و میگذرم اول ابتلای بکار مدرسه رشديه است که میرزا محسنخان امین الدوله در کشمکش با مدیر سابق رشديه و در کشمکش با میرزا سید حسن برادر مدیر جبل المتین و شیخ یحیی کاشانی که مردی فاضل و اهل قلم است نگارنده را دخیل کرده مدرسه را بمن میسپارد و میخواهد دو شخص سابق الذکر را که هر دو با من دوستی دارند و یکی مدیر و دیگری ناظم مدرسه است از مدرسه بیرون نماید نگارنده در کار رشديه موقه دخالت میکند بی آنکه راضی شود آنها خارج گردند

بلکه وسیله صلح او را بادشخص مزبور فراهم میآورد و مدت یکسال در اصلاح امور
 رشديه بپاس حقوقی که امین الدوله بر معارف دارد زحمت بسیار کشیده عاقبت الامر
 بارفتاری از طرف محسنخان امین الدوله که بحق شناسی شایسته ندارد نگارنده از دخالت
 در کار رشديه خود را معاف میدارد و هم مجبور میشود بکار خانواده دو شخص از دوستان
 در گذشته ام یکی میرزا حسنخان شوکت و دیگری کریمخان مختارالسلطنه دخالت
 نموده امور آنها را اصلاح نمایم و در هر دو قضیه دچار مشکلات و زحمت حالی و خیالی
 بسیار گردیده زحمات من مشکور نمیکرد و فقط دلخوش هستم که بیازماندگان
 دوستانم چه حق شناس باشند وجه حق ناشناس بدون هیچ آلابش خدمتی نموده
 و مینمایم .

این است حال و کار من که از نظر خوانندگان میگذرد اگر چه میباید از شدت
 زحمت و مرارت خسته شده باشم خصوصاً که به تنگدستی شدید هم گرفتارم ولی در
 اینوقت که اوضاع مملکت دارد دیگر گون میشود و روزگار هیجان عقلانی ملت میرسد
 دوست میدارم باقتضای وقت قدمهای بزرگتری در راه خدمت بملک و ملت بردارم
 دیگر تار و زکار چه اقتضا کند و در سرنوشت آتیه من چه ثبت بوده باشد .
 در این مقام جلد اول کتاب خود را پایان رسانیده - یاری الهی بنگارش جلد
 دوم میردازم و از خداوند توفیق طلب مینمایم که جلد دوم را هم پایان رسانم .



یکی از نامه‌های میرزا آقاخان کرمانی به مرحوم دولت آبادی
حاشیه خط از شیخ احمد روحی



- اردکائی، ملاحین فاضل ۲۶-۴۲
 ارفع الدوله. میرزا رضا خان (دانش) ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۵۳.
 ادب الدوله، محمد حسین خان ۱۹۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۶.
 ادب الدوله، محمد صفی خان ۱۹۵، ۲۲۰، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۷.
 ادب کاشانی، میرزا غیاث الدین ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۵۳.
 اصفهانی، آقا ابراهیم ۸۹، ۹۵
 اصفهانی صغیرشاه، حاج میرزا حسن ۵۸
 اصفهانی، محمد حسین خان ۳۲۷
 اصفهانی، میرزا عبدالخالق خان ۶۷
 اصفهانی، میرزا عبدالرحیم ۲۶۶
 اعتماد السلطنه، علی قلی خان میرزا ۲۷۷، ۳۲۷، ۳۲۹
 اعتماد السلطنه، محمد باقر خان ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۱
 اعتماد السلطنه، محمد حسن خان ۱۷۲، ۲۰۲
 اعلم الدوله نقی، دکتر خلیل خان ۳۵۷
 افسر، میرزا عبدالرحیم ۴۰، ۶۳
 افضل الملك کرمانی، شیخ محمود ۹۹، ۱۶۶
 افغانی، سردار اسکندر خان احمد ۹۶
 امیر الامرا ۱۴۹
 امیر بهادر جنگ، حسین باشا خان ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۱۰
 امیر خان سردار، وجیه الله میرزا ۲۱۱، ۲۱۸
 امیر سهام الدین خان ۲۱۸
 امیر نظام، حسن علی خان ۱۷۷
 امیر نظام، میرزا نقی خان ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۵۲، ۳۲۶
 امین الدوله. میرزا محسن خان ۹، ۱۲۰، ۳۵۲
 ۲۵۸، ۳۵۹
 امین السلطان، علی اصغر خان (آتابک اعظم - صدر اعظم) ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۵۲
 امین السلطان. محمد ابراهیم خان ۷۲، ۶۷
 امین الدوله، میرزا علی خان ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۹۵، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۵۲، ۳۵۹
 امین الضرب، حاج محمد حسن ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۹۲

دولت آبادی، هادی ۱۱۱، ۱۶۹، ۱۱۵، ۱۲۲
دولت آبادی، یحیی ۱۱۱، ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۹۲

ذ

ذکاء الملك - فروغی

ر

رشاد، محمد ۱۶۲
رشتی اصفهانی، حاج سید اسدالله ۳۱، ۷۹
رشتی، حاج سید محمد باقر ۲۲، ۸۷
رشتی، حاج میرزا حبیب الله ۲۵، ۲۶، ۷۹
۸۱، ۸۰
رشتی، محمد کاظم خان ۱۹۵
رشدیه، میرزا حسن ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۳
۳۱۲، ۳۵۲
رشیدخان ۱۲۲
رشد محمد (امیر نجد) ۷۲
رضا پاشا ۹۹
رضاقلی خان ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۳۰، ۳۳۱
۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۷
رفیع اصفهانی، حاج میرزا ۸۲
رفیع نظری، شیخ محمد ۱۹۵
رکن الدوله، محمد تقی میرزا ۲۱
روحی، افضل الملك ۱۳۰، ۱۶۱
روحی، شیخ احمد ۶۷، ۹۹، ۱۲۹، ۱۳۰
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶
ریاضی فجر، علی خان ۲۶۰
رئیس التجار خراسانی، آقا رضا ۱۲۷۹، ۲۵۶
۳۰۸
روحی (شیخ ابوالقاسم) ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۶۵

حکیم گیلانی، آقابید علی ۲۲۲، ۲۲۳
حبیب طیب، (میرزا) ۱۱۵، ۱۱۷
حسین (میر) ۵۶
حسین (ملا) ۱۵، ۱۶

خ

خازن الدن ۱۰۱
خیر الملك، حاج میرزا حسن خان ۹۹، ۱۶۲
۱۶۲
خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم
۲۷، ۸۰، ۸۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۳۲۲
۳۲۹
خراسانی، میرزا محمد ۱۲
خرقانی، آقابید اسدالله ۱۰۸، ۱۵۹
خزانه، سید جواد ۲۲۶
خطالی، آقابید جلیل ۲۲۹
خوانساری، ملا عبدالله ۱۶
خوانساری، میرزا محمود ۱۶
خوش نویس، میرزا غلامرضا ۵۶، ۵۸
خلیل (میرزا) ۳۲۲
د
دامغانی، سید مهدی ۲۵۲
دیر الملك، میرزا نصرالله خان ۳۳۳
دزفولی، ملا حسین ۳۰، ۳۱
دستان اصفهانی، میرزا حبیب ۱۵۹، ۱۸۱
دولت آبادی، آقا میرزا احمد ۶۹، ۸۵، ۱۱۸
دولت آبادی، میرزا علی محمد ۶۸، ۶۹
دولت آبادی، میرزا مهدی ۶۹، ۳۲۲
دولت آبادی، مجدالدین ۳۵۳
دولت آبادی، مجدی ۳۵۳

۳۶۸

ز

زهیم الدوله، میرزا مهلی خان ۳۰۱، ۳۰۲

س

ساغر، میرزا ابراهیم ۶۳

سامانی، دقان ۶۳

سامانی، همان ۶۳

سیهالار قزوینی، میرزا حسن خان ۴۲، ۴۵

۱۱۰، ۱۱۰، ۳۲۵، ۳۲۷

سیهالار، وجیه‌افه میرزا ۱۷۹، ۲۹۹، ۳۰۰

۳۱۶

سردارمکرم — سوادکوهی

سیدالعلماء، آقا میرزا ابراهیم ۲۲۳، ۲۲۴

۲۵۶، ۳۱۲

سلطان حمید ۹۸، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳

۱۶۶، ۱۶۷

سوادکوهی، میرزا کریم خان ۱۸۲، ۱۸۵

۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۰۱

سیاح محلائی، حاج میرزا محمد علی ۱۲۴

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹

سید مرتضی ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۵، ۲۷۶

سیدالملک — سیهالار (وجیه‌افه میرزا)

سید جمال‌الدین — اسدآبادی

سلی ۱۷، ۵۸، ۶۲، ۶۶، ۱۶۱

سیدخان (میرزا) ۲۶۸

سیدحسن (میرزا) ۳۵۸

سردار اسد بختیاری — بختیاری

ش

شرایبانی، ملا محمد ۱۳۴، ۳۲۴

شریعتدار ۳۳۶

شریف کاشانی، حاج شیخ مهلی ۱۹۸، ۲۱۶

۲۱۸، ۲۲۲، ۲۷۱

شماع السلطنه، ملک منصور میرزا ۲۷۴

شکوه السلطه ۱۴۹

شمس العلماء — عبدالرب آبادی

شند ۳۰۲، ۳۰۲، ۳۰۲

شوقری، آقا سید علی ۱۲۰

شوقری، حاج سید محمدالحسین ۳۲

شوقری، حاج شیخ جعفر ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴

شوقری، سید محمد ۳۳

شوقری، قاضی نورالله ۱۱

شوکت، میرزا حسن خان ۱۸۶، ۳۵۹

شیخ الرئیس میرزا ۹۹

شبه‌گر، استاد غلامرضا ۵۸

شیرازی، آقا سید محسن — نقیب‌السادات

شیرازی، آقا میرزا محمدتقی ۲۷، ۷۶، ۱۳۴

شیرازی، حاج میرزا اسمعیل ۲۷

شیرازی حاج میرزا حسن ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۷۲، ۷۳

۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۵۳، ۲۵۸

شیرازی، میرزا سلیمان خان ۸۸

شیرعلی، امیر ۹۱

ص

صاحب‌الختیار — کافانی، غلامحسین خان

صدر اصفهانی، حاج سید اسمعیل ۲۷

۱۳۲

صدر اصفهانی، حاج محمدحسین خان ۱۵، ۳۵

۳۴، ۳۲۵

صدراعظم، محمدحسین خان ۱۵۱

صدراالدوله اصفهانی (حاج) ۱۵۱
صدراالطه نوری، حسین قلی خان ۱۸۶
صدراالعلماء، آقا سید مرتضی ۲۳، ۲۲
صنیع الدوله ۱۷۳، ۱۵۶
صدراای شیرازی ۱۱۳

ط

طباطبائی، آقا سید صادق ۲۵۳، ۲۲
طباطبائی تبریزی (علاءالملک) ۱۶۲، ۱۶۳،
۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۵، ۳۵۲، ۱۶۲
طباطبائی، سید محمد ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۵
۳۲۵، ۳۱۲
طیب خراسانی، میرزا عبدالله ۱۲۶
طهرانی، شیخ هادی ۸۰
طهرانی، حاج میرزا حسین ۱۳۴، ۱۳۵، ۳۲۲

ظ

ظل السلطان، شاهزاده محمود میرزا
۳۹، ۳۷، ۴۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۶۰، ۶۸،
۱۱۲، ۱۱۲، ۱۱۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶
۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
۱۳۲، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۶
۲۳۱، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۲۲

ع

عبارت، امام قلی خان ۵۷
غلام پیشکد، مرتضی خان ۲۵۶
عبدالله، شیخ مهملی ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۱۸
عبد الرحیم خان، ۶۶
عبد الحمید ۹۸
عبد الکریم بیک ۹۹

غ

فتحعلیخان، صاحب دیوان (میرزا) ۹۱، ۱۲۷،

ف

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹

۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰

کرمانی، میرزا محمد ۳۳۵

کریم خان ۲۰

کشیک جی باشی، فتح افغان ۱۶۶

کلاتری، حاج میرزا ابوالفضل ۳۲۷

کلباسی، حاج محمد ابراهیم ۲۲

کمال الملك، میرزا محمد خان ۳۲۹

کنی، حاج ملا علی ۴۲

کوه کمری آذربایجانی، آقا سید حسین ۲۵

۲۶

گ

گرجی، لاجین خان ۸۹

ل

لاریجانی، حاج میر محمد علی ۲۲۹

لقمان الملك ۱۷۱

م

مازندرانی، شیخ زین العابدین ۷۸، ۲۶

مافی — نظام السلطه

مامقانی، شیخ محمد حسن ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۲۴

مانی، میرزا محمد ۶۳

مترجم الدوله ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱

۲۶۱

مجاهد الدوله، احمد خان ۳۰۲

مجدد الملك، محمد تقی خان ۱۷۹، ۲۱۱

مجدد الملك، میرزا محمد خان ۱۲۲، ۱۳۹

سجلی، ملا محمد باقر ۳۹

مجیر الدوله کاشانی، میرزا علی محمد خان ۱۹۰

محقق ۲۹

محقق علامه علی ۸۰

محمد ابراهیم خان ۲۷۱

محمد باقر (حاج شیخ) ۳۷، ۶۰، ۸۷

۱۲۷

فتح‌الشیاه ۱۵۰، ۸۷، ۲۲، ۳۴۵، ۱۸۶

فرقین، علی ۱۷۰

فرمانفرما، عبدالحمین میرزا ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۸۹

فرمانفرما، ناصر الدوله ۶۶، ۶۷، ۱۰۲

فروغی، میرزا محمد حسین ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۲

۳۳۳، ۳۳۴

فروغی، میرزا محمد علی خان ۲۰۱، ۲۲۲، ۲۶۰

۲۶۰

فشار کی، ملا محمد باقر ۶۲، ۸۶

فیض کاشانی، ملا حسن ۳۰

فیض افندی ۹۹

ق

قاجار قزل‌باغ، غلام علی خان ۲۵۵

قبر، خانبا باخان ۲۸۹، ۲۹۱

قزوینی، میرزا محمد (علامه قزوینی) ۲۰۱، ۲۲۲

۲۲۲

قمشای، آقا محمد رضا ۵۸

قوام الدوله ۲۶۸

قزوینی، عبدالوهاب ۲۰۱، ۲۲۲

ک

کاشانی، سید جلال‌الدین ۲۰۰

کاشانی، سید حسن ۲۹۰

کاشانی، سید فرج‌الله ۲۰۰

کاشانی، غلامحسین خان ۳۵۶

کاشانی، ملا فتح‌الله ۲۹

کازرونی، حاج محمد حسن ۸۲

کاظمینی، شیخ محمد حسین ۷۹، ۸۰

کامران میرزا — نائب السلطه

کرمانی، حاج محمد کریم خان ۱۳۹

کرمانی، میرزا رضا ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹

۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳

٢٧٢، ٢٧٥، ٢٨٢، ٢٨٥، ٢٩٢، ٢٩٤	محمد حسن (شيخ) ٢٢
٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٦، ٣٠٧	محمد حسن خياط ٣١٩
٣٠٨، ٣٠٩، ٣٢٥	محمد شاه ٣٢٦، ٥٨١، ٢١
مشير الدوله، يحيى خان ٢٢٧	محمد على خان (ميرزا) ٢٩٠
مشير الملك، ميرزا حسن خان ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٨٧	محمد على پاشا ٨٣
٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩٣، ٢٩٤	محمد على ميرزا ١٥١، ٣٥٦
مشير الوزراء، ميرزا محمود خان قمي ١٦٣	محمد كاظم خان ٢٢٠
مصباح السلطنة، ميرزا حسين خان ٥٧	محمد خان (ميرزا) ٢٢٠، ٣١٢
مصباح الملك - مشير الدوله، نصر الله خان	محمد باقر (ميرزا) ٢٢
مظفر الدين ميرزا (شاه) ٣٧، ٤٢، ٥٦، ١٢٦	محمد هاشم (ميرزا) ٨٦
١٢٧، ١٢٨، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥	محمود خان (ميرزا) ١٢٧
١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٧، ١٧١، ١٧٥	مخير السلطنة، مهدي قلى خان ١٥٦، ٢٧١
١٨٣، ١٨٩، ٢٠٥، ٢٣٢، ٢٣٨، ٢٢٩	٢٧٨، ٢٧٩
٢٧٣، ٢٧٩، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٣	مخير الدوله، على قلى خان ٣٧، ١٥٦، ١٧٣
٣٢٥، ٣٣٠، ٣٣٧، ٣٢٨، ٣٥٢، ٣٥٦	١٧٢، ١٧٥، ٢٧١، ٣٢٩
مظفر الملك، حاج ميرزا حسن خان ١٢٢، ١٦٩	مختار السلطنة، كريم خان ٢٢٩، ٣٥١، ٣٥٩
١٨٢	مدرس، ميرزا، يحيى ٦٣
معاون الدوله فخاري، محمد ابراهيم خان ٢٥٦	مدير، آقا سيد جليل ٢٦٦
٢٦٩، ٢٧٠، ٢٩٩	ندير الدوله گيلاني ١٨٦
مفتد خالان صدي، شكر الله خان ٢٢٨	مرتضى خان ٣١١
معاون الدوله كاشاني، ابراهيم خان ١١٨، ١١٩	مشار السلطان، ميرزا على نقى خان ٢٦٦
مير السلطان ١٥٣	٣٧٨
مفتاح الملك، ميرزا محمود خان ١٨٠، ١٨٨	مشار الدوله تيريزي، ميرزا يوسف خان ٢٧
١٨٩، ١٩٢، ١٩٧، ١٩٨، ٢١٦، ٢١٧	١٠٥، ٥٧
٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥	مشار الملك گرگاني ٢٥٠
٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤	مستوفي الممالك، ميرزا يوسف خان ٢٢، ٢٣
٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠	٥٨، ٢٥
٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٤٨	مسكين، (ميرزا) ٦٣
٢٥٢، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٨، ٢٧٩	مشير السلطنة، ميرزا احمد خان ٢٧٣
٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٦، ٣٠٥، ٣٠٩	مشير الدوله، حاج ميرزا حسن خان ١٧٣، ٢٠٩
مفتد السلطنة، ٢٠٩، ٢١٠	٢١١، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨
ملا باشي تسوجي، حاج عبدالطيف ١٢٢	٢٣٣، ٢٣١، ٢٦٨، ٢٦٩
ملك آرا، عباس ميرزا ١٧٣	مشير الدوله، ميرزا حسين خان - سهارار
ملك التجار، حاج محمد كاظم ١٠٨، ١٥٢، ٢٠٨	مشير الدوله، ميرزا نصر الله خان ٢١٨، ٢٢٢
٢١٢	٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣

همدانی، آقامحمدصادق ۱۱۳	۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۰
همدانی، میرزا ابوالقاسم خان ۱۷۹	۲۵۲، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷
هندی، نواب حسین ۹۹	۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳
هدایت (رضا لایخان لله باشی) ۲۷، ۱۵۶	۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۶
۳۲۷	نوز (مسیو) ۳۲۳
هادی (حاج میرزا) ۱۱۲، ۱۲۰	نصراقخان (میرزا) ۱۲۷
هاشم (حاج میرزا) ۶۰، ۳۲۲ (امام جمعه اصفهان)	ناصر خسرو علوی ۱۱۳
	و
	واشر (مسیو) ۳۰۱
	واعظ، میر محمدصادق ۱۱
	واعظ همدانی، میرزا محمد رضا ۲۲۴، ۲۲۵
ی	وکیل الدوله، آقا بالانخان ۲۹۰
یزدی، آقا سید محمد کاظم ۲۷، ۸۰، ۱۳۲	وکیل الدوله، آقا بالانخان ۲۹۰
۳۳۹	وکیل الدوله، میرزا محمدخان ۳۲۰
یحیی (حاج میرزا) ۲۷۵	ه
یوزباشی، کرند ۱۷۰	هینک (مسیو) ۳۰۱

